



عالممان تشیخه

جلد سوم

دکتر زهرا اخوان صراف

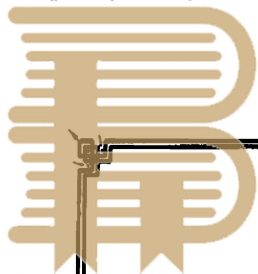
با راهنمایی

محمود تقی زاده داوری





مرکز تحقیقات کتاب و پوزیتر علوم اسلامی



عالمان شیعہ

ج ۳

سدهٔ چهارم (حسین بن ابراهیم - علی بن عباس)

دکتر زهرا اخوان صراف

با راهنمایی:

محمود تقی زاده داوری

فهرست مطالب

۹	سخنی با خوانندگان.....
۱۳	حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤلف (مکتب).....
۱۳	حسین بن ابراهیم بن تاتانه (تاتانه).....
۱۵	حسین بن ابراهیم بن عیقله بن منصور صالح.....
۱۶	حسین بن احمد صنوبری حلبی.....
۱۷	حسین بن احمد علوی محمّدی.....
۱۸	حسین بن احمد بن ادریس قبی.....
۲۰	حسین بن احمد بن حجاج (؟ - ۳۶۱).....
۳۶	حسین بن احمد بن خالوقه همنانی حلبی (ح ۳۶۵-۳۷۱).....
۳۴	حسین بن احمد بن شیخان قزوینی.....
۳۶	حسین بن احمد بن علی بن ابراهیم.....
۳۸	حسین بن احمد بن علی بن ابراهیم جوفی علوی.....
۳۹	حسین بن احمد بن عبدالله بن وهب بن علی مالکی.....
۵۲	حسین بن احمد بن محمّد / قحط رازی.....
۵۳	حسین بن احمد بن مغیره بوشنجی.....
۵۳	حسین بن احمد بن محمّد بن منصور صالح.....
۵۵	حسین بن احمد بن یحیی کوفی علوی حسنی (؟ - ب ۳۶۹).....
۵۶	حسین بن ادریس بن داود.....
۵۸	حسین بن جعفر بن حسین حسینی شریف (۳۱۰-؟).....
۵۹	حسین بن حسن علوی کویکی.....
۶۰	حسین بن حسن بن بندار.....
۶۲	حسین بن حسن بن محمّد بن موسی بن بابویه.....
۶۴	حسین بن حمدان بن خصیب جنبلالی (؟ - ۳۵۸).....
۶۵	حسین بن داود بشتوی کردی (؟ - ب ۳۷۰).....
۶۷	حسین بن زینان (زید) صرمی.....
۶۸	حسین بن حسین نوهلی.....
۶۹	حسین بن حسین عمی.....

- ۶۹..... حسین بن روح نوبختی (؟ - ۲۲۶).....
- ۷۷..... حسین بن شانویه صفار صحاف قتی.....
- ۷۸..... حسین بن عبدالکریم زعفرانی.....
- ۷۹..... حسین بن عبدالله بزازی.....
- ۸۰..... حسین بن عبدالله بن جعفر بن حسین حمیری.....
- ۸۲..... حسین بن عبدالله حرمی / حرفی / خرقی.....
- ۸۳..... حسین بن عبدالله بن عباس ابیض شاعر (؟ - ۳۱۹).....
- ۸۳..... حسین بن عبدالله بن سہل سمدی (؟ - ب ۳۵۰).....
- ۸۵..... حسین بن علی خزاز قتی.....
- ۸۷..... حسین بن علی زعفرانی.....
- ۸۸..... حسین بن علی سلولی کوفی.....
- ۸۹..... حسین بن علی بن احمد صالح.....
- ۹۰..... حسین بن علی بن حسین بن حملان.....
- ۹۳..... حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویہ.....
- ۹۸..... حسین بن علی بن زکریا (؟ - ۳۱۹).....
- ۱۰۰..... حسین بن علی بن سفیان بن خالد بزوفری (زنده تا ۲۵۲).....
- ۱۰۳..... حسین بن علی بن شیبان قزوینی (زنده در ۳۵۰).....
- ۱۰۵..... حسین بن علی صوفی.....
- ۱۰۶..... حسین بن علی بن قاسی القضاة المغربی (۳۹۵-۲۵۲).....
- ۱۰۹..... حسین بن علی بن محمد قتی.....
- ۱۱۱..... حسین بن قاسم بن محمد بن ایوب بن شعون کاتبیہ.....
- ۱۱۴..... حسین بن محمد بن جعفر خالغ نحوی (۲۸۸-۳۳۳ یا ۲۸۹).....
- ۱۱۵..... حسین بن محمد بن حسن.....
- ۱۱۸..... حسین بن محمد بن سعید خزاعی (زنده در ۳۲۳).....
- ۱۱۹..... حسین بن محمد بن سعید ہاشمی کوفی (زنده در ۲۵۲).....
- ۱۲۰..... حسین بن محمد بن سورہ.....
- ۱۲۱..... حسین بن محمد بن عامر بن عمران اشعری (زنده در ۳۰۰).....
- ۱۲۳..... حسین بن محمد بن علان (زنده در ۳۶۸).....
- ۱۲۵..... حسین بن محمد بن فرزوق بن یحیی (زنده در ۳۲۸).....
- ۱۲۶..... حسین بن محمد بن لمی معشر مودود (ب ۳۱۸-۲۲۰).....
- ۱۲۸..... حسین بن محمد بن محمد ملقطہ.....
- ۱۲۹..... حسین بن محمد بن یزید سورانی.....
- ۱۳۰..... حسین بن منصور حلاج (ع ۲۲۴ - ۲۰۹).....
- ۱۴۱..... حسین بن یحیی بن خزیم کوفی بجنسی (؟ - ۲۰۳).....
- ۱۴۲..... حکیم بن داود بن حکیم قتیف.....
- ۱۴۳..... حمدوبہ بن نصیر کفی.....

۱۴۴	حمزة بن قاسم علوی جناسی (؟ - ۳۳۹).....
۱۴۵	حمید بن زیاد نینویسی (؟ - ۳۱۰).....
۱۴۸	حنظلة بن زکریا قزوینی.....
۱۴۹	حیدر بن شعب بن عیسی (زنده در ۳۲۶).....
۱۵۰	حیدر بن محمد بن تمیم سمرقندی (زنده در ۳۳۰).....
۱۵۲	خلف بن حقاد بن ضحاک.....
۱۵۳	خولة بنت عبدالله بن حمدان (؟ - ۳۵۲).....
۱۵۵	داود بن اسد بن اعفر مصری.....
۱۵۶	داود بن کوره قشیری.....
۱۵۸	رچاه بن یحیی بن سامان عبرتایی کاتب (؟ - ۳۱۶).....
۱۵۹	رقیة بنت اسحاق بن موسی بن جعفر (؟ - ۳۱۶ یا ۳۱۸).....
۱۶۰	زکاک بن حسن دینوری علوی.....
۱۶۱	زید بن محمد بن جعفر بن مبارک عامری (؟ - ۳۴۱).....
۱۶۲	سوزی بن احمد بن سوزی (؟ - ۲۶۰ یا ۳۶۲).....
۱۶۵	سعد بن جناح کشی.....
۱۶۶	سعید بن احمد بن موسی.....
۱۶۷	سعید بن عمرو (زنده در ۳۰۳).....
۱۶۸	سعید بن هاشم بن وعله (؟ - ۳۶۱).....
۱۶۹	سلامة بن حرب (زنده در ۳۷۵).....
۱۷۰	سلامة بن حسین (بحر) موصلی (؟ - ۳۹۰).....
۱۷۱	سلامة (اسلام) بن محمد بن اسماعیل ارزنی.....
۱۷۳	سلیمان بن محمد اسکافی (؟ - ح ۳۸۰).....
۱۷۴	سهل بن احمد بن عبدالله دیاجی بندلای (۲۸۶-۳۸۰).....
۱۷۶	شهید بلخی (؟ - ۳۲۳).....
۱۸۱	صالح بن شعب طالقانی.....
۱۸۱	صالح بن محمد صرامی.....
۱۸۲	صدقہ بن بنار قشیری (؟ - ۳۰۱).....
۱۸۴	ظاهر بن عیسی وراق کشی.....
۱۸۵	ظاهر غلام ابی جیش.....
۱۸۶	ظاهر بن یحیی (؟ - ۳۱۴).....
۱۸۸	ظفر بن حملون بن احمد بن سداد بادرائی (زنده در ۳۴۷).....
۱۸۹	عباد بن عباس طالقانی (؟ - ۳۳۵).....
۱۹۲	عباس بن علی بن جعفر (زنده در ۳۳۲).....
۱۹۳	عباس بن فضل بن شانان ولزی مقری (؟ - ۳۱۱).....
۱۹۴	عباس بن محمد بن حسین بن ابی خطاب همدانی زئات کوفی.....

- ۱۹۶.....عباس بن محمد بن قاسم.....
- ۱۹۸.....عبدالباقی بن یزید بن عبدالله.....
- ۱۹۸.....عبدالجبار بن شیران.....
- ۱۹۹.....عبدالحسید بن عبدالرحمان.....
- ۲۰۰.....عبدالرحمان بن احمد بن جبروه.....
- ۲۰۱.....عبدالرحمان بن حسن کاشانی.....
- ۲۰۲.....عبدالرحمان بن عیسی بن حجاج هملانی (؟ - ۲۲۰ یا ۲۲۷).....
- ۲۰۳.....عبدالرحمان بن عمر (۲۹۱-۳۷۶).....
- ۲۰۵.....عبدالرحمان بن محمد بن عبدالرحمان علوی حسنی.....
- ۲۰۷.....عبدالنزیز بن اسحاق بن جعفر (۲۷۳-۳۶۳).....
- ۲۰۸.....عبدالنزیز بن عبدالله موصلی (زنده در ۳۲۶).....
- ۲۰۹.....عبدالنزیز بن محمد بن عیسی ابهری.....
- ۲۱۰.....عبدالنزیز بن یحیی بن احمد جلودی ازدی (؟ - ۳۲۲).....
- ۲۱۲.....عبدانفشار بن عبدالله بن سری حنفی.....
- ۲۱۳.....عبدالکریم بن عبدالله بن نصر (زنده در ۳۲۷).....
- ۲۱۳.....عبدالله بن احمد خازن.....
- ۲۱۵.....عبدالله بن احمد.....
- ۲۱۵.....عبدالله بن احمد بن محمد بن عیسی.....
- ۲۱۶.....عبدالله بن بهنام (؟ - ح ۳۴۱).....
- ۲۱۹.....عبدالله بن تمیم قرشی.....
- ۲۲۰.....عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری.....
- ۲۲۲.....عبدالله بن حسن (حسین) مؤذنب.....
- ۲۲۲.....عبدالله بن حسین بن محمد بن یعقوب قرسی.....
- ۲۲۵.....عبدالله بن طاهر نقاش.....
- ۲۲۶.....عبدالله بن عباس علوی.....
- ۲۲۷.....عبدالله بن عبدالملک.....
- ۲۲۸.....عبدالله بن علاء ابومحمد مناری.....
- ۲۲۹.....عبدالله بن محمد.....
- ۲۳۰.....عبدالله بن محمد ابهری.....
- ۲۳۱.....عبدالله بن محمد ثمالی (زنده در ۳۷۰).....
- ۲۳۲.....عبدالله بن محمد صالح.....
- ۲۳۴.....عبدالله (عبدالله) بن محمد بن جعفر قصبائی بغدادی.....
- ۲۳۵.....عبدالله بن محمد بن عبدالوطلب.....
- ۲۳۷.....عبدالله بن نصر بن سیمان تمیمی خرقانی.....
- ۲۳۸.....عبدالله بن یزید (برید) بجلي.....
- ۲۳۹.....عبدالملک بن احمد بن هارون.....
- ۲۳۰.....عبدالواحد بن عبدالله موصلی (زنده در ۳۲۶).....

- ۲۴۱ عبدالواحد بن محمد عطّار نیشابوری (زنده در ۳۵۲)
- ۲۴۲ عبدالله (عبدالله) بن احمد ابوطالب انباری (؟ - ۳۵۶)
- ۲۴۳ عبدالله بن احمد بن محمد بن محمد (زنده در ۳۲۷)
- ۲۴۴ عبدالله بن علی بن ابراهیم (؟ - ۳۱۲)
- ۲۴۵ عبدالله بن فضل بن محمد بن هلال تبهانی طائی خاصى (زنده در ۳۱۴)
- ۲۴۶ عثمان بن جنس (ق ۳۳۰-۳۹۲)
- ۲۴۷ علی بن ابراهیم بن هاشم قمی (زنده در ۳۰۴-۳۰۷)
- ۲۴۸ علی بن ابی‌صالح
- ۲۴۹ علی بن احمد بندنجی
- ۲۵۰ علی بن احمد جوهری (؟ - ح ۳۸۰)
- ۲۵۱ علی بن احمد کوفی (؟ - ۳۵۲)
- ۲۵۲ علی بن احمد بن اسحاق علوی عمری (زنده در ۳۹۱)
- ۲۵۳ علی بن احمد بن حسین طبری املی
- ۲۵۴ علی بن احمد بن عباس
- ۲۵۵ علی بن احمد بن عبدالله (عبدالله)
- ۲۵۶ علی بن احمد بن علی بن محمد بن جعفر عقیلی علوی حسینی (؟ - ب ۴۰۱)
- ۲۵۷ علی بن احمد بن محمد بن موسی بن عمران دقّاق رازی
- ۲۵۸ علی بن اسحاق بن خلف بندنلی (۳۱۸-۳۵۲)
- ۲۵۹ علی بن اسحاق قاضی (زنده در ۳۱۲)
- ۲۶۰ علی بن هلال بن ابی‌ساره مهلبی لزدی (زنده در ۳۵۳)
- ۲۶۱ علی بن جعفر بن حجاج
- ۲۶۲ علی بن ابی‌سهل حاتم بن ابی‌حاتم قزوینی (زنده در ۳۵۰)
- ۲۶۳ علی بن حبش بن فونی (؟ - ح ۳۴۵)
- ۲۶۴ علی بن حسن بن حجاج
- ۲۶۵ علی بن حسن بن علی داری
- ۲۶۶ علی بن ابی‌محمد حسن ناصر الکبیر الاطروش
- ۲۶۷ علی بن حسن بن فرج مؤدب
- ۲۶۸ علی بن حسن بن قاسم قشیری خزّاز کوفی (۳۳۱-۳۳۹)
- ۲۶۹ علی بن حسن بن محمد بن منده (زنده در ۳۸۱)
- ۲۷۰ علی بن حسنویه کرمانی
- ۲۷۱ علی بن حسین
- ۲۷۲ علی بن حسین سعادادی
- ۲۷۳ علی بن حسین مسعودی (ع ۳۶۰-۳۵۶)
- ۲۷۴ علی بن حسین بن سفیان
- ۲۷۵ علی بن حسین بن شاذویه
- ۲۷۶ علی بن حسین بن صلت
- ۲۷۷ علی بن حسین بن محمد ابوالفتح اصفهانی (۲۸۴-۳۵۶)

- ۳۳۳..... علی بن حسین بن محمد علوی عباسی طبری
- ۳۳۲..... علی بن حسین بن موسی بن بابویه
- ۳۳۴..... علی بن حماد بن عبدالله عدوی (۱ - ج ۳۸۵)
- ۳۳۶..... علی بن سعید بن رزاق قاسانی
- ۳۳۶..... علی بن سلیمان رازی کوفی
- ۳۳۷..... علی بن سلیمان بن جهم بن بکیر بن امین زوزری
- ۳۳۸..... علی بن سلیمان بن مبارک قفی
- ۳۳۹..... علی بن عباس بن اسماعیل نوبختی (۲۳۴-۲۳۴)
- ۳۳۱..... علی بن عباس بن ولید بجلی مغانی (معانی) کوفی (۱- ۳۶۰)
- ۳۳۱..... فهرست منابع
- ۳۳۲..... نمایه اعلام
- ۳۳۱..... نمایه اماکن
- ۳۳۶..... نمایه کتب

سخنی با خواننده

به لطف خداوند منان و توجهات حضرت ولی عصر ع با افتخار، جلد سوم از مجموعه عالمان شیعه را به مخاطبان گرامی تقدیم می‌کنیم. اهل تحقیق مستحضرنند که تاکنون دو جلد از این مجموعه توسط مؤسسه «شیعه‌شناسی» به زیور طبع آراسته شده است؛ جلد اول به معرفی عالمان شیعه در دوره غیبت صغرا اختصاص داشت و جلد دوم نیز بخشی از عالمان شیعه قرن چهارم را معرفی نمود.

در مقدمه جلد دوم از این مجموعه تذکر دادیم که عالمان شیعه قرن چهارم به دلیل فراوانی‌شان شایسته است به صورت الفبایی در سه جلد معرفی شوند. بنابراین، در جلد دوم عالمان شیعه - جلد اول از عالمان قرن چهارم - این افراد از آدم بن محمد تا حسن بن ابوعبدالله معرفی شدند و اینک در جلد سوم از مجموعه عالمان شیعه - جلد دوم از عالمان قرن چهارم - بقیه عالمان از حسین بن ابراهیم تا علی بن عباس معرفی گردیده‌اند. به توفیق الهی، شرح حال مابقی عالمان شیعه قرن چهارم در جلد بعدی خواهد آمد.

به دلیل آنکه نویسنده جلد سوم و چهارم این مجموعه غیر از نویسنده جلد اول و دوم است، طبیعی است ادبیات، برخی شیوه‌ها، علایق و سلیقه‌ای که

در این دو جلد به کار گرفته شده، قدری متفاوت از جلد اول و دوم باشد. اما فرار بر این بوده که شیوه‌های کلی و خط و مشی اساسی همان باشد که پیش از این بوده است.

جلد سوم از مجموعه *عالمان شیعه* به قلم سرکار خانم دکتر *اخوان صراف* نگاشته شده که از زحمات فراوان ایشان در نگارش و همکاری‌های سرکار خانم *ملیحه رضایی* در تحقیق و تدقیق این اثر تقدیر می‌کنم. نیز از نکته‌سنجی‌های محقق گران‌قدر *حجة الاسلام والمسلمین رضا مختاری* و جناب آقای *محمد کاظم محمودی* قدردانی می‌نمایم. همچنین از همکاران پرتلاش خود آقایان *محمد کاظم آزر* (حروفچین)، *سید محمدتقی مرتضوی* زاده (ویراستار)، و *محمد ایلانی حسینی* (صفحه‌آرا) سپاسگزارم.

لازم به ذکر است که مؤسسه «شیعه شناسی» از نظرات و پیشنهادات خوانندگان و محققان ارجمند استقبال می‌نماید و راهنمایی‌های ارزشمندشان را به دیده منت می‌پذیرد و برای ادامه کار از آنها بهره خواهد برد.

در پایان، سر بر آستان ربوبی نهاده، خاضعانه دعا می‌کنیم، خدایا! عظمت اسلام و مسلمانان را روزافزون فرما و به روح پاک و بلند صاحب این شریعت حضرت محمد مصطفی ﷺ درود فرست و ارواح عالمان پاک‌باخته‌ای را که تمام همت خود را مخلصانه و صادقانه به کار گرفته‌اند تا عقلانیت و معنویت این دین آسمانی را بر همگان بنمایند قرین رحمت گردان. آمین.

احمد بهشتی‌مهر

معاون پژوهش

تابستان ۱۳۸۸

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب (مکتب)

وی محدث و از استادان بزرگ شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، بود. احتمالاً کتبه وی *ابومحمد* بوده، اگرچه به آن معروف نیست. اسنادان شیخ صدوق معمولاً در شمار دانشمندان سده چهارم قرار می‌گیرند. عنوان وی در سند روایات، بسیار گوناگون نقل شده است. *حسین بن ابراهیم*، *حسین بن ابراهیم بن احمد*، *حسین بن احمد و حسین بن احمد بن ابراهیم*، صورت‌های گوناگون ضبط نام پدر و جدّ وی است. حتی نام خود او، گاه حسن هم ذکر شده است. برای وی لقب‌های «کاتب» و «مکتب» آمده که به دلیل اشتغال وی به حرفه نویسندگی و نسخه‌برداری است. نیز «مؤدب»، لقب دارد که به نقش وی در تربیت محدثان و راویان، از جمله شیخ صدوق اشاره دارد. او در قم و ری زندگی می‌کرد، ولی به درستی نمی‌دانیم زادگاه وی کدام‌یک از این دو شهر بوده است.

دانشمندان رجال و شرح حال‌نویسان نگفته‌اند که وی در نقل روایات مورد اعتماد است، اما شیخ صدوق از وی روایات بسیار نقل کرده و غالباً هم برای او طلب رحمت و رضای حق نموده است. این دو مطلب همراه یکدیگر می‌تواند نشانه مورد اعتماد بودن وی باشد.

حسین بن ابراهیم در قم اقامت داشته و از احمد بن یحیی بن زکریا قطنان و محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی کوفی (م ۳۱۲) و علی بن ابراهیم ابن هاشم قتی و نیز ابوعلی بن همام (م ۳۲۲ یا ۳۳۶) حدیث شنیده است. وی کتابی در فرائض نگاشته که کتابی نیکوست. شیخ صدوق در بسیاری از کتاب‌هایش مانند *الخصال*، *الامالی*، *التوحید* و *عیون اخبار الرضا* از وی روایت آورده و از او به نیکی یاد کرده است.

منابع

- کسان المیزان، ج ۲، ص ۲۷۱، ش ۱۱۲۱ / مجمع الرجال، ج ۲، ص ۱۶۱ / جامع السوالات، ج ۱، ص ۲۳۰ / تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۱۵، ش ۲۷۹۹ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۷۲، ش ۴۱۰۰ / قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۵۷ / معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۷۳، ش ۳۲۴۰ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۵۸.

حسین بن ابراهیم بن تاتانه (تاتانه)

وی از راویان احادیث و از استادان شیخ صدوق است. شیخ صدوق از وی فراوان روایت کرده و از خداوند برایش طلب بخشایش نموده است. برخی رضایت خواستن شیخ صدوق از خداوند برای کسی را دلیل بر مورد اعتماد بودن او در نقل روایات دانسته‌اند، اما صاحب معجم رجال الحدیث، طریق شیخ صدوق به حسین بن مبارک عرقوفی اسدی و عباس بن هلال را به خاطر وجود صاحب شرح حال و مورد اطمینان نبودنش ضعیف می‌داند. البته با توجه به اینکه شیخ صدوق از این شخص بسیار روایت نقل کرده، ظاهراً نزد وی مورد اعتماد بوده است.

نام جدش به صورت «تاتانه»، «تاتانه»، «بابانه» و «تاتانه» ضبط شده است. در بعضی نسخ نیز نام وی به جای حسین، حسن آمده است که شاید هر دو

یکی و اختلاف در اسم هم تصحیف بوده یا اینکه این دو، نام دو برادر باشد. بعضی گفته‌اند: اصل نام جدّش «بابویه» بوده و دیگر عناوین همگی خطای نوشتاری همین نام و بنابراین، وی همان حسین بن ابراهیم بن بابویه است. وی روایاتش را از علی بن ابراهیم قمی نقل نموده است.

منابع

شیخ صدوقی لامالی ص ۳۵ / بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۴۶ / عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۲ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۴ / اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۱۲ / معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۱۷۴، ج ۱۴، ص ۱۱۷۵، ج ۹، ص ۲۵۰ / بشاره المصطفی، ص ۱۷۷ / لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۷۲، ش ۱۱۲۲.

حسین بن ابراهیم بن عبدالله بن منصور صائغ

ابوعلی از روایان احادیث و از استادان ابوالعبّاس محمّد بن ابراهیم بن اسحاق بوده که وی خود از استادان شیخ صدوق است. لقب «صائغ» اشاره به پیشه زرگری وی دارد. در مواردی نام جدّ اعلای او «میسور» آمده که خطای نوشتاری است.

وی شاگرد محمّد بن یوسف، علی بن محمّد بن جعفر بن عبّسه و عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی بود. نیز توسط محمّد بن هارون هاشمی از احمد بن عیسی، که از محدثان معروف قم بود، روایت نقل کرده است. هارون بن احمد بن محمّد بن روح بصری، شاگرد او بوده است. شیخ صدوق در کتاب کمال الدین روایت ذیل را از طریق وی از امیرمؤمنان نقل کرده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَتَهْدِي مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يَصْلِحُ اللَّهُ لَهُ أُمَّرَةٌ فِي لَيْلَةٍ»
مهدی از ما اهل بیت است و خداوند امر او را یک‌شبه اصلاح می‌کند.

منابع

- المعارف، ج ۱، ص ۳ / کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۲ / رجال النجاشی، ص ۱۶۲ و ۴۲۹ / تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۹، ص ۱۲۲۴، ج ۷۰، ص ۲۲۳ و ۲۶۹ / بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۴.

حسین بن احمد صنوبری حلبی

ابوعلی از ادیبان و ظاهراً استاد ابن جنسی، دانشمند بزرگ علم نحو (م ۳۹۲) بوده است. به دلیل آنکه وی معاصر سیف الدوله حمدانی، حاکم قهرمان عرب (م ۳۵۶) بوده، باید در سده چهارم هجری زیسته باشد. وی از اهالی شام بود. بعید نیست که او فرزند احمد بن محمّد بن حسن بن سزار ضمی حلبی انطاکی، معروف به «صنوبری»، شاعر شیعی (م ۳۳۴) باشد. «ضبه» نام پدر قبیله بوده و در خصوص نسبت جدّشان به «صنوبر»، درخت معروف، نوشته‌اند که از صنوبری شاعر سبب نسبت جدّش به صنوبر را پرسیدند، گفت: جدّم صاحب خانه‌ای از خانه‌های حکمت مأمون بود. نزد مأمون بین او دیگری مناظره‌ای درگرفت. جدّم بسیار نیکو سخن گفت و کلامش تیز و نافذ بود. مأمون گفت: تو صنوبری شکل هستی. کنایه از اینکه بسیار تیزهوش و ذکاوتمندی!

گفته‌اند: صنوبری شاعر - پدر صاحب شرح حال - که ساکن دمشق و حلب بود، شاعری نیکوسخن، نکته‌پرداز، بسیار سرا، آبرودوست، بلندنظر و بسیار منیع‌تر از آن بود که برای نیل به جوایز، شعر بسراید و زبان به هجو و سخیفه‌سرایی نمی‌گشود و شعر را برای تأدب و نه تکسّب می‌سرود و در غالب اشعارش، به وصف مناظر طبیعی بسنده می‌کرد. او حکایتی با/ابن جنسی دارد که در اعیان الشیعه آمده است.

منابع

امیان الشیفة، ج ۲، ص ۵۶۱ ج ۳، ص ۹۶ و ج ۵، ص ۴۲۴.

حسین بن احمد علوی محمدی

ابوعبدالله از راویان احادیث و استاد شیخ صدوق بود. نسب وی به امیرمؤمنان علیه السلام می‌رسد. نسب کامل وی چنین است: ابوعبدالله حسین بن احمد ابن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام. وی از نوادگان محمد حنفیه بود. به همین دلیل، گاه از او با لقب «محمدی» یاد شده است. به دلیل آنکه شیخ صدوق در کتاب‌های خود از وی حدیث نقل کرده، وی را از راویان قرن چهارم دانسته‌اند. رجال‌نویسان قدیم نامی از وی نبرده‌اند. بدین‌روی، چیزی هم که به صراحت دلالت کند بر اینکه وی در نقل احادیث مورد اعتماد بوده است در دست نداریم؛ اما اینکه شیخ صدوق مکرر از او روایت کرده است و بخصوص آنکه در کتاب معانی الاخبار برای وی از درگاه الهی طلب رضایت کرده، اگر بر مورد اعتماد بودن او دلالت نکند، دست‌کم نشانه ستودگی و نیکویی بسیار وی نزد شیخ صدوق است. از فرزندان او، محمد از راویان و محدثان بود.

وی از افراد گوناگونی حدیث می‌شنید. از میان استادان حدیث وی، می‌توان به محمد بن همام، مظفر بن احمد قزوینی، ابوالقاسم حمزة بن قاسم علوی، ابوالحسن علی بن احمد بن موسی - که او نیز از استادان شیخ صدوق بود - اشاره کرد. از وی افرادی حدیث شنیده‌اند که از همه آنها مهم‌تر، شیخ صدوق است. او در گرفتن احادیث از استادان، با شماری از راویان، از جمله شریف احمد بن علی بن حسین بن زنجویه و محمد بن علی بن بشار شریک بود. شیخ صدوق در معانی الاخبار روایت ذیل را از طریق او نقل کرده است:

عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَنَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى الْخُرَازِمِيِّ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْخُرَازِمِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى بَعْضِ مَوَالِيهِ يَفُودُهُ، فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يَكْتُمُ مِنْ قَوْلِ آهٍ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَخِي، أَذْكَرُ رَيْكَ وَاسْتَفْتَيْتَ بِهِ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «آه اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى، فَمَنْ قَالَ آهِ اسْتَفْتَاهُ بِاللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ»، يَا إِمَامَ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بر بعضی از موالیان وی، که به ایشان برگشته بودند، وارد شدید. مردی را دیدم که بسیار آه می‌کشید. به او گفتم: برادر، خدایت را یاد کن و از او کمک بخواه. امام صادق علیه السلام فرمودند: «آه نامی از نام‌های خداست. هر که «آه» بگوید به خدای - عزّ و جلّ - استغاثه کرده است.

منابع

الهدایة فی الاصول والفروع، ص ۶۱ / صدوق، الامالی، ص ۳۴۷، مجلس ۵۵ / معانی الانبیا، ص ۳۵۴ / علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۳ / الاختصاص، ص ۷۹ / بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۳۷؛ ج ۹۳، ص ۱۲۱۹؛ ج ۹۳، ص ۲۲۱ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۰۶ / مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۴۸ / خاتمة المستدرک، ج ۵، ص ۴۷۲.

حسین بن احمد بن ادریس قمی

ابوعبدالله از راویان و استادان اجازه حدیث در سده چهارم و استاد دانشمندان برجسته حدیث، از جمله شیخ صدوق و هارون بن موسی تلکبری بود. رجالیان قدیم نگفته‌اند که او در نقل احادیث مورد اعتماد بوده، اما بنا به اظهار علامه مجلسی، شیخ صدوق در بیش از هزار مورد، که از او نقل کرده، برایش از درگاه الهی طلب رحمت و رضایت نموده است. این مطلب دلیل بر مدح اوست و اینکه بسیار قابل اعتماد بوده.

وی در قم زندگی می‌کرد و از خاندان اشعریان قم بود. شمار فراوانی از حدیث‌شناسان قم از این خاندان برخاسته‌اند. پدرش احمد بن ادریس قمی (م)

۳۰۶). که به «ابوعلی اشعری» هم مشهور است. از فقیهان نامدار و محدثان عالی‌قدر و مفاخر علمای قم در نیمهٔ دوم سدهٔ سوم هجری بود که از مشایخ عصر و استاد گروهی از فقیهان بزرگ و محدثان بود. قریب ۲۸۰ روایت در منابع ما توسط او نقل شده است.

از وی آثار بسیار سودمندی به جای مانده است. گفته‌اند: کتاب *توادر* او دارای فواید بسیار بوده است. کتاب دیگری به نام *المقت و التوییح* نیز به او نسبت داده‌اند. او - شاید به این دلیل که استاد بزرگان آن عصر بوده - لقب «معلم» داشته است. وی را از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام دانسته‌اند، ولی از آن بزرگوار روایتی نقل نکرده است.

برادرش حسن نیز از دانشمندان برجستهٔ این عصر و از استادان شیخ صدوق و معاصران *ابن ولید قمی* و استادان اجازه بود. او از *محمد بن ابوالحسین بن یزید زیات* و نیز از پدرش *احمد بن ادریس* حدیث نقل کرده است.

حسین بن احمد در قم - نزد پدرش - به فراگیری روایات پرداخت و آن‌گاه که خود در شمار استادان روایت درآمد، علاوه بر شیخ صدوق و *تلکبری* - که از وی اجازه هم داشت - بسیاری از وی روایت شنیده‌اند. یکی از شاگردان نامدار او *حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی*، دانشمند بلندمرتبه و از اصحاب خاص *عیاشی سمرقندی* - دانشمند معروف شیعه (م ۳۲۰) - است که تمامی مصنفات و کتاب‌های روایی اصلی شیعه را روایت کرده. علاوه بر این، فقها و محدثان بزرگی همچون *حسین بن علی بن بابویه* - برادر شیخ صدوق - و نیز *ابوعلی بزوفری* و *علی بن حاتم قزوینی* از دیگر شاگردان برجسته او بودند.

منابع

الهدایة فی الاصول و الفروع، ص ۶۰ / *رجال الطوسی*، ص ۴۲۳، ش ۶۰۹۴ و ص ۴۲۵، ش ۶۱۱۳ / *منتهی المقال*، ج ۳، ص ۱۱۳، ش ۸۳۸ / *خاتمة المستدرک*، ج ۵، ص ۴۷۲ / *معجم*

رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۰۶، ش ۳۲۹۰ و ۳۲۹۱ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۵ / امیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۱۷.

حسین بن احمد بن حجاج (۲ - ۳۹۱)

نام و نشان

ابوعبدالله شاعر، کاتب، محتسب و لغوی شیعی مذهب در عهد عباسی و بویه بود. او به «نیلی»، «بغدادی»، «امامی»، «کاتب»، «فاضل»، «ادیب» و «شاعر» شهرت داشت. وی از شعرای آشکارگوی اهل بیت علیهم السلام و یگانه عصر خود به شمار می‌رفت. با شریف رضی و سید مرتضی معاصر بود. برخی وی را ایرانی‌نژاد دانسته‌اند.

وی در محله «سوق یحیی» در نیل - نزدیک بغداد - زاده شد و بعدها اشعار متعددی به یاد آن محله سرود. در بغداد علم و ادب آموخت. نزد مهتمی وزیر (م ۳۵۲)، ابن عمید (م ۳۶۰)، عضدالدوله (م ۳۷۲) و صاحب بن عبّاد (م ۳۸۵) تقرّب داشت. او را از شاعران سخیفه‌سرا دانسته‌اند - که به این نسبت، بعداً به تفصیل خواهیم پرداخت.

«محتسب» شأن کسی بود که از معاملات و ارتباطات جاری بین مردم جست‌وجو می‌کرد و مردم را به قانون‌مداری و مراعات حقوق یکدیگر و اموری که بدون رعایت آنها تمدن مختل می‌شود دعوت می‌نمود؛ مثل اینکه امیرمؤمنان علیه السلام در بین مردم، در بازارها حرکت می‌کردند و از کار و بارشان می‌پرسیدند و آنها را از کم‌فروشی منع می‌نمودند.

ابن حجاج در شعر، مکتب ویژه‌ای برگزید که از هرزه‌درایی و پرده‌داری خالی نبود و در این کار، چنان چیره‌دست شد که به قول برخی از نویسندگان، تنها با امرؤالقیس، نامورترین و مهم‌ترین شاعر عرب، قابل قیاس است.

هیچ‌یک از منابع کهن زندگی‌نامه جامع و روشنی از او به دست نداده‌اند؛ اما قریب دوهزار بیتی که از او در منابع موجود است، می‌تواند منبعی برای دریافت واقعیاتی گوناگون دربارهٔ او باشد، اگرچه دیوان ده جلدی او، که در بغداد موجود است، می‌تواند منبعی کامل‌تر به شمار آید.

نسب و خاندان

به درستی نمی‌دانیم چرا وی را «ابن حجاج» نامیده‌اند. شیخ حرّ عاملی، محدث نامدار شیعه در سدهٔ یازدهم، به استناد بیتی از او، تصور کرده که وی از نوادگان حجاج بن یوسف ثقفی است. اما هم‌و وی را عجم می‌دانسته و آن نسبت را چندان نپسندیده است. بخصوص که *ابن حجاج* با ایرانیان درآمیخته بود و زبان فارسی را نیک می‌دانست. با این‌همه، یکی از اشعار او تا حدّی نظر نخست را تأیید می‌کند. وی در این شعر، به سخن‌چین مفسده‌جو می‌گوید: از اینکه از سرزمین فارس، کشور شاهان برخاسته است، غرّه نگردد؛ اما به قول او، نمی‌توان به این‌گونه اشعار هیچ اعتمادی کرد؛ مثلاً، او در شعری می‌گوید: نه کافر است و نه جدّش حجاج بن یوسف ثقفی، تا مالش بر دیگران حلال شود (هرچند این بیت را چنین نیز می‌توان فهمید: نه من کافر... و نه جدّم حجاج).

نیاکان او همه از کارگزاران و دبیران حکومت بودند. وی نیز به پیروی از نیاکان، کار کتابت پیشه کرد و در نوجوانی به خدمت *ابواسحاق ابراهیم صابی* (م ۳۸۴) درآمد که خود از زمرهٔ منشیان و دیوان‌سالاران آل‌بویه در بغداد بود؛ اما به زودی دریافت که کار شعر سُجّون و سُخف است و در آن، سخن جدّی با هزل و طنز و فکاهی آمیخته و از لابهالی‌گری و هرزه‌ری خالی نیست. بدین دلیل، از خدمت *ابواسحاق* کناره گرفت. *صابی*، نوادهٔ *ابواسحاق*، نامه‌ای را که *ابن حجاج* به *ابواسحاق* نوشته، یافته و آن را نقل کرده است. این نامه به نثری بسیار روان و تهی از هر گونه تکلف و نصنع، اما آمیخته به هزل نگارش

یافته و در آغاز آن، چهار بیت نیز در موضوع مورد بحث آمده است. چنین می‌نماید که این نامه نه در دوره جوانی و خدمت‌گزاری شاعر در دستگاه ابواسحاق، بلکه چندین سال پس از آن نوشته شده؛ زیرا موضوع آن مصادره بخشی از دارایی اوست که چگونگی آن روشن نیست. گویا او در اواسط عمر، به مال و منال رسیده بود.

تحصیلات و روایط

به گفته ابن شهر آشوب، او نزد ابن رومی (م ۲۸۳) درس خوانده است. اما این روایت سخت غریب است و برای آنکه وی بتواند شاگردی ابن رومی را کرده باشد، باید عمری دراز - قریب ۱۳۰ سال - داشته باشد. به همین دلیل، افرادی از جمله علامه امینی برای اینکه این نسبت را - که از تعبیر «قرأ علی ابن رومی» برداشت شده است - موجه نمایند، گفته‌اند: او عمری طولانی داشته است. برخی دیگر در این سخن به دیده تردید نگریسته یا آن را نپذیرفته‌اند.

او با مهلبی (م ۳۵۲) وزیر معزالدوله و منتبّی (م ۳۵۴) روابطی داشت. مهلبی، که خود شاعر زبردستی بود، پیوسته با فقیهان و قاضیان و نیز شاعران بغداد انجمن داشت. در همین انجمن‌ها بود که ابن حجّاج و رقیبش، ابن سکره (م ۳۸۵)، نیز حضور می‌یافتند. در یکی از همین انجمن‌ها، وی شعر مهلبی را با الفاظ و عبارات خاص خود به ریشخند گرفت. وی با منتبّی نیز معارضه داشت. منتبّی در سال ۳۵۲ به بغداد آمد و در مجلس وزیر حضور یافت؛ اما هم در آن دیدار و هم در خلال دیدارهای بعد، از مدح وزیر سرباز زد. این کار به هر دلیل که بود - خواه به چشمداشت صله‌ای کلان، خواه به ملاحظات اجتماعی و سیاسی - خشم وزیر را برانگیخت. ادیبان و شاعران مجلس وی نیز بر این آتش دامن زدند و هر کدام به نوعی منتبّی را مورد حمله قرار دادند.

بی گمان، غرور چشمگیر منتقی از یک سو، و دل چرکینی معزالدوله نسبت به او از سوی دیگر، کار دشمنان را آسان می کرد. در این میان، زبان ابن حجاج زهر آگین ترین نیشی بود که بر منتقی وارد می آمد. حتی خروج وی از بغداد را به علت فرار از چنگ ابن حجاج پنداشته اند. ابن حجاج کار را به جایی کشانده بود که حتی در ملاء عام در محله «کرخ» بغداد، او را به ریشخند گرفت و منتقی خاموش ماند. این خاموشی و وقار در مقابل حماقت های ابن حجاج، اعجاب پژوهشگران را برانگیخته است.

پیوستگی ابن حجاج به مهلبی ظاهراً خالی از صداقت نبود؛ زیرا زمانی که وزیر در سال ۳۵۲ درگذشت، شاعر او را با ابیات دل نشینی رثا گفت. ظاهراً در زمان فرمان روایی بختیار (۳۵۶-۳۶۷) بود که کار ابن حجاج رونق یافت. وی، هم بختیار را مدح گفت و هم وزیران معروف او ابوالفضل شیرازی (م ۳۶۲) و ابوالفرج بن فسانجس و ابن بقیه (وزارت: ۳۶۲-۳۶۶) را. اما او هرگز نتوانست مثل برخی از شاعران دربار، آنچنان مقام و قدرتی کسب کند که همه درها به رویش گشاده گردند. بارها از این گله داشت که چرا حاجبان راه را بر وی می بندند.

معاش و مناصب اجتماعی

در سال ۳۶۲/ابوطاهر بن بقیه به وزارت رسید. ابن حجاج به خدمت او شتافت و به مدحش پرداخت. مدایح او خالی از سخف بود. او در همین زمان، به مقام محتسی بغداد برگزیده شد. اینکه مردی همچون ابن حجاج - که خود را پیامبر «مجون و سخف» می داند - چگونه قادر است محتسب پایتخت خلافت شود و مسئولیتی بس حساس از جمله امر به معروف و نهی از منکر بر عهده گیرد، امری شایسته تأمل است. شاید سیاست های نابردانه بختیار و وضع بی سر و سامان بغداد و ضعف اخلاقیات در آنجا، امکان چنین

انتصاب‌هایی را فراهم می‌آورد. شاید هم نظر مؤلفان متأخر شیعه - از نورالله شوشتری تا زمان حاضر - صائب باشد که عموماً در او وقار و پارسایی و پاک‌دامنی را بر دیگر جنبه‌های اخلاقی غالب می‌دانند. ابن حجاج ظاهراً چند سالی در این کار بود و حتی بعضی گفته‌اند: او چند نوبت به این سمت رسید، ولی گویا چندان موفقیتی حاصل نکرد، بخصوص که در اثنای آن، از لودگی و مزاح دست بر نمی‌داشت. سپس چون از آن کار عزل شد، اندوه خود را با شوخی و مسخرگی در قطعه‌ای بیان داشت.

او شغل‌های متعدد دیگری هم داشت که هیچ‌کدام در ردیف حسبه بغداد نیست. وی عهده‌دار کتابت شد و جوآیزی گرفت. نیز به اموری از نوع مقاطعه‌کاری می‌پرداخت و از این راه، ثروت کلانی به دست آورد و عاقبت از این کار زیان فراوان دید. گفته‌اند: وی زمانی سهمی از مالیات کشتزارهای اطراف فرات داشت. در همان زمان، به مأمور خود در ناحیه نیل، نامه‌ای به شعر و سراسر فحش و سخف نگاشت. ثروت او آن قدر بود که بتواند در زمان بختیار، مهمانی مفصلی تدارک ببیند و بزرگان دولت را فراخواند و کسانی را که از پذیرفتن دعوت او سرباز زنند، به پلیدی‌های شعر هرزه خود بیالاید. ثروت فراوان او خالی از دردسر نبود، به ویژه که حاکمان هم او را آرام نمی‌گذاشتند. یک بار اموالش را مصادر کردند؛ بار دیگر غله‌ای را که در تکریت داشت، دزدیدند؛ و روزی دیگر، که کارش رونقی نیافته بود، از جنگ طلب کاران گریخت. شاید گله‌های فراوانی که او از فقر و پریشان‌حالی سر داده، مربوط به همان دوران تنگ‌دستی او باشد.

دارایی او تنها از کار حاصل نمی‌گشت، بلکه منبع اصلی درآمدش همان مدح و هجا و اخذ مال از امیران و وزیران بود. از یکی عمامه می‌خواست، از سهل بن بشر و ابن قتره مرکب و مال می‌طلبید، از وزیر یی خواست آب‌انباری در خانه‌اش بسازد. ممدوحان نیز از بیم هجای او، به ناچار وی را از خویش

خشنود می‌ساختند. بزرگ‌ترین صله‌ای که دریافت داشت، هزار دیناری بود که «صاحب مصر» برایش فرستاد. این امر احتمالاً در دوره‌های آخر زندگی شاعر رخ داد که شهرت و ثروت فراوان اندوخته و کلامش نزد امیران نفوذ یافته بود. در سال ۳۶۴، که بختیار در معرض شکست قرار داشت، عضدالدوله به همراهی وزیرش ابوالفتح بن عمید به بغداد رفت. پس از آنکه کارها سامان یافت، عضدالدوله خود بازگشت و ابن عمید را در بغداد باقی گذاشت. ابن عمید سخت به دیدار ابن حجاج علاقه داشت؛ اما شهرت شاعر به هزینه‌گویی و لالایی‌گری او را نگران می‌کرد. سرانجام، او را در سرای خود به طعام فراخواند. برخلاف انتظار، مردی دید سخت خوش‌رو و خوش‌لباس و آبرومند و باوقار و پرآزرم که ادب سخن‌گویی و سکوت در محضر امیران را نیک می‌دانست و از این‌رو، سخت شگفت‌زده و شادمان شد. از آن پس، وی به ابن عمید پیوست و به شیوه خود، قصایدی در مدحش سرود. با این‌همه کشاکش در زندگی، او خود ادعا می‌کند که خانه‌نشینی را بیشتر می‌پسندد و سر جنگ جز با زنان و غلامان ندارد و آواز نای را بر بانگ شیپور ترجیح می‌دهد. با وجود این، گاه ناچار می‌شد در رکاب امیران به جنگ نیز برود. ابن عمید تنها کسی نیست که از دیدن دوگانگی شخصیت ابن حجاج آنچنان شگفت‌زده شده است. وی از آن روزگار تاکنون، پیوسته موجب سرگردانی و حیرت محققان بوده است. این حیرت چند صد سال پس از مرگ او شدت یافت و در دو سده اخیر، در آثار مؤلفان شیعه به اوج خود رسید. در اواخر عمر او، از دوستی نزدیکش با شریف رضی آگاه می‌شویم.

مرگ و مزار

ابن حجاج در سال ۳۹۱ - احتمالاً - برای سرکشی به املاک خود به قریه «نیل» در جنوب بغداد رفت و در روز ۲۲ جمادی‌الثانیه، همان‌جا از دنیا رفت.

جسدش را به بغداد آوردند و به خاک سپردند. شریف رضی در مرگ شاعر، مرثیه‌ای سروده و در آن به زبان گزنده و زهر آگین او اشاره کرده، اما نامی از او نبرده است. این ابیات ضمن قصیده‌ای ۲۱ بیتی در دیوان شریف رضی گرد آمده‌اند. وی را بر حسب وصیتی که کرده بود، پایین پای امام موسی کاظم علیه السلام به خاک سپردند و بر سنگ گورش نوشتند: ﴿وَكَلَّبْنَاهُمْ بِأَسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ﴾ این عبارت، که بخشی از آیه ۱۸ سوره مبارکه کهف است، یعنی: و سگشان بر آستانه [غار] دو دست خود را دراز کرده [بود].

ابن جوزی (ت ۵۹۷) در *المنتظم* می‌نویسد: وی پس از مرگ، به خواب *ابن خازن* آمد و شعری برایش خواند که *ابن خازن* آن را بازگو کرده است. مضمون این شعر بسیار درخور تأمل است. در این شعر، *ابن حجاج* نخست از اینکه شیوه ناپسند او مذهبش را تباه کرده است سخن می‌گوید، سپس می‌افزاید که امام علی علیه السلام از اینکه وی سب اصحاب پیامبر کرده و به ایشان دشنام داده، سخت ناخشنود و بر وی خشمناک شده است.

ابن حجاج در تشییع متعصب بود و از اهانت به معتقدات دیگر مذاهب پاک نداشت. البته تسلط دیلمیان شیعی مذهب بر بغداد، کار را بر او آسان می‌کرد. اما شاید *ابن خازن* و یا برخی دیگر، برای آنکه از شدت و حدت اشعار گزنده اهانت‌بار وی، که گویا حتی شریف رضی را آزرده‌خاطر کرده بود، بکاهند، این داستان و آن اشعار را ساخته و در میان مردم پراکنده باشند، بخصوص آنکه *ابن جوزی*، که نخستین منبع این خبر است، به چشم دوستی در او نمی‌نگریست و اشعار فحش‌آمیز او را دلیل خساست نفس او می‌دانست. واکنش آشکار داستان *ابن خازن* در منبع متأخرتر پدیدار می‌شود. علاقه شاعر به خاندان نبوت از یک‌سو، و تندزبانی و جسارت و بی‌آزمی نسبت به دشمنان شیعه از سوی دیگر، شیعیان را سخت خوش می‌آمد. نخست، لحن گفتار در حق او بسیار احترام‌آمیز و برازنده گردید و دیگر از او به عنوان

«پیامبر هرزگی» سخن به میان نیامد، بلکه شخصیتی شد سخت دانشمند از اکابر شیعه که به اخلاق برآزنده و پارسایی فراوان آراسته بود و در دفاع از اهل بیت علیهم السلام و محبتان ایشان از هیچ خطری نمی‌گریخت و محتسب شدن مکرر او را در بغداد، دلیل پاک‌دامنی و دانش فراوانش دانسته‌اند.

پس از آن حکایت دو رؤیا درباره‌اش نقل شد. *الفندی* در آغاز سدهٔ دوازدهم، روایت می‌کند که چون *عضدالدوله* — که در منابع بعدی «ابن بابویه» و «ابن بویه» نام‌بردار است — دیوار آستان امام علی علیه السلام را ساخت. *ابن حجاج* همان‌جا به حضور شهریار رسید و «فاتیبه»^۱ معروف خود را، که در مدح امام علی علیه السلام و دیگر ائمهٔ اطهار علیهم السلام و ذم دشمنان آنان است، خواند. در این شعر، وی پس از مدح خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به هجای بزرگان اهل سنت، خاصه پیشوایان مذاهب چهارگانه، پرداخته است. سپس *ابن سکره* را، که گویا به حضرت زهرا علیها السلام اهانت کرده بود، به باد هجایی آکنده از هرزگی و پرده‌داری گرفته است. منبع نخستین این شعر، که شامل ۶۴ بیت است، معلوم نیست و در آثار بزرگان متقدم شیعه مثل *مناقب و معالم العلماء ابن شهر آشوب* نیامده. شریف رضی^۲ شاعر را از خواندن هجوهای قصیده به شدت منع کرد، اما شب هنگام هر دو، هم شریف رضی و هم شاعر، حضرت علی علیه السلام را در خواب دیدند. امام به شریف رضی فرمودند: از شاعر پوزش بخواه و مانع قصیده‌خوانی او نشو. به شاعر نیز فرمودند: شریف رضی به پوزش‌طلبی خواهد آمد.

رؤیای دوم را *الفندی* از *الدر المنضید* نقل می‌کند که دو شیخ صالح، شعر *ابن حجاج* را به مسخره می‌گرفتند و مردمان را از خواندن و شنیدن آن منع

۱. قصیده‌ای که تمام مصراع‌هایش به حرف «ف» ختم می‌شود.

۲. بعضی منابع از جمله *دائرة المعارف تشیع و الکنی و الالقاب* محدث قمی این شخص را به جای سیدرضی، سیدمرتضی دانسته‌اند.

می کردند. یکی از آن دو، معصومان علیهم السلام را در خواب دید. از آن میان، حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: «او را دوست بدارید که هر که او را دوست ندارد شیعهٔ ما نیست.»

اینکه حکایت این رؤیایا بتواند ما را به داوری روشنی دربارهٔ او برساند، سخت دشوار است؛ اما گفته‌اند: شیوهٔ وی نویسندگان بزرگ شیعه را نگران کرده بود، تا جایی که گاه شعری از وی را زیبا یافته و نقل کرده، اما از اظهار تأسف خودداری نکرده‌اند. در سوی مقابل هم اصراری بر پیرایش وی و تجلیلش وجود دارد. صاحب *معجم رجال الحدیث*، *محقق خوئی* (م ۱۴۱۳)، وی را در شمار رجال حدیث ذکر کرده است.

به نظر می‌رسد این حجاج شیعه‌ای متعصب بوده و در هجای خلفا مبالغه می‌کرده است؛ اما چیزی وجود ندارد که بر هرزگی رفتار و منش او دلالت کند. سخن وی گزنده و نیش‌دار بود، اما این نیش هدف داشت. او خود هجو را دوست نداشت و جز در موارد خاص، از آن استفاده نمی‌کرد. شاید دست‌هایی در کار بوده که اشعاری را که در مناقب اهل‌بیت علیهم السلام گفته، نابود کند و هزل و مُجون او را باقی بگذارد و بدین‌سان، او را در چشم‌ها سبک کند. او متجاهر بود؛ یعنی آشکارا اهل‌بیت علیهم السلام را می‌ستود و خلفا را سب می‌کرد. بدین روی، نباید انتظار داشت تاریخ وی را بسیار ستوده باشد. شواهد فراوانی از جمله ارزشمندی قصیدهٔ فائیه‌اش - که در بخش بعدی از آن سخن خواهیم گفت - تلاش بزرگانی همچون سید رضی برای پالایش اشعار او، وزانت و وقار و پسندیدگی رفتار و نیکویی و آراستگی ظاهرش و شأن محتسب بودن وی، که تا حد زیادی نشانهٔ وارستگی و درست‌کاری اوست، ایجاب می‌کند که دست‌کم از سخیف‌هایش بگذریم و ارزشمندی وی را از روی آنها نسنجیم و اگر بنا باشد در داوری نسبت به او به رؤیا متوسل شویم، رؤیای دوم را بپذیریم و از این واقعیت چشم‌پوشیم که وی برای مورد حسادت واقع شدن

چیزهای کمی نداشت؛ دانشمند بود، ثروتمند و گشاده‌دست بود، خوش‌زبان اما بی‌باک بود، ظاهری آراسته و محبوبیتی بسیار داشت، اهل بیت علیهم‌السلام را دوست داشت و از دشمنانشان بیزار بود، و بدون ملاحظه و مصلحت‌اندیشی این حب و بغض را ظاهر می‌کرد. بنابراین، بهانه برای تخریب شخصیتش کم نبوده است.

ویژگی‌های شعری

ابن حجاج می‌اندیشید که اگر در قالب شعر به پنهانی‌ترین ویژگی‌ها و نیازهای انسانی، که عموماً از بیان آنها شرم دارند، دست اندازد و به زبان طنز پرده از چهره آنها برکشد و گستاخی و هرزگی کند، کسی را نخواهد آزرده. او در این شیوه نخستین کس نبود. شاعران دوره اول عباسی، به ویژه *ابونواس* (م ۱۹۸)، پیش از او این راه را گشوده بودند؛ چنان‌که وی جایی گفته است: «شعر، مُجون می‌خواهد، همان‌گونه که خانه، مستراح! گرچه سخنش حالت طنز و فکاهی داشت، حتی اگر بیشتر اشعار در دسترس او سخیف باشد، به دلایلی که گذشت، نمی‌توان به جزم او را سخیف‌سرا نامید. ظرافتِ کار او بخصوص در آن است که به کمک طرز بیان و انتخاب موضوعات خاص، بر همه آشکار ساخت که عادات و نیازهای ناگفتنی انسان نزد همگان یکسان است. وی این احوال را نخست در وجود خویشتن باز می‌نمود، سپس با ظرافت تمام، آنها را بر مفاهیم دیگری همچون روزگار، سرنوشت منطبق می‌ساخت و آن‌گاه این‌همه را به زبانی سخت بی‌تکلف و روان به مردمان سده چهارم عرضه می‌کرد. پیداست که آن معانی ناگفتنی در قالبی اینچنین نزدیک به عامه مردم، سریع‌تر از مثل و خیال در آفاق پراکنده می‌شود و از وی سخنوری می‌سازد که با *امرؤ القیس* قابل قیاس می‌گردد.

آنچه در شعر ابن حجاج نظرها را جلب می‌کند، شمار بسیار واژه‌های غیر تازی و به ویژه واژه‌های فارسی است. این واژه‌ها را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد؛

۱. واژه‌هایی که از دورترین زمان‌ها یا از آغاز اسلام در شعر عربی رایج بوده است.

۲. واژه‌هایی که در سده اول به تدریج، به عربی راه می‌یافت و در آغاز دوره عباسی فراوان گردید.

۳. واژه‌هایی که/بن حجاج از زبان عامیانه بغدادیان و یا از ایرانیان وام گرفته است. نمونه‌هایی برای این سه نوع کلمه در *تیمه السدر تعالی* یافت می‌شود.

هرچند برخی به چشم خشم و حقارت در او نگریسته و پنداشته‌اند عقل را به شعر او راهی نیست و از شدت زشتی، آن را نه گوش می‌تواند بشنود و نه زبان تلفظ کند، اما همگان از آن اشعار سخت دچار اعجاب شده و اذعان کرده‌اند که او با جادوی شعر خود، یگانه زمان و پیشوای م‌چون گردید. شگفت آن است که شاعر این همه معانی بدیع آفریده، اما هرگز از گفتار متداول میان مردم خارج نشده است. گفته‌اند، وی کسی است که به‌راستی می‌توان لفظ «شاعر» بر او اطلاق کرد؛ زیرا در همه انواع شعر زبردست بود. شاعر، خود نیز بر این امر آگاهی داشته؛ چنان‌که در شعری خویشتن را «پیامبر م‌چون» می‌خواند و همگان را به پیروی از خود دعوت می‌کند. وی در طنز و سخف، جادویی ساخته بود که از پادشاه و امیر گرفته تا پارسای بزرگواری همچون شریف رضی، همه شیفته‌اش شده بودند. در میان انبوه مدایح او، کمتر شعری از الفاظ و معانی خاص او تهی است و اگر پادشاهی را به شیوه گذشتگان می‌ستود، البته شعرش مقبول نمی‌افتاد. از او مدح سخف امیر می‌طلبیدند.

شریف رضی به قصد برگزیدن اشعار خالی از فحش، همه دیوان شاعر را مطالعه کرد. پیداست که بسیاری از پارسایان و اهل صلاح از شعر او روگردان بودند و دیگران را نیز از خواندن آن منع می‌کردند. در داستان خواب شریف

رضی و آن دو مرد پارسا، دیدیم که نخست، شعر او را سخت نامقبول می‌شمردند. *تعالیمی* (م ۴۲۹) نیز در کتابی در باب «حسبه»، به تحریم شعر او اشاره کرده است. در این کتاب، نویسنده پیش از نقل اشعار او، اقدام خود را به نحوی توجیه کرده، می‌افزاید، اگر این دلایل نبود قطعاً کتاب خود را از ذکر این‌همه هرزگی مصون می‌داشتم. دیگر نویسندگان نیز با عنایت به همان توجهات، از *تعالیمی* پیروی کرده‌اند.

شعر *ابن حجاج*، هم به سبب ویژگی‌های خود و هم به آن دلیل که برخی خواسته بودند به بند تحریمش کشند، به سرعت همه‌جا انتشار می‌یافت و شعرش شهرهٔ جهان می‌شد. هم فرمانروای مصر برایش صله می‌فرستاد و هم صاحب *بن عبّاد* در گرگان به شعرش استشهاد می‌کرد. اندکی پس از او نسخه‌های دیوانش در اندازه‌های گوناگون همه‌جا پراکنده بود و به بهای ۵۰ تا ۷۰ دینار خرید و فروش می‌شد. علاوه بر دیوان ده جلدی، آنچه صفدی (م ۷۶۴) آن را دیده پنج جلدی بوده است. روشن است که این دیوان‌های کوچک و بزرگ گزیده‌هایی بودند که افراد گوناگون برای خود فراهم می‌آوردند. دربارهٔ این نسخه‌های شخصی، داستان‌ها و اطلاعات فراوانی وجود دارد؛ از جمله اینکه *ابوبکر محمد بن حمدون*، که خود *ابن حجاج* را در یک مجلد گردآورده بود، روزی در بازار کتاب‌فروشان مجموعه‌ای شامل پنجاه برگ از اشعار او را در دکانی یافت و خواست آن را به هر قیمت که دکاندار بخواهد، از او بخرد؛ اما دکاندار از فروش آن خودداری ورزید و کتاب را به کنیزکی خوش‌روی و خوش‌آواز تشبیه کرد که مایهٔ کسب او گردیده است؛ زیرا جوانان، گروه گروه به دکان او می‌رفتند، کتاب را به عاریت می‌گرفتند و در مقابل، مزدی به وی می‌پرداختند.

گفته‌اند: اشعار ظاهرأ معدودی که *ابن حجاج* در مناقب اهل بیت علیهم‌السلام سروده، چندان رواجی نداشته است؛ چنان‌که حتی *نورالله شوشتری* نتوانست چیزی از

آنها را به دست آورد و در مناقب ابن شهر آشوب فقط ۴۵ بیت از این گونه اشعار او و بیشتر در قطعات دو بیتی جای جای نقل شده است. نیز گفته‌اند: قصیده بزرگ فائیه - اگر به راستی از او باشد - نه مضامین جدی آن به پای قصاید بزرگ عرب می‌رسد و نه بخش مجنون آن به پایه دیگر اشعار ابن حجاج است. شاید سبب همان باشد که به گفته ابوحنیان، شعر او در این باب چندان ارجمند نبوده است.

در این باره باید گفت: قصیده فائیه را بسیاری از اهل فن، از جمله محدث قمی در کتاب *الکنتی و الاغقاب*، به غایت ستوده‌اند و در مقابل احتمال مزبور هم این احتمال قابل اغماض نیست که شاید در گذر زمان، به خاطر توطئه‌ها، چیز زیادی از آن اشعار نمانده باشد، به ویژه آنکه اگر اشعار نیکوی فراوانی در فضایل و امور جدی و پسندیده از این شاعر نقل شده بود، انگاره هرزه‌سرایی وی سست می‌شد و معلوم می‌گشت که هزل و هجو وی - علاوه بر اینکه شیوه متداولی در آن زمان و سبب رونق شعر و جلب‌کننده منافعی مادی برای شاعران بوده - عمدتاً هدفدار بوده است؛ آشکار می‌گشت که وی شخصیت قابل احترامی داشته است؛ اما برای دفاع از مذهب و عقاید شیعی‌اش، بر حسب مصالح، گاه مطالب خود را با زبانی گزنده و بی‌پروا بیان کرده است. شاهد این مطلب آنکه هجای وی عمدتاً متوجه رؤسای مذاهب دیگر است و قرآینی در همین شرح حال به دست آمده که - مثلاً - اگر او به کسی مثل ابن سکره می‌تاخته، دلیلش - چنان که در بعضی منابع گفته‌اند - رقابت نبوده است. ابن سکره سخت بی‌ادب و سخیف‌پندار بود و به آستان بلند حضرت زهرا ع جسارت کرد یا دست کم ابن حجاج چنین پنداشته بود. دور نیست که چنین چیزی برای شیعه‌ای با اعتقادات راسخ - مثل ابن حجاج - چنان گران آید که وی را به واکنشی شدیدتر برانگیزد، نه اینکه وی ذاتاً انسانی باده‌خوار عیاش هرزه‌سرایی باشد. اگرچه ممکن است با تحلیل‌های امروزی شیوه وی

چندان قابل دفاع به نظر نیاید. اما تندی و افراطی بودن روش شخص در دفاع از حریم عقاید، چیزی است که از نسبت هرزگی و لابلایی گری و عیاشی و صرفاً سخیفه سرایی، به غایت دور است.

علاوه بر این، بعضی از اشعاری که در مناقب این شهر آشوب از وی موجود است، از حیث معنا انصافاً لطیف است و از عمق ارادت وی به امیرمؤمنان و اهل بیت علیهم السلام و صحت اعتقادات و سرسپردگی و محبت شفاف وی به ایشان حکایت دارد. طعن و سرزنش‌هایی هم که از او سراخ داریم، نسبت به اشخاصی همچون عایشه چندان گزافه نیست و از واقعیت و مضامین روایات فاصله چندانی ندارد. در کتاب *الخصرائج والجرائع* از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام حسن علیه السلام هنگام فرارسیدن مرگ، به شدت گریستند و آن‌گاه پرده از حقایق برداشتند و خطاب به عایشه فرمودند:

«وَأَسْوَأُهَا يَوْمًا عَلَيَّ بَقُلْتُ وَ يَوْمًا عَلَيَّ جَمَلْتُ» وَ فِي رِوَايَةٍ «يَوْمًا تَجَمَّلْتِ وَ يَوْمًا تَبَقَّلْتِ وَ إِنَّ مِثْلَ تَقَبَّلْتِ» چه افتضاحی! روزی بر فاطمه سواری و روزی بر شتر، و اگر عصرت کشف دهد روز دیگری بر فیل سواری خواهی شد.

این حجاج در این باره سروده است:

يَا بَيْتَ أَبِي بَقْرَ لَا تَكُنْ وَ لَا تَكُنْ لَكَ التَّشَعُّبُ مِنَ الثَّمَنِ وَ بِالْكَفْلِ تَمَلَّكْتِ
تَجَمَّلْتِ تَبَقَّلْتِ وَ إِنَّ عِشْتَ تَقَبَّلْتِ

در شعری، به اختلاف مذاهب اهل سنت و اینکه هریک بدعتی در دین گذارده‌اند، می‌پردازد و این مطلب را به استهزا می‌گیرد و در پایان می‌سراید:

فاشرب و لط و ازن و قامر و احتجج فسی کل مسأله بقول إمام

یعنی: پس شراب بخور و لواط کن و زنا نما و قماربازی کن و در هر یک از اینها، به قول یکی از ائمه چهارگانه احتجاج کن.

منش و شخصیت

گفته‌اند: یکی از عواملی که این حجاج را از گزند دشمنان محفوظ می‌داشت،

دوگانگی شخصیت او بود. در مقابل همهٔ سخنان شرم‌انگیز گزنده‌اش، وی از خود شخصیتی سخت آراسته، پروقار، خوش‌سیما و خوش‌جامه عرضه کرده بود. در شهرهای دیگر، که مردم وی را از نزدیک نشناخته بودند، او را مردی بی‌دین، عهدشکن و ضعیف در امانت می‌پنداشتند که چشم به عرض دیگران دوخته است و دشوار می‌توانستند اصالت خانوادگی و فضایل دینی و اخلاقی او را باور کنند. با عنایت به این جنبه از خلیقات اوست که برخی در تبرئه او کوشیده‌اند؛ مثلاً، ذهبی در جایی از قول خود او گفته است که این هرزگی‌ها را به منظور انبساط خاطر گفته‌ام و به خاطر این لغزش‌ها، از خداوند مغفرت می‌طلبم.

در این تحلیل و سخن نیز نمی‌توان چندان خوش‌بینانه نگریست. طبیعی است که ذهبی چون نمی‌تواند امتیازات *ابن حجاج* را انکار کند، در صدد پیراستن وی از طعن خلفا و سران مذاهب برآمده و خواسته از آنچه به گمان وی هرزگی است، وی را توبه دهد. دوگانگی شخصیت *ابن حجاج* نیز جدّی به نظر نمی‌رسد. منافاتی ندارد که وی همان شخصیت سخت آراسته، پروقار، خوش‌جامه و آداب‌دانی باشد که رسوم بزرگان و اهل ادب را نیکو می‌دانست و در عین حال، نسبت به ائمه اطهار علیهم‌السلام متعصب بود و در اعتقادات مذهبی راه سخت‌گیری و افراط - یا واکنش و مقابله به مثل - در پیش گرفته بود و با مخالفان سرآشتی و مصالحه نداشت و در این زمینه، سلاحش نیش زبانی تند و تلخ بود. با این وصف، تکلیف سایر نسبت‌های منفی موجود دربارهٔ وی روشن است و بخصوص که امتیازات گوناگون وی، از جمله دارایی فراوانش و برجستگی و برآزندگی و سخن‌سرایی و توانایی‌اش در شعر، زمینه را برای حسادت‌ها فراهم می‌کرد.

چند نفر از شعر او مجموعه‌هایی برای خود تدارک دیده بودند که برخی از آنها در کتاب‌خانه‌های معروف، مثل کتاب‌خانهٔ «ملّی پاریس»، کتاب‌خانهٔ «استکهلم»، کتاب‌خانهٔ «کپنهاک» و کتاب‌خانهٔ «ظاهریه» موجود است.

متأسفانه مجموعه اشعار خالی از سخیف او، که به نام *الحسن من شعر الحسين* توسط شریف رضی فراهم آمده و همه منابع هم به آن اشاره کرده‌اند، اینک به طور کامل موجود نیست. این کتاب در اصل، شامل هشت جزء بوده و اینک تنها بخشی از آن در کتاب *خانه «سماوی»* موجود است. *جواهر الکلام* به وجود نسخه‌ای از آن در کتاب *خانه «حضرت رضا»* اشاره می‌کند که در فهرس آن کتابخانه، نشانی از آن نیست. نام این جنگ، چه در *دیوان شریف رضی* و چه در منابع بعد، به نام *الحسن من شعر الحسين* آمده، اما گاه از آن با عنوان *التظیف من السخیف* نیز نام برده‌اند. گروهی از شعرا برایش مرثیه سرودند که از آن جمله سید رضی بود.

از مهم‌ترین اشعار *ابن حجاج*، فائیه‌ای است که در مدح امیرمؤمنان علیه السلام و زیارت نجف سروده و این‌گونه آغاز می‌شود:

یا صاحب القبّة البيضاء علی النجف	من زار قبرک و استشفی لدیک شفی
زوروا ابا الحسن الهادی لعلکم	تعظون بالاجر و الاقبال و الزلف
زوروا الذی نسمع النجوى لدیه	فمن یزره بالقبر ملهوفاً لدیه کفی
اذا وصلت الی ابواب قبته	تأتل البواب تلقاه وجهه وقف
و قل سلام من الله السلام علی	اهل السلام و اهل العلم و الشرف
انسی آتیک یا مولای من بلدی	مستمکاً من حبال الحق بالطرف
لالک العروة الوثقی فمن ملت	بها یداه فلن یشتی و لم یخف.

یعنی: ای صاحب قبّه سفید در نجف اشرف، کسی که قبر تو را زیارت کند و طلب شفا نماید، شفا داده خواهد شد. زیارت کنید ابوالحسن را، که هدایت‌کننده است، تا شاید از اجر و اقبال و جاه و منزلت بهره‌مند شوید. زیارت کنید کسی را که سخنان مخفی نزدش شنیده می‌شود. پس کسی که او را در قبر(ش) زیارت کند، در حالی که نزد آن حضرت محزون و متأسف باشد، کفایت خواهد شد. و بگو: سلام از سوی خدایی که سلام و سلامت است، بر اهل سلام و اهل علم و اهل شرف. ای مولای من، من از شهر خودم در حالی که نزدت آمده‌ام که به وسیله جوان‌مردی نظیر تو، به ربه‌مان حق جنگ بزنم.

من به این امید آمده‌ام که تو از برلیم شفاعت نصلی و مرا از آن شراب بهشتی که شگاهدنده غم و اندوه است، سیراب کنی.

در آخر قصیده، که طولانی است، وی می‌گوید:

بِحَسْبِ حَمْدِ الْكَرَّارِ مُتَغَمَّرِي بِهْ شَرَفْتِ وَ هَذَا مَتَهِي شَرْفِي

یعنی: افتخار من به دوستی حیدر کرّار است. به وسیله آن بزرگوار شرافت یافتم متعیا درجه شرافت من است.

منابع

مناقب آل ائمه علیهم‌السلام، ج ۳، ص ۱۷۱، ج ۴، ص ۳۸۶ / بیتمه الشعر، ج ۳، ص ۳۵ / الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۰۵ / اسل الامل، ج ۲، ص ۲۶۳. ش ۷۶۹ / بهارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۵ / مشاهیر شعراء الشیعه، ج ۲، ص ۱۳ / مشاهیر دانشمندان اسلام، ص ۱۵۹ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۶ / الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۲۵۸ / اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۲۸ / لغتنامه، ج ۱۲، ص ۴، ش ۱۷۹۵ / دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۳۱۲ / دائرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۳۱۳.

حسین بن احمد بن خالویه همدانی حلبی (ح ۲۹۵-۳۷۱)

ابوعبدالله، ملقب به «ذوالنونین»، شاعر، ادیب، لغوی، مفری، مفسر و راوی، از بزرگ‌ترین عربی‌دانان، زبان‌شناسان و نحوی برجسته ایرانی‌تبار بود. برخی نام وی را «حسن» و یا نام پدر او را «محمّد» آورده‌اند. لقب «ذوالنونین» را به این دلیل به وی داده‌اند که در پایان نوشته‌هایش نام خود را می‌نوشت؛ یعنی حسین (یا حسن) بن خالویه، و دو نون موجود در آن را می‌کشید.

عنوان ابن خالویه - به فتح لام و واو- به ابوالحسن علی بن محمّد بن یوسف بن مهجوب فارسی نیز گفته می‌شود که مردی مورد وثوق و جلیل‌القدر بود. وی یکی از استادان حدیث بود که شرح حال وی را نجاشی، فهرست‌نگار نامدار شیعه (م ۴۵۰)، و دیگران آورده‌اند - و در آینده گزارش می‌شود.

ابن خالویه در همدان به دنیا آمد. گفته‌اند: در سال ۳۱۴ ظاهراً در آغاز جوانی برای تحصیل به بغداد رفت و نزد برجسته‌ترین دانشمندان سدهٔ چهارم، دانش آموخت. آن‌گاه دانش‌های فراوانی را که کسب کرده بود در اختیار شماری از خواستاران قرار داد و در فنون گوناگون، بسیار کتاب نوشت؛ چنان‌که گفته‌اند: وی در علوم عربی با تسلطی که بر اقسام آنها و توسعی که در شناخت قواعد و قوانین آنها داشت، سهمی عظیم ایفا کرد. حکایت شده است که وی تعداد دویست نام برای «مار» ذکر نموده و گفته است: «شیر» دارای پانصد اسم و صفت است. این موضوع بر کثرت دانش ادبی وی دلالت دارد.

در جلسه‌ای عده‌ای از علما نزد *سیف‌الدوله* حاضر بودند. *سیف‌الدوله* پرسید: چه کسی می‌تواند یک کلمه بگوید که خودش ممدود و جمعش مقصور باشد؟ گفتند: چنین کلمه‌ای نمی‌شناسیم. *ابن خالویه* گفت: من دو اسم می‌شناسم، به شرط آنکه هزار درهم به من بدهی تا کارمان بدون سپاس نمانده باشد. *سیف‌الدوله* پذیرفت. گفت: آن دو، «صحراء» و «عذراء» است که جمعشان «صحاری» و «عذاری» است.

استادان و شاگردان

وی نحو و ادب را نزد *ابن درید* (م ۳۲۱)، *ابوبکر بن انباری* (م ۳۲۸)، *نظویه* (م ۳۲۳) و *ابوسعید سیرالی* (م ۳۶۸) آموخت؛ علوم قرآنی را از قاری بزرگ، *ابن مجاهد* (م ۳۲۴) و لغت را از *ابوعمر، زاهد* معروف به «غلام ثعلب» (م ۳۴۵) فراگرفت و از *محمد بن مخلد عطار* (م ۳۴۱) و گروهی دیگر حدیث شنید.

او کتاب *جمهرة ابن درید* و *مختصر منزی* را از *ابوبکر نیشابوری* روایت کرده و در ادب، از *صولی* نیز روایت نموده است.

گروهی نیز نزد وی دانش آموختند. مشهورترین آنها عبارتند از: ابوبکر خوارزمی، معافی بن زکریا نهروانی و عبدالمنعم بن غلیون. ابوالحسین نصیبی کتاب *آل* او را نزد وی خوانده و قاضی حلب صالح بن جعفر بن عبدالوهاب و ابواحمد عبدالله بن عدی از وی روایت کرده‌اند. سعید بن سعید فارقی نحوی نیز از وی حدیث شنیده است.

از همشهریان دانشور وی می‌توان ابوعلی کاتب همدان (ح. ۲۶۰-۳۰۳) زبان‌شناس و تاریخ‌نگار را نام برد.

چنان‌که در فهرست استادان ابن خالویه ملاحظه می‌شود، وی در هر دو مکتب نحوی بصره و کوفه به تحصیل پرداخت، اما خود در شمار نسل بعدی نحویان بغداد قرار دارد که دو مکتب را به هم آمیختند و تا حدی از یک‌سونگری‌های نمایندگان دو مکتب فراتر رفتند.

نظر دانشمندان

ابن خالویه، که در مرکز تحولات و مجادلات ادبی سده چهارم جای داشت، به لحاظ گستردگی دانش خود، در رشته‌های گوناگون ادب، دارای اعتبار ویژه‌ای بود؛ چندان‌که ابن قارح، که نامه‌اش به ابوالعلاء معری انگیزه نگارش رساله *الغفران* گردید، برای اثبات بزرگی خود، به شاگردی نزد ابن خالویه بالیده است. این اعتبار علمی و ادبی تا قرن‌ها پس از مرگ او نیز باقی ماند؛ چندان‌که تقریباً همه منابع پس از وی چیره‌دستی او را در نحو و ادب ستوده و او را یکی از نخبه‌های روزگار معرفی کرده‌اند. ذهبی، دانشمند سنی (م. ۷۸۴) او را «شیخ العربیه» نامیده و ابوعمرو دانی وی را دانا به زبان عربی، حافظ لغت، بصیر در قرائت و ثقه در حدیث دانسته است. ابن انباری او را از بزرگان لغت و اسنوی وی را یگانه زمان و پیشوا در علوم زبانی معرفی کرده‌اند. تنها دلجی او را در نحو ضعیف دانسته است. گرچه ابن انباری توانایی او را در نحو

همانند دانش وی در بلاغت ندانسته، اما برخی از محققان معاصر این گفته را نیز ستمی می‌دانند که بر وی رفته است. سید بن طاووس، دانشمند نامی شیعه (م ۶۶۴)، درباره‌اش گفته است: او یکی از افراد یگانه روزگار در تمامی شاخه‌های دانش و ادب است.

رجالیان اگرچه یادکردهایی از وی دارند، اما در منابع کهن ذکر نشده که او مورد اعتماد در نقل است. اما علامه حلی نام وی را در قسم اول کتاب خود - که به افراد مورد اعتماد اختصاص دارد- آورده است. صاحب معجم رجال الحدیث گفته است: این شاید بدان دلیل است که در نظر او، همه راویان امامی مورد اعتمادند، مگر اینکه دلیلی بر خلاف آن در دست باشد.

مذهب

درباره مذهب ابن خالویه تأملی وجود دارد؛ نجاشی وی را «آگاه به مذهب ما» - یعنی تشیع - دانسته و کتاب آل را، که درباره امامت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است، به وی نسبت داده، اما ابن ندیم، فهرست‌نگار شیعی (م ۳۸۵)، که نزدیک‌ترین منبع به زمان اوست، به این کتاب اشاره نکرده. پس از نجاشی، نخستین کسی که از آن نام برده ابن شهر آشوب است و از آن پس، در بسیاری از منابع شیعی و غیر شیعی، از این کتاب نام برده‌اند.

ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲)، که خود سنی است، او را شیعه دانسته، اما گفته است: او در برابر سیف‌الدوله به تسنن تظاهر می‌کرده و برای تأیید نظر خود، گفته نجاشی را تکرار کرده است. افزون بر این، گفته است: وی در کتاب لیس - که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد - نیز مطالبی آورده که دلیل امامی بودن اوست.

سیکی (م ۷۷۱) با نگارش شرح حال و آثار وی در کتاب طبقات الشافعیة، در واقع خواسته است او را شافعی مذهب جلوه دهد. اما با توجه به کتاب

ارزشمندش. *آل* (خاندان پیامبر «ﷺ») - که دارای ۲۵ بخش است و در آن امامان دوازده‌گانه «*ع*» و تاریخ تولد و وفات هر یک از آنان و مطالبی دیگر دربارهٔ ایشان آورده - او باید شیعه امامی باشد.

شاید اینکه نجاشی گفته وی عارف به مذهب ماست، برای محتوای کتاب مزبور باشد، اما تظاهر وی به تسنن در برابر حمدانیان - که خود خاندانی شیعی بودند - اندکی بعید می‌نماید. برخی از محققان معاصر نیز بر امامی بودن او نظر داده‌اند. با این‌همه، سبکی و اسنوی، وی را شافعی مذهب پنداشته‌اند. به دلیل آنکه وی مختصرِ مزنی را از ابوبکر نیشابوری - که شافعی مذهب بود - روایت کرده است، احتمال می‌رود داوری سبکی و اسنوی دربارهٔ او بر پایهٔ همین کتاب باشد.

روابط با هم‌عصرانش

یکی از اسباب شهرت *ابن خالویه* در میان ادیبان، صرف‌نظر از وسعت دانش، رقابت و درگیری او با دو تن از مشهورترین هم‌عصرانش، یعنی *منتبسی* و *ابوعلی فارسی*، بوده است.

منتبسی مردی متکبر و خودخواه بود و *ابن خالویه* را، که توانسته بود در سایهٔ کوشش و استعداد خویش، موفقیتی بزرگ به دست آورد، همواره به دلیل غیر عرب بودن، خوار می‌شمرد. اما *ابن خالویه* گویا می‌کوشید با خرده‌گیری‌های ادیبانه، بر وی پیروز گردد، اگرچه، گاه به دلیل شتاب در این خرده‌گیری‌ها چندان موفق نمی‌شد. این دو هیچ فرصتی را برای خوار ساختن یکدیگر از کف نمی‌دادند و این کینه - که گویا تنها خاستگاهی نزادی داشت - چندان دوام آورد تا سرانجام *منتبسی* ناگزیر دربار *سیف‌الدوله* را ترک کرد. *سیف‌الدوله*، که همواره در این‌گونه مشاجرات حضور داشت، با سکوت خویش، از *ابن خالویه* جانب‌داری می‌کرد و بدین‌سان بود که هرگز از مقام او نزد *سیف‌الدوله* کاسته نشد.

اما مناظرات *ابن خالویه* با *ابوعلی فارسی* بیشتر جنبه علمی و ادبی داشت. رقابت این دو، که از مجلس درس *ابوسعید سیرافی* آغاز گردید، بر پایه فضل‌فروشی‌های رایج روزگار و رقابت میان دو حریف هم‌اورد ادامه یافت، بخصوص که *سیف‌الدوله* غالباً با بخشش‌های گزاف خود، به این فضل‌فروشی‌ها دامن می‌زد. اینان بارها با یکدیگر به مناظره پرداختند و در رد نظریات یکدیگر دست به تألیف زدند و از هر فرصتی برای نفوذ در دل *سیف‌الدوله* سود می‌جستند.

سفرها

وی از بغداد به شام و سپس به حلب رفت. در حلب، آوازه او بالا گرفت و بسیاری از دانش‌دوستان از دور و نزدیک به سویش شتافتند. آن‌گاه به دربار *سیف‌الدوله حمدانی* راه یافت و نزد او به مقامی رفیع رسید؛ ندیم وی و آموزگار فرزندانش گردید و تا پایان عمر، در خدمت حمدانیان به سر برد. گرچه *ابن خالویه* بیشتر زندگانی خود را در حلب گذراند، اما گزارش‌هایی درباره سفرهای او به بیت‌المقدس، حمص و میافارقین در دست است. وی همچنین به یمن سفر کرد و در آنجا، ضمن دیدار با *ابن حاتک*، به شرح دیوان او پرداخت.

شعر

ابن خالویه در شعر نیز دست داشت و *ثعلبی* در *تیمه‌الدهر*، وی را در شمار شاعران یاد کرده است. اما اکنون تنها ده بیت از سروده‌های او در دست است. چهار بیت در وصف زادگاهش همدان و شش بیت شامل سه قطعه که در *معجم‌الادبایه* نقل شده است. دانش او در شعر و علوم مربوط به آن، چنان بود که توانست چند دیوان را شرح کند. یکی از قطعه شعرهای او چنین است:

اذا لم یکن صدر المجالس سیداً فلا خیر فیمین صدرته المجالس
و کم قاتل مالمی رأیتک راجلاً فقلت له من أجل انک فارس

یعنی: وقتی در صدر مجلس‌ها سید و بزرگی نباشد، خیری در وجود آنکه در صدر مجلس نشسته، نیست. و چمسا گوینده‌ای به من می‌گوید: چرا تو را پیاده می‌بینم؟ من به او می‌گویم: برای اینکه تو سوار شده‌ای!

وی در وصف همدان اشعاری گفته که در *یتیمه الدهر* آمده است. او راوی برخی از اشعار نیز هست. *ابوعبدالله بصری* (محمد بن احمد بن عبدالله) ملقب به «مفجع»، شاعر نامدار اهل بیت^{علیهم‌السلام}، قصیده «الاشباه» را در مشابیه امیرمؤمنان^{علیه‌السلام} با سایر انبیای الهی سروده و *ابن خالویه* آن را نقل کرده است. *ابن خالویه* سرانجام در سال ۳۷۱ بر اثر بیماری در حلب درگذشت.

آثار

آثار *ابن خالویه* را می‌توان سه دسته دانست: آثار چاپ شده؛ آثار چاپ نشده که سراغی از آنها داریم؛ و آثاری که به او منسوبند، اما خبری از آنها در دست نیست.

آثار چاپ شده او عبارتند از: *اشتقاق الشهور و الايام، اعراب ثلاثین سورة من القرآن الکریم، انتصار ابن خالویه لثعلب، البدیع فی القراءات، کتاب الالفات، الحجة فی القراءات السبع، رساله فی اسماء الریح، شرح دیوان ابن فراس الحمدانی* (این کتاب چندین بار به چاپ رسیده است)؛ *شرح مقصورة ابن درید* (این کتاب همراه با مقدمه مفصلی درباره *ابن خالویه* و اثر او چاپ شده است)؛ *لیس فی کلام العرب* (این کتاب یکی از آثار مهم *ابن خالویه* است. با اینکه کتاب اخیر مکرر چاپ شده است، باید بخش بزرگی از آن را از دست رفته تلقی کرد؛ زیرا حجم کنونی کتاب از آنچه در کتاب‌های فهرست بدان اشاره شده بسیار کمتر است؛ مثلاً، *ابن خلکان* از آن به عنوان کتاب بزرگی که دلیل

تسلط وی در ادب است، یاد کرده و نیز سیوطی ضمن نقل فقرات بسیاری از این کتاب، اشاره کرده است که این اثر در سه جلد بزرگ تألیف گردیده؛ و *مختصر فی شواذ القراءات من کتاب البدیع* (که خود کتاب مستقلی نیست، بلکه مستخرجی از کتاب *البدیع فی القراءات* است).

کتاب‌های چاپ نشده اما موجودِ او عبارتند از: *الاسد یا فی اسماء الاسد*، *الجمال فی النحو*، *اعراب آیات من القرآن العظیم*، *رسالة فی الهمزات النسی فی الاسماء و الافعال و الحروف*، *رسالة فی ما جاء مثنی، العشرات*.

برخی از آثار از دست رفته و منسوب به او عبارتند از: *کتاب الآل*، *الافق*، *الاختبار فی الرياض*، *اسماء الحیة*، *الانساب*، *الامامة* (احتمالاً همان کتاب *آل* است)، *اسماء ساعات اللیل*، *اسماء الله الحسنی*، *الاشتقاق*، *اطرغش فی اللفه*، *التذکرة*، *تصنیف فی الفراسة*، *حسن فی اللفه*.

سید بن طاووس در کتاب *الاقبال بالاعمال الحسنه* در اعمال ماه شعبان، دعایی از وی نقل می‌کند که حضرت علی و امامان دیگر علیهم‌السلام، آن را در ماه شعبان می‌خواندند و محدث قمی آن را در *مفاتیح الجنان* ذکر کرده و به «مناجات شعبانیه» مشهور است. ابتدای دعا چنین است:

«اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و اسمع دعائی اذا دهونک و اسمع ندائی اذا نادیتک و اقبل علی اذا ناجیتک فقد هربت الیک و وقتبت بین یدیک مستکیناً [مستکیناً] لک متضرعاً الیک راجئاً لما لصدیک ثوابی...» ۴۰
خداوندا، بر محمد و آل محمد درود فرست و دعایم را بشنو آن‌گاه که تو را می‌خوانم، و ندایم را بشنو آن‌گاه که ندایت کنم، و به من روی کن آن‌گاه که با تو مناجات کنم. به راستی که به آغوش تو گریخته‌ام و با سرافکندگی در مقابل تو ایستاده‌ام و به درگاه تو تضرع می‌کنم و به بهره و پاداشی که نزد توست چشم امید دارم...»

منابع

نهرست ابن‌تندیم، ص ۹۲ / رجال النجاشی، ص ۶۷ و ۳۲۴ / معجم الادیب، ج ۱۸، ص ۵۷

ج ۹، ص ۲۰۴-۲۰۵ / *حیمة الدهر*، ج ۱، ص ۱۲۳ / *سیکی، طبقات الشافعیة*، ج ۳، ص ۲۶۹ / *اسنوی، طبقات الشافعیة*، ج ۱، ص ۴۷۵ / *تاریخ بغداد*، ج ۴، ص ۱۰۴ / *انباء الرواة علی انباء النخعة*، ج ۱، ص ۳۲۶ / *اسان الموزان*، ج ۲، ص ۲۶۷ / *معالم العلماء*، ص ۴۱ / *الدریسة السی تصانیف الشیعة*، ج ۱، ص ۳۷ / *طبقات اعلام الشیعة*، ج ۱، ص ۱۰۵ / *اعیان الشیعة*، ج ۵، ص ۴۱۹ / *الاجبال*، ص ۶۸۵ / *خلاصة الاقوال*، ص ۵۳ / *میزان الاستدلال*، ج ۲، ص ۹۵۹ / *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، ج ۱، ص ۱۲۲، ج ۴، ص ۱۰۰ / *الفلاکة والفلسوکین*، ص ۱۰۱ / *مشاهیر دانشمندان اسلام*، ج ۲، ص ۸۸ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۵، ص ۲۳۱، ش ۳۲۸۲ / *دائرة المعارف شیعی*، ج ۱، ص ۳۱۷ / *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۳، ص ۴۰۳.

حسین بن احمد بن شیبان قزوینی

ابوعبدالله از راویان احادیث و استادان این فن بود که برخی از بزرگان دانش حدیث، از وی اجازه نقل روایت داشتند. از حیات و معاش وی، همین را می‌دانیم که اصالتاً قزوینی، اما در بغداد ساکن بود. از اینکه *تلعکبری* (م ۳۸۵) از وی روایت کرده است و اجازه نقل حدیث داشته، معلوم می‌شود که در قرن چهارم می‌زیسته است. شیخ طوسی، دانشمند بنام شیعه (م ۴۶۰) در *رجالش*، وی را در باب کسانی آورده که مستقیماً از معصوم نقل نکرده‌اند.

عنوان

در عنوان این راوی، میان *رجال‌نویسان* اختلاف است. گفته‌اند: شاید او همان *حسین بن علی بن شیبان* باشد که اسم پدرش «علی» و نام جدش «حسین» بوده یا بعکس؛ اما وی گاه به پدر و گاه به جدش نسبت داده می‌شود. دلیلشان بر این مطلب آن است که اسم و کنیه هر دوی این راویان یکی است و *احمد ابن عبدون* از هر دو نقل می‌کند. این احتمال را *وحید بهبهانی* در *تعلیقہ مطرح کرده* و برخی مثل صاحب *اعیان الشیعة* پذیرفته‌اند؛ اما همان‌گونه که صاحب *معجم رجال الحدیث* می‌نویسد: علاوه بر اینکه بر این مطلب دلیلی نداریم،

احمد بن عبدون از حسین بن علی بدون واسطه نقل می‌کند، در حالی که از حسین بن علی، با واسطه تلعبیری نقل می‌کند و این نشانه آن است که این دو عنوان متعلق به یک نفر نیست. بنابراین، به نظر می‌رسد شاید این دو نفر عموزاده باشند.

نظر دانشمندان

صاحب *لسان المیزان*، ابن حجر عسقلانی، دانشمند سنّی (م ۸۵۲)، از وی با عنوان حسین بن احمد بن سفیان قزوینی یاد کرده (که «سفیان» نادر است و صحیح آن «شیبان» است) و به شیخ طوسی نسبت داده که در رجالش گفته است: وی مورد اعتماد در نقل احادیث است. اما این مطلب درست نیست و شیخ طوسی نسبت به مورد اعتماد بودن حسین بن احمد ساکت است. اما برخی مثل وحید بهبهانی گفته‌اند: از اینکه او از استادان اجازه بوده و به کسانی مثل تلعبیری، محدّث معروف شیعه در سده چهارم، و احمد بن علی فائدی اجازه داده است، معلوم می‌شود که وی مورد اعتماد در نقل است.

استادان و شاگردان

از استادان وی، علی بن حاتم قزوینی، حمّاد بن عیسی، حمزة بن قاسم علوی عیّاسی، احمد بن علی عبیدی، محمّد بن مسعود فزاری و سهل بن سعد قزوینی را می‌شناسیم.

تعدادی از محدّثان نیز نزد وی شاگردی کرده و از او حدیث شنیده‌اند. از آن جمله، می‌توان به ابوعمر احمد بن علی فائدی، ابوالحسن علی بن محمّد برسی و هارون بن موسی تلعبیری اشاره کرد. احمد بن عبدون خبر داده است که تلعبیری از حسین بن احمد بن شیبان اجازه نقل حدیث داشته است.

نقل روایات

شماری از روایات منابع روایی ما، به واسطه حسین بن احمد بن شیبان نقل شده است؛ از جمله روایتی در کتاب *کفایة الاثر* نقل شده که علامه مجلسی آن را در *بهارالانوار* آورده است. متن روایت چنین است:

عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُوسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ شَيْبَانَ الْقَزْوِينِيِّ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْعَبْدِيِّ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ سَعْدِ بْنِ مَسْرُوقٍ، عَنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ هِلَالِ بْنِ أَسْلَمَ الْمَكِّيِّ، عَنِ أَبِي الطَّقِيلِ، عَنِ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: سَمِعْتُ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ: سَأَلْتُ أَبِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - (وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ) قَالَ: هُمْ الْأَشْهُاءُ بَعْدِي عَلَى سَيْطَائِي وَ تَسْفَعُ مِنْ صَلْبِ الْحُسَيْنِ هُمْ رِجَالُ الْأَعْرَافِ، لَا يَدْخُلُ الْعَيْتَةَ إِلَّا مَنْ يَعْرِفُهُمْ وَ يَعْرِفُونَهُ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَتَكَرَّهُمْ وَ يَنْكَرُونَهُ، لَا يَعْرِفُهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا بِسَبِيلِ مَقْرَبَتِهِمْ. ابوذر گفت: شنیدم که فاطمه می فرمود: از پدرم رسول خدا دربارۀ این بخش از آیه قرآن که می فرماید «بر اعراف اشخاصی هستند که آنها را به سیمایشان می شناسند» سؤال کردم، فرمود: اینان امامان پس از من، یعنی علی و دو نوه دختری من و نه نفر از نسل حسین هستند. اینان رجال اعرافند که جز منکر آنان کسی به آنها در نمی آید و جز از طریق آنان خدای تعالی شناخته نمی شود.

منابع

رجال طوسی، ص ۴۲۳ / *رجال النجاشی*، ص ۱۴۳، ش ۳۷۰ / *تاریخ بغداد*، ج ۸، ص ۶، ش ۴۰۳۸ / *لسان المیزان*، ج ۲، ص ۲۶۵، ش ۱۱۰۵ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۰۶ / *امیان الشيعة*، ج ۶، ص ۱۱۹ / *بهارالانوار*، ج ۳۶، ص ۱۵۱ / *قاموس الرجال*، ج ۱۱، ص ۴۱۱ / *معجم رجال الحديث*، ج ۵، ص ۱۹۱، ش ۳۲۸۸.

حسین بن احمد بن علی بن ابراهیم

بوهاشم از دانشمندان علم انساب و نیز از راویان بود. وی از اهالی عراق و بدرائش عمدتاً از عالمان تبار امیرمؤمنان راضی بودند. نسب کاملش چنین است:

ابوهاشم حسین بن ابی‌العبّاس احمد القاضی بن علی النسابة بن ابراهیم بن محمد محدث بن حسن بن علی بن محمد جوانی بن عبدالله اعرج بن حسین اصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

پدرش ابوعبّاس جوانی کوفی (احمد بن علی قاضی) از کسانی بود که تلعبکبری، محدث نامدار شیعه، از ایشان اجازه روات داشته و احادیثی از وی نقل نموده، از جمله دعای «حریق» را از او شنیده است. «جوانیه» نام دهی نزدیکی مدینه است.

جدش ابوالحسن جوانی (علی بن ابراهیم) از محدثان مورد اعتماد و از استادان کلینی بود. در *اصحان الشیعة*، نام او به صورت ابوعلی ابراهیم بن محمد آمده که ظاهراً اشتباه نوشتاری است. او از پدرش ابراهیم بن محمد — که برخی او را به ابراهیم هاشمی می‌شناسند — روایت کرده است. ابراهیم، خود شاگرد محمد بن فضل نیشابوری بود. محمد بن حسن نیز، که استاد نوه‌اش علی بن ابراهیم بود، از سلیمان جعفری روایت می‌کرد.

گفته‌اند: شیخ شرف عبدالله، صاحب مصنّفات بسیار در علم انساب (م ۴۳۵)، از صاحب شرح حال روایت نقل می‌کند و مراد وی آن‌گاه که می‌گوید: «دایم برایم روایت کرد» حسین بن احمد بن ابراهیم، صاحب شرح حال است. فرزندان و نوادگان حسین بن احمد نیز از راویان و دانشمندان بودند؛ از جمله ابوالحسن علی بن حسین بن احمد که شاگرد پدرش نیز بود و سید بن طاووس از او روایت نموده است. ابوعلی محمد بن اسعد بن علی بن معمر بن علی بن حسین بن احمد نیز از نوادگان او و از دانشمندان علم انساب بود.

منابع

فلاح السائل، ص ۲۶۴ / المعجدی، ص ۱۹۶ / عمدة الطالب، ص ۲۹۴ / لسان المیزان، ج ۵ ص ۷۴، ش ۲۴۶ / بصائر الانوار، ج ۸۳، ص ۱۶۵ / اصحان الشیعة، ج ۵، ص ۴۱۷ / فهرس للتراث، ج ۱، ص ۴۹۵.

حسین بن احمد بن علی بن ابراهیم جَوّانی علوی

او از راویان احادیث بود که نسبش به امیرمؤمنان علیه السلام می‌رسد. نسب کامل او چنین است: حسین بن احمد بن علی بن ابراهیم بن محمّد بن حسن بن محمّد جَوّانی بن عبیدالله زاهد بن حسین اصغر عابد بن علی زین‌العابدین بن حسین ابن علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

پدران او اهل «جَوّانیه»، روستایی در نزدیکی مدینه، بودند. پدرش احمد و پدربزرگش علی، از محدثان بودند و وی حدیث را نزد پدر فراگرفت. پدر بزرگ وی، علی، که کنیه‌اش ابوالحسن است، در دانش حدیث، شأنی درخور دارد و از اصحاب و نزدیکان امام رضا علیه السلام بود که همراه ایشان به سمت خراسان حرکت کرد. احتمالاً وی امام هادی علیه السلام را نیز درک کرده است. نجاشی وی را مورد اعتماد در نقل احادیث، و روایاتش را صحیح دانسته است. درباره او گفته‌اند: در مدینه متولد شد، اما در کوفه رشد کرد و همان‌جا نیز از دنیا رفت. «جَوّانی» در عنوان او، به این دلیل است که وی را به شهر جدّش نسبت داده‌اند. بنابراین، احتمالاً حسین هم در کوفه می‌زیسته است.

سید بن طاووس در کتاب *فلاح السائل و نجاح المسائل* روایت ذیل را از طریق او آورده است،

هنگامی که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد، امیرمؤمنان علیه السلام به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا، ما را وصیتی کن. حضرت فرمودند:

«أوصيكم برخصمتين بين المنفرب والمشاة الآخرة تقرأ في الأولى الحمد و إذا زلزلت الأرض زلزالها ثلاث عشرة مرة و في الثانية الحمد و قل هو الله أخذ خمس عشرة مرة فأنه من قل ذلك في كل شهر كان من الشقيين، فإن قل ذلك في كل سنة كتب من المحسنين، فإن قل ذلك في كل

بِجُمُعَةٍ مَرَّةٍ كَتَبَ مِنَ الْمُصَلِّينَ؛ فَإِنْ قَعَلَ ذَلِكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ رَاحَتِي فِي الْجَنَّةِ وَ لَمْ يَخْصِ ثَوَابَهُ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ - جَلَّ وَ تَعَالَى.؛ شما را به خولدن دو رکعت نماز بین نماز مغرب و عشا توصیه می‌کنم که در رکعت اول پس از حمد، سیزده مرتبه سوره لرزال و در رکعت دوم پس از حمد، پانزده مرتبه سوره توحید خولده شود. کسی که این کار را در تمام ماه انجام دهد از پرهیزکاران، و کسی که در تمام سال انجام دهد از نیکوکاران، و کسی که در هر جمعه یک بار انجام دهد از نمازگزاران، و کسی که این کار را هر شب انجام دهد در بهشت در کنار من خولهد بود و تنها پروردگار می‌تواند ثواب وی را شمارش کند.

منابع

رجال النجاشی، ص ۲۶۳ / رجال کشی، ص ۵۰۶ / فلاح المسائل، ص ۲۴۶ / عده الطالب، ص ۳۱۹ / بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۹۸ / مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۰۰ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۶.

حسین بن احمد بن عبدالله بن وهب بن علی مالکی

ابوعلی از دانشمندان حدیث و رجال بود. در سال ۲۴۱ حدیث شنیده و به دلیل اینکه ابوطالب/انباری (م ۳۵۶) از او نقل حدیث کرده است، باید تا اوایل قرن چهارم زنده بوده باشد.

او از استادان پدر شیخ صدوق، محدث نامدار شیعه است. پدر شیخ صدوق، علی ابن حسین بن بابویه (م ۳۲۹)، که خود نیز به «صدوق» یا «صدوق اول» نام بردار است، از محدثان بلندمرتبه شیعه در قم بود.

وی از قبیله «بنی مالک بن حبيب» بود که به «آمدی» نیز معروف است. در مواردی به جای «آمدی»، «اسدی» آمده که ظاهراً همان اولی صحیح بوده و نشان‌دهنده این است که وی اهل «آمد» بوده. «آمد» شهری عالم‌پرور از

«دیار بکر» است. «دیار بکر» ناحیه‌ای در قسمت شمالی «الجزیره»، مشتمل بر سرزمین‌های طرفین رود دجله از سرچشمه آن تا منطقه‌ای است که جهت جریانش منحرف می‌شود. نامش به مناسبت قبیله «بکر بن وائل» است که در قرن اول هجری به این ناحیه مهاجرت کردند.

در سند روایات، به نام راوی دیگری با همین نسب برمی‌خوریم و او حسن ابن احمد بن عبدالله مالکی است. به دلیل اینکه هر دو از استادان پدر شیخ صدوق هستند و در بعضی دیگر از استادان مشترکند، برخی چنین پنداشته‌اند که این دو، یک نفرند؛ اما به دلایل ذیل حسن و حسین دو نفر و احتمالاً برادر بوده‌اند:

- حسن از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود.

- این دو، در تمامی مشایخ مشترک نیستند.

- حسین شاگردی به نام محمّد بن عباس داشته که بیشتر روایات موجود از طریق اوست؛ اما حسن چنین شاگردی نداشته.

- مضمون روایات حسن و حسین یکی نیست؛ روایات حسن بیشتر در مستحبات نماز و نمازهای مستحبی و احکام طلاق است؛ اما روایت حسین اعتقادی است.

شیخ صدوق به واسطه پدرش یا ابوعلی محمّد بن همام از او نقل روایت می‌کند.

جلالت و بزرگی شأن علی بن بابویه موجب شده که با آنکه رجال‌نویسان نگفته‌اند حسین بن احمد در نقل احادیث مورد اعتماد است، به خاطر استادی‌اش برای علی بن بابویه و اینکه در طریق او ابراهیم بن ابی‌محمود واقع شده، در این راوی، به دیده احترام و تجلیل بنگرند.

ابوعلی از محمّد بن عیسی بن عبید بن یقظین و نیز محمّد بن ولید رقسی معروف به «شباب صیرفی»، عبدالله بن طاووس و احمد بن هلال عبرتانی

روایت کرده است. وی از استادش عبرتانی کتب *علی بن یقطین* و مسائل وی را - که از امام کاظم علیه السلام روایت کرده - نقل نموده است. نیز از همین استاد، مسائل *محمد بن فرج رنجبی* را شنیده است.

گویا وی به دمشق نیز مسافرت داشته و در آنجا از *هشام بن عمار* و *هشام بن خالد* حدیث شنیده است. او در شهرهای دیگر، از جمله بغداد، از *عبدالوهاب بن ضحاک*، *مسیب بن واضح*، *محمد بن عبدالرحمان بن سهم*، *انطاکمی*، *محمد بن وهب بن ابی کریمه*، *عبید بن هشام*، *یحیی بن اکثم*، *بشر بن هلال*، *عامر بن ستیار*، *حامد بن یحیی* و *محمد بن حمید رازی* روایت شنیده است.

از او، علاوه بر فقیه *والامام علی بن حسین بن بابویه پدر شیخ صدوق*، عده‌ای از بزرگان شیعه روایت نقل کرده‌اند؛ از جمله *حافظ بن عقده*، *ابوطالب عبیدالله بن احمد انباری* (م ۳۵۶)، *محمد بن همام بن سهیل بغدادی* (م ۳۳۶ یا ۳۳۲)، *محمد بن سعید*، و *محمد بن حسن بن بندار قمی* در کتابش. *عبدالصمد بن علی طستی*، *ابوبکر شافعی*، *علی بن محمد معلی شونیزی*، *ابوبکر اسماعیلی* و میانجی از دیگر شاگردان اویند.

شیخ طوسی در کتاب *تهذیب الاحکام*، یک روایت در استحباب غسل شب نیمه شعبان از طریق او آورده است. *ابوالفضل شیبانی* (م ۳۸۷) با سندش به امام علی علیه السلام، از او روایتی درباره صیام روز و قیام شب نقل کرده است.

منابع

- رجال النجاشی*، ص ۱۵۶ و ۲۷۱ / *تهذیب الاحکام*، ج ۱، ص ۳۰۷ / *تاریخ بغداد*، ج ۸، ص ۴، ش ۴۰۳۴ / *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۱۴، ص ۲۰، ش ۱۴۹۵ / *الانساب*، ج ۱، ص ۱۶۶ ج ۵، ص ۱۷۷ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۰۶ / *معجم رجال الحديث*، ج ۶، ص ۲۱۳، ش ۳۳۱۲ / *مستدرکات علم رجال الحديث*، ج ۳، ص ۸۹، ش ۴۱۷۵ و ص ۹۰، ش ۴۱۸۳ / *دائرة المعارف الفارسی*، ج ۱، ص ۱۵۱۸ / *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۴، ص ۱۵۸.

حسین بن احمد بن محمد / قحط رازی

ابوطیب از فقیهان و محدثان و استادان شیخ صدوق، حدیث‌شناس بزرگ شیعه بود. او به «مؤلفی» نیز مشهور است. وی اهل ری بود و در نیشابور فعالیت علمی داشت. به دلیل آنکه شیخ صدوق در سال ۳۵۲ در این شهر از وی حدیث شنیده است، وی از عالمان سده چهارم به شمار می‌آید.

شیخ صدوق در کتاب *عیون اخبار الرضا* با لقب «رازی»، و در کتاب *علل الشرائع* با لقب «مؤلفی» روایتی درباره علت اینکه مأمون امام رضا را با سم شهید کرد، از او نقل کرده است. رجالیان نگفته‌اند که وی مورد اعتماد در نقل احادیث است؛ اما چون شیخ صدوق برای وی از درگاه الهی طلب رضایت نموده، این مطلب را مدحی برای راوی دانسته‌اند. نام جدّ وی «محمد» و گاهی «قحط» ذکر شده است. گفته شده: «قحط» تصحیف «محمد» است و چون وی با عنوان «قحط» در کتاب‌های شیخ صدوق نیامده، بنابراین، نام جدّش همان «محمد» است.

از استادان وی، علی بن محمد بن ماجیلویه را می‌شناسیم و علاوه بر شیخ صدوق، افرادی مثل حسین بن عبدالصمد از او روایت نقل کرده‌اند.

عَلَمَه مجلسی در اوایل «مزار» بحار الانوار، یعنی بخش مربوط به آداب زیارت، روایاتی از خط حسین بن عبدالصمد از ابوطیب حسین بن احمد نقل کرده است که شاید او همین صاحب شرح حال باشد؛ از جمله:

مَنْ زَكَرَ الرِّضَا، أَوْ وَاحِدًا مِنَ الْأُمَّةِ، فَعَسَلَىٰ عِنْدَهُ صَلَاةٌ تَنْفَرُ لِنَاسِهِ
يَكْتَبُ لَهُ بِكُلِّ رَحْمَةٍ نَوَابٍ مِنْ حَيْثُ أَلْفِ حَبَّةٍ وَاعْتَمَرَ أَلْفَ عُمْرَةٍ وَاعْتَسَقَ
أَلْفَ رَقْبَةٍ وَوَقَفَ أَلْفَ وَقْفَةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَعَ نَبِيِّ مُرْسَلٍ وَ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ
نَوَابٍ مِائَةَ حَبَّةٍ وَ مِائَةَ عُمْرَةٍ وَ عَتَقَ مِائَةَ رَقْبَةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ كَتَبَ لَهُ مِائَةَ

حَسَنَةً وَ حُطُّ قَنَةُ مِائَةِ سَنِيَةٍ. هر کس امام رضا ع یا یکی دیگر از امامان ع را زیارت کند و نزد ایشان نماز جعفر (طیار) بخواند، در مقابل هر رکعت، به او ثواب کسی داده می‌شود که هزار حج و هزار عمره گزارده و هزار بنده آزاد کرده و همراه پیامبری مرسل هزار جهاد در راه خدا نموده باشد. و در مقابل هر قدم، به وی ثواب صد حج و صد عمره و آزاد کردن صد بنده در راه خدا داده می‌شود و صد حسنه برایش نوشته می‌شود و صد سیئه از او محو می‌گردد.

منابع

میون اخبار الرضا ع، ج ۲، ۲۳۸ / ملل الشرائع، ص ۲۳۹ / الهدایة فی الاصول و الفروع، ص ۶۲ / بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۳۷ / طبقات اعلام الشیخة، ج ۱، ص ۱۰۶ / معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۲۱۰.

حسین بن احمد بن مقیره بوشنجی

ابوعبدالله از محدثان اهل عراق و از استادان شیخ مفید، دانشمند بزرگ شیعه (م ۴۱۳) در سده‌های چهارم و پنجم، بود. ظاهراً در «بوشنج» - که شهرکی از نواحی هرات است - زاده شد، اما برای فراگیری و انتشار حدیث، به نیشابور سفر کرد.

اگرچه گفته‌اند وی در مذهب ثبات نداشت و مضطرب بود، اما وی را در آنچه روایت نموده مورد اطمینان دانسته‌اند. نام وی «احمد بن ابی‌مقیره» هم ذکر شده است که به نظر می‌رسد زیادی «ابی» به خاطر خطای نوشتاری در منابع متأخرتر - مثل بحار الانوار - باشد. برای وی، لقب «نلاج» را نیز ذکر کرده‌اند که شاید اشاره به حرفهٔ بیخ‌فروشی وی باشد.

او از شاگردان حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی - استاد کشی، رجالی معروف سدهٔ چهارم - ابومحمد حسن بن احمد بن علی رازی معروف به

«وهوردی» که در نیشابور از وی حدیث شنیده، *ابوالقاسم تمیم بن عیسی بن حمیری* و *ظاهر بن عباس* بود. وی شاگرد *جعفر بن محمد بن قولویه* (م ۳۶۷) نیز بوده و چند حدیث بر *کامل الزیارات* او افزوده است. شاید او همان ابن مغیره‌ای باشد که *ابوغالب زراری* از وی روایت کرده است. کتاب *عمل السلطان* از *اوست* و *نجاشی* اجازه روایت آن را در سال ۴۰۰ در کوفه از *شیخ صالح ابو عبدالله خمیری* گرفته است.

منابع

کامل الزیارات، ص ۲۵۰ / *رجال النجاشی*، ص ۶۸ / *خلاصة الاقوال*، ص ۲۱۷ / *رجال ابن داود*، ص ۳۸۵ و ۴۴۴ / *معجم رجال الحديث*، ج ۵، ص ۱۹۳، ش ۳۲۹۶ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۰۷ / *اعیان الشيعة*، ج ۵، ص ۴۵۰.

حسین بن احمد بن محمد بن منصور صائغ

ابوعلی از *راویان احادیث* و از *استادان ابوالعباس احمد بن علی بن نوح سیرافی* بود. *ابن نوح* خود از *استادان نجاشی* است.

حرفه وی احتمالاً «زرگری» بوده است. او از شاگردان *ابوالحسن عسکری علی بن محمد بن جعفر بن عنبسه حماد* بود. اگرچه از خود وی اطلاعات چندانی در دست نیست، اما می‌دانیم *استادش* از *مؤلفان پرکار* و *مهم* در *حدیث‌نگاری* بوده، اگرچه *روایاتش* را *مضطرب دانسته‌اند*.

علی بن محمد بن جعفر، که *اصلاً اهوازی* بود، *استاد هارون بن موسی تلکبری* نیز بود و *تلکبری* از وی *اجازه نقل روایت* داشت و *کتاب‌های فضل ابن ساذان* را، که در *اختیار* وی بوده، *نقل کرده* است. وی *کتاب الکاملی* را در *فقه* نگاشت که گفته‌اند؛ *کتابی بسیار مهم* و در *ردیف کتاب‌های حسین بن سعید اهوازی* - که از *کتاب‌های اصلی* و *بسیار مهم شیعه‌اند* - می‌باشد. *نجاشی*

از قول استادش، ابن نوح، نقل کرده که صاحب شرح حال گفته است: *علی بن محمد بن جعفر کتاب‌هایش، از جمله کتاب من روی من نشأ من آل ابی طالب را برای او روایت نموده است.*

منابع

رجال النجاشی، ص ۲۶۲، ش ۶۸۶ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۰۷ / *معجم رجال*
الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۴۲، ش ۸۴۱۵

حسین بن احمد بن یحیی کوفی علوی حسنی (۲ - ب ۳۳۹)

ابوعبدالله از فقهای شیعه و از بزرگان بنی هاشم به شمار می‌آید. وی از صالحان زمان خود، بسیار باتقوا، نیکوکار، فاضل و ثقة صدوق بود. نسب کامل او چنین است: *حسین بن احمد بن یحیی بن حسین بن قاسم بن ابراهیم ابن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علوی حسنی*. نام کامل پدر او *احمد الناصر و جدش یحیی الهادی الی الحق* است. به دلیل آنکه نیاکان وی از بزرگان زیدیه بودند، گرایش خود او به این فرقه بعید نیست.

حسین بن احمد به «منتجب» ملقب بود و پس از پدرش ولایت یمن را عهده‌دار شد. ظاهراً حیات علمی او در بغداد شکل گرفته است. وی به بغداد آمد و از پدرش و *اسحاق بن ابراهیم حمیری و اسماعیل بن ابراهیم فقیه* و *جدش الهادی الی الحق* - به وسیله کتابش - روایت نقل کرده است. نیز برخی گفته‌اند: از او درخواست روایت کردیم، نپذیرفت؛ چراکه به نقل روایت چندان راغب نبود. او از شاهدان حاکم بود که البته شهادت را هم بعداً ترک کرد. پس از آن به کوفه رفت و در آنجا روایات بسیار کمی نقل نمود. جد صاحب شرح حال کتابی در ردّ قایلان به تحریف قرآن داشته که وی آن را از او نقل کرده است.

ابوالقاسم بن نَسَاج، عبدالرحمان بن عمر ابی نصر دمشقی، ابو عمر بن حیویه و محمد بن عباس خزّاز از او روایت نقل کرده‌اند. احتمالاً ابو عمر و محمد بن عباس بن حیویه خزّاز یک نفرند؛ چون در جایی چنین آمده است: «أخبرنا ابو عمر محمد بن العباس بن حیویه الخزّاز إذناً قال:»...

دربارهٔ زمان وفات او اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی تاریخ وفات او را سال ۳۳۹ دانسته و برخی گفته‌اند؛ در سال ۳۴۷ در دمشق از او حدیث شنیده شده است. به نظر می‌رسد در این باره اشتباهی از سوی نسخ صورت گرفته و خطای نوشتاری رخ داده است. شاید تاریخ صحیح وفات او ۳۴۷ و تاریخ حدیث گفتنش ۳۳۹ باشد. بر این مطلب چنین استدلال کرده‌اند که ادعای دوم از سوی مورخان متأخرتر صورت گرفته و بعید است که بدون ملاحظه نظرات متقدمان، چنین تاریخی ثبت کرده باشند. همراهی با این استدلال دشوار است.

منابع

تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۷، ش ۴۰۴۰ / تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳، ش ۱۵۰۷ / المنتظم، ج ۱۴، ص ۸۱، ش ۲۵۲۳ / تاریخ الاسلام (حوادث سال ۳۳۱-۳۵۰)، ص ۳۷۵، ش ۶۱۹ / الموفی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۱۹۹ / عمدة الطالب، ص ۱۹۳ / اعیان الشیعة، ج ۵، ص ۴۵۰ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۶۱.

حسین بن ادریس بن داود

حسین از نسب شناسانی است که احتمالاً در قرن چهارم می‌زیسته و نسبش به امیرمؤمنان ع می‌رسد. او از نوادگان عبدالله محض، فرزند حسن مثنوی است. نسب کامل او چنین است: حسین بن ادریس الامیر بن داود بن احمد المسوّر ابن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله المحض بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب ع.

امام حسن علیه السلام فرزندی به نام حسن داشتند که چون نام خودش و پدرش هر دو «حسن» بود، به او «حسن مثنی» می گفتند. ایشان با عموزاده خود، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام ازدواج کرد. از او صاحب فرزندی به نام عبدالله شد که گفته اند: بسیار به پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه بود. به او «عبدالله محض» می گفتند؛ چون نسبش به پیامبر صلی الله علیه و آله خالص بود و از مادر هم به ایشان می رسید. او، که در زمان خود بزرگ بنی هاشم بود و جمال و سخاوت و شجاعت را با هم داشت، به دستور منصور کشته شد.

عبدالله شش فرزند پسر داشت؛ از جمله محمّد، معروف به «نفس زکّیه» که به دلیل قیام بر علیه منصور با ناچوان مردی کشته شد و به «قتیل احجار التزیت» - محلی در خارج یا داخل مدینه - معروف است. پس از او برادرش ابراهیم در «باخمی» - محلی بین کوفه و واسط در عراق - به دستور منصور به طرز فجیعی به قتل رسید. ابراهیم، که به «قتیل باخمی» معروف است، مؤلف بیش از دویست اثر است که نجاشی آنها را شمرده و بیشتر آنها در روایات است.

یکی دیگر از فرزندان عبدالله، موسی الجون بود که چون مادرش سیاه بود، به او موسی الجون - یعنی موسای سیاه چرده - می گفتند. صاحب شرح حال از تبار نوه موسی یعنی احمد مسور است. به احمد، «مسور» می گفتند؛ چون وی دستبندی به دست می کرد تا چنانچه در جنگ کشته شد، او را به وسیله آن بشناسند. نسل احمد بسیار پر برکت بود و به فرزندان او «احمدیون» می گفتند که همگی اهل ریاست و سیادت بودند. فرزند او داود بود که حسین صاحب شرح حال نوه اوست. گفته اند: حسین بن ادریس بن داود نسب شناس بود و ما از خود او افزون بر نسب، چیزی نمی دانیم.

منابع

عمدة الطالب، ص ۱۰۱ / منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۶۸ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۰۸ / الدررمة الی تصانیف الشيعة، ج ۱، ص ۳۱۲ / مستدرکات اعیان الشيعة، ج ۱، ص ۷۳ / اعیان الشيعة، ج ۳، ص ۱۱۵ ج ۵، ص ۴۵۱.

حسین بن جعفر بن حسین حسینی شریف (۳۱۰-۲)

ابوالقاسم از نسب‌شناسان سده چهارم بود. خود او از نسل امام علی علیه السلام است. نسب کامل او چنین است: حسین بن جعفر بن حسین بن جعفر بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد ارقط بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام. از میان پدران او، عبدالله بن علی بن حسین را می‌شناسیم که برادر تنی امام باقر علیه السلام و مادرش فاطمه دختر امام حسن علیه السلام بود. فرزند او محمد نیز از محدثان اهل مدینه بود و امام صادق علیه السلام را دید. او، که آثار بیماری آبله بر بدنش باقی مانده بود، به «ارقط» - یعنی خال‌دار - شهرت داشت.

وی در سال ۳۱۰ در مصر از کنیزی متولد شد. همان‌جا رشد کرد و به تحصیل دانش پرداخت. او فردی فاضل و مورد اعتماد بود و احادیث را جمع‌آوری می‌کرد. صاحب شرح حال به «ابن خداع» نیز معروف است. «خداع» نام دایه‌ای است که از مادر بزرگ او سرپرستی می‌کرد.

ظاهراً در طول زندگی خود، برای تحصیل علم یا اقامت دراز مدت از مصر بیرون نرفته، اما در سفری هنگام عبور از شهر دمشق، در اقامت کوتاهی که در آنجا داشته، با بعضی از بزرگان و اشراف ملاقات کرده است. بعضی گفته‌اند: او را در بغداد نیز دیده‌اند. او کتابی به نام *المبسوط* دارد و اخبار آن *ابی‌طالب* را نیز جمع‌آوری نموده است.

ابن عساکر در *تاریخ مدینه دمشق* از او یاد کرده و گفته است: او از اهل علم و دین و فضل بوده و کتابی در نسب‌شناسی به نام *التنسب* نوشته است. گفته شده، او در سال ۳۷۳ زنده بوده است. سال وفاتش معلوم نیست؛ اما می‌دانیم در مصر از دنیا رفته است. *علی بن محمد علوی* نسب‌شناس و صاحب کتاب *المجدی فی انساب الطالبیین* (م ۷۰۹) گفته که نوه او را در مصر دیده است.

منابع

تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۴۵ / المعجمی، ص ۱۴۳ و ۱۴۴ / طبقات النسائین، ص ۸۴ /
اعیان الشیعة، ج ۵، ص ۴۶۶ / معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۳۱۸ / مجله تراثنا، ش ۴۴، ص
۳۸۹.

حسین بن حسن علوی کوکبی

ابوالقاسم شریف حسین بن حسن، معروف به «ابن اخی الکوکب» از روایان بلندمرتبه در میان اصحاب امامیه بود؛ اما رجال‌نویسان در کتاب‌های خود، یادی از وی ننموده‌اند. تنها در ابتدای سند کتاب *المتعة* اثر ابوعبدالله حسین بن عبدالله بن سهل سعدی، نام وی دیده می‌شود. وی این کتاب را از شیخ ابوعلی احمد بن اسماعیل سلمانی نقل کرده، به این صورت که کتاب را بر این استاد قرائت نموده است. او در طبقه استادان نجاشی قرار دارد و بنابراین، از دانشمندان سده چهارم به شمار می‌آید.

کتابی به نام *المنسک* به وی نسبت داده شده که در احکام حج است و گویا خود او آن را با سندش از علی بن ابی‌حمزه نقل کرده. به دلیل آنکه طریق واضحی به این کتاب وجود ندارد و نام خود حسین بن حسن هم در کتاب‌های رجالی نیامده، این کتاب را ضعیف شمرده‌اند؛ اما روایتی از آن در منابع ما وجود دارد:

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ الْعُلُوِيِّ الْكُوكَبِيِّ فِي كِتَابِ الْمَنَسِكِ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِسْرَاهِيمَ: «أَخْبُرْ وَأَخْبِرْ وَأَتَصَدَّقُ عَنِ الْأَخْيَارِ وَالْأَمْوَاتِ مِنْ قُرَابِيِّ وَأَصْحَابِي؟» قَالَ: «نَعَمْ، تَصَدِّقُ عَنْهُ وَصَلِّ عَنْهُ وَ لَكِنَّ أَجْرَ بِصَلَّتِكَ إِثَامٌ.» به امام کاظم عرض کردم: آیا برای زندگان و مردگان از دوستان و خویشانم حج بگزارم و نماز بخوانم و صدقه بدهم؟ فرمود: بله. برای ایشان صدقه بده و برایشان

نماز بخوان و (در این صورت) برای تو هم به دلیل صله‌ای که انجام داده‌ای پاداشی هست.

لازم به ذکر است که این شخص غیر از *ابوالفضل حسن بن حسن علوی* است که بر امام حسن عسکری علیه السلام در سامرا وارد شد و ولادت فرزندش صاحب‌الامر علیه السلام را به ایشان تبریک گفت.

منابع

وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۷۸ / *تاریخ الفقهاء و الرواة (المنتخب)*، ص ۱۵۱ / *طبقات اعلام الشیعه*، ج ۱، ص ۱۰۹ / *العیان الشیعه*، ج ۵، ص ۴۷۱.

حسین بن حسن بن بندار

ابوعبدالله از راویان احادیث بود. وی اهل قم بود و شیخ طوسی، دانشمند و الامام شیعه (م ۴۶۰)، وی را در شمار آنان که از معصومان علیهم السلام مستقیماً روایتی نقل نکرده‌اند، آورده است. پدرش حسن بن محمد بن بندار از استادان معتبر شهر قم به شمار می‌آمد.

در اینکه «بندار» نام است یا لقب و معنای آن چیست، در منابع قدیمی بحثی نشده است. البته توجه به موارد موجود نشان می‌دهد این کلمه در بعضی موارد، نام و در جایی لقب بوده است؛ چنان‌که شیخ طوسی در فهرست، نام *عبدالله*، پدر محمد بن *عبدالله ماجیلویه*، داماد برقی را «بندار» دانسته و نجاشی می‌نویسد: این *ابوالقاسم عبدالله* ملقب به «بندار» بوده است که باید گفت: منظور شیخ طوسی هم همین لقب *عبدالله* است. یا اینکه چون «بندار» یک لفظ فارسی است و شیخ طوسی که طوسی و ایرانی بوده، بهتر اطلاع داشته و خواسته است بگوید: نام *عبدالله* قبلاً فارسی و «بندار» بوده و نجاشی، که عرب است، آن را لقب او دانسته. نوشته‌اند: «بندار» نام و لقب بسیاری از

دانشمندان شیعه و سنّی بوده است. بندارهای شیعه تقریباً همگی اهل قم بوده‌اند و بندارهای سنّی بیشتر اهل اصفهان و جرجان بوده و در مناطق گوناگون می‌زیسته‌اند.

مامقانی، دانشمند رجالی متأخر، در ترجمه *بندار بن عاصم* می‌نویسد: «بندار» لقب جمعی از محدثان عامّه و غیر ایشان است و هم گفته‌اند: به معنای «حافظ» است. شاید این استعاره باشد؛ زیرا «بندار» در اصل، به معنای کسی است که کالاها را برای روزهای تنگ‌دستی و قحطی نگه می‌دارد. «حافظ» هم در نظر محدثان، ذخیره‌کننده محفوظات خود برای موقع احتیاج و ضرورت است. در *فرهنگ عمید* می‌نویسد: «بندار (به ضم باء)، مالدار، سرمایه‌دار، صاحب باغ و باغتره. کسی که پیشه‌اش مال‌داری و فروش حاصل از باغ و باغتره است.»

از اینکه سیوطی، دانشمند سنّی (م ۹۱۱) در *طبقات الحفاظ*، سه تن از دانشمندان عامّه را «بنادرة الحدیث» نامیده، پیداست که به گفته *مامقانی*، «بندار» به معنای حافظ حدیث یا استاد توانا در حدیث هم استعمال شده است. در بین دانشمندان شیعه و سنّی، شماری از ایشان از جمله صاحب ترجمه، ملقب به «بندار» بوده‌اند.

اگرچه رجالیان نگفته‌اند که او در نقل احادیث مورد اعتماد بوده، اما ظاهراً برخی بر او اعتماد کرده‌اند. او از شماری از استادان حدیث در این شهر، از جمله *سعد بن عبدالله اشعری* (م ۲۹۹ یا ۳۰۱) روایت شنیده است. با این احتمال که وی در اواخر عمر سعد از او حدیث فراگرفته باشد، به سختی می‌توان او را در شمار رجال سده چهارم دانست.^۱ *سهل بن زیاد*، دیگر

۱. اما با توجه به اینکه در این موضوع، شرح حال این شخص در زمره دانشمندان قرن سوم هم نیامده در این محل ذکر شده است.

استاد او بود. ابوعمرو کتبی، دانشمند نامدار رجالی (م ۳۴۰) نزد او حدیث فراگرفته است.

لازم به ذکر است که این شخص غیر از حسین بن حسین بن علی بن بندار است؛ چون او متولد سال ۳۵۱ بود. در حالی که صاحب ترجمه از سعد ابن عبدالله، که در حدود سال ۳۰۰ از دنیا رفته، حدیث نقل کرده است. هر چند امکان دارد که یکی از نام حسن و حسین تصحیف شده باشد. اما نام جدّ یکی - صاحب شرح حال - محمد و نام جدّ دیگری علی است.

منابع

رجال الشیخ، ص ۴۲۵، ش ۶۱۱۶ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۹ / اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۴۱ و ۴۷۲ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۲۱۱.

حسین بن حسن بن محمد بن موسی بن بابویه

ابوعبدالله قمی، محدث و فقیه و پسر عمّه شیخ صدوق، محدث بزرگ شیعه، بود. مادر وی، خواهر علی بن حسین بن موسی بن بابویه، پدر شیخ صدوق، بود که خود از دانشمندان و حدیث‌شناسان نامدار است و پدرش عموزاده وی بود. حسن، پدرش، با دختر عمّه خود ازدواج کرد و خداوند، صاحب شرح حال را به آنها عطا کرد که وی را به نام جدّ مادری‌اش حسین بن موسی، پدر بزرگ شیخ صدوق، نام نهادند. وی از نزدیکان شیخ صدوق و از بزرگان خاندان ابن بابویه بود.

او از محدثان قمی است و از تنی چند از محدثان آن دیار، از جمله دایی‌اش علی بن حسین بن بابویه، محمد بن حسن بن ولید و علی بن محمد ماجیلویه روایت شنیده است. از او پسر عمّه‌اش شیخ صدوق، جعفر بن علی بن احمد قمی، محمد بن احمد بن سنان و محمد بن علی ملبیه / ملبینه - که شاید

در اصل «ماجیلویه» یا «بابویه» باشد - روایت شنیده‌اند. *علی بن حسین بن علی مؤدب بن صباح* نیز در کتابش *المجموع فی الحدیث* از وی روایت کرده است.

وی در طبقه شیخ صدوق و برادرش حسین قرار دارد. این دو برادر، دایی‌زاده‌های صاحب شرح حال و او عمه‌زاده ایشان بود. شیخ صدوق از خود او، بعضی از استادان او، مثل دایی‌اش *علی بن حسین بن موسی بن بابویه* و استادش *ابن ولید و علی بن محمد بن بابویه* و نیز از بعضی از شاگردان وی، مثل *جعفر بن علی قمی و محمد بن احمد بن سنان* روایت کرده است.

حسین، برادر شیخ صدوق، نیز ظاهراً، هم از پسرعمه خود روایت نقل کرده است، هم از بعضی استادان وی، مثل *علی بن حسین بن موسی بن بابویه* و هم از بعضی از شاگردانش، مثل برادرش شیخ صدوق. حسین - برادر شیخ صدوق - با دختر صاحب شرح حال ازدواج کرد که محصول آن *ابوالقاسم حسن بن حسین* بود که از صاحب ترجمه و از عمویش شیخ صدوق و از پدرش حسین روایت نقل کرده است. پس این سه در یک طبقه‌اند.

گفته‌اند: وی کتاب فهرستی داشته است. «فهرست» کتابی است که به معرفی تألیفات دانشمندان می‌پردازد.

ابن حجر عسقلانی، *رجال نويس سنن* (م ۸۲۵) می‌گوید: شیخ طوسی، دانشمند نامدار شیعه، وی را در رجال شیعه آورده و گفته: او مورد اعتماد در نقل بوده است. نیز شیخ صدوق، محدث معروف شیعه، وی را ستوده و گفته است: او در دانش بصیرت داشت. البته ما چنین کلامی از شیخ صدوق سراغ نداریم؛ همچنان که در آثار شیخ طوسی نمی‌یابیم که گفته باشد او قابل اعتماد است.

منابع

الهدایة فی الاصول والفروع، ص ۳۹ / *رجال الشیخ*، ص ۴۶۹ (۴۲۵). ش ۴۷ / *رجال ابن داود*، ص ۱۲۳، ش ۴۷۱ / *تقد الرجال*، ص ۱۰۳، ش ۳۶ / *جامع الرواة*، ج ۱، ص ۲۳۶ / *ریاض*

العلماء، ج ۲، ص ۴۷ / تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۲۵، ش ۲۸۸۵ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۱۰ / اعيان الشيعة، ج ۵، ص ۴۸۶ / مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۱۸، ش ۴۳۰۰ / معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۲۱۵، ش ۳۳۵۰ / قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۷۷ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۶۳.

حسین بن حمدان بن خصیب جنبلانی (۲ - ۳۵۸)

ابوعبداللہ از نویسندگان و محدثان و فقیهان و شاعران سده چهارم بود. نجاشی مذهب وی را فاسد و نادرست دانسته است. برخی گفته‌اند: در مذهب «نصیری» کتاب نگاشته و به حلول و تناسخ، که از دیدگاه امامیه عقایدی باطل است، معتقد بوده. اما درستی این نسبت‌ها معلوم نیست. فساد عقیده او شاید از این نظر باشد که وی را از کسانی می‌دانسته‌اند که در شئون و مقامات معصومان علیهم‌السلام زیاده‌روی می‌کرده است.

او به «جَنبَلَاء» که شهر کوچکی بین واسط و کوفه بوده، منسوب است. به همین دلیل، لقب «کوفی» هم دارد، و به سبب نام جدش، به «خصیبی / خضینی» - که احتمالاً در اصل، همان «خصیبی» باشد - نیز معروف است.

شوشتری، صاحب قاموس الرجال، وی را همان حسین بن حمدان، از رهبران عباسیان دانسته است که در سال ۲۹۶ برای خلع المقتدر و نشانیدن ابن‌المعتز به جای او قیام کردند. اما چنین نیست و آن شخص، حسین بن حمدان بن حمدون تغلب از رهبران قیام برای خلع المقتدر بود. او عموی سیف‌الدوله و از بزرگان و امیران در زمان عباسیان بود که المقتدر وی را حبس نمود و سرانجام، در سال ۳۰۶ به قتل رسانید و اخبار وی بسیار است. تلعبیری از وی اجازه نقل روایت داشته و از او روایت هم نقل کرده است. همچنین ابوالحسین محمد بن جعفری، کتاب الصراط مفضل بن عمر (زنده در ۱۶۸) را به واسطه او نقل نموده است.

گفته‌اند: *سيف الدولة* از او پیروی می کرده و در مدح اهل بیت علیهم السلام هم اشعاری دارد. برای وی آناری با نام‌های *الاخوان، المسائل، تاریخ الأئمة*، و *الرسالة فی اسماء النبی صلی الله علیه و آله و الأئمة علیهم السلام* ذکر کرده‌اند. اکنون سه اثر ذیل از وی موجودند:

۱. *الديوان* که دیوان شعر اوست و *ابوسعید میمون بن قاسم طبری* از *ابوحسین محمد بن علی جلی* در سال ۳۹۹ آن را روایت کرده است.
۲. *رسالة* که نسخه‌ای از آن به روایت شیخ محمود بن یعرب بن حسین نصیری در کتاب‌خانه «هامبورگ» موجود است.
۳. *الهدایة الکبری* که مؤسسه «البلاغ» بیروت آن را در سال ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م با مقدمه‌ای به قلم یکی از فرزندان علویان بدون نام چاپ کرده است. هاشم عثمان نیز آن را در آخر کتابش به نام *العلویون بین الاسطورة والحقیقة*، توسط مؤسسه «الاعلمی» بیروت در سال ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م چاپ کرده است که با چاپ اول اختلاف دارد. این کتاب بر طبق اسامی پیامبر و حضرت فاطمه و امامان علیهم السلام مرتب شده و ناسخ آن شیخ شیر محمد همدانی بر آن حاشیه‌های سودمندی نوشته است. او در ربیع‌الاول سال ۳۵۸ از دنیا رفته است.

منابع

- رجال النجاشی*، ص ۱۶۷، ش ۱۵۹ / فهرست، ص ۱۴۶، ش ۲۲۰ / *رجال الشیخ*، ص ۴۲۳ / *رجال ابن عساکری*، ج ۲، ص ۱۷۲ / *رجال ابن داود*، ص ۴۴۵ و ۵۴۸ / *خلاصة الاکوال*، ص ۲۱۷، ش ۱۰ / *معجم البلدان*، ج ۲، ص ۱۶۸ / *اعیان الشیعة*، ج ۵، ص ۴۹۰.

حسین بن داود بَشَنوی کردی (۲ - ب ۳۷۰)

ابوعبدالله از شاعران آشکارگوی اهل بیت علیهم السلام بود. وی به طایفه کردهای «بشنویه» منسوب است. این طایفه در قلعه «فنگ» در اطراف سرزمین‌های

«بکر» زندگی می‌کردند. «فنک» قلعه‌ای محکم و مرتفع بود که قریب دو فرسخ با جزیره «ابن عمر» فاصله داشت. صاحب جزیره و هیچ‌کس دیگر نتوانست بر آن دست یابد و قریب سیصد سال در دست کردهای بشتوی بود. «بشتویه» از کلمه «بشتوی» فارسی، که فعل امر از مصدر شنیدن است، گرفته شده.

حسین بن داود از امیران کرد بشتوی و شاعری نیکوسخن و بسیار سرا بود. این شهر آشوب، مورخ و شرح حال نگار (م ۵۸۸)، در کتاب مناقب خود، که در آن اشعار و ستایش‌های سخنوران را گرد آورده، قطعه‌های فراوانی از شعر او را آورده است. وی در کتاب معالم العلماء، او را در شمار شاعران آشکارگوی اهل بیت^{علیهم‌السلام} گزارش نموده است.

به نظر می‌رسد حسین بن داود در تمام انواع شعر، ابیاتی سروده است؛ اما غیر از سه بیت، که این‌انیر (م ۶۳۰) آن را در حوادث سال ۳۸۰ ذکر کرده، شعر دیگری در موضوعی غیر ستایش اهل بیت^{علیهم‌السلام} از او به ما نرسیده است. ابیات ذیل نمونه‌ای از اشعار اویند:

یا ناصبی بکل جهدک فاجهد	انسی علققت بحب آل محمد
الظیون الطاهرین ذوی الهدی	طابوا و طاب ولتیم فی المولد
والیتهم و برئت من آمدانهم	فاقلل ملامک لا ابالک او زد
لهم امان کالتجوم و انتهم	سفن النجاة من العدهت المسند

یعنی: ای ناصبی،^۱ تمام تلاش خود را به کار گیر که من به حب آل محمد^{علیهم‌السلام} درآویخته‌ام؛ پاکان و نیکان هدایتگری که خود پیراسته‌اند و خداوند آنان را از بدو تولد پاک گردانیده است. من دوستدار ایشان و از دشمنان ایشان بیزارم و فلزوی و کاستی سرزنش تو برایم اهمیتی ندارد. آنان مثل ستارگان، سبب امنیتند و طیبی حدیثی معتبر، کشتی‌های نجاتند.

۱. ناصبی‌ها دشمنان حضرت علی و خاندان ایشان^{علیهم‌السلام} بوده‌اند و از اهانت و جسارت به آن بزرگواران لابی ندارند.

منابع

معالم العلماء، ص ۴۲ / الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۸۰ / معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۷۸ / مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۹ / نوح المروس، ج ۱۸، ص ۵۹ / اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۱۱ / القدير، ج ۴، ص ۳۴ / مشاهیر شعراء الشیعة، ج ۲، ص ۲۱.

حسین بن زیدان (زید) صرمی

از محدثان و مؤلفانی بوده که احتمالاً در سده چهارم می زیسته است. نجاشی کتابی به نام نوادر به او نسبت داده و گفته است: این کتاب را محمد بن علی از طریق احمد بن محمد بن یحیی از او برای ما روایت کرده است. با توجه به سال وفات نجاشی، که ۴۵۰ بوده و اینکه کتاب حسین بن زیدان با دو واسطه برای نجاشی نقل شده است، می توان احتمال داد که زمان حیات وی در اواسط سده چهارم بوده است.

نام پدر وی در منابع کهن تر «زیدان» ثبت شده و نام خودش حسین یا حسن است.

او در کوفه زندگی می کرد و به خاندان «بنی حزمه بن مرّة بن عوف» منسوب است که به ایشان «حزمی» می گویند. لقب «صرمی» وی شاید به دلیل نسبیتی است که با خاندان «بنی صریم حی» دارد. شاید «صرمی» و «حزمی» یک چیز باشند که در نوشتن باهم اشتباه شده اند. ابن حجر عسقلانی، رجال نویس سنی، نوشته است: شیخ طوسی در فهرست خود و نیز کتبی در کتاب خود، وی را یاد کرده اند؛ اما در کتاب های این دو، اثری از این شخص نیست.

منابع

رجال النجاشی، ص ۴۸، ش ۹۹ / اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۲۶ / معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۶۱، ش ۳۴۱۳.

حسین بن حسین نوفلی

وی از راویان احادیث بود. فرزند وی ابوالحسین صالح بن حسین نیز از محدثان بود. به دلیل آنکه صالح، استاد ابن عیاش، صاحب کتاب مقتضب الاثر بوده که در سال ۴۰۱ از دنیا رفته و ابن عیاش در این کتاب از صالح روایت آورده است، معلوم می‌شود صاحب شرح حال در قرن چهارم می‌زیسته. نوفلی، منسوب به «بنی نوفل» است. «بنی نوفل» دو دسته بودند: گروهی از «زبید» از قبیله قحطانی‌ها، و گروهی از «بنی عبدمناف» از قریش از عدنانی‌ها. صاحب شرح حال از فرزندان نوفل بن عبدمناف بن قصی است.

حسین بن حسین کتابی به نام طب الاثمه، که مجموعه‌ای از روایات امامان معصوم علیهم‌السلام دربارهٔ منافع خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، ضررهای آنها و تعویذهای برای دفع امراض و بلاهاست، از ابی‌عتاب عبدالله و حسین، پسران بسطام بن شاپور نقل کرده است. صالح، فرزند صاحب شرح حال، نیز این کتاب را از پدرش روایت کرده است. ابوهیثم نه‌دی، از استادان حسین بن حسین بوده است.

صالح از طریق پدرش - صاحب شرح حال - روایتی در فضیلت روزهٔ ماه شعبان نقل کرده است:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَبَجَزَى ذَكَرُ صَوْمِ شَعْبَانَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «إِنْ قُفِلَ صَوْمُ شَعْبَانَ كَذَا وَ كَذَا، عَتَى أَنْ الرَّيْطِلَ لَيَرْتَكِبَ الدَّمَ الْعَرَامَ فَيُشْفَرُ لَهُ»؛ نزد امام صادق علیه‌السلام بودیم که سخن از روزهٔ ماه شعبان به میان آمد. حضرت فرمودند: فضیلت روزهٔ شعبان چنین و چنان است؛ تا جایی که سبب آمرزش کسی می‌شود که مرتکب قتل شده باشد.

منابع

بهارالانوار ج ۱۰۱، ص ۳۸۲ / الدرریمه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۴۰ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۲ / الکنز و الانساب، ج ۳، ص ۲۷۱.

حسین بن حصین عمی

وی از راویان کتب در قرن چهارم بود و از ابوبشر احمد بن ابراهیم بن معلی قمی، که از استادان تلکبیری، روایت کرده است. بنابراین، باید با تلکبیری هم طبقه باشد. تلکبیری در سال ۳۸۵ از دنیا رفته است؛ پس حسین بن حصین از رجال سده چهارم به شمار می‌آید.

او تعدادی از کتاب‌های جابر بن یزید جعفی را روایت کرده است. جابر بن یزید از محدثان و فقیهان و مفسران و سیره‌نگاران نامدار شیعه بود که در سال ۱۲۷ یا ۱۲۸ یا ۱۳۲ هـ از دنیا رفت. وی، که در صحت اعتقاد و اندیشه‌اش سخن بسیار است، صاحب تألیفات متعددی است. حسین بن حصین عمی از بین آثار وی، کتاب الجمل، کتاب صفین، کتاب النهروان، کتاب مقتل امیرالمؤمنین و کتاب مقتل الحسین را به واسطه احمد بن ابراهیم بن معلی روایت کرده است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۱۲۹ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۱۲ / اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۵۱ / معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۳۷، ش ۲۰۲۳.

حسین بن روح نوبختی (۲ - ۳۲۶)

ابوالقاسم ابویحیی نوبختی، محدث، فقیه، متکلم و سومین نماینده خاص امام دوازدهم در دوران غیبت صغریا بود.

خاندان

او از نوبختیان شیعی ایرانی بود که در بغداد زندگی می‌کردند و از میان آنها، علما، حکما و متکلمان نام‌آوری برخاستند و خدمات گران‌قدری به مذهب

تشیع نمودند، به گونه‌ای که می‌توان گفت: در محیط بغداد و پایگاه خلافت بنی عباس، این خاندان نوبختی بودند که در سایه علم و دانش وسیع و نفوذ سیاسی خود، مدافعان شاخص و صمیمی و سرشناس شیعه و مسئله امامت و غیبت آخرین امام معصوم، که تازه از نظرها غایب شده بود، به شمار می‌آمدند. با اینکه ارتباط او با خاندان نوبختی دقیقاً روشن نیست، اما انتساب وی، به ویژه نزدیکی او به ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی، وزیر ابن رائق، قطعی به نظر می‌رسد، برخی او را قَمی دانسته‌اند.

نظر دانشمندان درباره او

او از فقیهان و عالمان و محدثان نام‌آور شیعی بود که در عصر خود، شهرت و اعتبار و اقتدار دینی، اجتماعی و سیاسی مهمی داشت. حتی برخی گفته‌اند: از نظر دینی و مذهبی، در شیعه کسی همتای او نیست. شیخ طوسی، دانشمند بلندپایه شیعه، گفته است: موافقان و مخالفان، او را از شمار عاقل‌ترین مردمان دانسته‌اند. ابن حجر عسقلانی، رجال‌نویس سنی، می‌گوید: حسین بن روح از مقام و موقعیت اجتماعی و علمی مهمی در بغداد بهره‌مند بود.

استادان و شاگردان و آثار

وی از امام حسن عسکری ع و فرزندش امام غایب ع و نیز از محدثانی همچون محمد بن زیاد روایت کرده؛ محدثان بسیاری نیز از او روایت کرده‌اند که شمار آنها به ۲۲ تن می‌رسد و نامشان در تهذیب الاحکام و الغیبه شیخ طوسی و کمال‌الدین شیخ صدوق آمده است. به گفته نجاشی، علی بن موسی ابن بابویه قمی، پدر شیخ صدوق در بغداد، حسین را دیدار می‌کرد و از وی استفاده می‌نمود.

حسین کتابی در مسائل فقهی با عنوان التادیب داشت که آن را برای گروهی از عالمان و فقیهان قم نگاشته بود. گفته‌اند: تمام مطالب آن صحیح و

مقبول بوده است. با این همه، شهرت و اعتبار حسین بن روح عمدتاً مربوط به نیابت خاص او از سوی امام زمان علیه السلام بوده که در دوران آشفتگی و پراشوب سیاسی بغداد، به مدت بیست سال وی این مقام را به عهده داشته است. در عصر امامت امام یازدهم، وی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام شمرده می‌شد. پس از آغاز امامت امام دوازدهم و در دوران غیبت صغرای آن حضرت، از معتمدانی بود که با دو نایب خاص پیش از خود همکاری داشت. در سال ۳۰۵ پس از مرگ محمّد بن عثمان عمری، دومین نایب خاص، حسین به نیابت رسید و تا آخر عمر، این منصب مهم را عهده‌دار بود.

انتقال نیابت به او

محمّد بن عثمان ده وکیل در بغداد داشت که *ابوالقاسم حسین بن روح* هم در میان آنها بود و به ظاهر، همه آنان از حسین بن روح به او نزدیک‌تر بودند. تا جایی که هرگاه کاری داشت یا محتاج واسطه‌ای بود، شخص دیگری غیر از حسین بن روح آن را انجام می‌داد. ولی با این وصف، وی هنگام مرگ، به شیعیان سفارش کرد که پس از من، *ابوالقاسم حسین بن روح* جانشین من خواهد بود. بزرگان شیعه می‌گفتند: ما شکی نداشتیم که وقتی محمّد بن عثمان وفات می‌کند کسی جز *جعفر بن احمد بن متیل* یا پدر وی جای او را نخواهد گرفت؛ زیرا نزدیکی وی را به محمّد بن عثمان دیده بودیم و می‌دانستیم که در اواخر عمر، فقط غذایی را که در منزل *جعفر بن متیل* و پدرش تهیه می‌شد، می‌خورد یا اینکه به خانه *جعفر* یا پدرش می‌رفت و در آنجا غذا می‌خورد. این بود که خواص شیعیان تردید نداشتند که اگر برای محمّد بن عثمان حادثه‌ای پدید آید، طبق وصیّت او، *جعفر بن متیل* به جایش خواهد نشست. ولی وقتی دیدند او به *ابوالقاسم حسین بن روح* وصیّت نمود، تسلیم شدند و او را به عنوان جانشین محمّد بن عثمان پذیرفتند و با وی همچون

محمد بن عثمان رفتار کردند. جعفر بن متیل هم تا وقتی زنده بود، مانند زمان محمد بن عثمان در دستگاه حسین بن روح کار می کرد.

شیخ طوسی به نقل از حسین بن ابراهیم از ابن نوح از ابونصر هب الله بن محمد، دخترزاده محمد بن عثمان، روایت می کند که گفت: دایم جعفر بن احمد نوبختی می گفت: پدرم احمد بن ابراهیم و عمویم ابو جعفر عبدالله بن ابراهیم و گروهی از بستگان ما، یعنی اولاد نوبخت، نقل کرده اند که چون حال احتضار محمد بن عثمان شدت گرفت، جماعتی از معروفان شیعه، همچون ابوعلی محمد بن مہام اسکافی، ابو عبدالله بن محمد کاتب، ابو عبدالله قطانی، ابوسهل اسماعیل نوبختی و ابو عبدالله حسین بن علی نصیبی اجتماع نمودند، نزد وی رفتند و از او پرسیدند: اگر برای شما اتفاقی افتاد جانشین شما کیست؟ محمد بن عثمان گفت: این ابوالقاسم حسین بن نوح (بن ابی بصر نوبختی جانشین من است و میان شما و حضرت صاحب الامر علیه السلام سفیر، وکیل و مورد وثوق و طرف اطمینان اوست. پس در امور خود، به وی مراجعه نمایید و در کارهای مهم خود به او اعتماد داشته باشید. من این مأموریت را داشتم و آن را ابلاغ نمودم. بدین سان، نصب رسمی او به مقام نیابت به وسیله محمد ابن عثمان انجام گرفت. حسین پس از وفات عمری به «دارالتیاب» در بغداد آمد و رسماً جلوس کرد و بزرگان شیعه گرد او نشستند، طبق وصیت عمری، صندوقچه ای که حاوی انگشترهای امامان بود، کلید آن و نیز عصایی را به وسیله خادم عمری، تحویل حسین دادند.

شیخ صدوق از ابو جعفر محمد بن علی اسود نقل می کند که گفت: من اموالی را که از موقوفات به دست می آمدند، نزد محمد بن عثمان می بردم؛ او هم از من می گرفت. در یکی از روزهای اواخر عمرش، مقداری از این اموال را نزد وی بردم؛ ولی محمد بن عثمان دستور داد که آن را به حسین بن روح بدهم. من هم چنین کردم و در مقابل، از وی خواستم به من رسید بدهد.

حسین بن روح در این باره به محمد بن عثمان شکایت کرد و او هم دستور داد که قبض رسید مال را از وی مطالبه نکنم و افزود که آنچه به دست ابوالقاسم حسین بن روح می‌رسد مثل این است که به دست من می‌رسد. پس از آن هر وقت اموالی به نزد حسین بن روح بردم، رسید مطالبه نکردم. شیخ صدوق پس از نقل این خبر، می‌گوید: این خبر می‌رساند که می‌باید حسین بن روح مبلغ وجه و مال را بگوید و دیگر نیازی به قبض نباشد و این هم نشانه‌ای از جانب خدا - با اطلاع از امام زمان ع بوده است.

با اینکه موقعیت نیابت حسین کاملاً تثبیت شده بود، در عین حال، آورده‌اند که از سال ۳۰۷، محمد بن فضل موصلی، که از شیعیان بنام بود، نیابت او را انکار می‌کرد؛ ولی در همان سال، او نامه‌ای به حسین نوشت که حاوی مطالب ویژه و سرتی بود و پس از آنکه پاسخ مناسب و ایمان‌آور دریافت کرد، به نیابت او گردن نهاد.

اولین توقیع

شیخ طوسی می‌نویسد: بعضی از علما، از ابوالعبّاس بن نوح به من خبر دادند که وی گفت: به خط محمد بن نفیس، که از اهواز بود، دیدم نوشته است: نخستین توقیعی که درباره حسین بن روح از ناحیه مقدّسه شرف صدور یافت، بدین گونه بود، «ما او (حسین بن نوح) را می‌شناسیم. خداوند همه خوبی‌ها و رضای خود را به او بشناساند و او را با توفیقات خود سعادتمند گرداند. از نامه او اطلاع یافتیم و به وثوق او اطمینان داریم. او نزد ما جایگاهی دارد که او را مسرور می‌گرداند. خداوند احسان و نهدی خود را درباره او افزون کند. به راستی، او ولی تواناست. سپاس خدایی را که همتایی ندارد و درود و سلام وی بر فرستادهاش محمد و خاندان او.» این توقیع در روز یکشنبه، ششم ماه شوّال سال ۳۰۵ رسیده بود.

شخصیت و موقعیت

وی نزد دوست و دشمن جایگاهی والا داشت؛ از جمله، نزد بزرگان مملکت و شخص *المقتدر بالله* منزلتی ویژه داشت. اهل تسنن هم به وی عنایت داشتند. نوشته‌اند: وی در اظهار عقاید نزد مخالفان بسیار هشیار و اهل تقیه بود و در این باره، داستان‌هایی نقل کرده‌اند؛ از جمله اینکه وی از روی تقیه، در خانه *ابن یسار* حاضر می‌شد. می‌گوید: روزی در آنجا دو نفر از دانشمندان سنّی به گفت‌وگو پرداختند. یکی از آن دو معتقد بود که پس از پیامبر ص *ابوبکر* از همه مردم برتر است؛ پس از او عمر و پس از وی علی ع قرار دارد. دومی گفت: علی ع از عمر افضل بود و در این باره، میان ایشان گفت‌وگوی زیادی در گرفت. در آن میان، *ابوالقاسم حسین بن روح* گفت: «آنچه مورد اتفاق اصحاب پیامبر ص است این است که صدیق را مقدم می‌دارند و پس از وی *فاروق* و بعد از او *عثمان ذوالنورین*، آن‌گاه علی وصی! اهل حدیث هم بر این عقیده‌اند و در نزد ما «شیعه نیز صحیح همین است.» آنها، که در مجلس حضور داشتند، از این سخن به شگفت آمدند و او را به روی سر خود برداشتند و برای او دعای بسیار کردند و به کسانی که او را رافضی می‌دانستند، بدگفتند. من از این منظره خنده‌ام گرفت؛ ولی خودداری کردم و آستین خود را در دهان فرو بردم؛ می‌آدا به خطر بیفتم. سپس برخاستم که از مجلس بیرون بروم. حسین بن روح نگاهی به من نمود و متوجه وضع من گردید. چون به خانه آمدم، دیدم کسی در می‌زند. وقتی در را باز کردم دیدم حسین بن روح سواره پیش از آنکه به خانه خود برود، نزد من آمده است. او به من گفت: ای بنده خدا، چرا در مجلس خندیدی و می‌خواستی مرا به مخاطره بیندازی؟ آیا آنچه گفتم به نظر تو مناسب آنجا نبود؟ گفتم: چرا مناسبت داشت؛ اما کسی که خود را نماینده امام می‌داند، اگر چنین سخنی

بگوید نباید از سخن وی تعجب نمود و به گفته او خندید؟ گفت: به جان خودت! اگر بار دیگر این سخن را تکرار کنی با تو قطع علاقه خواهم کرد. سپس خداحافظی کرد و رفت.

زندگی و مرگ

حسین از آغاز انتصاب تا سال ۳۱۱ با احترام در بغداد زندگی کرد و امیران و وزیران معزول به خانه‌اش رفت و آمد می‌کردند؛ بخصوص خاندان «فرات» که شیعی بودند و در خلافت *المقتدر* به فرمان‌روایی دست یافتند، به حسین احترام بسیار می‌گذاشتند و کسی در آن روزگار مزاحم کار وی و روابط او با شیعیان نمی‌شد. اما وقتی «آل فرات» به دست *حامد بن عباس* و طرفداران او از فرمان‌روایی فرو افتادند، حسین نیز مورد خشم و بی‌مهری واقع شد و در سال ۳۱۲ به زندان افتاد. البته در علت اینکه چرا وی زندانی شد، حدس‌های گوناگونی زده‌اند. یک گمان این است که دیوان، مالی از او مطالبه کرد و او استنکاف کرد و این موجب اسارتش شد. احتمال دیگر این است که او با فرمطیان، که در آن روزگار به بغداد حمله کرده بودند، مرتبط بود. در پانزده محرم سال ۳۱۷، که خلیفه به دست *مونس المظفر* و *ابوالهیجاء* به حبس افتاد و از خلافت برکنار شد، حسین همراه دیگر زندانیان آزاد گردید و به زندگی باحرمت پیشین خود بازگشت.

به ویژه در سال‌های پس از آزادی او، تنی چند از نوبختیان در دستگاه خلافت قدرت یافتند و در پناه حمایت آنان، امکانات بیشتری برای نشر افکار و اعمال اقتدارش فراهم آمد. در این سال‌ها، همانند سال‌های پیش از زندان، خانه او محل رفت و آمد رجال دولت و بخصوص وزیران برکنار شده بود. گاه برخی از امیران و رجال برای وساطت نزد خلیفه و گشودن گره از کارشان، از حسین یاری می‌خواستند. از این جمله، می‌توان به گره‌گشایی از کار *ابن مقله* در سال ۳۵۲ اشاره کرد.

شیعیان اموال بسیاری به حسین بن روح می‌دادند و این امر او را به صورت ثروتمندی بزرگ در آورده بود. در سال‌های پایانی زندگی او، که در دوران خلافت راضی بود، ذکر حشمت و فراوانی ثروت او، نظر خلیفه و کارگزاران دیوانی را، که در این اوقات دچار تنگ‌دستی بودند، جلب کرده بود. خلیفه غالباً از او سخن می‌گفت. ابوبکر محمد بن یحیی صولی، مؤلف کتاب *الاوراق*، که در ۳۳۵ یا ۳۲۶ درگذشت و از معاصران حسین بن روح بود، گفت: راضی همیشه با ما می‌گفت: «بی‌میل نبودم هزار نفر مثل حسین بن روح وجود داشت و امامیه اموال خود را به او می‌بخشیدند تا خداوند به این وسیله، آن طایفه را نیازمند می‌کرد.»

از حوادث مهم دوران نیابت حسین، جدا شدن ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی، معروف به *ابن ابی‌عزراقر* (م ۳۲۳)، از آیین شیعی و تکفیر او از جانب حسین است. لازم به ذکر است که چون حسین بن روح مدتی را پنهان می‌زیست، در این مدت شلمغانی را به نیابت خود نصب کرد و شلمغانی بین او و شیعیان واسطه و سفیر محسوب می‌شد. این دوران پیش از زمان زندانی شدن حسین بن روح بود. شلمغانی در آن هنگام، دارای اندیشه‌ای درست و عقایدی استوار بود و کتابی به نام *تکلیف* تألیف نمود که گفته‌اند: بجز یک حکم درباره‌ی شهادت، سایر مطالب آن خوب است. اما بعداً سخنان و ادعاهای ناشایستی از او سرزد که سبب لعن و تکفیرش از جانب امام زمان علیه السلام و نایب وی شد و سرانجام، به دستور خلیفه به قتل رسید. حسین بن روح در سال ۳۲۶ از دنیا رفت و در آرامگاه خاندان نبوتی در بغداد مدفون گردید.

منابع

رجال کشی، ص ۵۵۴ / *رجال النجاشی*، ص ۲۶۱ / *کمال الدین*، ص ۵۰۲ / *الفیفة الطوسی*، ص ۱۹۲، ۲۲۷ و ۲۳۶ / *مناقب آل ابی‌طالب*، ص ۴۵۸ / *لسان المیزان*، ج ۲، ص ۲۸۳ / *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۵، ص ۲۲۴ / *الدریة الی تصانیف الشیعة*، ج ۲، ص ۲۱۰ / *امیان الشیعة*، ج

۶. ص ۲۱ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۱۳ / معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۲۲۶ /
تأسيس الشيعة، ص ۴۱۲ / تهذيب المقال، ج ۲، ص ۴۰۰ / مفاتيح اسلام، ج ۲، ص ۲۳۷ /
عندمان نوبختی، ص ۲۱۳ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۶۶ / دائرة المعارف تشييع، ج ۶،
ص ۳۳۰.

حسین بن شاذویه صفّار صحافی قمی

ابوعبدالله از محدثان مورد اعتماد و کم‌حدیث بود، در قم متولد شد و در همان‌جا نشو و نما کرد. حرفه‌اش صحافی بود. به دلیل اینکه جعفر بن محمد قولویه (م ۳۶۸ یا ۳۶۹) از او نقل کرده، وی را از دانشمندان قرن چهارم دانسته‌اند.

نام پدر او را علاوه بر «شاذویه»، «شاذویه» هم ثبت کرده‌اند که ناشی از خطای نویسندگان در ثبت شاذویه است. شاذویه یعنی «شادان» و ریشه فارسی دارد؛ چون اینان قمی و بنابراین، فارس بودند. او یکی از کسانی بود که با لقب «صفّار» هم به او اشاره می‌شود.

از خود او در منابع رجال کنونی، روایت چندانی در دست نیست؛ اما از فرزندان علی و محمد روایت داریم. علی از استادان شیخ صدوق است که وی روایات فراوانی از طریق او از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری نقل کرده است.

بزرگان از دانشمندان رجال گفته‌اند؛ وی در نقل حدیث مورد اعتماد است؛ اما قمیان او را غالی می‌پنداشند؛ یعنی کسی که در مقامات معصومان علیهم‌السلام زیاده‌روی می‌کند و به آنها چیزهایی نسبت می‌دهد که خود آن بزرگواران بدان‌ها باور ندارند، اما این غضائری گفته است: کتاب الصلاة و الاعمال او را دیده و آن را کتابی استوار یافته است. گمان قمیان بر غالی بودن او چندان قابل اعتنا نیست؛ چون ایشان در دادن نسبت غلو زیاده‌روی می‌کردند؛ به این

معنا که بسیاری از آنچه را ما امروزه از اعتقادات حق می‌دانیم و عدم باور به آن درباره معصومان علیهم‌السلام را تقصیر در حق آنان می‌شمیریم - مثل اعتقاد به عدم سهو نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از نظر آنها نشانه غلو بود.

او صاحب دو کتاب به نام‌های *الصلوة و الاعمال*، و *اسماء امیرالمؤمنین* علیه‌السلام بوده که *ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه* هر دو کتاب را از او روایت کرده است. در منابع روایی ما، روایتی از وی موجود نیست.

منابع

شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۸۱، ش ۲۱۹ / *رجال النجاشی*، ج ۱، ص ۱۸۴ / *معالم العلماء*، ص ۳۹، ش ۲۴۴ / *رجال ابن داود*، ص ۱۲۴، ش ۲۷۴ / *خلاصة الاصول*، ص ۵۲، ش ۲۱ / *ایضاح الاشتباه*، ص ۱۵۹، ش ۲۱۳ / *لسان المیزان*، ج ۲، ص ۲۸۷، ش ۱۱۹۸ / *نقد الرجال*، ص ۱۰۵، ش ۶۵ / *مجمع الرجال*، ج ۲، ص ۱۸۰ / *نقد الايضاح*، ص ۱۰۵ / *جامع السراة*، ج ۱، ص ۲۴۴ / *وسائل الشیعة*، ج ۲۰، ص ۱۷۵، ش ۳۶۵ / *الوجیزة*، ص ۶۳ / *هدایة المحدثین*، ص ۴۴ / *بہجة الامال*، ج ۳، ص ۲۷۶ / *تنقیح المقال*، ج ۱، ص ۳۳۰، ش ۲۹۲۹ / *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۲، ص ۶۴، ش ۲۶۴، ج ۱۵، ص ۵۶، ش ۳۷۴ / *طبقات اعلام الشیعة*، ج ۱، ص ۱۱۳ / *اعیان الشیعة*، ج ۶، ص ۳۵ / *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۳، ص ۱۳۸، ش ۴۳۹۱ / *قاموس الرجال*، ج ۳، ص ۲۸۹ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۵، ص ۲۶۵، ش ۳۴۲۶.

حسین بن عبدالکریم زعفرانی

او از راویان احادیث است. به گفته شیخ طوسی، کتاب‌های *بکّار بن احمد* را نقل کرده است. *بکّار* استاد محدّث معروف، *ابوالحسن مقانعی*، بود که در سال ۳۱۰ از دنیا رفت. از این رو، حسین بن عبدالکریم هم احتمالاً مربوط به سده چهارم است. *بکّار بن احمد* کتاب‌های فراوانی در ابواب فقه نوشته است که بر تبعّرش در آن رشته‌ها دلالت دارد؛ اما از بین آثار او، روایتی در کتاب‌های

اربعه حدیثی شیعه وجود ندارد. کتاب *الحج* و کتاب *الجامع* وی را حسین بن عبدالکریم زعفرانی روایت کرده است. این مطلب را نشانه شهرت و فضل وی دانسته‌اند، ابن حجر عسقلانی، از رجال نویسان سنی، در *لسان المیزان* نوشته است: حسین بن عبدالکریم زعفرانی از ابراهیم بن محمد ثقفی و بکّار بن احمد روایت می‌کند و علی بن محمد کاتب از او روایت می‌نماید و شیخ طوسی در کتاب *رجال* خود، از وی نام برده؛ اما شیخ طوسی از وی نه در کتاب *رجال*، بلکه در فهرستش نام برده است و کسی که از ابراهیم بن محمد ثقفی، معروف به «ابن هلال ثقفی»، صاحب کتاب *مهم القارات* (م ۲۸۳)، نقل کرده و علی بن محمد کاتب از او نقل نموده، شاگرد معروف *ابن هلال*، حسن ابن علی بن عبدالکریم زعفرانی است که علاوه بر *القارات*، کتاب *المعرفة* وی را نیز روایت کرده است. گاهی حسن در عنوان او به اشتباه «حسین» نوشته شده ولی او غیر از حسین بن عبدالکریم، راوی کتاب‌های *بکّار بن احمد* است و شاید برادرزاده وی باشد که اگر چنین باشد، معلوم می‌شود در خاندان عبدالکریم زعفرانی، افراد متعددی به نقل روایات علاقه‌مند و مشغول بوده‌اند.

منابع

شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۳۹ / *لسان المیزان*، ج ۲، ص ۲۹۴ / *ایمان الشیعه*، ج ۶، ص ۶۶ / *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۳، ص ۱۵۰ / ج ۴، ص ۲۷۷ / *معجم رجال الحديث*، ج ۴، ص ۲۴۳، ش ۱۸۲۴.

حسین بن عبدالله بزّاز

ابوعبدالله از راویان حدیث شیعه بود. وی احتمالاً به حرفهٔ پارچه‌فروشی اشتغال داشته است. از وی در کتاب‌های *رجال* و شرح حال دانشمندان شیعه، ذکر چندانی نیست؛ اما می‌دانیم *ابوالحسن علی بن محمد بن احمد بن لؤلؤ*

بزرگ، از او روایت کرده و محمد بن جریر طبری، دانشمند شیعی معاصر شیخ طوسی و نجاشی، در کتابش *دلائل الامامة*، از او نقل نموده است.

سید بن طاووس این نقل را در کتابش *الیقین* آورده و *علاءمه* مجلسی آن را در *بهارالانوار* گزارش کرده است. متن روایت چنین است:

مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَازِيِّ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ لُؤْلُؤِ الْبَرْزَازِيِّ... قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: «لَوْ قَلِمَ النَّاسُ مَتَى سَمِيَ عَلِيٌّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَتَّكَرُوا وَلَا يَتَّسَعُ». قُلْتُ - رَحِمَكَ اللَّهُ - مَتَى سَمِيَ عَلِيٌّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: «كَانَ رَبُّكَ - فَزٌّ وَ جَلٌّ - حَيْثُ أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيٌّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.» امام باقر ع فرمودند: اگر مردم می‌دانستند که حضرت علی ع کی «امیرالمؤمنین» نامیده شد، ولایت ایشان را انکار نمی‌کردند. (راوی گفته) کفتم - خداوند شما را رحمت کند- کی حضرت علی ع «امیرالمؤمنین» نامیده شدند؟ فرمودند: آن‌گاه که پروردگار - عز و جل - لا پشت فرزندان آدم، ذرّه آسمان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آنها پروردگار شما نیستند و محمد فرستاده من نیست و علی امیرمؤمنان نیست!؟

منابع

الیقین، ص ۲۲۲ / بهارالانوار، ج ۲۷، ص ۳۰۶ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۱۳.

حسین بن عبدالله بن جعفر بن حسین حمیری

او فرزند دانشمند حدیث‌شناس بزرگ شیعه، عبدالله بن جعفر حمیری و از کسانی بود که در سده چهارم با امام ع مکاتبه داشت.

در قرن سوم و چهارم هجری، محدثان و فقهای نامداری در شهر دانش‌پرور قم می‌زیستند؛ کسانی که در آسمان علم و دین همچون ستارگانی درخشیدند. یکی از این ستارگان درخشان دانشمند پارسای نامی، عبدالله بن

جعفر حمیری است که از محدثان بزرگ و مفاخر فقهای ماست. او اصالتاً قمی بود. بعضی حمیری را به حمیر بن سبأ بن یثرب، پدر یکی از قبایل عرب منسوب می‌دانند. ملوک حمیره هم بدو منسوبند. نیز «حمیر» نام محلی در سمت غربی صنعا یمن است که آن قبیله آنجا فرود آمدند.

وی مؤلف کتاب بسیار مهم *قرب الاستناد* است. کتاب‌هایی که دارای این عنوان هستند، شامل مجموعه اخباری‌اند که سند آنها به معصومان علیهم‌السلام می‌رسد و چون تعداد راوی آنها در سند کم است، احادیث آنها «عالی» - یعنی دارای سند کوتاه و نزدیک به معصوم - است. این قبیل کتاب‌ها برای دانشمندان ما اهمیت خاصی داشتند، به گونه‌ای که برای دست یافتن به آنها، به مسافرت‌های طولانی و دشوار تن می‌دادند. به دلیل آنکه محتوای چنین روایاتی دیدگان رجال حدیث را روشن می‌ساخت، پیشینیان آن احادیث را در کتاب‌های مستقلی گرد می‌آوردند. *قرب الاستناد* حمیری حاوی اخباری است که با اسناد کوتاهی به امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام می‌رسند. سایر اجزای آن از میان رفته است و هم‌اکنون اثری از آن نیست.

عبدالله بن جعفر دارای چهار فرزند دانشمند و پاک سرشت بود. محمد معروف‌تر از همه و استاد شیخ کلینی است. فرزند دیگرش حسین، صاحب شرح حال است. نجاشی در شرح حال محمد می‌نویسد: «او و برادرانش جعفر، حسین و احمد، همگی با امام زمان علیه‌السلام مکاتبه داشتند.» *علّامه حلی* و *ابن داود*، رجال‌نویسان معروف، حسین بن عبدالله را در قسم اول کتاب رجالی خود - که در آن افراد مورد اعتماد را آورده‌اند - ذکر کرده‌اند.

اینکه وی با امام زمان علیه‌السلام مکاتبه داشته است؛ اینکه فرزند دانشمندی و الامقام - یعنی *عبدالله بن جعفر حمیری* - است که استاد بزرگ محدثان، *علی ابن بابویه قمی*، است؛ اینکه برادرش محمد (با پدرش) صاحب کتاب

التوقيعات الصادرة من الناحية المقدسة و از استادان اجازه در روایت است. از عظمت شأن و جلالت خاندان وی حکایت می‌کند.

منابع

رجال النجاشی، ص ۳۵۵ / رجال ابن داود، ص ۱۲۴ / خلاصة الاقوال، ص ۵۳ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۱۳ / اعيان الشيعة، ج ۵، ص ۶۹ / مجمع رجال الحديث، ج ۷، ص ۱۷ / مفاهير اسلام، ج ۳، ص ۱۸۱، ج ۲، ص ۱۸۶.

حسین بن عبدالله حرمی / حرفی / خرقی

ابوعبدالله از راویان حدیث شیعه و شاگرد محدث نامی، ابومحمد هارون بن موسی تلکبیری (م ۳۸۵) بود. از این رو، وی را مربوط به سده چهارم می‌دانیم. لقب وی در روایاتی که امروزه از او در *دلائل الامامة* وجود دارد، «حرفی» یا «خرقی» است. از او ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری، دانشمند امامی مذهب، در کتاب معروفش *دلائل الامامة* روایتی آورده که صاحب کتاب *مدینه المعاجز* آن را نقل کرده است.

شاگرد دیگرش ابومحمد حسن بن ابی‌الحسن احمد بن القاسم، معروف به «نقیب محمدی» است. این شخص سیدی جلیل‌القدر بود که پس از سید مرتضی، نقیب سادات بغداد شد. «نقیب» عنوان کسی بود که در هر زمان، در ناحیه‌ای مسئول سرورسامان دادن به سادات آن خطه بود. اولاد وی به «بنی نقیب محمدی» مشهور و مردانی با جلالت و علم و راوی بودند؛ اما بعداً منقرض شده‌اند. ابومحمد نقیب محمدی صاحب تألیفاتی چند از جمله *خصائص امیرالمؤمنین* علیه السلام من القرآن است.

منابع

دلائل الامامة، ص ۱۷۳، ۲۴۷ و ۲۵۸ / نوادر المعجزات، ص ۱۶۰ / مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۲۲۵ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۱۳ / اعيان الشيعة، ج ۵، ص ۱۲.

حسین بن عبدالله بن عباس ابیض شاعر (۶ - ۳۱۹)

ابوعبدالله از شاعران قرن چهارم و از نسل امامان معصوم علیهم السلام بود. نسب وی - چنان که در *عمدة الطالب* نقل شده - چنین است: حسین بن عبدالله بن عباس ابن عبدالله شهید بن حسن افضس بن علی اصغر بن علی زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام امروزه نسلی از وی وجود ندارد. وی از نوادگان عبدالله شهید بود که در زمان رشید به دست برمکیان به قتل رسید. عبدالله را در بغداد به خاک سپردند و خاندان او بعداً در مدائن زیستند.

او، که ملقب به «ابیض شاعر» است در خاندانی ادب‌دوست رشد کرد. پدرش عبدالله شاعر بود و اجدادش معمولاً افرادی فاضل و ادیب بودند. فرزندش عبدالله نیز شاعر بود. بعضی گفته‌اند: پدر و پسرش شاعرانی زبردست بودند؛ اما خودش فردی سبک‌مغز بود و لقب «ابیض شاعر» هم مربوط به خود او و هم پدرش عبدالله بوده است. همچنین احتمال داده‌اند که «ابیض شاعر» خود او و کسی که به تنک ذهنی موصوف است، پدرش باشد. حسین بن عبدالله ظاهراً در ری می‌زیست و در سال ۳۱۹ از دنیا رفت و مزارش در ری معلوم و زیارتگاه دوست‌داران است.

منابع

سر السلسلة العلویة، ص ۸۰ / عمدة الطالب، ص ۳۱۹ / اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۵۴ ج ۶، ص ۸۱ و ج ۸، ص ۵۰.

حسین بن عبیدالله بن سهل سعدی (۲ - ب ۳۵۰)

ابوعبدالله نویسنده و از محدثان قمی بود که در کتاب‌های رجال با عناوین متفاوتی از او ذکر شده است. گاه نام پدرش «عبدالله» و گاه «عبیدالله» آمده

که ظاهراً درست آن «عبیدالله» است. بعضی لقب «محرّر»، یعنی نویسنده را به عنوان او افزوده‌اند.

رجالیان گفته‌اند: وی دارای احادیثی صحیح است، اما به غلو متهم بوده و به این دلیل، وی را از قم بیرون کردند. واقعیت آن است که اهل قم در آن زمان‌ها اگرچه اهل تقوا و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام بودند، اما نوعی جمود در آنها وجود داشت که افراد را زود به غلو متهم و از شهر بیرون می‌کردند. گفته‌اند: رئیس ایشان / محمد بن محمد بن عیسی بود که جایگاهی هم نزد سلطان داشت، تا جایی که بعضی از بزرگان و افراد ارجمند را به این سبب از قم بیرون کرد، اما پس از این کار توبه نمود. علاوه بر این، ممکن است برخی از روایات و تألیفات وی مربوط به حال استقامت او باشد؛ یعنی زمانی که عقایدی درست داشت. بنابراین، چنین مطلبی سبب عدم اعتماد به روایات او نمی‌شود و وی اگر از افراد قابل اعتماد کامل در نقل روایات نباشد، دست‌کم از افراد نیک است.

به دلیل یکسانی عنوان او با حسین بن عبیدالله قمی و اینکه هر دو متهم به غلو^۱ند، بعضی، این دو عنوان را مربوط به شخص واحدی دانسته‌اند؛ اما ظاهراً چنین نیست. برای این ادعا، دلایلی وجود دارد؛ از جمله اینکه شیخ طوسی در کتاب *المهرست*، نام صاحب شرح حال را حسین بن عبدالله بن سهل ثبت کرده و گفته که او صاحب کتاب *المتعه* است که احمد بن عبدون از آن خبر داده و در کتاب رجالش، در باب کسانی که از معصومان علیهم‌السلام مستقیماً روایت نکرده‌اند، از وی ذکر کرده؛ اما حسین بن عبیدالله قمی را در رجال امام هادی علیه‌السلام آورده است.

ابوعمر احمد بن علی فائدی و محمد بن یحیی عطار قمی و احمد بن علی شاگرد او بودند و از استادانش می‌توان به حسن بن ظریف بن ناصح و حسن ابن موسی عشاب اشاره کرد.

او دارای تألیفات فراوانی است؛ از جمله کتاب *المتعمه* که شیخ طوسی و نجاشی از آن یاد کرده و سند خود به این کتاب را آورده‌اند. این کتاب را *علّامه مجلسی*، صاحب *بحارالانوار* (م ۱۱۱۰)، و شیخ حرّ عاملی، صاحب *وسائل الشیمة* (م ۱۱۰۴) ندیده بودند. بعضی از سایر کتاب‌های او عبارتند از: *التوحید، المؤمن و المسلم، المقت و التوییح، الامامة، النوادر، المزار*.
در تفسیر *علی بن ابراهیم قمی*، روایتی به مضمون ذیل از طریق او از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا حضرت علی علیه السلام قدرتمند نبود؟ پاسخ دادند: آری، گفت: پس چه چیزی مانع از دفاع ایشان از حق خود شد؟ فرمودند: این آیه از قرآن، (لَوْ تَزَيَّلُوا لَنَذِبْنَا آلِذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً)^۱

منابع

تفسیر *القمی*، ج ۲، ص ۳۱۶ / *الارشاد*، ج ۲، ص ۳۴۷ / *رجال النجاشی*، ص ۴۲ / *رجال الطوسی*، ص ۳۸۶ و ۴۲۵ / شیخ طوسی، *النهج*، ص ۱۴۵ / *رجال ابن داود*، ص ۴۴۴ و ۵۳۹ / *خلاصة الاقوال*، ص ۲۱۳ / *منتهی المقال*، ج ۳، ص ۴۹، ش ۱۸۹۱، ج ۶، ص ۱۲۳، ش ۲۷۶۶ / *تقد الرجال*، ج ۲، ص ۹۹ / *تاریخ الفقهاء و الرواة (المتنضب)*، ص ۱۹۱، ۳۵۳، ۲۱۹ / *طبقات اعلام الشیمة*، ج ۱، ص ۱۱۴ / *العیان الشیمة*، ج ۶، ص ۸۶ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۷، ص ۲۴ و ۲۸.

حسین بن علی خزّاز قمی

ابوعبدالله از محدّثان و اصالتاً اهل قم بود و احتمالاً حرفه او «خزرفروشی» بوده است؛ زیرا گفته‌اند او پسر بنت *الیاس خزرفروش* بوده. نجاشی گفته است؛ وی

از حمزه بن قاسم و دیگران روایت کرده است و صاحب کتابی به نام *الزیارات* است. چون حمزه بن قاسم پس از سال ۳۳۹ از دنیا رفته است، صاحب شرح حال از دانشمندان سده چهارم به شمار می‌رود؛ اما سرگذشت وی، اوصاف و حتی زمان زندگی‌اش در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

شیخ طوسی در *الامالی*، روایتی از او مستقیماً از امام رضا علیه السلام و به واسطه ثعلبه بن میمون از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. شیخ صدوق در *نواب الاعمال* روایتی با سه واسطه از طریق او آورده است.

اینها احتمال وجود وی در قرن چهارم را بسیار ضعیف می‌کنند. اگرچه نجاشی می‌گوید وی از حمزه بن قاسم روایت می‌کند، اما در هیچ‌یک از روایات موجود حمزه، نشانی از حسین بن علی خزّاز نیست. علاوه بر این، حمزه بن قاسم با سه یا چهار واسطه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و اگر حسین بن علی خزّاز از وی روایت کند باید تا امام صادق علیه السلام، چهار یا پنج واسطه داشته باشد، در حالی که جایی تنها به واسطه ثعلبه از امام صادق علیه السلام و جایی بدون واسطه از امام رضا علیه السلام نقل کرده است. همه این مطالب غریب است و شرح حال او را به شدت ابهام‌آلود می‌کند.

شاید کسی که در سند روایات است همان حسن بن علی خزّاز باشد که به *ابن بنت الیاس* و به حسن بن علی وشاء هم معروف بوده است و نامش به حسین تصحیف شده؛ اما کسی را که نجاشی از او نام می‌برد، نمی‌یابیم. سند شیخ صدوق به او همین است که در این روایات آمده: *محمد بن حسن*؛ *محمد ابن حسن صفّار* (احمد بن) *محمد بن عیسی*.

منابع

رجال نجاشی، ص ۶۸، ش ۱۶۴ / *رجال ابن دلوید*، ص ۱۲۶، ش ۴۸۲ / شیخ طوسی، *الامالی*، ص ۴۴۳، مجلس ۱۵ / *نواب الاعمال و غرائب الاعمال*، ص ۱۷۵ / *اعیان الشیعه*، ج ۶، ص ۱۱۸ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۷، ص ۵۹، ش ۳۵۵۹.

حسین بن علی زعفرانی

ابوعبدالله از محدثان امامیه بود. او از استادان دانشمند معروف، جعفر بن محمد بن قولویه (م ۳۶۷) بود که وی در کتاب معروفش، *کامل الزیارات* به واسطه او روایت نقل کرده است. از اینجا، معلوم می‌شود که وی از دانشمندان قرن چهارم بوده است. به دلیل آنکه *ابن قولویه* در ری از او روایت می‌شنیده است، معلوم می‌شود حسین بن علی در این شهر فعالیت علمی داشته است. وی استاد پدر *ابن قولویه* نیز بوده و او در مواردی به واسطه پدرش از حسین *ابن علی* روایت نموده است. وی از شماری چند از استادان حدیث روایت شنیده که از آن جمله‌اند: محمد بن عمرو اسلمی، یحیی بن سلیمان و محمد *ابن عمر نصیبی*.

ابن قولویه حدیث معروف پیامبر ﷺ درباره امام حسین را از طریق او روایت کرده است:

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الزُّعْفَرَانِيُّ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَلِيمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ خَتْمٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي رَاشِدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سُرَّةَ، قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فرمودند: حسین از من است و من از حسینم. خداوند دوست دارد هر که او را دوست بدارد و حسین سبطی از اسباط است - یعنی: نسل پیامبر از او منشعب می‌شود.

منابع

کامل الزیارات، ص ۵۲ و ۶۱ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۱۶ / *امیان الشيعة*، ج ۴، ص ۱۵۶ / *معجم رجال الحديث*، ج ۷، ص ۶۰.

حسین بن علی سلولی کوفی

او از روایان احادیث شیعه و استاد قاضی محمد بن عمر جعابی (۲۸۴-۳۵۵) بود. نام او «حسن» و شهرتش «سکّونی» نیز ذکر است. از وی اطلاعات چندانی در دست نیست و در کتاب‌های رجال و شرح حال نیز نامی از او نیست؛ ولی با توجه به اطلاعاتی که از شاگرد معروف و مهمش، قاضی جعابی، موجود است، می‌توان به گوشه‌هایی از اطلاعات مربوط به زندگی او آگاه شد. قاضی جعابی - که به او «ابن جعابی» هم گفته‌اند - محمد بن عمر بن محمد ابن سالم بن براء تمیمی حافظ ابوبکر جعابی است. وی، که قاضی موصل بوده، اصلاً بغدادی است. گفته‌اند: او از حافظان احادیث و بزرگان اهل علم، حدیث‌شناس، نقّاد احادیث و آشنا به مشکلات آنها و آگاه به رجال و تاریخ آنها بود. وی حافظه‌ای قوی داشت، دوست ابن عقیله بود و به اصفهان و دینور و مصر و دمشق سفر کرد. او از استادان شیخ صدوق و شیخ مفید، محدثان بزرگ شیعه بود. شیخ صدوق در دو کتاب *میهن اخبار الرضا* و *معانی الاخبار* از او بسیار روایت کرده است.

با توجه به این مطالب، حسین بن علی از روایان قرن چهارم بوده و احتمالاً قاضی جعابی در یکی از شهرهای پیش‌گفته از او حدیث شنیده است. این که حدیث‌شناس نقّاد و بصیری مثل قاضی جعابی از طریق حسین بن علی روایت نقل کرده است، شاید نشانه اعتمادش به احادیث وی به شمار آید. و شاید بتوان از این نتیجه گرفت که اعتمادی به نقل او وجود داشته است. او به واسطه استادش محمد بن حسن سلولی از صالح بن ابی‌الاسود از اصحاب امام صادق علیه السلام حدیث شنیده است.

شیخ صدوق حدیث ذیل را در *معانی الاخبار* و *الامالی* از طریق او آورده است:

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: قَالَ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - عَهْدَ أَلِي فِي عَهْدِي غَدًا. قُلْتُ يَا رَبِّ، بَيْنَهُ لِي. قَالَ: اسْمَعْ، قُلْتُ، قَدْ سَمِعْتُ. قَالَ: إِنَّ عَلَيْهَا رَأْيَةَ الْهُدَى وَ إِمَامَ أُولِيَّائِي وَ نُورَ مَنْ أَطَاعَنِي وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي الرَّضَخَاتُ الْمُتَّقِينَ - مَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَطَاعَهُ أَطَاعَنِي. ۱۹ پیامبر ﷺ: فرمودند: خدای - عز و جل - درباره حضرت علی ﷺ از من پیمان گرفت. کفتم: پروردگارا، بریم بیانش فرما. فرمود: بشنو. کفتم: می شنوم. فرمود: علی پرچم هدایت و پیشوای اولیای من و نور هر کسی است که مرا اطاعت کند. او کلمه‌ای است که پرهیزکاران را بر آن الزام کردم. هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که از او اطاعت کند از من اطاعت کرده است.

منابع

- تفسیر قرآت الکوئی، ص ۳۱ / معانی الاخبار، ص ۱۲۶ / الامالی، ص ۴۷۸ / رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۱۹، ش ۱۰۵۶ / رجال الشیخ، ص ۵۰۵، ش ۷۹ / تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۶، ش ۹۵۳ / الانساب، ج ۲، ص ۶۵ / المنتظم، ج ۷، ص ۳۶ / اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۱، ص ۲۸۲ / رجال ابن داود، ص ۳۲۹، ش ۱۴۴۲ / خلاصة الاقوال، ص ۱۴۶، ش ۴۱ / تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۹۲۵، ش ۸۸۱ / میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۷، ش ۸۰۰۶ / سیر اعلام النبویة، ج ۱۶، ص ۸۸، ش ۶۹ / المبرج، ج ۲، ص ۹۵ / دول الاسلام، ص ۱۹۷ / السوالمی بالوفیات، ج ۴، ص ۲۴۰ / البداية و النهاية، ج ۱۱، ص ۲۶۲ / اسان المیزان، ج ۵، ص ۳۲۲، ش ۱۰۶۳ / النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۱۲ / طبقات الحفاظ، ص ۳۷۶ / نقد الرجال، ص ۳۲۶ / بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۰۴ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۶۴ / هدیة العارفين، ج ۲، ص ۴۵ / شذرات الذهب، ج ۳، ص ۱۷ / تنسیح المسائل، ج ۳، ص ۱۶۵، ش ۱۱۱۹۰ / طبقات اعلام الشیمة، ج ۱، ص ۱۱۶ و ۲۹۶ / اعیان الشیمة، ج ۱۰، ص ۲۸ / معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۵۳، ش ۵۷۹۱، ج ۱۷، ص ۶۶، ش ۱۱۴۳۹ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۴۴۶.

احتمالاً اشاره به پیشه زرگری اوست. از *ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید ابن عقده* (م ۳۳۳) و *حسین بن حجاج* روایت کرده و *شیخ طوسی* وی را در رجالش در باب کسانی که مستقیماً از *معصومان* روایت نکرده‌اند، نام برده است. *شیخ صدوق* در کتاب‌هایی از او حدیث آورده و در مجالس، برای وی از درگاه الهی طلب رحمت نموده است. از اینجا معلوم می‌شود که وی شیعه و نزد *شیخ صدوق* ستوده بوده است.

لازم به ذکر است که در همین سده، راوی دیگری با تمام مشخصات این راوی، اما با نام «حسن» وجود دارد که *شیخ صدوق* در *الاصالی* برای او از درگاه الهی طلب رحمت نموده است. شاید این دو نام مربوط به یک نفر و *حسین خطای* نوشتاری در ضبط همان حسن باشد.

منابع

علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۴۳ / *الهدایة فی الاصول والفروع*، ص ۹۶ / *بهارالتوار*، ج ۶۹، ص ۳، ج ۷۷، ص ۲۳۰ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۷، ص ۴۳، ش ۳۵۲۰.

حسین بن علی بن حسین بن حمدان (... - قبل از ۳۵۷)

ابوالعشائر از شاعران خاندان معروف «بنی حمدان» بوده، وی «تغلبی» و «عدوی» لقب داشت. لقب «عدوی» او بدین دلیل بود که بنی عدی بن *عبدمناف بن اد بن طابخه بن الیاس بن مضر بن نزار* بود.

او در حالی که در روم بود، از دنیا رفت. تاریخ دقیق درگذشت وی را نمی‌دانیم، اما *ابوفراس* - شاعر مشهوری که شعرش نیکویی، گوارایی، سهولت و فخامت، حلاوت و متانت را با هم داشت - در رثای وی شعر سروده است. پس او در زمان حیات *ابوفراس* - که در سال ۳۵۷ در گذشته - از دنیا رفته است. بدین‌روی، وی را از شاعران سده چهارم می‌دانیم.

در دیوان چاپ شده منتتبی، ابوطیب احمد بن محمد بن حسین جعفی (م ۳۵۴)، نام وی به جای حسین، «حسن» ضبط شده که نادرست است؛ زیرا خود منتتبی، ابوقراس و دیگران در اشعار فراوانی از وی با نام «حسین» یاد کرده‌اند.

ابوقراس برادری به نام حسین بن سعید داشت که نباید او را با صاحب شرح حال اشتباه کرد؛ زیرا او اولاً، ملقب به «ابوالعشائر» نیست. ثانیاً، در دیوان‌های خطی بسیار قدیمی، مذایح منتتبی دربارهٔ او وجود دارد، حال آنکه وی هرگز برادر ابوقراس را نستوده است. اما علت توهم یکسانی این دو این است که ابوقراس گاهی در شعرش ابوالعشائر را برادر نامیده که مراد وی برادر واقعی نبوده است.

گفته‌اند: ابوالعشائر در خاندانی عرب نشو و نما کرد که افراد آن سده‌های متمادی از امیران و ملوک بودند و رفتاری بسیار ستوده داشتند و به نیکویی کردار و صفات پسندیده، مثل کرم و شجاعت و عزت و شکوه و فصاحت و صبر و گذشت و تدبیر و غیرت و همسایه‌نوازی و استواراندیشی و خردمندی شهره بودند. بسیاری از افراد این خاندان، بلکه همه ایشان به دو صفت ویژه ممتاز بودند؛ در عین حال که طبعی لطیف داشتند و اهل شعرهای نیکو و پالوده از آلودگی‌های ادبی بودند، بسیار شجاع، غیور و جنگاور بودند. بعضی از ایشان از شاعرانی بودند که آشکارا دربارهٔ فضایل اهل بیت علیهم‌السلام شعر می‌سرودند. بسیار کمند افرادی از این خاندان که شاعر و شجاع نبوده باشند. بسیاری از بزرگان و ادیبان، از جمله سید رضی این خاندان یا افراد خاصی از آن را با مذایحی بلیغ ستوده‌اند. کنیه‌ها و القاب ایشان، نشان از بزرگ‌منشی و سخاوت و شجاعت و غیرتشان دارد؛ القابی مانند ابوالمعالی و ابوالعلاء و ابوالاغر و ابوالعشائر و ابوالهیجاء و ابوالسرایا و ابوالمرجی و ابوقراس و ابوالعطاف و ابوعدنان و ابوالقطریف و نام‌هایی مانند غضنفر، که همه نشان

شجاعت و رزم‌آوری است. جدّ اعلای ایشان، حارث بن لقمان بن راشد، را بسیار ستایش کرده‌اند. جدّ ادنیایشان، ابوالعبّاس حمدان بن حمدون، نه فرزند داشت که از نسل هر یک، نوابغ، ادیبان و شجاعانی پدید آمدند؛ افرادی مثل سیف‌الدوله که گفته‌اند در ریاست و امارت و شجاعت و کرم سرآمد بود، و ابوفراس که به شجاعت و خردمندی و نکته‌پروری در بین ایشان ممتاز بود.

صاحب شرح حال، پسرِ پسرِ عموی سیف‌الدوله و ابوفراس است. او از امیران نامدار بنی حمدان و از افراد سرشناس و برجسته ایشان و بسیار شجاع و دلاور و در عین حال، شاعری نیکوسخن و مورد ستایش بود. منتبّی در جاهای متعددی از دیوانش، به برتری وی در امارت و شعر شهادت داده است.

ابوفراس داماد ابوالعشائر بود. وی هنگامی که ابوالعشائر اسیر شد، نامه‌ای به برادرش نوشت و تا شهر مرزی «مرعش» به دنبال او رفت؛ اما سرانجام نتوانست به وی بپیوندد و قصیده‌هایی در زمان اسارتش سرود که در آن از سیف‌الدوله خواسته بود وی را در ازای بهایی برگرداند. آن‌گاه سیف‌الدوله را بسیار مدح نمود. وی در رثای ابوالعشائر نیز اشعاری دارد.

ابوالعشائر اولین نفر از بنی حمدان بود که منتبّی با او ملاقات کرد، به او پیوست و وی را ستود. پس از آن ابوالعشائر سبب آشنایی وی با سیف‌الدوله را فراهم کرد. منتبّی از زمانی که از حبس آزاد شد، پیوسته حالت گوشه‌نشینی و افسردگی داشت تا اینکه نزد ابوالعشائر، که در آن زمان از طرف سیف‌الدوله، والی «انطاکیه» - شهری باستانی در جنوب ترکیه و مرکز کنونی استان ختای - بود، رفت و وی را با اشعاری چند ستود. از جمله، اشعاری که دلالت بر تقدّم ابوالعشائر در شعر از نظر منتبّی دارد. این در حالی است که منتبّی عادتش بر تحقیر و خرد کردن دیگر شاعران بود و این مدح و ستایش، به ویژه در جنبه ادبی و شعری، از او غریب می‌نمود. اما وی آن‌گاه

که از سیف/الدوله جدا شد، از اشعار خود برگشت. از وی علت را جویا شدند، گفت: هنگامی که از بنی حمدان جدا شدم، احساس راحتی کردم و فرصت را غنیمت شمردم. پس از آن ابوالعشائر به خاطر اشعار توهین آمیزی که منتبسی دربارهٔ عموزاده‌اش سیف/الدوله و دامادش ابوفرّاس گفته بود، بر وی خشمناک شد؛ چرا که می‌پنداشت خود سبب اشتها منتبسی و آشنایی و اتصال او به سیف/الدوله بوده و در حق وی احسانی عظیم روا داشته است و در مقابل، ناسپاسی منتبسی برایش تحمّل کردنی نبود؛ زیرا منتبسی در اشعارش داماد وی ابوفرّاس را متشاعر - یعنی کسی که بدون شایستگی، به شاعری تظاهر می‌کند - خوانده و عموزاده‌اش سیف/الدوله را به دلیل اینکه با وی از روی دادگری معامله نکرده بود، نکوهیده و دشمن خوانده بود.

ابوالعشائر در یکی از جنگ‌ها اسیر شد و وی را به روم بردند و در تاریخ نامعلومی قبل از ۳۵۷ همان‌جا درگذشت. شماری از اشعار از او در دست است که *نعالی* - در *تیمه الدهر* - و دیگران نقل کرده‌اند.

منابع

امعان الشیمة، ج ۴، ص ۳۰۹، ج ۶، ص ۱۰۶ / *تیمه الدهر*، ج ۱، ص ۳۷ و ۵۷ / *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۰، ص ۳۹۰.

حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه (زنده در ۳۷۸)

نام و نشان

ابوعبدالله از دانشمندان بسیار مورد اعتماد در دانش‌های حدیثی و بلکه رئیس محدثان، نهای بزرگوار و بلند منزلت، بسیار پرحدیث و برادر کوچک شیخ صدوق بود که هر دو - بنا بر حدیثی در کتاب *الفیحة طوسی* - با دعای امام زمان ع متولد شدند.

به دلیل آنکه خاندان ابن بابویه عمدتاً در قم می‌زیسته‌اند، محل تولد و نشو و نمایان باید این شهر بوده باشد. حیات وی پیش از سال ۳۸۵ تخمین زده شده که شاید بر اساس ادعای شیخ طوسی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۴۶۰) مبنی بر شنیدن حدیث از وی، در ربیع‌الاول سال ۳۷۸ در بغداد بوده باشد.

خاندان

پدر شیخ صدوق سه فرزند به نام‌های محمد، حسین و حسن داشت که محمد و حسین فقیه و شایسته و ضابط میراث اهل بیت^{علیهم‌السلام} و در حفظ و ضبط، سرآمد محدثان قم بودند، به گونه‌ای که مردم از حافظه آنها در شگفت بودند و آن را از دعای امام زمان^{علیه‌السلام} می‌دانستند. حسن، فرزند وسط وی، عابدی زاهد بود که در میان مردم چندان آمد و شد نداشت.

خاندان ابن بابویه یکی از خاندان‌های ریشه‌دار و اصیل علمی شیعی در جهان اسلام بودند که از زمان علی بن بابویه، فرد شاخص آنها تا سال ۶۰۰ که شیخ منتجب‌الدین رازی، نواده او زنده بوده، فقها و محدثان و مؤلفان فراوانی از میان آنها برخاستند. به نقل شیخ ابوعلی حائری در شرح حال شیخ منتجب‌الدین رازی، دانشمند محقق شیخ سلیمان بحرانی (م ۱۱۲۱) کتاب مستقلی در تراجم و شرح حال مشاهیر علمای خاندان ابن بابویه تألیف نموده است. این کتاب، چاپ شده و در دسترس است. ابن حجر عسقلانی، رجال‌نویس سنی، نیز در شرح حال شیخ منتجب‌الدین، از تاریخ ابن ابی‌طی، دانشمند شیعی مقیم حلب، نقل می‌کند که گفته است: خاندان وی اهل علم و جلالت بودند، به گونه‌ای که شیخ منتجب‌الدین (زنده در سال ۶۰۰) از شش تن از پدران و نیاکان خود روایت نموده است.

مرحوم ربیانی شیرازی پانزده تن از دانشمندان این خاندان را در ترجمه «علی بن بابویه» در مقدمه بحارالانوار نام برده است. مشهورترین افراد دانشمند خاندان بابویه عبارت بودند از:

۱. ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، فقیه جلیل‌القدر و محدث نامدار که سرآمد علمای خاندان و دودمان خود بود.

۲. فرزند بزرگش محمد، معروف به «ابن بابویه» و «شیخ صدوق»، که او را پیشوای محدثان شیعه دانسته‌اند و - چنان‌که گذشت - به دعای امام زمان علیه السلام متولّد شد و صاحب یکی از کتاب‌های چهارگانه حدیث شیعی - یعنی: *من لا یحضره الفقیه* - است.

۳. حسین بن علی بن بابویه - صاحب شرح حال - که از فقها و محدثان بزرگ و استاد شیخ مفید، سید مرتضی، ابن نوح سیرافی، حسین بن عبیدالله غضائری و حسن بن محمد قمی - مؤلف تاریخ قم - و بسیاری دیگر از بزرگان علما و صاحب تألیفات پر بار بود.

۴. حسین بن حسن بن محمد بن موسی بن بابویه قمی، خواهرزاده علی بن بابویه، که به گفته شیخ طوسی در رجال خود، دانشمندی فقیه و شاگرد دایمی خود بود و از او روایت می‌کرده است و از محدثان اواسط قرن چهارم به شمار می‌رود.

۵. حسن بن حسین بن علی بن بابویه، معروف به «شمس‌الاسلام ختکا»،^۱ جدّ شیخ منتجب‌الدین رازی و شاگرد شیخ طوسی و مقیم ری، که تمام تصانیف شیخ صدوق را در نجف اشرف بر وی قرائت نمود و همه تصانیف سالار بن عبدالعزیز و قاضی عبدالعزیز بن براج را نیز بر آنها قرائت نمود و شاگرد آن دانشمند بزرگوار بود و خود نیز دانشمندی فقیه و موثق و از چهره‌های درخشان محدثان و علما به شمار می‌رود.

۶. شیخ منتجب‌الدین رازی، نوه حسکا و نواده حسین بن علی بن بابویه که با شش واسطه به علی بن بابویه می‌پیوندد، بدین‌گونه: شیخ منتجب‌الدین علی

۱. ختکا یعنی حسن کیا و کیا در زبان گیلکی به معنی بزرگ بوده است.

ابن عبدالله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن بابویه قمی، مقیم ری که یکی از نامورترین دانشمندان ماست. پدر، برادر و جد او همگی از بزرگان طایفه و فقها و حدیث‌شناسان بنام بودند. فرزند صاحب شرح حال، حسن بن حسین بن بابویه، جد شیخ منتجب‌الدین رازی بود. بنابراین، فرزندان و دودمان حسین، همگی از بزرگان و مشایخ به شمار می‌روند. اما دودمان شیخ صدوق ظاهراً جز فرزند وی، عالمی به خود ندیده است.

حکایت تولد

علی بن بابویه نخست با دختر عمویش ازدواج کرده بود و سال‌ها گذشت و از وی دارای فرزندی نشد. پس از رحلت عثمان بن سعید در سال ۳۰۴ یا ۳۰۵، که حسین بن روح به عنوان سومین نایب خاص امام زمان ع به جای وی نشست، به بغداد آمد و با ابوالقاسم حسین بن روح، سومین نایب خاص امام زمان ع ملاقات کرد و مسائلی از وی پرسید. پس از آن، توسط علی بن جعفر ابن اسود یا وی مکاتبه کرد که نامه او را به حضرت صاحب‌الزمان ع برساند. او در آن نامه از حضرت خواسته بود برایش دعا کند که خداوند پسری به وی کرامت فرماید. سه روز بعد، امام زمان ع در پاسخ نوشته بودند: ما برایت دعا کردیم. از این زن - یعنی دختر عمویش - صاحب فرزند نمی‌شوی، ولی به زودی با زنی دیلمی ازدواج می‌کنی و خداوند فرزندانی بابرکت به تو موهبت خواهد کرد و به زودی، صاحب دو فرزند پسر پربرکت خواهی شد. بر اثر این دعا، فرزندش ابوجعفر - شیخ صدوق - و ابو عبدالله - صاحب شرح حال - از کنیزی متولد شدند. ابوجعفر محمد بن علی اسود، فقیه و محدث بزرگ قم، گفت: من نیز تقاضا کردم درباره من هم دعا شود که خدا پسری به من موهبت کند. ولی جوابی نرسید و حسین بن روح به من گفت: راهی برای تأمین این تقاضا ندارم.

منزلت و توانایی‌های علمی

ابوعبدالله حسین بن علی بن بابویه می‌گفت: من در زمانی که هنوز بیست سال نداشتم، جلسه درس تشکیل می‌دادم و درس می‌گفتم. گاهی ابوجعفر محمد ابن علی اسود هم در جلسه حضور می‌یافت و چون می‌دید من به سؤال از مسائل حلال و حرام به سرعت جواب می‌دهم، به خاطر سن کمی که داشتم، تعجب می‌کرد؛ اما می‌گفت: تعجیبی ندارد؛ زیرا تو با دعای امام زمان علیه السلام متولد شده‌ای.

گفته‌اند: هرگاه ابوجعفر شیخ صدوق و ابوعبدالله حسین - فرزندان علی بن حسین - حدیث نقل می‌کردند، مردم از آنها دچار شگفتی می‌شدند و می‌گفتند، این جایگاه بلند به شما دو نفر اختصاص دارد که با دعای امام زمان علیه السلام متولد شده‌اید. این موضوع میان مردم قم مشهور بوده است.

استادان و شاگردان

او از شاگردان پدرش علی بن بابویه، برادرش شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی اسود، علی بن احمد بن عمران صفار، حسین بن احمد بن ادریس و جعفر فزاری بود.

وی استاد جمعی از بزرگان فقها و علمای محدث، از جمله ابوعباس احمد ابن محمد بن نوح سیرافی، سید مرتضی، حسن بن محمد قمی، حسن بن محمد ابن میثم عجلی، محمد بن حمزه مرعشی و حسین بن عبیدالله غضائری (م ۴۱۱) بود.

تالیفات

حسین بن علی دارای تالیفات متعددی بود که محور عمده موضوعات آنها مسائل اعتقادی است. از آن جمله، می‌توان التوحید و النفسی والتشبیه و السرّ علی الواقفة و نوشته او برای صاحب بن عباد با نام عملة نام برد.

منابع

- کمال الدین، ص ۲۷۶ / رجال الشیخ، ص ۴۶۹، ش ۲۸ / رجال النجاشی، ص ۲۶۱ / القیبه الطوسی، ص ۱۸۸، ۱۹۴ و ۲۴۷ / فهرست منتخب‌الدین، ص ۴۷، ش ۷۵ / رجال ابن داود، ص ۱۲۵، ش ۴۸۱ / خلاصه الاقوال، ص ۵۰، ش ۱۰ / لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۰۶، ش ۱۲۶۰ / نقد للرجال، ص ۱۰۸، ش ۹۰ / مجمع الرجال، ج ۲، ص ۱۸۹، ج ۶، ص ۴۴ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۴۸ / وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۷۷، ش ۳۷۸ / اصل الاصل، ج ۲، ص ۹۸، ش ۲۶۵ / ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۴۸ / منتهی المقال، ج ۲، ص ۳۵۲، ش ۶۸۸ / بهجت الامال، ج ۳، ص ۲۹۷ / تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۸۸، ش ۲۹۹۵ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۵ / اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۶ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۶۲، ش ۴۵۰۵ / قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۰۵ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۷۱.

حسین بن علی بن زکریّا (۴ - ۳۱۹)

ابوسعید از راویان حدیث شیعه در قرن چهارم بود. نام وی گاه به جای «حسین»، «حسن» نقل شده است. لقب «عدوی» او بدین دلیل است که از بنی عدی بن عبدمناف بن اذ بن طابخه بن الیاس بن مضر بن نزار بود. اینان کسانی بودند که علیه عموزادگان‌شان پیمان بسته بودند و به آنان «عدی الرباب» می‌گفتند.

در اینکه آیا او مورد اعتماد هست یا نه، میان رجالیان اختلاف است. ابن غضائری، از دانشمندان رجال شیعه در سده پنجم، وی را مورد اعتماد در نقل احادیث ندانسته و گفته: او ضعیف و کذاب است؛ اما علی بن محمد بن علی خزّاز، که خود فردی جلیل و مورد اعتماد است، در کتابش کفایة الاثر، از استادش ابوالفضل شیبانی، حدیثی از طریق وی آورده، سپس ابوالفضل حدیث را غریب دانسته و گفته است: «این حدیث غریب است و از غیر طریق حسین بن علی بن زکریّا نقل نشده و ما روز چهارشنبه‌ای که با عاشورا

مصادف بود، در بخارا نزد وی بودیم. او از اصحاب حدیث است و در نقل احادیث مورد اعتماد است و فضایل اهل بیت علیهم السلام را بسیار نقل می‌کند. اما چون رجالیان خود *ابوالفضل* را مورد اعتماد ندانسته‌اند، حرف *ابن غضائری* معارضی ندارد. علاوه بر این، معلوم نیست که کتاب منسوب به *ابن غضائری* واقعاً از او باشد. البته صاحب *معجم رجال الحدیث* وی را مورد اعتماد دانسته است؛ زیرا در بعضی از سند‌های روایات کتاب *تفسیر علی بن ابراهیم قمی* وجود دارد و صاحب *معجم رجال الحدیث* چنین اشخاصی را مورد اعتماد می‌داند؛ از آن‌رو که *علی بن ابراهیم* در مقدمه کتابش گفته: تنها از طریق افراد مورد اعتماد روایت آورده است.

وی از شماری چند از استادان، از جمله *هشیم بن عبدالله رمانی* و *محمد بن صدقه* روایت شنیده است. روایانی چند، از جمله *محمد بن عبدالله*، *علی بن حاتم*، *علی بن احمد طبری* و *محمد بن عباس* از او روایت شنیده‌اند. شیخ *طوسی* در باب «فضل زیارت امام حسین علیه السلام» این روایت را از طریق او آورده است؛

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن محمد بن عبدالله، *عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِي بْنِ زَكَرِيَّا، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّضَاءِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنِ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ ع: «إِنَّ أَيَّامَ زَائِرِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِي ع لَأَتَفِدُّ مِنْ أَجْسَالِهِمْ»؛*
 امام صادق علیه السلام فرمودند: زائران امام حسین علیه السلام روزهایی را که برای زیارت وی می‌گذرانند، از عمرشان محسوب نمی‌شود.

برخی از روایات تفسیری، که به امام معصوم علیه السلام و ولایت ایشان تأویل شده، از طریق وی روایت شده است؛ از جمله *علی بن ابراهیم قمی* درباره آیه سی‌ام سوره روم، روایتی از طریق او آورده است:

حدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِي بْنِ زَكَرِيَّا، قَالَ: حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّمَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَاءِ عَنِ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي بْنِ

الحسین ع فی قوله (فَطَرَتَ اللهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) قَالَ، «هو لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين ولي الله. إلی هاهنا التوحید.» امام رضا از پدرشان، از جدشان امام باقر دربارۀ فطرتی که در کلام خداوند به آن اشاره شده که خداوند مردم را بر آن سرشته است، پرسش شد. ایشان فرمودند: آن عبارت است از: لا إله إلا الله و محمد رسول الله و علی امیرالمؤمنین ولی الله و اینها همه توحیدند.

منابع

سؤالات حمزة المارقفني، ص ۲۴ / رجال ابن فضالری، ج ۲، ص ۱۹۰ / تفسیر القسی، ج ۲، ص ۱۵۴ / تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۴۲ / ملل الشرائع، ج ۲، ص ۵۶۲ / تأویل الآیات، ص ۴۶۱ / رجال ابن داود، ص ۴۴۵ / خلاصة الاقوال، ص ۲۱۷ / وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۴، ص ۱۷۶ / بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۳۴، ج ۶۲، ص ۲۶ / امیان الشیعة، ج ۶، ص ۱۱۸ / معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۴۹.

حسین بن علی بن سفیان بن خالد بزوفری (زنده تا ۳۵۲)

ابوعبدالله از بزرگان فقها و محدثان طایفه امامیه بوده و کتابهای متعددی نوشته است. به دلیل آنکه در شعبان سال ۳۵۲ به ابن نوح سیرافی اجازه داده است که کتابهای حسین بن سعید اهوازی را نقل کند، از دانشمندان قرن چهارم محسوب می‌شود.

او اهل «بَزَوْقَر» - (بر وزن غضنفر) - روستایی بزرگ از توابع «قوسان» بود. «قوسان» در نزدیکی واسط و بغداد در کنار نهر «موفقی» در غرب دجله واقع بود. شهرت چند تن از محدثان و علمای امامیه منسوب به این قریه است. مشهورترین آنها صاحب ترجمه است که از استادان شیخ مفید، ابن غضائری، احمد بن عبدون و ابن العباس سیرافی و تلکبری است.

از خاندان بزوفری علاوه بر ابوعبدالله، فرزند و عموزاده او هم در شمار

دانشمندان حدیث شیعه‌اند. فرزند او، ابو جعفر محمد بن حسین، را نیز از استادان شیخ مفید می‌دانند. او همان کسی است که دعای «ندبه» - که خواندن آن در میان شیعیان، به ویژه در روزهای جمعه متداول است - از کتابش نقل شده. تستری (م ۱۳۹۱) به مناسبت بررسی سند این دعا، دو احتمال مطرح کرده است؛ یکی اینکه، این روایتی باشد که از شخص امام زمان علیه السلام صادر شده است. دیگر اینکه، انشای خود بزوفری باشد. احمد بن جعفر بن سفیان بزوفری، پسر عموی حسین بن علی، نیز از استادان حدیث بود که به بعضی اجازه نقل روایت داده و تلکمبری در سال ۳۶۵ از او حدیث شنیده است.

حسین بن علی بزوفری را شیخی مورد اعتماد و دانشمندی بلندمرتبه از امامیه دانسته‌اند؛ چنان‌که استاد بزرگانی همچون شیخ مفید بوده و تلکمبری، محدث معروف شیعه، از او روایت کرده است. او را به خاطر روایتی که در کتاب الفیبه شیخ طوسی آمده، از جمله وکلای امام زمان علیه السلام دانسته‌اند. شیخ طوسی در این کتاب گفته است؛ در یک کتاب قدیمی، که در محرم سال ۳۱۷ در اهواز نوشته شده بود، حکایتی یافتیم و آن اینکه، ابو محمد حسن بن علی جرجانی نقل می‌کند که در شهر قم بودم و بین برادران ما اختلافی در حکم کسی که فرزندش را انکار می‌کرد، در گرفت. شخصی را نزد شیخ صیالة الله فرستادند تا تکلیف را روشن کند و من آنجا بودم. وی نامه‌ای نوشت و بدون اینکه آن را بخواند به فرستاده امر کرد که نزد ابو عبد الله بزوفری برود و جواب آن را بیاورد. او نزد بزوفری رفت و من آنجا بودم. بزوفری نامه را خواند و در پاسخ گفت: فرزند، فرزند آن مرد است و زمان و مکانی را که مرد با همسر خود هم‌بستر شده و حاصل آن، فرزند مزبور بوده است، به دقت بیان کرد و گفت: بگو؛ نامش را محمّد بگذارند. فرستاده به شهر خود برگشت و وضع را برای آنها توضیح داد. طفل به دنیا آمد و نام او را محمّد گذاشتند.

علّامه مجلسی در *بحار الانوار*، این حدیث را در باب «معجزات» ظاهر شده از امام زمان علیه السلام آورده است؛ چون این روایت می‌رساند که بزوفری از غیب خیر داشته و این جز برای سفیر امام ممکن نیست. از اینجا، تسنری (م ۱۳۹۱) در *قاموس الرجال* نتیجه گرفته که بزوفری از وکلای ولی عصر علیه السلام بوده است.

بزوفری نزد شماری از استادان، شاگردی کرده و از چندین تن از استادان حدیث، روایت شنیده است. شیخ طوسی در دو کتاب خود - یعنی *تهذیب الاحکام* و *الاستبصار* - ۵۶ روایت از احادیث اهل بیت علیهم السلام را به واسطه او از احمد بن ادريس اشعری قمی (م ۳۰۶)، حمید بن زیاد (م ۳۱۰)، جعفر بن محمد بن مالک فزاری، احمد بن هودّه - که همان احمد بن نصر بن سعید نهروانی (م ۳۳۳) است - و از دیگران نقل کرده.

از جمله کسانی که از وی روایت نقل کرده‌اند، می‌توان به فقیه، محمد بن احمد بن داود قمی (م ۳۶۸) و تلکبری اشاره کرد. شیخ طوسی گفته است: عده‌ای از محدثان، از جمله محمد بن محمد بن نعمان - یعنی شیخ مفید (م ۴۱۳) - حسین بن عبیدالله (م ۴۱۱) و احمد بن عبدون (م ۴۲۳) از او برای ما روایت نقل کرده‌اند.

او دارای تألیفاتی متعددی در فقه است؛ از جمله: *کتاب الحج، الاعمال (نواب الاعمال)، احکام العبید* - این کتاب را نجاشی برای استادش شیخ مفید قرائت کرد -، *کتاب الردّ علی الواقفة، سیر النبی و الآئمة* علیهم السلام *فی المشرکین*.

تمامی کتاب‌های بزوفری را احمد بن عبد الواحد - ابو عبدالله بزّاز - از او به نجاشی خیر داده است. شیخ طوسی در فهرستش، وی را در باب کسانی که مستقیماً از معصومان علیهم السلام نقل نکرده‌اند ذکر کرده و گفته است: «خاصی» یعنی امامی - بوده و کتاب‌هایی دارد که در *الفهرست* ذکر کرده‌ایم. البته در نسخه‌های موجود *الفهرست*، نامی از وی نیست. نیز گفته است: کسانی از جمله محمد بن محمد بن نعمان، و حسین بن عبیدالله، و احمد بن عبدون از او برایش روایت کرده‌اند.

منابع

- رجال النجاشی، ج ۱، ص ۱۸۸، ش ۱۶۰ / رجال الشيخ، ص ۴۶۹، ش ۲۷ / معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱۱ / معالم العلماء، ص ۴۱، ش ۲۶۳ / خلاصة الاقوال، ص ۵۰، ش ۹ / نقد الرجال، ص ۱۰۸، ش ۹۴ / معجم الرجال، ج ۲، ص ۱۹۰ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۴۹ / بهار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۵ / وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۷۷ / اصل الأصل، ج ۲، ص ۹۸، ش ۲۶۷ / الوجيزة، ص ۶۵ / هداية المحذکین، ص ۱۹۵ / بهجة الامال، ج ۳، ص ۳۰۱ / تنقيح المقال، ج ۱، ص ۳۳۸، ش ۳۰۰۴ / قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۰۰ / الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۸۱ / الدررمة الى تصانيف الشیعة، ج ۶، ص ۲۵۱، ش ۱۳۶۴ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۱۶ / ايمان الشیعة، ج ۶، ص ۱۱۸ / مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۶۵، ش ۴۵۲۲ / معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۳۲، ش ۳۵۰۲ و ص ۴۷، ش ۳۵۲۸ و ۳۵۲۹ و ج ۲۳، ص ۶۴، ش ۱۵۲۲۶ / قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۰۹ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۷۲ / دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۳۷۳.

حسین بن علی بن شیبان قزوینی (زنده در ۳۵۰)

ابوعبدالله عالمی برجسته از روایان احادیث و فقیهی بزرگوار بود. وی از استادان شیخ مفید بود. ظاهراً در قزوین به دنیا آمده و همان جا به تحصیل علم پرداخته و در دوران شکوفایی علمی اش، از استادان همان دیار، مثل علی ابن حاتم قزوینی، استفاده کرده است.

علی بن حاتم، خود نزد استادان قزوینی علم و حدیث آموخت. احمد بن علی فامدی، که به «ابوعمر و قزوینی» معروف است، استاد علی بن حاتم بود. درباره اش گفته اند: شیخی مورد اعتماد از اصحاب ما و وجیه در شهر خود بوده است. ابوعمر و، کتاب مفصلی به نام نوادر دانسته که حسین بن علی بن شیبان قزوینی، صاحب شرح حال، آن را از علی بن حاتم قزوینی شنیده و برای احمد بن عبدون (م ۴۲۳)، استاد نجاشی، نقل کرده است. علاوه بر این، وی در

سال ۳۵۰. همه کتاب‌ها و روایات علی بن حاتم را از او برای احمد بن عبدون نقل نموده است.

لازم به ذکر است که دانشمند دیگری با عنوان «ابوعبدالله قزوینی» وجود دارد که نباید او را با صاحب شرح حال اشتباه کرد. او محمّد بن علی بن ساذان، استاد نجاشی بوده و نجاشی از او روایت کرده و چون استادان نجاشی همه مورد اعتمادند، او محدّثی قابل اعتماد است. اما این احتمال که وحید بهبهانی مطرح کرده که صاحب شرح حال همان احمد بن علی بن شیبان باشد یا اینکه او همان حسین بن علی بن سفیان بزوفری باشد، به نظر قابل تأیید نمی‌رسد و او فردی غیر از دو شخص مزبور است.

در کتاب‌های رجالی ذکر نشده که حسین بن علی بن شیبان مورد اعتماد بوده است، اما می‌دانیم که وی به تلخیصی اجازه نقل روایت داده است. این شأن، یعنی صدور اجازه روایت، از آن کسانی بوده که در حدیث و دانش‌های مربوط به آن خبره بوده‌اند. به همین دلیل، برخی همین نکته را دلیل مورد اعتماد بودن او دانسته‌اند.

سید بن طاووس در کتاب الدرر الوافیة نقل کرده که وی کتابی به نام علل الشریعة داشته که احمد بن عبدون محتوای آن را خبر داده است. این روایت از امام صادق علیه السلام که «در آخرین پنج‌شنبه هر ماه، اعمال به سوی خدا بالا برده می‌شود» از آن کتاب است.

منابع

- شیخ طوسی، *التهرست*، ص ۱۲۴، ش ۴۲۷ و ۲۲۰ / *الدرر الوافیة*، ص ۲۶۸ / *ریاض العلماء*، ج ۲، ص ۱۵۳ / *تنقیح المقال*، ج ۱، ص ۳۳۹، ش ۴۰۰۶ / *الدریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۱۵، ص ۳۱۴، ش ۲۰۰۶ / *طبقات اعلام الشیعة*، ج ۱، ص ۱۱۷ / *اعیان الشیعة*، ج ۲، ص ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۴۶، ج ۵، ص ۴۲۳، ج ۶، ص ۱۱۹ / *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۳، ص ۱۶۶، ش ۴۵۲۵ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۶، ص ۴۸، ش ۳۵۲۲ / *قاموس الرجال*،

ج ۳، ص ۳۱۰ / *مناهی الاختیار فی شرح الاستبصار*، ج ۱، ص ۶۴۲ / *موسوعة طبقات الفقهاء*
ج ۴، ص ۱۷۴.

حسین بن علی صوفی

ابوعبدالله از محدثان و استادان شیخ صدوق بود. شیخ صدوق در کتاب‌های *علل الشرائع و الامالی* از وی روایت کرده است. *قطب راوندی* در *قصص الانبیاء* از شیخ صدوق به واسطه او روایت آورده است.

چون از وی در کتاب‌های رجال اثری نیست، نمی‌دانیم که مورد اعتماد در نقل روایات هست یا نه؛ اما شیخ صدوق در *علل الشرائع و الامالی* خود، برای او از آستان الهی درخواست رحمت نموده است. اگر این نشانه مورد اعتماد بودن راوی نباشد، بر تشیع و ستودگی وی نزد شیخ صدوق دلالت دارد. در کتاب *قصص الانبیاء*، برای وی کنیه *ابوعبدالله* ذکر کرده شده است. وحید بهبهانی گفته؛ شیخ صدوق برای وی از پیشگاه الهی طلب رضایت کرده است. اما ظاهر آن غیر از طلب رحمت پیش گفته، درباره وی چیزی از جانب شیخ صدوق وجود ندارد.

حمزة بن قاسم و عبدالله بن جعفر حمیری از استادان او بودند.

منابع

الهدایة فی الاصول و الفروع، ص ۶۲ / شیخ صدوق، *الامالی*، ص ۳۶۳، مجلس ۵۸ / *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۱۷۲ / *منتهی المقال*، ج ۳، ص ۶۳ / *قصص الانبیاء*، ص ۲۳۲ / *بحار الانوار*، ج ۵، ص ۴۷۳؛ ج ۷، ص ۲۸۱ و ج ۸، ص ۱۶؛ ج ۳۹، ص ۱۲۱؛ ج ۵۵، ص ۳۳۰ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۱۷ / *اعیان الشيعة*، ج ۶، ص ۱۱۹ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۷، ص ۴۱ / ۳۵۶۶.

حسین بن علی بن قاضی القضاة المغربی (۳۵۳-۳۹۵)

ابوعبدالله از فقیهان و مدرّسان فقه شیعه و قاضی دیار مصر بود. او نوه قاضی نعمان مصری صاحب کتاب حدیثی و مهم دعائم الاسلام است. به این دلیل لقب «مغربی» داشت که مصری بود و مصر در آن زمان تقریباً غربی‌ترین ناحیه در میان سرزمین‌های اسلامی بود.

زندگی

وی در «مهدیه» مصر به دنیا آمد و در خاندانی که در فقه و قضاوت سرآمد بودند، رشد کرد و به فقه‌ت رسید. در زمان الحاکم بامر الله بر کرسی تدریس فقه در دانشگاه «عمرو» نشست. او پس از عمویش، محمد بن نعمان - سال ۳۹۸ به مرض «نقرس» از دنیا رفت - متولّی قضاوت فاطمیان و صاحب حشمت و جاه شد. پنج سال و نیم در این مسند بود و سرانجام، در اثر اختلاف شدیدی که میان او و الحاکم بامر الله پیدا شد، در سال ۳۹۳ - یا به قولی ۳۹۵ - به دستور او گردنش را زدند. بعضی گفته‌اند: قاضی حسین بن علی بن نعمان و قاضی عبدالعزیز بن محمد بن نعمان، که عموزاده بودند، در زمان الحاکم بامر الله در دانشگاه «عمرو»، متولّی تدریس علوم شیعی بودند. اینان از شیعیان عالی بودند؛ یعنی کسانی که در اعتقادات نسبت به شئون معصومان پیچ‌زاده‌روی می‌کنند و درباره‌شان به فضایل و مقاماتی معتقدند که خود آن بزرگواران به آنها راضی نیستند.

صاحب شرح حال، نزد حاکم منزلی شایسته داشت و حاکم او را بسیار عزیز و گرامی می‌داشت؛ اما پس از اختلافی که میان او و عموزاده‌اش قاضی عبدالعزیز پدید آمد، در رمضان سال ۳۹۴ از منصب قضاوت کناره گرفت و حاکم در اوایل سال ۳۹۵ دستور قتل او را صادر کرد.

خاندان

گذشت که خاندان حسین بن علی بن نعمان، اهل فقه و قضاوت بودند. پدر بزرگش، قاضی نعمان، شخصیتی دانشمند و دارای تألیفات فراوان بود. بخش قابل توجهی از روایات ما توسط او در کتاب *دعائم الاسلام* گردآوری شده است؛ روایاتی که بعضاً در منابع دیگر وجود ندارد. به او ابوحنیفه مغربی گفته می‌شود. فیروزآبادی می‌گوید: «ابوحنیفه» کنیه بیست تن از فقها بود که مشهورتر از همه امام الفقهاء نعمان است. حکایت شده است که بدر قاضی نعمان، که کنیه‌اش ابو عبدالله و نامش محمد بود، مدت ۱۴۰ سال عمر کرد و اخبار کثیر و نفیسی را که حفظ کرده بود، حکایت می‌نمود. گفته‌اند: قاضی نعمان از مؤسسان فرقه «اسماعیلیه» و قانونگذار آنان بود و بنا به گفته راویان فاطمی، بدون مراجعه به امامان خود - یعنی خلفای فاطمی - چیزی ننوشته است. مؤلفان شیعه به او «ابوحنیفه شیعی» می‌گویند. او نه سال به المهدی بالله، اولین خلیفه فاطمی، خدمت کرد. در دوران القائم بامر الله، خلیفه دوم، عهده‌دار قضاوت طرابلس شد و در زمان المنصور بالله، خلیفه سوم، قاضی «منصوریه» شد. وی در دوران فخرالدین، خلیفه چهارم، به بالاترین مقام خود رسید و آن مقام «قاضی القضاة» و «داعی الدعاة» بود.

قاضی نعمان دارای فرزندان نجیب و بزرگواری بود. وی دو فرزند به نام‌های علی و محمد داشت که هر دو از طرف خلیفه فاطمی عهده‌دار منصب قضاوت شدند.

یکی از آنها ابوالحسن علی بن نعمان بن محمد پدر صاحب شرح حال بود. وی دارای فتونی از جمله علم قضاوت بود. گفته‌اند: وی با وقار و سکینه بسیار به امر قضاوت می‌پرداخت و عالم به فقه و ادبیات عرب و شعر بود. وی شاعر بزرگواری از طبقه بالای اجتماع به شمار می‌رفت.

دیگری ابوعبدالله محمد بود که مثل برادرش، مردی فاضل بود و پس از

علی، به امر قضاوت قیام کرد. ابن زولاق (ابومحمد حسن بن ابراهیم)، تاریخ‌نویس مصری (م ۳۸۶-۳۸۷)، می‌گوید: آنچه را ما در مصر از منصب قضاوت و ریاست محمد بن نعمان مشاهده نمودیم، از قاضیان دیگر مصر ندیدیم و از قاضیان عراق هم به ما نرسید. او لیاقت و استحقاق این مقام را داشت؛ زیرا دارای علم و دوراندیشی، به پادارنده حق و صاحب هیبت بود. وی فرزندش ابوالقاسم عبدالعزیز را در اسکندریه برای قضاوت جانشین خود نمود. خلاصه آنکه دانش و قضاوت، در این خاندان امری همه‌گیر بود.

تشیع

صاحب شرح حال را در شمار دانشمندان شیعه آورده‌اند. البته چون جد او شیعه امامی نبود و اسماعیلی بود، او به همین فرقه منسوب است. اما خود این نسبت در خصوص قاضی نعمان قطعی نیست و دانشمندان در آن درنگ دارند. علامه مجلسی درباره او می‌نویسد:

ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور در اتمام دولت اسماعیلیه، قاضی مصر بود. او در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود، سپس هدایت یافت و پیرو مذهب امامیه گشت. وی از ترس خلفای اسماعیلی، از ائمه پس از امام جعفر صادق روایت نمی‌کرد، ولی در پوشش تقیه حرف حق را بیان می‌نمود.

ابن خلکان در وفیات الاعیان می‌نویسد:

قاضی نعمان یکی از دانشمندان است. او در آغاز پیرو مذهب مالکی بود، ولی بعداً پیرو مذهب امامیه شد.

ابن زولاق درباره‌اش می‌گوید:

نعمان بن محمد قاضی در نهایت فضل و دانش و اهل قرآن و آگاه به معنای آن و عالم به فقه و دیدگاه‌های فقهی و لغت و شعر و تاریخ بود و

همواره با عقل و انصاف قدم برمی‌داشت. او هزاران صفحه در مدح اهل بیت^ع از خود به یادگار گذاشت.

این شهر آشوب، صاحب کتاب معالم العلماء (م ۵۸۸)، می‌نویسد: قاضی نعمان ابن محمّد امامی نبود، ولی کتاب‌هایش نیکو و خوب است. پس از قتل او به دستور حاکم فاطمی، ابوالقاسم عبدالعزیز بن محمّد، عموزاده وی، بر این مسند نشست.

منابع

وفیات الاعیان، ج ۵ ص ۴۲۲، ش ۷۶۶ / تاریخ الاسلام (حوادث ۴۰۰)، ص ۳۸۱ و ۳۱۴ / سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷ ص ۱۴۵، ش ۸۷ / العبر، ج ۲، ص ۱۷۸ / السوایط بالوفیات، ج ۱۳، ص ۱۹، ش ۸ / شذرات الذهب، ج ۳، ص ۱۲۲ / معجم الادب، ج ۲، ص ۸۰۷ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۱۷ / الكنز والاقاب، ج ۱، ص ۵۹ / مشاهیر دانشمندان اسلام، ج ۱، ص ۱۸۰ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۷۵ / معالم العلماء، ص ۱۲۶ / نسرة الجنان، ج ۲، ص ۳۷۹ / معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۱۶۲، ش ۱۳۰۶۱ و ص ۱۶۸، ش ۱۳۰۷۳.

حسین بن علی بن محمّد قتی

ابوعلی بغدادی، از مصاحبان حسین بن روح - نایب خاص امام زمان^ع و از استادان شیخ صدوق بود. وی خدمت ابوالقاسم حسین بن روح رسید و نزد او کراماتی را مشاهده کرد و چون حسین بن روح در سال ۳۲۶ از دنیا رفت، ابوعلی را از رجال سده چهارم می‌شماریم.

به نظر می‌رسد وی اصالتاً اهل قم بود و در این شهر، روایت نقل می‌کرد. احتمالاً شیخ صدوق هم در همان جا (یا بغداد) از او حکایت شنیده است؛ اما به بخارا و بغداد هم سفر کرده بود.

جز آنکه وی استاد شیخ صدوق بود، ذکر خاصی در منابع رجالی از وی

نیست. رجالیان پیشین نگفته‌اند که او در نقل احادیث مورد اعتماد است، اما برخی صرف روایت کردن شیخ صدوق از او را نشانه خوبی‌اش دانسته و گفته‌اند: اینکه شیخ صدوق از کسی بی‌واسطه روایت کند، بزرگ‌ترین مدح برای اوست.

یکی دیگر از محدثان نیز به «ابوعلی بغدادی» معروف است. او حسن بن راشد است که نباید با صاحب شرح حال اشتباه شود. او از اصحاب امام جواد و هادی علیه السلام بود و گفته‌اند: نفع جلیلی است؛ یعنی در نقل احادیث، مورد اعتماد است.

شیخ صدوق گفته است: حسین بن علی بن محمد قمی، معروف به ابوعلی بغدادی، گفت: در بخارا بودم. شخصی معروف به «ابن جابشیر» ده قطعه طلا به من داد و گفت که در بغداد آنها را به حسین بن روح تحویل دهم. آنها را گرفتم و به سمت آن شهر روان شدم. بین راه یکی از آنها بدون آنکه متوجه شوم، از دست رفته بود. آن‌گاه که وارد مدینه‌السلام شدم، قطعات طلا را بیرون آوردم تا نزد وی رفته. به او تحویل دهم؛ متوجه شدم که یکی از آنها کم است. به وزن همان قطعه، از مال خودم قطعه دیگری طلا خریدم و به آنها افزودم. آن‌گاه نزد شیخ ابوالقاسم بن روح رفتم و طلاها را مقابل ایشان نهادم. با دست به قطعه‌ای که خود خریده بودم اشاره کرد و فرمود: این را که خودت خریده‌ای بردار. آن قطعه که گم کردی به ما رسید. آن‌گاه آن را بیرون آورد و به من نشان داد، من آن را دیدم و شناختم.

نیز شیخ صدوق نقل کرده است که حسین بن علی بن محمد، معروف به «ابوعلی بغدادی» گفت: در بغداد دیدم زنی سراغ وکیل مولایمان را می‌گرفت. بعضی از قمیان به وی گفتند: ابوالقاسم حسین بن روح وکیل اوست و آن زن را به سوی وی راهنمایی کردند. آن‌گاه که زن به حسین بن روح مراجعه کرد، من نیز نزد وی بودم. زن از او پرسید: من با خود چه دارم؟

گفت برو آنچه با خود داری در دجله بیفکن و بیا تا به تو بگویم چه با خود داشته‌ای. زن چنین کرد. آن‌گاه که نزد حسین بن روح برگشت، باز من آنجا بودم. ابوالقاسم حسین بن روح به کنیز خود گفت: حَقّه (جعبه‌ای ساخته شده از عاج و چوب) را نزد من بیاور. کنیز چنین کرد. حسین بن روح گفت: این حَقّه همان چیزی است که نزد تو بود و در دجله افکندی. من بگویم که در آن چیست یا تو می‌گویی؟ زن گفت: شما بگویید. گفت: یک جفت انگوی طلا و حَقّه‌ای بزرگ که در آن جواهر هست و دو انگشتر؛ یکی فیروزه و یکی عقیق. آن‌گاه حَقّه را گشود و آنچه را در آن بود نشان داد. محتوای حَقّه همان بود که وی گفته بود و چیزی را فرونگذاشته بود. زن آن را ملاحظه کرد و گفت: این دقیقاً همان است که با من بود و من در دجله افکندم! من و آن زن از شدت شگفتی نسبت به آنچه از درستی نشانه دیده بودیم، مدهوش شدیم. شیخ صدوق می‌گوید: پس از نقل این حکایت، حسین بن علی (ابوعلی بغدادی) گفت: روز قیامت نزد خدا به آنچه بی‌کم و زیاد نقل کردم، شهادت می‌دهم.

چنان‌که از این حکایات فهمیده می‌شود، ابوعلی بغدادی در مدتی که در آن دیار بود، با حسین بن روح مؤانست طولانی داشت.

منابع

کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۱۸ / *الضررائح والجرائح*، ج ۳، ص ۱۱۲۴ / *بهارالانوار*، ج ۵۱ ص ۳۴۱ و ۳۴۲ / *منتخب الانوار*، ص ۲۰۹ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۱۷ / *العیان الشیعة*، ج ۶، ص ۱۶۳.

زنده بوده، از او روایت کرده است. پس معلوم می‌شود که او در قرن چهارم می‌زیسته است.

حرفه وی نویسندگی و نسخه‌برداری از کتب بود. به دلیل روایت ابوطالب انباری از وی، احتمالاً در عراق می‌زیسته است. پدرش قاسم از بزرگان امامیه و رجال برجسته و سرشناس شیعه بوده؛ اما روایتی از او نداریم. بعضی از دانشمندان رجال و شرح حال نویسان، که پدر او را بسیار ستوده‌اند، نگفته‌اند که حسین بن قاسم در نقل روایات مورد اعتماد بوده است؛ اما ابن غضائری، که در داوروی‌های خود نسبت به راویان احادیث، بیشتر حکم به ضعف و غیر قابل اعتماد بودن افراد می‌کند، درباره حسین بن قاسم گفته: اگرچه بعضی به او طعن وارد کرده‌اند، اما او نزد من مورد اعتماد است. اما وی نسبت به قابل اعتماد بودن کسی که از او روایت می‌کند تردید و تأمل دارد.

شاید از نزد پدرش به تحصیل دانش پرداخته باشد، ولی از استادان دیگر او چیزی نمی‌دانیم. ابوطالب انباری شاگرد او بوده و کتاب‌هایش را روایت کرده است.

او مؤلف دو کتاب به نام‌های التوحید و اسماء امیرالمؤمنین: من القرآن است. نجاشی این کتاب را از طریق سند خود به ابوطالب انباری روایت کرده است.

لازم به ذکر است که عنوان «ابوعبدالله کاتب» درباره سه تن دیگر از دانشمندان حدیث هم که بعضاً با صاحب شرح حال هم‌عصرند، به کار می‌رود که نباید با او اشتباه شوند. اینان عبارتند از:

۱. ابوعبدالله کاتب، محمد بن عمران مرزبانی خراسانی بغدادی، که بین سال ۳۷۱ تا ۳۸۴ از دنیا رفته و عده‌ای از مؤلفان در کتاب‌های خود، از او بسیار نقل کرده‌اند؛ از جمله سیدمرتضی در کتاب الفرر والدرر و ابن نما در کتاب اخذ الثمار نیز به او کتاب الشعراء را نسبت داده و گفته‌اند؛ او از استادان

شیخ مفید بوده و اولین کسی است که در علم بیان کتاب نوشته. اسم این کتاب *المفصل* است. همچنین او صاحب دو کتاب دیگر به نام‌های *الاوائل* و *ما نزل فی القرآن فی علی* است.

۲. *ابوعبدالله کاتب نعمانی بغدادی*، *محمد بن ابراهیم بن جعفر*، معروف به «*ابن ابی زینب*»، صاحب کتاب معروف و بسیار مهم *غیبت نعمانی* که در حدود سال ۳۶۰ زنده بود و از بزرگان دانشمندان و محدثان شیعه به شمار می‌رود.

۳. *ابوعبدالله کاتب بصری بساری*، (*احمد بن محمد بن یسار*)، که صاحب کتاب‌های *ثواب القرآن*، *الطب*، *القرامات*، و *النوادر* است.

همچنین صاحب شرح حال در اسم هم با بعضی دیگر مشترک است. اگر *ابوطالب انباری* از کسی با این نام روایت کند، معلوم می‌شود او همین صاحب شرح حال است.

سید بن طاووس در کتاب *الیقین* نوشته است: در کتاب *اسماء مولانا علی* به روایت *ابوطالب عبدالله بن احمد بن یعقوب انباری*، از نسخه‌ای قدیمی که ممکن است مربوط به زمان حیات مؤلف باشد، این روایت را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده است:

«إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَىٰ فِي عَلِيٍّ عَهْدًا، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ بَيِّنْ لِي، فَقَالَ لِي: اسْتَجِبْ
اللَّهُمَّ فَمَا سَمِعْتُ، فَقَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ: أَخْبِرْ عَلِيًّا بِأَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ
الْمُسْلِمِينَ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ وَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ.»؛ خداوند
- عز و جل - درباره علی از من پیمانی گرفت. گفتم: خداوند! این پیمان
را برایم تبیین کن. فرمود: گوش کن. گفتم: می‌شنوم. فرمود: به علی
خبر بده که او امیرمؤمنان و آقای وصیان و سزاوارترین مردم به آنها
و کلمه‌ای است که پرهیزکاران را بر آن الزام کرده‌ام.

منابع

رجال النجاشی، ص ۶۶، ش ۱۵۷ / *رجال ابن داود*، ص ۱۲۶، ش ۴۸۵ / *القیسین*، ص ۲۲۱ /
معالم العلماء، ج ۳۱، ص ۶۰ / *خلاصة الاوائل*، ص ۵۲، ش ۲۵ / *منتهى العسال*، ج ۶، ص ۱۶،

ش ۲۵۶۴ / *الدریة الی تصانیف الشیعة*، ج ۴، ص ۴۷۸ / *طبقات اعلام الشیعة*، ج ۱، ص ۱۱۸ / *اعیان الشیعة*، ج ۲، ص ۳۷۹، ج ۶، ص ۱۳۴، ج ۱۰، ص ۳۳ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۷، ص ۶۹.

حسین بن محمد بن جعفر خالغ نحوی (۳۸۸-۳۸۹ یا ۳۸۹)

ابوعبدالله که لقب «رافقی» و «بغدادی» نیز دارد، از دانشمندان نحو و ادیبان و شاعران بود که به «خالغ نحوی» مشهور است. وی در روز شنبه اول جمادی الاولی سال ۳۳۳ در حوالی بغداد به دنیا آمد و روز دوشنبه دهم شعبان سال ۳۸۸ یا ۳۸۹ در بغداد از دنیا رفت. در خصوص تاریخ وفات او، سال ۴۲۲ را هم ذکر کرده‌اند. اختلاف بیش از سی سال بین این دو تاریخ، امر غریبی است. منابعی مثل *کشف الغنون* و *معجم الادباء* زمان نخست، و *تاریخ بغداد* زمان دوم را ذکر کرده‌اند. با توجه به اینکه خود خطیب *بغدادی* (ت ۳۹۲) ادعا کرده از وی مطلب شنیده است، این تاریخ هم بعید به نظر نمی‌رسد. به هر حال، یکی از این دو تاریخ باید نادرست باشد.

«رافق»، شهری است متصل به «رقّة» و این دو، بر ساحل فرات بوده‌اند. وی را «رافقی الاصل» دانسته‌اند که در شرق بغداد می‌زیسته.

نجاشی گفته: وی شاعر و ادیب بوده و آثار او را گزارش کرده است. دیگران از شرح حال نویسان و مورخان، او را از دانشمندان بسیار برجسته علم نحو و لغت و ادب دانسته‌اند که گاهی هم شعر می‌سروده. گفته‌اند: وی از تبار *معاویة بن ابيسفیان* بوده، اما شیعه شده است. بعضی به وی نسبت کذب داده و گفته‌اند: او یکی از چهار نفری بود که در بغداد به دروغ‌گویی شهرت داشت؛ اما درستی این نسبت معلوم نیست.

درخشنده‌گی عمده وی در نحو بود که آن را از *ابوعلی فارسی* (م ۳۷۷) فرا گرفته بود. سایر استادان، که وی از ایشان نقل می‌کند، عبارتند از: *احمد بن*

فضل بن خزیمه، ابوبکر احمد بن کامل قاضی، ابوعمر و محمد بن عبدالواحد زاهد صاحب نعلب یا غلام نعلب، ابوسهل احمد بن محمد بن زیاد قطّان، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن آیوب طبرانی، ابوعلی طوماری، علی بن عبدالله ابن مغیره جوهری، و ابوسعید سیرافی.

ابوبکر خطیب بغدادی و ابوالفتح محمد مصری از وی مطالبی علمی گرفته و نوشته‌اند.

وی در حوزه جغرافیا، شعر و ادبیات، کتاب‌های چندی نگاشته است. آثار وی به شعر و فنون مربوط به آن یا شرح بعضی از اشعار شاعران دیگر می‌پردازد و به گردآوری ادبیات «فولکلوریک» - یعنی داستان‌ها و اشعار و متّکل‌های قومی و عامیانه - توجه خاص دارد. برخی از آثار او عبارتند از: *صنعة / صناعة الشعراء؛ الدارة / المداراة؛ امثال العامة؛ تفحیلات العرب / آراء العرب و ادیانها؛ شرح شعر ابن تمام؛ الاودیة و الجبال و الرمال؛ الرجال*. در *معجم الادباء*، ابیات محدودی از اشعار او نقل شده که محتوای آنها اخلاق و توصیف طبیعت است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۷۰ / *تاریخ بغداد*، ج ۸، ص ۱۰۶، ش ۴۲۲۲ / *معجم الادباء*، ج ۳، ص ۱۱۴۶، ش ۳۹۴ / *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۱۵ / ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغة*، ج ۱۹، ص ۳۳۸ / *الدریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۱۳، ص ۳۳۵، ج ۲۰، ص ۲۳۵ / *طبقات اعلام الشیعة*، ج ۱، ص ۱۱۹ / *لعیان الشیعة*، ج ۶، ص ۱۵۴ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۷، ص ۸۱

حسین بن محمد بن حسن^۱

حسین بن محمد از راویان احادیث و نویسندگان کتب حدیثی است که زمان

۱. تمام منابع، این شخص را از رجال سده چهارم دانسته‌اند، اما وی از رجال قرن هفتم است که برای ایضاح اشتباه، اینجا آورده شده.

حیات وی را سدهٔ چهارم دانسته‌اند. از کنیه و دیگر مسائل مربوط به او اطلاعی در دست نیست؛ اما علامه مجلسی گفته: وی، که صاحب کتاب *مقصد الرافض الطالب فی فضائل علی بن ابی طالب* است، زمان حیانتش به شیخ صدوق نزدیک بوده و روایات فراوانی از ابراهیم بن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، پسر صاحب تفسیر روایی معروف *تفسیر القمی* و از استادان برجسته شیخ کلینی، نقل کرده است. از اینجا، شرح حال نویسان نتیجه گرفته‌اند که وی در قرن چهارم و در قم می‌زیسته است.

در کتاب‌هایی که به گردآوری آثار شیعیان پرداخته‌اند، به نام شخص دیگری با عنوان حسین بن محمد بن حسن بن نصر با لقب «حلوانی» برمی‌خوریم که مؤلف کتابی به نام *نهج النجاة* است. در این کتاب، حسین بن محمد از *ابوالقاسم بن مفید*، که معاصر *ابویعلی جعفری*، شاگرد و داماد شیخ مفید بوده، نقل کرده و با این وصف، این شخص در سدهٔ پنجم می‌زیسته است. اما سید بن طاووس در کتاب *الیقین* خود، از کتاب *نهج النجاة* نقل کرده و گفته: تاریخ نگارش این کتاب سال ۳۷۵ و ظاهراً در زمان حیات مؤلف و به خط خود اوست. این گزارش برای بعضی شرح حال نویسان و فهرست‌نگاران این انگاره را تقویت کرده که این حسین بن محمد حلوانی هم مربوط به قرن چهارم و همان حسین بن محمد پیش گفته است.

کتاب دیگری به نام *نزهة النواظر و تنبیه الخواطر* در بین کتاب‌های شیعه هست که به حسین بن محمد بن نصر حلوانی نسبت داده شده؛ چون در آن کتاب هم مؤلف از *ابوالقاسم بن مفید*، که معاصر *ابویعلی جعفری* بوده، نقل کرده است. اما گاه این کتاب را به حسین بن محمد بن حسن قمی، صاحب این شرح حال و مؤلف کتاب *مقصد الرافض* نسبت داده‌اند. شیخ حرّ عاملی در *املی‌الامل*، مؤلف آن را با مؤلف *مقصد الرافض* یکی دانسته و برخی رجال‌نویسان پس از او این مطلب را از وی گرفته‌اند.

به نظر می‌رسد کتاب‌های *نهج‌الحیة و نزهة التواظر و تنبیه الخواطر* هر دو، نوشته حسین بن محمد بن نصر حلوانی (زنده در ۴۶۳)، از نویسندگان سده پنجم است که در محلّ خود شرح حالش خواهد آمد و عدد ۳۷۵ شاید تغییر یافته ۴۷۵ باشد. اما کتاب *مقصد الراغب* نوشته صاحب شرح حال است که از دانشمندان سده چهارم به شمار آمده. از این کتاب، نسخه قدیمی ناقصی یافت شده که ابتدای آن چنین است: «سپاس خدای را که آفریدگان را بر سرشت توحید خود آفرید ... و این کتاب را *مقصد الراغب فی فضائل الامام علی بن ابی طالب* و خاندان او پیشوایان هدایت و روشنگران تاریکی‌ها نامیدم و برای آن باب‌هایی قرار دادم.»

اما دقت در مطالب این کتاب، که در کتاب‌خانه دانشکده «الهیات» دانشگاه «مشهد» موجود است، فرضیه دیگری را مطرح می‌کند. واقعیت آن است که از صاحب این شرح حال، غیر از کتاب *مقصد الراغب*، اثر دیگری در دست نیست و اینکه *علّامه مجلسی* گفته، ایشان از *علی بن ابراهیم قمی* بسیار نقل می‌کند، امروزه در روایات ما اثری از این نقل نیست. در کتاب *مقصد الراغب* هم نشانه‌هایی هست که دالّ بر اینکه این شخص از نویسندگان قرن هفتم و نه قرن چهارم است؛ در صفحه ۲۰۴ کتاب پس از ذکر مطلبی آمده که این فتوا برای *ملک عبدالرحیم بدرالدین ابوالفضائل* است. آن گاه وی را بسیار ثنا و دعا نموده است. این لقب *ملک* موصل در نیمه دوم قرن هفتم یعنی «*بدر لؤلؤ*» بود که به خاطر دادورزی در داوری به «*ملک رحیم*» مشهور بود. همچنین در این کتاب، از *ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی* (ت ۵۹۷) نقل کرده است.

گذشت که *علّامه مجلسی*، صاحب *مقصد الراغب* را با شیخ صدوق قریب‌العصر دانسته و نقل فراوانی از *ابراهیم بن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی*

به او نسبت داده است. این دو ادعا منشأ این انگاره شده که وی از نویسندگان قرن چهارم بوده است. به پیروی از کتاب‌های پیشین و برای تذکر و رفع اشتباه، نگارنده هم او را در قرن چهارم یاد کرده، اما تحقیق مزبور هر دوی این مطالب را بی‌اساس جلوه می‌دهد.

منابع

البیہقی، ص ۲۸۹ / بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۲۲، ج ۱۰۲، ص ۶۶ / الدررمة الی تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۱۱۱، ج ۲۴، ص ۴۲۶ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۱۹ / اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۱۴۵ / امل الامل، ج ۲، ص ۱۰۰، ش ۲۷۲ / البدایة و النہایة، ج ۱۳، ص ۲۸ / ریاض العلماء، ج ۲، ص ۸۱ / کشف الحجب و الاستار، ص ۵۴۶ / خاتمة المستدرک، ج ۱، ص ۱۲ / معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۸۲، ش ۳۶۱۹ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۴۹۳ و ۶۴۴.

حسین بن محمد بن سعید خزاعی (زنده در ۳۳۳)

ابوعبدالله یکی از راویان احادیث در سده چهارم بود که از ابن عقده (م ۳۳۳) روایت نقل کرده است. از طریق وی، روایاتی چند در منابع روایی ما موجود است. روایاتی که او نقل کرده غالباً درباره ولایت امیرمؤمنان و اهل بیت علیهم السلام است.

رجال‌نویسان مستقیماً نگفته‌اند که او در نقل احادیث مورد اعتماد است؛ اما بعضی از آنان این موضوع را که راوی مورد اعتماد و بسیار بزرگواری مثل علی بن محمد بن خزاعی - صاحب کتاب گران‌قدر کفایة الاثر فی النسخ علی الائمة الائتی عشر - بسیار از او روایت کرده، نشانه مورد اعتماد بودن او دانسته‌اند.

استادان وی علاوه بر احمد بن محمد بن سعید (ابن عقده) عبارتند از: محمد بن احمد صفوانی، عبدالعزیز بن یحیی جلودی، علی بن عبدالله خزاعی، ابوحسین محمد بن ابی‌عبدالله کوفی اسدی، ابوعلی محمد بن همام، ابوالحسن علی بن محمد بن شنبوذ، ابوطالب بن یزید سורانی (ابن زید سروانی)، و جوهری.

ابوالقاسم خزاز در کتاب *کفایه الاثر* بعضی از احادیث را به واسطه او نقل کرده است؛ از جمله روایتی که مربوط به سخنرانی امام حسن ع پس از به شهادت رسیدن پدر بزرگوارش است. روایت چنین آغاز می‌شود:

قَالَ: لَمَّا قُتِلَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع رَفِيَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع الْمَنْبَرَ، فَأَرَادَ الْكَلَامَ فَخَفَقَتْهُ الْغَيْرَةُ، فَعَدَّ سَاعَةً ثُمَّ قَامَ، فَقَالَ: «لَا تَحْزَنُوا لِي...» آن‌گاه که امیرمؤمنان ع به شهادت رسیدند، حسن بن علی ع بالای منبر رفتند و خواستند سخن بگویند، اما گریه کلوشان را فشرده. پس سامتی نشستند. آن‌گاه برخاستند و فرمودند: «سپاس خدای را که...»

پس از آن، به تفصیل، به ستایش و ثنای بلیغ خداوند پرداختند و درباره نبوت و انبیای الهی و سپس ولایت خاندان پیامبر ص و خصایص و حقایق در خصوص پدر گرامی‌شان سخن گفتند. آن‌گاه فرمودند:

طَقْتُ حَدَّثَنِي حَبِيبِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ص، أَنَّ الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ الْتَا عَشْرَ إِمَامًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَصَلْوَتِهِ، مَا مِثْلًا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ. «همانا جدِ محبوبم رسول خدا ص به من فرمود: دوازده امام از اهل‌بیت و برگزیدگان‌شان صاحب امر خواهند شد و اینکه هیچ‌یک از ما نیست، مگر آنکه کشته یا مسموم می‌شود.»

آن‌گاه از منبر به زیر آمدند.

منابع

کفایه الاثر، ص ۱۰۰ / *بصار الانوار*، ج ۲۷، ص ۱۲۱۶، ج ۳۶، ص ۳۱۹، ج ۴۳، ص ۳۶۳ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۱۹ / *امیان الشيعة*، ج ۶، ص ۱۵۵.

حسین بن محمد بن سعید هاشمی کوفی (زنده در ۳۵۴)

ابوالقاسم از راویان احادیث بود. او ظاهراً در کوفه متولد شد و در همان‌جا، نزد استادان کوفی به تحصیل علم مشغول گردید و تا سال ۳۵۴ زنده بود و

در این شهر، در مسجد کوفه، به نشر دانش و احادیث می‌پرداخت. شیخ صدوق در یکی از سفرهایش به کوفه، با وی ملاقات کرد و تعداد قابل توجهی روایت از او شنید که در کتاب‌های خود، از جمله *ثواب الاعمال*، *عیون اخبار الرضا*، *علل الشرائع و الامالی* نقل کرده است؛ چنان‌که در کتاب *عیون اخبار الرضا* گفته؛ وی در سال ۳۵۴ در شهر کوفه برایش حدیث نقل کرده است.

او، خود نزد *فرات کوفی*، صاحب تفسیر معروف (م ۲۸۶)، درس خوانده است. تمام روایاتی که شیخ صدوق از او نقل کرده، به واسطه این استاد حدیث است. وی از پدر *ابوقریاط* (م ۳۴۵)، *جعفر بن محمد* (م ۳۰۸)، هم روایت شنیده است.

نام این راوی در بیشتر روایاتش «حسن» ضبط شده و احتمالاً حسن با اشتباه کسانی که از روی روایات نسخه‌برداری کرده‌اند، به «حسین» تغییر یافته است. همچنین لقب وی «هشامی» ثبت شده که آن هم تغییر یافته هاشمی است.

منابع

الهدایة فی الاصول والفروع، ص ۹۸ و ۱۱۸ / *عیون اخبار الرضا*، ج ۱، ص ۲۶۲ / *خانمة المستدرک*، ج ۵، ص ۲۷۲ و ۲۷۳ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۶، ص ۱۲۴، ش ۳۱۱۳، ج ۷، ص ۸۲، ش ۳۶۲۲ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۱۹ / *اعیان الشيعة*، ج ۵، ص ۲.

حسین بن محمد بن سوره

ابوعبدالله قمی از راویان شیعه در سده چهارم بود. وی اصلاً اهل قم بود و با محدثان و راویان حدیث در این شهر آمد و شد داشت. او به بعضی از شهرهای دیگر از جمله اهواز هم سفر کرد و با برخی از رجال ملاقات نمود.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه از او یاد کرده است. ابن نوح، از استادان نجاشی، از شاگردان او بود. حکایت تولد شیخ صدوق و برادرش به دعای امام زمان ع از طریق او نقل شده است. این حکایت در سرگذشت شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، و برادرش حسین به تفصیل گزارش شده است. همچنین ابن نوح از طریق او حکایت ذیل را نقل می‌کند:

در اهواز، مردی عابد و مجتهد به نام سرور را دیدم که نسبش را اکنون فراموش کرده‌ام. وی گفت: من لال بودم و قادر به سخن گفتن نبودم. پدر و عمویم مرا در کودکی، آن‌گاه که ۱۳ یا ۱۴ ساله بودم، نزد شیخ ابوالقاسم حسین ابن روح، که از نایبان خاص امام زمان ع است، بردند و از او خواستند که از حضرت بخواهد دعا کند زبان من باز شود. حسین بن روح گفت: به شما امر شده است که از شهر خارج شوید و به حائر - یعنی، مزار امام حسین ع در کربلا - بروید. من و پدر و عمویم غسل کردیم، به حائر رفتیم و زیارت نمودیم. ناگاه پدر و عمویم فریاد کشیدند: سرور! با بیانی گشوده و روشن گفتم: بله! آن دو گفتند: ای وای! تو سخن گفتی؟ گفتم: بله. ابوعبدالله بن سوره افزود: این سرور، صدایی بلند نداشت.

منابع

شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۲۰ / امیان الشیفة، ج ۶ ص ۱۵۵ / خاتمة المستدرک، ج ۳، ص ۲۵۸ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۳۴۵، ش ۱۱۳۱۹.

حسین بن محمد بن عامر بن عمران اشعری (زنده در ۳۰۰)

ابوعبدالله قمی از محدثان مورد اعتماد و از برجسته‌ترین استادان شیخ کلینی بود.

اشعریان قم افرادی دانشمند و با تقوا بودند که علاوه بر دیانت و زهد، معمولاً اهل حدیث و نقل روایت و دقت در امور مربوط به احادیث بودند. از این خاندان، رجال بسیاری در فهرست دانشمندان شیعه وجود دارند. حسین بن محمّد در قم زاده شد و همان‌جا نزد استادان بی‌نظیری به تحصیل دانش پرداخت. عموی وی، عبدالله بن عامر، یکی از مهم‌ترین ایشان بود.

فضای شهر قم در قرن چهارم نسبت به پذیرش و نقل روایات، به قدری حسّاس بود که عملاً تنها کسانی که اهل دقت فراوان در این زمینه بودند، فرصت فعالیت پیدا می‌کردند. اینکه وی در آن زمان تعداد فراوانی روایت، که شمار آنها تنها در یک کتابش به ۹۶۱ عدد می‌رسد، در این فضا منتشر کرد و نیز اینکه حدیث‌شناس دقیق و موشکافی مثل شیخ کلینی - که در حدیث و تمام دانش‌های مرتبط به آن سرآمد همه محدّثان روزگاران است - بسیار از او روایت کرده، نشان می‌دهد وی در نهایت خبرویت و دانشمندی در این حوزه بوده است.

علاوه بر عمویش، عبدالله بن عامر، او از احمد بن اسحاق قمی، معلّی بن محمّد بصری، محمّد بن احمد نهدی - که «حمدان قلانسی» لقب داشت - محمّد بن عمران بن خجاج سبعی، احمد بن محمّد سیاری، علی بن محمّد بن سعید و تنی چند از دیگر بزرگان عرصه حدیث، روایت نقل کرده است.

در محضر وی، کسانی زانوی شاگردی به زمین زدند که بعدها هر یک از استادان برجسته و ممتاز دانش حدیث شدند؛ بزرگانی همچون شاگرد نابغه‌اش، محمّد بن یعقوب کلینی، که بسیار هم از او نقل کرده است و با اعمال دقت‌ها و تحمّل مرارت‌هایی که در راه احیای میراث روایی کشید، چشم جهان تشیّع را روشن نمود؛ علی بن حسین بن بابویه، محدّث نامدار و

دانشمند بی‌نظیر شیعه و پدر شیخ صدوق که یکی از مردان سه‌گانه عرصه گردآوری اولیه روایات است؛ محمد بن حسن بن ولید، استاد یگانه شیخ صدوق که وی در بیشتر آراء رجالی و گاه حدیثی، مقلد او بود؛ جعفر بن محمد بن قولویه، که دانشمندی برجسته در حوزه حدیث بود؛ جعفر بن محمد ابن مسرور؛ و برخی دیگر.

وی کتابی به نام *نوادیر* دارد که در آن روایات بسیاری گرد آورده که آنها را با سند متصل به امام معصوم رسانده و در آن قریب ۹۶۱ روایت موجود است و بر تبیخ و فرزانیگی وی دلالت دارد.

رجال نویسنده سنتی مذهب، *ابن حجر عسقلانی* گفته است: *علی بن حکم*، او را در شمار استادان شیعه یاد کرده و گفته: وی کتابی به نام *طبقات اهل البیت* نگاشته که بهترین کتاب نوشته شده در این فن است.

فرزندش *علی*، کتابی به نام *تاریخ قسم* دارد که در آن اخبار مربوط به عرب‌های اشعری، که در قم اقامت گزیدند، و حوادث روزگار ایشان و جنگ‌هایی را که درگیرش شدند، گرد آورده است.

منابع

- رجال النجاشی*، ج ۱، ص ۱۸۶، ش ۱۵۴ / *رجال الشیخ*، ص ۴۶۹، ش ۴۱ / *خلاصة الاسوال*، ص ۵۲، ش ۲۴ / *لسان المیزان*، ج ۲، ص ۲۶۵، ش ۱۱۰۷ / *نقد الرجال*، ص ۱۰۹، ش ۱۲۲ / *مجمع الرجال*، ج ۲، ص ۱۹۶ / *جامع الرواة*، ج ۱، ص ۲۵۲ / *وسائل الشیعة*، ج ۲۰، ص ۱۷۸، ش ۲۸۶ / *الوجیزة*، ص ۶۶ / *هذیبة المحققین*، ص ۱۹۶ / *مستدرک الوسائل*، ج ۳، ص ۷۲۹ و ۷۹۴ / *بهجة الامالی*، ج ۳، ص ۳۰۶ / *تنقیح المقال*، ج ۱، ص ۳۴۱، ش ۳۰۴۰ و ص ۳۴۲، ش ۳۰۴۲ و ۳۰۵۱ / *طبقات اعلام الشیعة*، ج ۱، ص ۱۲۰ / *الدریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۳، ص ۱۲۷۹، ج ۲۴، ص ۳۹۲، ش ۱۷۲۹ / *اعیان الشیعة*، ج ۶، ص ۱۵۹ / *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۳، ص ۱۹۱، ش ۲۶۶۴ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۶، ص ۷۲، ش ۳۶۰۱، ۳۶۰۲، ۳۶۱۵ و ۳۶۲۰ / *قاموس الرجال*، ج ۳، ص ۳۲۲ / *الجامع فی الرجال*، ص ۶۲۸ / *خاتمة المستدرک*، ج ۳، ص ۲۵۵ / *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۴، ص ۱۷۹.

حسین بن محمد بن علان (زنده در ۳۶۸)

او از راویان احادیث بود. چون از حمید بن زیاد (م ۳۱۰) روایت کرده و محمد ابن احمد بن داود قمی (م ۳۶۸) از وی روایت نموده است، از راویان سده چهارم به شمار می آید. در مواردی نام او حسن ذکر شده و گاهی نیز به صورت حسن بن محمد بن علی آمده است. شاید جد او علان، همان علی بن محمد بن ابراهیم کلینی باشد که به «علان» معروف است و استاد و دایی شیخ کلینی، صاحب کتاب الکافی است.

وی تعدادی از کتاب‌های روایی پیشینیان را در اختیار داشته و آنها را با سندی که به آنها داشته، برای محمد بن احمد بن داود قمی نقل کرده است. از آن جمله است: مسائل الی الرضا علیه السلام که مؤلف آن ابراهیم بن بشر است؛ کتاب الدلائل علی بن اسباط و کتاب کلیب بن معاویه بن جبلة صیداوی اسدی. علاوه بر حمید بن زیاد، محمد بن احمد بن ثابت و ابوالحسن آمدی استادان اویند و شاگرد برجسته اش - چنان که گذشت - محمد بن احمد بن داود قمی است.

شیخ طوسی روایت ذیل را درباره زیارت امام حسین علیه السلام از امام صادق علیه السلام به واسطه او آورده است:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «هُوَ أَنْ أَخَذْتُمْ حَجَّ ذَهْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَزُرِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام لَكَانَ تَارِكًا حَقًّا مِنْ حَقَّقِي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِأَنَّ حَقَّ الْحُسَيْنِ قَرِيبَةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.» امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر هر یک از شما تمام روزگار عمر خود را حج گزارد، اما حسین بن علی علیه السلام را زیارت نکند حتی از حقوق الهی را ترک کرده است، رهرا حق حسین علیه السلام واجب از سوی خداوند بر عهده هر مسلمان است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۲۳، ش ۳۵، ص ۲۵۲، ش ۶۶۳ و ص ۳۱۸، ش ۸۷۱ / تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۴۲، ۴۷، ۴۸ و ۷۴ / طبقات اعلام الشیمة، ج ۱، ص ۱۲۰ / معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۱۹۳، ش ۱۲۰.

حسین بن محمد بن فرزدق بن یحیی (زنده در ۳۲۸)

ابوعبدالله قاضی سدیدالدین حسین بن محمد بن فرزدق بن بجیر بن زیاد فزاری، معروف به «قُطعی» از محدثان مورد اعتماد بود. چون پیشه‌اش فروختن تکه پارچه بود به «قُطعی» - به ضم قاف - معروف بود. بعضی گفته‌اند: لقب او «قُطعی» - به فتح قاف - بوده و این عنوان بر کسانی که به موت امام موسی کاظم^ع قطع کرده‌اند (یا اعتقاد به امامت را قطع کردند؛ یعنی بر ایشان توقف نمودند و به امامان معصوم پس از ایشان معتقد نشدند) اطلاق می‌شده است. اما چون به گفته بعضی، دیده نشده که این عنوان برای دیگری غیر او به کار رفته باشد و به فرض هم که بخواهد به کار رود، باید در زمان خود امام مرسوم بوده باشد و برای زمان‌های بعد از ایشان مناسبت ندارد، این احتمال بعید به نظر می‌رسد. علاوه بر این، در بعضی روایات و منابع، صاحب شرح حال، لقب «بزّاز» هم دارد که با همان احتمال اول، یعنی خرید و فروش تکه پارچه سازگار است.

فزات بن ابراهیم کوفی، صاحب تفسیر قرأت الکوفی (م ۳۵۲)، حسین بن احمد مالکی، حسن بن علی نخّاس، علی بن موسی احول، محمد بن علی بن عمرویه، حسن بن علی بن بزّیع و احمد بن حموک از جمله استادان او بودند. ابومحمد هارون بن موسی تلعبیری، محمد بن بکّار نقّاش، ابن عیّاش، محمد بن جعفر تمیمی نحوی، محمد بن علی بن فضل، محمد بن عبدالله جعفری و یحیی بن محمد عکرمی از شاگردان او بودند. تلعبیری در سال ۳۲۸ از وی

روایت شنیده و اجازه نقل روایت گرفته و ابن عیّاش این اجازه را نقل نموده است. یحیی بن محمد عکرمی نیز در مصر از او حدیث شنیده که نشان‌دهنده آن است که صاحب شرح حال در آن دیار فعالیت علمی داشته است.

قطعی تألیفاتی دارد که از جمله آنها می‌توان به کتاب‌های *الجنائز و فضائل الشیعة* اشاره کرد که محمد بن جعفر تمیمی آن دو را از او روایت کرده است.

او با سند خود به امام صادق ع نقل کرده است که امام فرمودند:

«صُومُوا شَعْبَانَ وَ اغْتَسِلُوا لَيْلَةَ النَّصْفِ مِنْهُ، ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ.» در ماه شعبان روزه بگیرید و در شب نیمه آن غسل کنید. این تخفیفی از سوی پروردگار شماست.

منابع

تفسیر قرأت لکولفی، ص ۴۱ / رجال النجاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، ش ۱۵۸ / رجال الشیخ، ص ۴۶۶، ش ۲۶ / تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۱۱۷، ج ۶، ص ۲۲ / تاریخ بلدان، ج ۱۳، ص ۳۲۷ / تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۲۱۳، ج ۹، ص ۴۵۵، ج ۴۸، ص ۳۷۷ / البیقرین، ص ۴۴۳ / رجال ابن داود، ص ۱۲۷، ش ۴۸۸ / خلاصة الاصول، ص ۵۳، ش ۲۶ / ایشاح الاشتهار، ص ۱۶۰، ش ۲۱۸ / نقد الرجال، ص ۱۰۹، ش ۱۲۴ / مجمع الرجال، ج ۲، ص ۱۹۷ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۵۳ / وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۷۸، ش ۲۸۷ / الوجیزة، ص ۶۵ / هدایة المحسنین، ص ۱۹۶ / بهجة الأمال، ج ۳، ص ۳۰۸ / تلخیص المطال، ج ۱، ص ۳۴۲، ش ۳۰۵۲ / الدررمة الی تصانیف الشیعة، ج ۵، ص ۱۴۹، ش ۶۳۲، ج ۱۶، ص ۲۶۰، ش ۱۰۵۵ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۲۰ / اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۱۶۰ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۹۴، ش ۴۶۷۹ / معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۷۹، ش ۳۶۲۱، ۳۶۲۲ و ۳۶۲۳ / قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۲۳ / الجامع فی الرجال، ص ۶۲۹ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۸۰.

محدث، رجالی و حافظ احادیث بود. نام جدش *ابومعشر*، «مودود سلمی» بود. او در علم رجال و حدیث، بسیار آگاه بود.

پس از سال ۲۲۰ احتمالاً در «حران» - یکی از نواحی شیعه‌نشین در نزدیکی دمشق در بلاد شام - متولد شد و در این شهر رشد کرد. وی بعدها مفتی اهل حران گردید. ذهبی، رجال‌نویس سنی (م ۷۸۴)، وی را حافظ، امام و محدث اهل حران خوانده است.

گفته‌اند، او در تشیع زیاده‌رو بود و میان او و بنی‌امیه موضع‌گیری و ستیز وجود داشت. *ابوعروبه* بسیار سفر کرد، با استادان متعددی دیدار نمود و از آنها روایت شنید. از جمله ایشان، *مخالد بن مالک سلمسینی*، *محمد بن حارث رافقی*، *محمد بن وهب بن ابی کریمه*، *عبدالجتار بن علاء*، *اسماعیل بن موسی سدی*، *مستیب بن واضح*، *محمد بن سعید بن حماد انصاری* و *آیوب بن محمد وزان* هستند. نخستین تاریخی را که وی حدیث طلب کرده سال ۲۳۶ ثبت کرده‌اند.

شرح حال نویسان از حسن حفظ و حدیث‌شناسی و فقاہت و فرزاندگی وی در دانش کلام خبر داده و گفته‌اند: آوازه حدیث‌شناسی و روایت‌دانی وی به آنجا رسیده بود که از دورترین نقاط سرزمین‌های اسلامی، عده‌ای برای ملاقات با او به سفرهای طولانی و دشوار تن می‌دادند. دوست‌داران روایات و اخبار در نواحی گوناگون از قبیل شام و حجاز و عراق و جزیره از او حدیث شنیدند. از میان ایشان، می‌توان به *ابوحاتم*، *ابن حبان*، *ابواحمد بن عدی*، *ابوبکر ابن مقرئ*، *عُندر محمد بن جعفر بغدادی*، *ابواحمد حاکم*، *محمد بن مظفر*، *قاضی ابوبکر ابهری* و *عمر بن علی قطان* اشاره کرد.

ابوعروبه تعدادی کتاب نوشته است. وی دو کتاب به نام‌های *طبقات* و *تاریخ الجزیره* نوشته و گفته‌اند: صاحب کتاب *الامالی* نیز هست. وی در تاریخ ۳۱۸ و بنا به قولی ۳۱۶ از دنیا رفت.

در کتاب الامالی شیخ طوسی، حدیث ذیل از طریق او آمده است:

... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيِّ قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: «أَلَا أَخَذْتُكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، بِالْحَسَنَةِ الَّتِي مَنَّ جَاءَ بِهَا آمِنٌ مِنْ فِرْعَانَ يَوْمَ الْغِيَاثَةِ وَالسَّيِّئَةِ الَّتِي مَنَّ جَاءَ بِهَا أَكْبَهَ اللَّهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فِي النَّارِ؟» قُلْتُ: بَلَى، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، «فَقَالَ الْحَسَنَةُ حَيَّتَا وَالسَّيِّئَةُ بُفَضْنَا.» ابو عبدالله جدلی گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام به من فرمودند: ای اباعبدالله، آیا می‌خواهی بدانی که مراد از حسنهای که هر که آن را انجام دهد از گرفتاری روز قیامت در امان است و سیئه‌ای که هر که آن را انجام دهد خدا در روز قیامت صورتش را در آتش می‌افکند، چیست؟ گفتم: بله، یا امیرالمؤمنین، فرمودند: آن حسنه حبه ما و آن سیئه بغض ماست.

منابع

شیخ طوسی الامالی، ص ۴۹۳ / فهرست ابن الندیم، ص ۳۳۶ / تاریخ الاسلام (حوادث ۳۲۰)، ص ۳۰۱، ۵۶۰ / سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۵۱۰ ش ۲۸۵ / المعبر، ج ۱، ص ۴۷۷ / تذکره الحنفیاء، ج ۲، ص ۷۷۴، ش ۷۷۰ / دول الاسلام، ص ۱۷۳ / مرآة الجنان، ج ۲، ص ۲۷۷ / طبقات الحنفیاء، ص ۳۲۷، ش ۷۴۱ / کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۲۸۰ / شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۷۹ / ايضاح المکنون، ج ۱، ص ۱۲۴ و ۲۱۴ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۲۱ / اعيان الشيعة، ج ۶، ص ۱۶۶ / الاعلام، ج ۲، ص ۲۵۳ / معجم المؤلفين، ج ۴، ص ۶۰ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۷۷ / دالرة المعارف تشیخ، ج ۶، ص ۲۰۳.

حسین بن محمد بن محمد ملقطه

ابوعبدالله دانشمند نسب شناس و متکلم شیعه بود که با توجه به نسب و طبقه‌اش، به نظر می‌رسد در سده چهارم زندگی می‌کرده است. او از تبار امام علی علیه السلام بود، نسب کاملش چنین است: حسین بن ابوطیب محمد بن محمد ملقطه بن احمد کوفی بن علی ضریر بن محمد صوفی بن یحیی صالح بن عبدالله بن محمد بن عمر اطرف بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

جدّ او، محمد ملقطه، در کوفه می‌زیست. لقب «ملقطه» او به این دلیل است که احادیث را به هم می‌آمیخت. پدرش، ابوطیب محمد، در حال فقر کوفه را ترک کرد و در بصره ساکن شد و آنجا ثروتی گرد آورد. او از بزرگان اولاد ابوطالب در بصره گردید. بنابراین، احتمالاً نشو و نمای صاحب شرح حال در بصره بوده است.

«نسب‌شناسی» فنی است که امروزه و در جوامع غیر عرب چندان رایج نیست؛ اما در بین جوامع عربی، بسیار گسترش داشته و تدوین نسب به دو صورت مشجر (درختواره‌ای) و میسوط، فعالیت علمی و پرمفعت به شمار می‌آمده است. شماری از مردمان سده‌های پیشین در این فن حاذق بودند و بدین‌روی، دانش مهمی به حساب می‌آمد. شاید ریشه این اهمیت در آن جوامع، حساسیت و تعصب آنها به حسب و نسب بوده است؛ اما به جهاتی چند این رشته اهمیت واقعی دارد:

فاطمیان در مصر ادعای سیادت داشتند، اما عده‌ای بر نفی نسب ایشان به پیامبر و سیادتشان استشهاد کردند و جز شمار معدودی، عمده افراد سرشناس آن را امضا کردند. نوشته‌اند: صاحب شرح حال نسب خلفای مصر را اثبات کرد و از کسانی نبود که با استشهاد نام برده همراه شدند. درباره‌ی وی چیز بیشتری نمی‌دانیم.

منابع

المجدی، ص ۲۹۰ / عمدة الطالب، ص ۳۶۸ / ایمان الشیخه، ج ۶، ص ۱۶۳.

حسین بن محمد بن یزید سورانی

ظاهر او از آگاهان به دانش رجال و حدیث و صاحب‌نظر در فن طبقات بوده است. لقب او را علاوه بر «سورانی»، «سورانی» نیز ذکر کرده‌اند که در هر

حال، اشاره دارد به اینکه وی از اهالی شام بوده است. در بعضی منابع، او به جدش منسوب و با عنوان حسین بن یزید سوراتی ذکر شده است.

نجاشی در شرح حال فضالة بن آیوب نقل کرده که استادش، ابوالحسن بن بغدادی سوراتی بزاز، از قول حسین بن یزید سوراتی قول گفته است که روایت مستقیم حسین بن سعید از فضالة بن آیوب درست نیست و حسین به واسطه برادرش حسن، از فضالة نقل می‌کرد. اگرچه به این کلام، که تنها نجاشی آن را نقل کرده، رجالیان معاصر اعتماد نکرده‌اند و خود حسین بن محمّد بن یزید سوراتی هم در مصادر رجال، مجهول است و از او نامی به میان نیامده، اما از همین نقل قول نجاشی معلوم می‌شود که وی در این فن دستی داشته است. وحید بهبهانی در تعلیقه گفته است: از آنچه در ترجمه حسن بن سعید و فضالة بن آیوب گذشت، معلوم می‌شود که او از مشایخ مورد اعتماد بوده و دانشمندان به اقوال و آراء او اعتنا می‌کرده‌اند.

منابع

رجال النجاشی، ص ۳۱۱ / تعلیقه الوحید البهبهانی، ص ۱۱۸ / منتهی المقال، ج ۲، ص ۸۴ ش
 ۸۴ / اعیان الشیعة، ج ۶ ص ۱۶۸ / معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۲۳، ش ۳۷۱۶.

نام و نشان

ابوعبدالله، عارف، صوفی، شاعر، نویسنده و آشنا به کیمیا، از مدعیان و اشخاص جنجالی و ماجراساز در دنیای اسلام بود.

با وجود بررسی‌های فراوان، معلوم نیست حلّاج دانشمند بوده باشد. اسامی کتاب‌های منسوب به او و اشعاری که از او باقی مانده، دربردارنده دانشی قابل

ملاحظه نیست. همچنین معلوم نیست وی شیعه واقعی بوده باشد. به هر حال، وی در دوران عمرش در شمار شیعیان بوده، اما گاهی هم اظهار تسنن کرده که شاید تقیه بوده باشد. بعضی هم گفته‌اند: به دلیل نفوذ در شیعیان و نزدیک شدن به برخی سلاطین و بزرگان شیعه، اظهار تشیع کرده است. در علت محاکمه و قتلش سخن‌ها گفته‌اند: اینکه ادعای باییت داشته و شیعیان در این امر دخیل بوده‌اند؛ اینکه به سبب تشیعش به دست خلیفه سنی مذهب به قتل رسید و... اما بنا به مقتضای تحقیق، همچنان که درست نیست بی‌توجه به نقاط تاریک و منفی موجود در شرح حال و عقاید وی، در بست او را اهل حق و سرّ دانست و به موضع‌گیری‌ها و مقابله‌های بعضی از دانشمندان شیعه با او، حتی در عصر خودش - با دست‌اندازی در برخی تأویلات و توجیهات بیخزده - او را ستود؛ نیز نباید از قرائنی که در زندگی وی وجود دارند، گذشت و هم‌آوا با نکوهندگان و ملامتگرائش، یکسره وی را طرد و انکار نمود و همه آنچه را ممکن است بر سبیل رمز و اشاره و سرّ از وی سرزده باشد، به ظاهر آن حمل کرد و چشم بر سایر احتمالات بست و زبان به تکفیر و تحقیرش گشود. اظهار نظر قطعی دربارهٔ امثال او - که در شمار اشخاص ویژه و غیر معمولند - نیازمند شرح صدر و شکیبایی افزون‌تر و ژرف‌نگری همه‌جانبه‌تر، به ویژه با تأکید بر روان‌کاوی اجتماع آن روزگاران و انگیزه‌های هم‌عصرانش است. اما اهمیت دعاوی وی و رابطه‌اش با برخی از دانشمندان سدهٔ چهارم، انگیزهٔ کاوش و ارائهٔ برخی احتمالات در خصوص اوست.

تولّد، زندگی و مرشدها

حسین بن منصور در حدود ۲۴۴ در «بیضاء» نزدیک استخر فارس به دنیا آمد. در کودکی، به همراه پدر به واسط رفت. پیشه‌اش حلاجی بود و برخی آن را حرفهٔ پدرش دانسته‌اند. در سنّ شانزده سالگی به حلقهٔ شاگردی

نخستین پیر و مرشد خود، سهل بن عبدالله تستری (م ۲۸۳)، درآمد و دو سال در خدمت وی بود و پس از تبعید او به بصره، حجاج نیز با وی به بصره رفت. حجاج در سال ۲۶۲ از بصره به بغداد رفت و در آنجا مدت هجده ماه محضر عمرو مکی (م ۲۹۷) را درک کرد و در همین شهر، با اتم‌الحسین، دختر یکی از اهل تصوف به نام یعقوب الاقطع، ازدواج کرد. وی در سراسر زندگی، غیر از اتم‌الحسین همسر دیگری اختیار نکرد و از وی صاحب سه پسر و یک دختر شد. ازدواج حجاج با دختر ابویعقوب الاقطع به مذاق عمرو مکی خوش نیامد. از این رو، حجاج ناگزیر او را ترک گفت و به شاگردی ابوالفاسم جنید بغدادی درآمد. وی پس از آنکه چند سالی را در بغداد گذرانید، بار دیگر به شوشتر رفت و از همان جا بود که سفرهای تبلیغی خود را آغاز کرد. او برای نشر عقاید خود، بسیار مسافرت و همچنین نامه‌نگاری می‌کرد.

شخصیت، باورها و عملکرد

او در منش شخصی، اهل زهد و عبادت و شب زنده‌داری و روزه‌داری و ریاضت بود. در رفتار جمعی، از خوش صحبتی و حسن سلوک و ادب معاشرتش سخن گفته‌اند. آورده‌اند که حجاج در اولین سفر خود به مکه، یک سال در صحن مسجدالحرام نشسته بود و از جای خود تکان نمی‌خورد، مگر برای تطهیر و طواف و از تابش آفتاب و بارش باران اندیشه نداشت. هر شب مردم مکه، کوزه‌ای آب و گرده‌ای نان برایش می‌آوردند.

در فعالیت‌های تبلیغی خود، نظرش به دعوت غیر مسلمانان به اسلام بود. اما به وی ادعاهای شگفتی از جمله نیابت امام عصر ع و رؤیت ایشان نسبت داده و گفته‌اند: ادعای الوهیت می‌کرد. ولی به نظر می‌رسد او مانند بسیاری از صوفیان، قایل به وحدت وجود بوده و اگر «انا الحق» و «ما فی جبتی الا الله» (در لباس من کسی جز خدا نیست) و یا کلماتی از این قبیل بر زبان رانده،

بیان این حسن اوست که خود را از خالق جدا نمی‌دیده. ادعایی که نه تنها فقیهان و متکلمان پذیرای آن نیستند، بلکه خود عرفا و صوفیان نیز وی را به این اتهام، که کشف اسرار می‌کند و لزوم سرپوشی عارفانه را نادیده می‌انگارد، محکوم کرده‌اند.

از وی کارهایی شگفت‌انگیز سر می‌زد که ستایشگران آنها را کرامت می‌دانستند و خرده‌گیران، سحر می‌پنداشتند که در سفر هند از اهل آنجا فراگرفته بود.

وی ظاهراً شیعه بود و در عوام شیعه نفوذ داشت و بسیار می‌کوشید تا سران و بزرگان تشیع را با خود هم‌داستان کند. اما برخی هم بر این باورند که وی برای دست‌یابی به اغراض خود، به شیعیان نزدیک می‌شد و می‌خواست با نفوذ در ایشان و به ویژه بزرگان و سلاطین شیعی، به اغراض خود برسد.

خطیب بغدادی می‌گوید، در محاکمه حنّاج جمعی از قاضیان سرشناس، که همه از اهل سنت بودند، از جمله قاضی ابوعمرو و قاضی ابوالحسین بن اشسانی شرکت داشتند. چون حنّاج دید که فتوای قتلش را صادر کردند، گفت: خون من محترم است و برای شما حلال نیست که ریختن آن را مباح بدانید؛ چون اعتقاد من اسلام و مذهب سنت است و معتقد به برتری ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمان بن عوف و ابوعبیده جراح هستم. کتاب‌هایی که به روش اهل سنت نوشته‌ام در کتاب‌فروشی‌ها موجودند، پس از خدا بترسید و مرا نکشید. چنان‌که واضح است، وظیفه هر شیعه صحیح الاعتقادی هم در این شرایط، همین اظهارات تقیه‌گون است.

سفرها و حوادث دوران زندگی

حسین بن منصور در سال ۲۷۰ در ۲۶ سالگی، نخستین حج خویش را به جای آورد. وی سالی در آنجا به رهاضت و عبادت و روزه‌داری پرداخت و چون از

مکه به اهواز بازگشت، به ارشاد مردم پرداخت و خود به عنوان اعتراض به رفتار ناپسند عمرو مکی و تبلیغات سوء علیه وی، خرقة از تن درآورد و به سفر پرداخت. به خراسان، طالقان، بصره، واسط - که شهری بین بغداد و بصره و کوفه است - شوشتر و بغداد سفر کرد.

دومین سفر خود را به قصد زیارت کعبه از بغداد همراه چهارصد مرید آغاز کرد و پس از بازگشت، به قصد ارشاد، به هندوستان، ترکستان، گرجستان، افغانستان، کشمیر و چین سفر کرد و بت پرستان آن دیار را به اسلام راه نمود.

حجاج در حدود سال ۲۹۴ سومین حج خود را - که دو سال به طول انجامید - به جای آورد و پس از بازگشت به بغداد، بار دیگر به تبلیغ خلق پرداخت. در این سالها بود که با پیش آمدن غائله خلع المقتدر و بیعت گروهی از سران حکومت با ابن المعتز، بغداد گرفتار شورش و خونریزی شد و عده‌ای بر این عقیده شدند که این شورش و آشوب به اشارت حجاج و تدبیر وی بوده است. بدین دلیل، از بغداد به شوش گریخت و مدتی در آنجا پنهان شد. ولی به سبب خیانت یکی از شاگردانش، نهانگاه او را کشف کردند، دستگیرش ساختند و سوار بر شتری به بغداد بردند. در سال ۳۰۲ نخستین محاکمه حجاج در بغداد صورت پذیرفت که به شکنجه و هشت سال زندانی شدن وی در زندان‌های بغداد انجامید.

پس از آزادی، به سبب تقریبی که نزد مادر خلیفه یافت، اندک اندک به کاخ خلیفه راه جست. اما سخن‌چینان و بدگویان، که شگفتی‌هایی را که از حجاج سر می‌زد، سحر و جادو تعبیر می‌کردند، خلیفه را از خطر حجاج بیمناک ساختند. از این‌رو، حامد بن عباس وزیر، از المقتدر خواست که دوباره حجاج را محاکمه کند. حامد بن عباس همان بود که چون به وزارت رسید، به دلیل تعصبی که در مذهب تسنن داشت، حسین بن روح نوبختی، نایب دوم

امام زمان علیه السلام را دستگیر ساخت و به زندان انداخت و حسین پس از سقوط او آزاد شد.

مرگ

در سال ۳۰۹ دومین محاکمه حلاج به مدت هفت ماه در حضور حامد وزیر به طول انجامید و سرانجام، به تحریک شریک وزیر و هواداران وی، گواهان بسیاری بر بطلان گفتار و عقاید حلاج گواهی دادند. بدین‌روی، در روز سه شنبه ۲۴ ذی‌قعدة سال ۳۰۹ وی را برای اعدام حاضر کردند. ابتدا جلاد هزار ضربه تازیانه بر وی زد، آن‌گاه دست و پایش را بریدند و پیکر نیمه‌جانش را بر صلیب آویختند و فردای همان روز به فرمان خلیفه، سر از تنش جدا ساختند و دو روز در سر پل بغداد بر نیزه کردند و سرانجام، جسدش را به آتش کشیدند و خاکسترش را به دجله سپردند.

نظر بزرگان

درباره حلاج از سوی دانشمندان و فقیهان شیعه، نظرات گوناگونی ابراز گردیده است و بیشتر این گوناگونی آراء به اختلاف مشرب و سلیقه عالمان برمی‌گردد. گوشه‌ای از دیدگاه‌های موافق و مخالف دانشمندان شیعه چنین است:

الف. ستایشگران

• خواجه نصیرالدین طوسی، فیلسوف و متکلم بزرگ شیعه (م ۶۷۲)، به دفاع از حلاج پرداخته، می‌گوید:

هرچه جز اوست از اوست؛ پس همه یکی است، بل چنان‌که چون به نور تجلی او - تعالی - بینا شود و غیر او نبیند، بیننده و دیده و بینش نباشد، همه یکی شود و دعای حسین بن منصور حلاج که گفته است،

«بینی و بینک آنسی ینازعلی فارفع بفضلک انسی من البین» (بین من و تو، من منازعه می‌کنم. پس به فضل خود، مرا از میان بردار) مستجاب شد و ائیت او از میان برخاست تا توانست گفت، «انا من اهوی و من اهوی انا» من محبوبم هستم و محبوبم من است. و در این مقام، معلوم می‌شود که آن کس که گفت، «انا الحق» (حق منم) و آن کس که گفت، «سبعانی، ما اعظم شأنی!» (منزهم من، چه اندازه بلند مرتبه‌ام!) نه دعوی الوهیت کرده است. بل دعوی نفی ائیت خود و البات ائیت غیر خود کرده. و هو المطلوب.

• قاضی نورالله شوشتری، مؤلف نامدار شیعه (م ۱۰۱۹)، نیز حلاج را شیعه دانسته و دلیل کشته شدن او را همین تشیّعش دانسته است. وی می‌نویسد:

مخفی نماند که بعضی از عالمان شیعه، حسین منصور را شیعی مذهب می‌دانند، اما به واسطه فلو و مانند آن، که از او صادر شد، شرح حال او را داخل نکوهیدگان آورده‌اند؛ چنان‌که علّامه حلی در آخر کتاب خلاصه الاموال، از شیخ طوسی نقل نموده و از فعوای کلام او نیز در این مقام، ظاهر می‌شود که حسین مدعی رؤیت یا نیابت صاحب الامر بود و در حاشیه نسخه قدیم از انساب سماعی، مذکور است که حسین بن منصور مردم را به امام محمد مهدی صاحب الزمان دعوت می‌کرد و به مردم می‌گفت، اینک عن قریب از طالقان دپلم بیرون خواهد آمد. بنابراین، او را گرفته، به بغداد بردند و مؤاخذه نمودند و از اینجا، معلوم می‌شود که گناه حسین بن منصور انتساب به مذهب شیعه امامیه و اعتقاد به وجود مهدی اهل البیت و دعوت به نصرت آن حضرت و شورانیدن مردم به خلفای عباسی بوده و کفر و زندقه را بهانه ساخته‌اند.

ب. خورده گیران

• شیخ طوسی، دانشمند برجسته شیعه (م ۴۶۰)، در کتاب النقیبه، جایی که به ذکر نکوهیدگان و کسانی که ادعای بابیت و نیابت امام زمان کرده‌اند پرداخته، از حلاج نیز نام برده و از هبه‌الله بن محمد کاتب چنین روایت کرده است:

چون حق تعالی خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوار گرداند، نامه‌ای برای سهل بن اسماعیل نوبختی، که از معتبران شیعه بود، فرستاد، به گمان اینکه او نیز مثل احمقان دیگر، فریب او را خواهد خورد، و در آن نامه اظهار وکالت حضرت صاحب الامر کرد؛ چنانچه دأبش بود که اول مردم را به این نحو فریب می‌داد، بعد از آن دعوای بلند می‌کرد و اظهار الوهیت می‌نمود، ابوسهل فریب او را نخورده، در جواب گفت که من از تو امری را سؤال می‌نمایم که در مقایسه آنچه تو ادعا می‌کنی بسیار سهل است و آن امر این است که من کنیزان را بسیار دوست دارم و بسیار به ایشان مایلم و بسیاری از ایشان را نزد خود جمع کرده‌ام و به این سبب هر جمعه می‌باید خضاب کنم که سفیدی موهای من از ایشان مغفی باشد، و گرنه ایشان از من دوری می‌کنند. می‌خواهم چنین کنی که ریش من سیاه شود و به خضاب محتاج نباشم. اگر چنین کنی من مطیع تو می‌شوم و به جانب تو می‌آیم و مردم را به مذهب تو دعوت می‌نمایم. چون حلاج این جواب را شنید دانست که در مورد آن مکاتبه، خطا کرده است؛ دیگر جواب نگفت و ساکت شد. این قصه را ابوسهل در مجالس نقل می‌کرد و مردم می‌خندیدند و موجب رسوایی او شد.

شیخ طوسی پس از این حدیث، قصه بیرون کردن حلاج از قم توسط علی بن بابویه، پدر شیخ صدوق و محدث والامقام (م ۳۲۹)، را از قول حسین بن علی ابن بابویه نقل نموده است؛

این حلاج به قم آمد و نامه‌ای به خویشان علی بن بابویه نوشت و آنها و علی بن بابویه را دعوت به اعتقاد خود نمود و می‌گفت: من فرستاده امام زمان و نماینده اویم. چون نامه او به دست پدرم - رضی الله عنه - رسید آن را پاره نمود و به آورنده نامه فرمود: چه چیز تو را به نادانی واداشته است؟ آورنده نامه - که گمان می‌کنم گفت: پسر عته یا پسر عموی حلاج هستم - به پدرم گفت: حلاج نامه‌ای به ما نوشته و ما را دعوت به پذیرش اعتقاد خویش کرده است. چرا نامه او را پاره کردی؟ حضرات

از گفته او خندیدند و او را مسخره کردند و... آن گاه پدرم بر او لعنت کرد و او را از قم به خواری و مذلت اخراج نمود.

* این ندیم از ابن ابی طاهر، فقیه شیعه، نقل می کند:

حسین بن منصور حلاج مرد الفسوسگر و شعبده بازی بود که صوفی منشی داشت و به الفاظشان خودی می آراست و ادعا می کرد که عالم به تمام علوم است، در حالی که در همه علوم چون صغری بود. از کیمیا چیز کمی می دانست، ولی جاهلی بود بی پروا و سرسخت و نسبت به پادشاهان جسور و در واژگون کردن دولت ها از ارتکاب هیچ گناه بزرگی روگردانی نداشت. نزد پیروانش دعوی خدایی می کرد و قایل به «حلول» بود. در مقابل پادشاهان، خود را شیعه و در پیش عاقه مردم، خود را صوفی منش جلوه می داد و در لایه لای تمام اینها، ادعا داشت که خدا در او حلول کرده است و او همان خداوند است.

* نویسنده کتاب شیعی تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، منسوب به سید مرتضی بن داعی رازی، حلاج را از اهل سنت دانسته و او را رئیس اهل اتحاد و ساحر معرفی کرده و گفته: سحر را از عبدالله بن هلال کوفی آموخته و دعوی خدایی کرده است.

مشرب تصوف در قرن چهارم

قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری در تاریخ تصوف، یکی از ادوار مهم شمرده می شود. در این عصر، از ایران مردان بزرگی در این راه برخاستند و در نواحی گوناگون این کشور، به نشر باورهای صوفیانه پرداختند.

در خانقاه های صوفیه، همواره گروه بزرگی از اهل تصوف مشغول کسب تعلیمات نزد پیران بودند. از مسائلی که در قرن چهارم در بعضی از خانقاه ها زیاد معمول شده بود، «سماع آغانی» — یعنی؛ گوش سپاری به آوازهای صوفیانه و عاشقانه و رقص بود و البته دسته ای از صوفیه این امر را انکار

می‌کردند. بر روی هم، در این سده صوفیه بر اثر زهد و نیکو رفتاری و نظم خانقاه‌ها، مورد توجه بسیاری قرار گرفتند و میان عامه مردم نفوذ داشتند؛ منتها بین آنان و فقهای مذاهب مختلف غالباً انکارها و اختلافاتی بروز می‌کرد و گاه کار این انکارها به تهدید و قتل و آزار و ایذا می‌کشید. قتل حسین بن منصور حلاج به وضع فجیعی که گذشت، به فتوای فقها و به امر خلیفه صورت گرفت و به کتاب‌فروشان فرمان داده شد که از خرید و فروش کتب حلاج خودداری کنند. علت اصلی اختلاف آنان با حسین بن منصور امری اساسی بود و آن ترویج فکر وحدت وجود به وسیله دسته‌ای از صوفیان این عهد بود. نتیجه این فکر غالباً این بود که برخی از سران صوفیه سخنانی که دالّ بر ظهور و جلوه حق در همه چیز و از آن جمله در خود آنان است، بر زبان آوردند. این معمولاً سبب تکفیر آنان بود. علاوه بر این، صوفیه بر اثر عدم اعتقاد به علوم ظاهر و کافی ندانستن آن برای وصول به حضرت حق، نسبت به فقیهان و متکلمان و فیلسوفان، حالت انکار داشتند و این، مخالفت‌هایی علیه آنان برمی‌انگیخت.

ابن بابویه، شیخ طوسی، شیخ مفید، ابن نوبخت و سید مرتضی بن داعی رازی و دیگران هر یک به گونه‌ای بر حلاج خرده گرفتند و او را ساحر و در نتیجه، مستحق قتل دانستند؛ اما وی هر که بوده باشد و در باطن اعتقاد و مذهبش هر چه که باشد، حتی اگر گفته‌ها و کرده‌های داعیه‌دارانه و غلوآمیز و اخلال‌گرانه‌اش هیچ توجیهی هم نداشته باشد، یا اگر هم داشته، به سبب افشای اسرار مگوی عرفان و تصوف و وحدت وجود، نزد ظاهریین متشرع محکوم باشد، شیعه هم که نباشد، مسلمان هم که نباشد، انسانی بوده که حسب قوانین و شرع، اگر سزاوار مرگ باشد باید در چارچوب روش‌های

شرعی و عقلایی مجازات شود. کیفیت رقت‌انگیز و غیرانسانی مجازات وی بیش از آنکه از گناه کاری و خلاف‌گویی‌اش حکایت نماید، این اندیشه را تقویت می‌کند که حجاج هم یکی از آن قوم بود که گرفتار تعصب فقه‌های بغداد و خلیفه عباسی گردید و در سال ۳۰۹ قربانی شد. به هر حال، برخی خوش‌بینان به وی، مرگش را «مرگی پاک در راهی پاک» خوانده‌اند.

آثار

از حجاج، دیوان اشعاری به زبان عربی باقی مانده و بیش از چهل کتاب و رساله به وی نسبت داده‌اند. ابن ندیم، که خود کتاب‌شناس و کتاب‌فروش نامی بغداد بوده، نام کتاب‌های حجاج را ذکر کرده است. شاید وی خود بسیاری از آنها را دیده و داشته است. نوشته‌اند: از اسامی کتب حجاج، معلوم می‌شود که مدعیان مهدویت و سران فرقه‌های گم‌راه صوفیه تحت تأثیر کتاب‌ها و دعاوی او بودند و کتب خود را به همین اسامی و نام‌های مشابه اینها نوشته‌اند. بعضی از آنها عبارتند از: *طاسین الازل*، *قرآن القرآن*، کبریت الاحمر، التوحید، کتاب هوهو، کتاب لاکیف، و کتاب السمری و جوابه.

از جمله اشعار منسوب به حجاج این است:

لا کنت ان کنت ادری کیف کنت لا لا کنت ان کنت ادری کیف لم اکن
القاه فی الیم مکتوفا و قال له، ایاک ایاک ان تبیل بالماه

یعنی: من نبوده‌ام، اگر بودم می‌دانستم چگونه نبودم. آری، من نبودم و اگر بودم می‌دانستم چرا نباید باشم. / او را دست بسته به دریا افکند و به او گفت: مواظب باش! مواظب باش که با آب تر نشوی!

اشعار او معمولاً از این دست است و از آنها چیزی فهمیده نمی‌شود. شاید چنان‌که خود گفته است، سخنش برای اذهان ما در پرده باشد:

سخن در پرده گفتم با حریفان خدایا زمین معما پرده بردار

منابع

الغیبة، ص ۴۰۱ / فهرست ابن الندیم، ص ۳۵۵ / تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۲ / اوصاف
الاشراف، ص ۹۵ / مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۸ / فضائح الصوفیة، ص ۱۷۵ / تبصرة العوام،
ص ۱۲۲ / روایات الجنات، ج ۱، ص ۱۱۲ / تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۲۵۸ / مفاخر
اسلام، ج ۲، ص ۲۶۵ و ۴۲۸ / دائرةالمعارف تشیع، ج ۶، ص ۴۸۱ / قوس زندگی حلاج،
ص ۲۰ / اخبار حلاج، پیش گفتار.

حسین بن یحیی بن ضرّیس کوفی بجلّی (۲-۲۰۳)

ابوعبدالله از استادان شیخ صدوق بود که از پدرش روایت می‌کرد و شیخ
صدوق از او در کتاب‌های خود، از جمله الامالی، التوحید، علل الشرائع و معانی
الانخبار روایت آورده است.

به دلیل آنکه سال وفات یحیی بن ضرّیس ۲۰۳ گفته شده و شیخ صدوق
نیز شاگرد حسین بن یحیی است، احتمالاً صاحب شرح حال از نوادگان و نه
فرزند یحیی بوده است.

رجال‌نویسان قدیم، نامی از وی به میان نیاورده‌اند. به همین دلیل،
نمی‌دانیم که در نقل روایات مورد اعتماد بوده است یا نه. اما شیخ صدوق
هنگام نقل روایت از او، گاه برای او از پیشگاه الهی طلب رضایت کرده که این
نشانه‌ای بر ستودگی وی نزد شیخ صدوق است.

شماری از راویان حدیث از خاندان وی برخاستند؛ آنان که در کوفه
می‌زیستند. پدرش، یحیی بن ضرّیس، از محدثانی بود که تعدادی از روایات
موجود در منابع از طریق او نقل شده است. وی از ابوجعفر محمّد بن عماره
سکّری سرّیانی، از ابراهیم بن عاصم در قزوین روایت نقل می‌کرد.
عموزاده‌اش، معاویة بن صالح، نیز از راویان احادیث بود که حسین بن یحیی از
او هم روایت شنیده است.

منابع

رجال الشيخ، ص ۱۷۱ / مجمع الرجال، ج ۲، ص ۲۰۵ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۵۸ / تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۴۸ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۲۲ / اعيان الشيعة، ج ۶، ص ۱۹۱ / معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۱۱۴.

حکیم بن داود بن حکیم قیاف

از محدثان و استادان ابن قولویه، صاحب کتاب معروف کامل الزیارات - از محدثان بنام قمی در قرن چهارم - بود. ابن قولویه به سال ۳۶۹ از دنیا رفته و در کتاب کامل الزیارات از حکیم بن حکیم بسیار روایت نقل کرده است. از اینجا معلوم می‌شود که حکیم از محدثان سده چهارم بوده است. وی «قیاف» یعنی: قیافه‌شناس - بود.

او از سلمة بن خطاب روایت می‌کرد. نجاشی در شرح حال عاصم کوزی، که از راویان مورد اعتماد و اصحاب امام صادق (ع) بود، آورده: او کتابی داشته که محمد بن محمد از طریق جعفر بن محمد (ابن قولویه)، از حکیم بن داود بن حکیم، از سلیمان بن سماعة حدّث، از عمویش عاصم نقل کرده است. روایت ذیل از جمله روایاتی است که در کتاب کامل الزیارات از طریق صاحب شرح حال نقل شده:

قال، سمعتُ علی بنَ الحُسنینِ (ع) یقولُ، «مَنْ فَطَرَتْ عَيْنَاهُ فَيْتَا فَطْرَةَ وَ ذَمَّتْ عَيْنَاهُ فَيَا ذَمَّتْ بِنُورِ اللَّهِ بِهَا فِي الْجَنَّةِ حَقْبًا»، امام علی بن الحسین (ع) فرمودند: هر که چشمانش در (مصلیب) ما به اندازه قطره‌ای اشک بریزد و ذره‌ای گریبان شود، خداوند روز قیامت به سبب آن کربه، وی را در باغ‌هایی از بهشت جای می‌دهد.

منابع

کامل الزیارات، ص ۱۰۱ / رجال النجاشی، ص ۳۰۱ / شیخ طوسی، الامالی، ص ۶۸۲ / بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۲۲.

حمدویه بن نصیر کشی

ابوالحسن، حمدویه بن نصیر کشی، ابن شاهی، محدثی بسیار دانشمند و فقیه و پرروایت، مورد اعتماد و خوش اعتقاد و در زمان خود، بی نظیر بود. او، که شیخ و استاد ابوعمرو کشی، صاحب رجال معروف، و محمد بن مسعود عتاشی - استاد کشی- بوده، به دلیل روایات بسیاری که کشی از او روایت کرده، تا اوایل قرن چهارم حیات داشته است.

شیخ طوسی در تهذیب الاحکام، شش روایت فقهی از او نقل کرده که حمدویه از محمد بن حسین بن ابی خطاب (م ۲۶۲) و آیوب بن نوح نخعی، روایت نموده و محمد بن مسعود عتاشی از او نقل کرده است. کشی به واسطه وی، در رجالش روایات فراوانی نقل نموده است.

حسین (حسن) بن موسی خشاب، محمد بن عیسی بن عبید، یعقوب بن یزید، علی بن محمد بن فیروزان قمی و محمد بن اسماعیل رازی از استادان او بودند.

در روایتی در تهذیب الاحکام، که به واسطه عتاشی از او نقل شده، از امام صادق ع درباره کسی پرسیدند که در آب است و قادر نیست بر زمین بایستد، و وقت نمازش فرا می رسد و تنگ می شود، حضرت فرمودند: اگر در جنگ یا راهی از راه های خداوند است، نماز را به ایما و اشاره بخواند، و اگر در حال تجارت است، نباید در زمان نماز، خود را در چنین محذوری قرار داده باشد؛ پس نماز را از دست داده است و بعد از خروج از آب، باید آن را اعاده کند:

... سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ، وَ سَأَلَهُ إِنْسَانٌ عَنِ الرَّجُلِ تُذْرِكُهُ الصَّلَاةُ وَ هُوَ فِي مَاءٍ يَخْوَطُهُ لَا يَنْدِرُ هَلَى الْأَرْضِ، قَالَ، «إِنْ كَانَ فِي حَرْبٍ أَوْ سَبِيلٍ مِنْ

سُبِّلَ اللَّهِ فَلْيُؤْمِرْ بِإِيمَانِهِ. وَإِنْ كَانَ فِي تِجَارَةٍ فَلَمْ يَكُنْ يَنْفِسِي لَهُ أَنْ يَخْوَصَ
الْمَاءَ حَتَّى يَصَلِّيَ، قَالَ، قُلْتُ: كَيْفَ يَمْتَنَعُ؟ قَالَ، «بِقَضِيهَا إِذَا خَرَجَ مِنَ الْمَاءِ
وَ قَدْ ضَمِيَ.»

منابع

شیخ مفید، الامالی، ص ۲۳ / رجال الشیخ، ص ۴۲۱، ش ۶۰۷۴ / تهذیب الاحکام، ج ۲، ص
۳۸۲ / رجال ابن دود، ص ۱۳۴، ش ۵۱۷ / خلاصة الاقوال، ص ۶۲، ش ۳ / نقد الرجال، ج
۲، ص ۱۶۰، ش ۱۶۹۰ / مجمع الرجال، ج ۲، ص ۲۳۳ / جوامع الرواة، ج ۱، ص ۲۷۸ /
وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۸۲ / بهجة الامالی، ج ۳، ص ۳۸۱ / تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۷۰،
ش ۳۲۵۰ / مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۲، ص ۲۶۷، ش ۵۰۱۵ / طبقات اعلام الشیعه،
ج ۱، ص ۱۲۳ / قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۱۲ / معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۲۶۸، ش
۲۰۲۴ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۸۳.

حمزة بن قاسم علوی عباسی (۶ - ۳۳۹)

ابویعلی، که کنیه اش را «ابوعمر» نیز ذکر کرده اند، از محدثان گرانمایه و
پروایت سده چهارم بود. وی از تبار امیرمؤمنان^ع بود و نسب کامل او چنین
است: حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی
ابن ابی طالب^ع. به دلیل نسبش، دارای دو لقب «علوی» و «عباسی» است.
او عراقی بود و شیخ طوسی وی را در شمار کسانی آورده که مستقیماً از
انتهای اظهار^ع روایت نکرده اند؛ اما یک بار دیگر نام او را ذیل حمزة بن قاسم
هاشمی عباسی تکرار کرده است.

رجال نویسان شیعه، حمزه را محدثی نقه می دانند. نجاشی با دو واسطه از
وی روایت کرده و علی بن محمد علی قلانسی، که از مشایخ ابن غضائری
است و تلعبیری و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب، و علی بن
احمد بن محمد دقاق نیز از وی حدیث شنیده اند.

وی کتاب *المنتخبات* را از سعد بن عبدالله - که از محدثان معروف قمی است - روایت کرده و بجز او هیچ کس دیگر این کتاب را روایت نکرده است. همچنین از تنی چند از استادان حدیث روایت شنیده که از جمله ایشانند: محمد بن اسماعیل برمکی، حسن بن منیل، جعفر بن محمد بن مالک فزاری و علی بن جنید رازی.

حمزة بن قاسم کتاب‌های متعددی نگاشته که همه آنها را علی بن محمد فلانسی برای نجاشی نقل کرده است. برخی از کتاب‌های او عبارتند از: *من روی عن جعفر بن محمد بن من الرجال* که کتاب بسیار خوبی بوده است. نیز *التوحید، الزیارات و المناسک، و الرد علی محمد بن جعفر الاسدی*.

آرامگاه وی در روستای «مریدیه» (مزیدیه) در چهار فرسخی جنوب حلبه از زیارتگاه‌های معروف است.

منابع

- رجال النجاشی، ج ۱، ص ۳۳۴، ش ۳۶۲ / رجال الشیخ، ص ۴۶۶، ش ۶۰۹۰ و ص ۴۶۸، ش ۶۱۰۲ / رجال ابن داود، ص ۱۳۴، ش ۵۲۱ / خلاصة الاقوال، ص ۵۳، ش ۳ / نقد الرجال، ج ۲، ص ۱۶۷، ش ۱۷۰۸ / مجمع الرجال، ج ۲، ص ۲۴۰ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۸۳ / وسائل الشیمة، ج ۲۰، ص ۱۸۴ / بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳۰ / بهجة الأمل، ج ۳، ص ۴۰۷ / تنسیح القبائل، ج ۱، ص ۳۷۶، ش ۳۳۸۳ / اعیان الشیمة، ج ۶، ص ۲۵۰ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۸۰، ش ۵۰۷۳ / قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۳۳ و ۴۳۴ / معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۹۰، ش ۴۰۶۴ و ۴۰۶۵ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۸۵ / دائرة المعارف تشیع، ج ۶، ص ۵۲۲

حمید بن زیاد نینوایی (۲ - ۳۱۰)

ابوالقاسم، حمید بن زیاد نینوایی بن حماد بن زیاد هوارد دهقان کوفی، فقیهی بلندمرتبه و دانشمندی پرروایت و مورد اعتماد در نقل احادیث بود؛ چنان که

نچاشمی او را آگاه و وجه در میان حدیث‌شناسان دانسته است. وی چهره‌ای آشنا در علم رجال و حدیث شیعه است که هر چند واقفی مذهب (شیعه هفت امامی) بود، اما فقیه و محدثی بزرگوار و موثق به شمار می‌آید که قسمت زیادی از احادیث شیعه امامیه را فرا گرفته و به محدثان بعدی منتقل ساخته است. استادان بسیار و شاگردان نام‌داری داشته و کتب سودمند و پرارزشی نگاشته است.

وی ابتدا در «سوراء» می‌زیست. «سوراء» محلی نزدیک شهر حله بر ساحل فرات در کشور عراق بود؛ اما بعداً به «نینوا» (روستایی در کنار نهر «علقمه»، جنب حائر حسینی در کربلا) نقل مکان کرد.

او دانشمندی مورد اعتماد بود و در میان فرقه واقفیه چهره‌ای سرشناس به شمار می‌رفت. از سند روایاتی که وی در طریق نقل آنها قرار دارد، معلوم می‌شود که او، هم خود از معمران (کسانی که عمر طولانی داشته‌اند) بوده و هم استادانی با این وصف داشته است؛ چراکه با یک واسطه، هم از ابو حمزه ثمالی - ثابت بن دینار (م ۱۵۰) - روایت نموده و هم از جابر بن یزید جعفی (م ۱۲۸ یا ۱۳۲)، همچنین از ابو جعفر محمد بن حسین بن حازم، که در سال ۲۶۱ از دنیا رفته، کتاب *نوادر ابو عصام* را روایت کرده است.

حمید بن زیاد روایات بسیاری از اصحاب را شنید، شمار فراوانی از آنها را نقل کرد و خود بسیار پرتصنیف بود. این موضوع می‌رساند که وی استادان بسیاری دیده و کتاب‌های خود آنها یا اصول اصحاب را، که نزد آنها بوده، بر آنان قرائت کرده یا اجازه روایت آن را از ایشان گرفته است. از جمله، از احمد بن محمد بن رباح، حسن بن محمد بن سماعه، حسن بن موسی خُشَّاب، زکریّا المؤمن، عبدالله بن احمد نهیکی، محمد بن ایوب، و عبدالله بن محمد بن عیسی، ملقب به «بنان» حدیث نقل کرده است.

گروهی از مفاخر طایفه امامیه از شاگردان حمید بن زیاد بوده‌اند.

مشهورترین آنها کلینی است. علاوه بر او، از جمع کثیری، از جمله ابوطالب عبیدالله بن ابی‌زید انباری، حسن بن محمد بن علان، حسین بن علی بن سفیان بزوفری، علی بن حاتم قزوینی، و محمد بن همام بن سهیل می‌توان نام برد.

وی در سلسله سند قریب پانصد روایت واقع شده که در بیشتر آنها، عنوانش حمید بن زیاد و در تعداد کمتری عنوانش حمید است. گفته‌اند: وی به تعداد اصول روایی - که کتاب‌های اصلی روایت شیعه‌اند - کتاب داشته است. از جمله کتاب‌های او، موارد ذیل گزارش شده است:

الجامع فی انواع الشرائع، کتاب الخمس، کتاب الدعاء، کتاب الرجال، کتاب من روی عن الصادق [ع]، کتاب الفرائض، کتاب الدلائل، کتاب ذم من خالف الحق و اهله، کتاب فضل العلم و العلماء، کتاب الثلاث و الاربع، و کتاب النوادر که کتابی بزرگ بوده است.

علاوه بر کتب مزبور، گفته‌اند: وی صاحب اصل بوده است. «اصل» کتابی روایی است که تمامی آن روایاتی باشد که از معصوم^۳ شنیده شده و مصنف از خود چیزی بر آن نیفزوده باشد. همچنین دو کتاب دیگر به نام‌های اصول و الملاحم نیز به وی منسوبند.

او در سال ۳۲۰ به ابوالفضل شیبانی اجازه نقل حدیث داده و ابوالحسن علی بن حاتم گفته که وی را در سال ۳۰۶ ملاقات کرده و کتاب رجالش را برای وی قرائت نموده و حمید بن زیاد به وی روایت کتاب‌هایش را اجازه داده است. همچنین تمامی کتاب‌های وی را/ احمد بن جعفر بن سفیان از او روایت کرده است.

حمید بن زیاد در سال ۳۱۰ از دنیا رفت.

منابع

رجال النجاشی، ص ۱۲۲، ش ۳۳۹ / رجال الشیخ، ص ۴۲۱، ش ۶۰۸۱ / رجال ابن داود، ص ۱۳۵، ش ۵۲۶ / خلاصة الاسوال، ص ۵۹، ش ۲ / نقد الرجال، ص ۱۲۰، ش ۵ / مجمع

الرجال، ج ۲، ص ۲۴۲ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۸۴ / وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۸۴، ش ۴۲۴ / هداية المصنفین، ص ۵۳ / بهجة الأسال، ج ۳، ص ۴۱۱ / تنبیح المسال، ج ۱، ص ۳۷۸، ش ۳۴۰۹ / الدررمة الى تصانیف الشیعة، ج ۲۴، ص ۳۲۹، ش ۱۷۳۳ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۲۵ / اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۲۵۳ / مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۳، ص ۲۸۵، ش ۵۱۰۲ / قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۴۰ / معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۸۳ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۸۸.

حنظلة بن زکریّا قزوینی

ابوالحسن، حنظلة بن زکریّا بن حنظلة بن خالد بن عباد / عیاد تمیمی، از محدثان و راویان احادیث بود. برای وی لقب «قاضی» را نیز ذکر کرده‌اند. شیخ طوسی در کتاب رجال خود، وی را در شمار کسانی ذکر کرده که مستقیماً از معصومان علیهم السلام روایتی ندارند و گفته که وی «خاصی» - یعنی: شیعه- است. تلکبری از وی نقل کرده و اجازه نقل روایت داشته است. در کتاب‌های رجال و شرح حال، در ستایش و نکوهش وی مطالبی هست. برخی این موضوع را که وی از کسانی بوده که اجازه نقل روایت می‌داده‌اند، نشانه مورد اعتماد بودنش در نقل دانسته‌اند.

«قاضی» لقبی است که جدای از منصب اجتماعی قضاوت، در خصوص محدثان، بر استادی و ورزیدگی آنها در دانش‌های حدیث‌شناسانه دلالت دارد. اینکه برای صاحب شرح حال این لقب را آورده‌اند نیز می‌تواند مؤیدی باشد بر اینکه می‌توان به نقلش اعتماد کرد.

حنظله نزد استادانی از جمله احمد بن یحیی طوسی و محمد بن علی بن حمزه علوی به تحصیل دانش پرداخت و شاگردانی همچون ابوالفضل شیبانی و هارون بن موسی تلکبری از وی حدیث گرفته‌اند. ظاهراً او در قزوین به بیان احادیث می‌پرداخت. او با احمد بن بلال بن داود کاتب نیز دوستی داشته

و از وی مطالبی نقل کرده، اما خود گفته است: این شخص از اهل سنت و بلکه «ناصبی» - یعنی در شمار دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) که آشکارا به ایشان بد می‌گویند - بوده است.

وی کتابی با نام الغیبه تألیف نمود که ابوالحسن بن تمام آن را از او روایت کرده است.

او با سند خود از امام رضا (ع) از پدرانشان از رسول خدا (ص) روایت کرده است که آن حضرت فرمودند:

طَا حَسَبَ إِلَّا بِالْوَأْضِعِ، وَلَا كَرَمَ إِلَّا بِالتَّقْوَى، وَلَا قَتَلَ إِلَّا بِبَيْتِهِ. «فخر و شرف تنها به تواضع، و بزرگی و کرامت تنها به پارسایی، و عمل تنها به نیت است.»

منابع

رجال النجاشی، ص ۴۱۷، ش ۳۸۰ / رجال الشیخ، ص ۴۲۳، ش ۳۸۰ / شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۳۴، ۲۲۹ و ۲۳۸ / شیخ طوسی، الامالی، ص ۵۹۰ / رجال ابن داود، ص ۱۳۶، ش ۵۲۹ و ص ۴۵۰، ش ۱۶۳ / نقد الرجال، ج ۲، ص ۱۷۶ / وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۸ / مجمع الرجال، ج ۲، ص ۲۴۸ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۸۷ / تلخیص المجالس، ج ۱، ص ۳۸۲، ش ۳۴۴۷ و ۳۴۴۸ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۹۵، ش ۵۱۴۷ / کالموس الرجال، ج ۳، ص ۴۴۹ و ۴۵۰ / اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۵۸ / مجمع رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۲۲، ش ۴۱۱۸ / موسمه طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۸۹.

حیدر بن شعیب بن عیسی (زنده در ۳۲۶)

ابوالقاسم از محدثان و راویان شیعه بود. در منابع ما، از وی با عنوان «ابوالقاسم طالقانی» نیز نام برده‌اند. ظاهراً وی در طالقان به دنیا آمد؛ اما حیات علمی‌اش در بغداد بود. در اینکه آیا در نقل احادیث مورد اعتماد بوده یا نه، بین دانشمندان رجال اختلاف است. شیخ طوسی وی را «خاصی» خوانده است که

این صفت بر شیعه بودنش دلالت دارد؛ اما این حتی مدحی برای شخص نیست، چه رسد به آنکه دلیلی باشد بر اینکه در نقل روایت مورد اعتماد باشد. ممکن است از اینکه تلعبیری از او روایت کرده و محمد بن نعیم بن ساذان به وی اجازه نقل روایت داده است، نتیجه گرفته باشند که مورد اعتماد بوده؛ اما صاحب معجم رجال الحدیث این مطلب را نپذیرفته است.

او کتاب‌های فقیه و متکلم بزرگ، فضل بن ساذان (م ۲۶۰) را از ابوعبدالله محمد بن نعیم ساذانی روایت کرده و از وی اجازه نقل حدیث داشته است. فضل بن ساذان کتب بسیاری تألیف نمود که شمار آنها به ۱۸۰ می‌رسد؛ از جمله کتاب‌های الفرائض الکبیر، الفرائض الاوسط، الفرائض الصغیر، الطلاق، המתمتین، متعة النساء و متعة الحج، و کتابی که در آن مسائل متفرقة شافعی و ابونور و اصفهانی و دیگران را جمع کرده و شاگردش علی بن محمد ابن قتیبة آن را کتاب الادیباج نامیده است.

صاحب شرح حال کتابی نگاشته که حمید بن زیاد آن را از ابوجعفر محمد ابن ابی‌عباس بن عیسی روایت کرده است.

هارون بن موسی تلعبیری در سال ۳۲۶ از وی روایت شنیده و بنابراین، حیدر بن شعیب تا این زمان در قید حیات بوده است.

منابع

- رجال النجاشی، ص ۱۴۵، ش ۳۷۷ و ص ۳۰۷، ش ۸۴۰ / رجال الشیخ، ص ۴۲۳، ش ۶۰۹۶ / رجال ابن داود، ص ۱۳۶، ش ۵۳۱ / خلاصة الاقوال، ص ۵۸ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۲۶ / اعيان الشيعة، ج ۶، ص ۲۷۰ / معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۲۸، ش ۴۱۴۰ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹۱.

حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی (زنده در ۳۴۰)

ابومحمد از محدثان و در شمار همراهان و شاگردان برجسته فقیه، محدث و

مفسر معروف، محمد بن مسعود عیاشی، بود. وی عالمی فاضل و بسیار پرروایت و بلندمرتبه بود. کنیه‌اش «ابو احمد» نیز ذکر شده است.

حیدر بن محمد در سمرقند می‌زیست. در آن زمان، در شرق سرزمین‌های اسلامی، سمرقند و کش از مراکز علمی نسبتاً پررونق بودند که به طور خاص، عیاشی در آنجا حوزه‌ای برای ترویج دانش‌های دینی فراهم کرده بود. حیدر ابن محمد در کنار چنین استاد برجسته‌ای و نیز تحت تربیت پدر دانشمندش، محمد بن نعیم سمرقندی، بهره‌های فراوانی از دانش‌های نقلی برگرفت. او تمام مصنّفات استادش را روایت کرده و در روایات فراوانی با وی مشترک است. همچنین از هم‌روزگاران خود، مثل محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشتی و ابوالقاسم علوی روایت کرده است. نوشته‌اند: وی بر ابوالقاسم جعفر بن محمد ابن قولویه، محدث نامداری که در سال ۳۶۸ از دنیا رفت، وارد شد.

شیخ طوسی تصریح کرده که وی در نقل روایات، مورد اعتماد است و علامه حلّی، دانشمند و رجال‌نویس شیعه (م ۷۲۶)، علاوه بر این، وی را ستوده است.

جعفر بن حسین مؤمن، ابو عبدالله حسین بن احمد بن مغیره، احمد بن محمد بن عیسی علوی و ابوالفضل شیبانی از جمله شاگردان اویند.

او از جمله راویان بسیار پرروایت است که حجم قابل ملاحظه‌ای از کتاب‌های روایی اصلی را از طریق بزرگانی همچون محمد بن حسن بن احمد ابن ولید قمی و پدرش محمد بن نعیم و حسین بن احمد بن ادریس قمی، و جعفر بن محمد بن قولویه روایت کرده است. وی گفته است: شمار کتاب‌هایی که روایت کرده‌ام و آن را برای استاد فرائت کرده یا استاد نقل آن را به من اجازه داده است به هزار می‌رسد.

او خود نیز کتاب‌هایی چند تألیف نمود که از جمله می‌توان به دو کتاب به نام‌های *تنبيه عالم قتلہ علمہ الہدی معہ* و کتاب *النور لمن تدبرہ* اشاره کرد که

هر دوی آنها را راوی و محدّث مشهور سده چهارم، هارون بن موسی تلعلکبری، از وی روایت کرده است. وی در سال ۳۴۰ از حیدر بن محمّد روایت شنیده و از وی اجازه نقل حدیث گرفته است.

منابع

فهرست ابن الندیم، ص ۲۸۹، ذیل ترجمه «عبّاسی» / کفایة الاثر، ص ۱۱۳ / الانتصاب، ص ۱۹۱ / رجال الشیخ، ص ۴۶۳، ش ۸ / شیخ طوسی، المهرست، ص ۹۰، ش ۲۶۱ / شیخ طوسی، الامالی، ص ۴۶، ۴۵ / معالم العلماء، ص ۴۵، ش ۲۹۴ / رجال ابن داود، ص ۱۳۶، ش ۵۲۲ / خلاصة الاقوال، ص ۵۷، ش ۱ / نقد الرجال، ص ۱۲۱ / مجمع الرجال، ج ۲، ص ۲۵۳ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۸۸ / وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۸۵، ش ۴۲۹ / اصل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۹ / ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۲۹ / بهجة الآمال، ج ۳، ص ۴۲۲ / تنقیح العقال، ج ۱، ص ۳۸۴، ش ۳۴۹۷ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۲۶ / اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۲۷۶ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۳۰۰، ش ۵۱۷۳ / الجامع فی الرجال، ص ۷۰۲ و ۷۰۳ / معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۳۱۵، ش ۴۱۳۵ / قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۵۷ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹۲.

خلف بن حمّاد بن ضحاک

ابوصالح از راویان و استادان حدیث بود که به دلیل آنکه کتبی از وی روایت کرده است، او را از دانشمندان سده چهارم می‌شماریم.

او از اهالی «کش» بود. «کش» از نواحی سمرقند - در آسیای میانه - و تقریباً شرقی‌ترین نقطه بلاد اسلامی در آن زمان بود. وی ظاهراً برای کسب و نشر دانش حدیث، به شهرهایی از جمله مرو و احياناً ری سفر کرده است. شیخ طوسی در کتاب رجالش وی را در زمره کسانی ذکر کرده که مستقیماً از معصومان^ع نقل نکرده‌اند. وی از جمله استادانی بوده که محمّد بن عمرو کتبی از وی بسیار روایت کرده و در نقل، به وی اعتماد داشته است.

چیزی که بیش از این بر مورد اعتماد بودنش در نقل دلالت کند، در منابع موجود نیست.

از استادان وی، حسن بن طلحه مروزی، حسن بن علی و ابوسعید سهل بن زیاد آدمی رازی را می‌شناسیم. خلف بن حماد، گاه مستقیماً از حسن بن طلحه نقل کرده و گاه به واسطه سهل بن زیاد از وی روایت نموده است.

منابع

رجال کشی، ص ۱۶، ۱۵۶، ۲۱۷، ۳۶۱، ۳۷۳، ۴۴۹، ۵۵۳ و ۵۹۷ / رجال الشیخ، ص ۴۲۶، ۶۱۲۴ / منتهی المقال، ج ۳، ص ۱۸۳، ش ۱۰۸۴ / طبقات اعلام الشیمة، ج ۱، ص ۱۷۸ / اعیان الشیمة، ج ۶، ص ۳۲۹ / معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۶۹، ش ۴۳۱۹.

خولة بنت عبدالله بن حمدان (؟ - ۳۵۲)

از زنان دانشمند زمان خود و خواهر سیف‌الدوله حمدانی بود. خاندان «بنی حمدان» همگی اهل شعر و ادب و در عین حال، شجاع و غیور بودند و امیران توانا و دلاور و نیز ادب‌دوست و دانش‌پروری از این خاندان برخاستند.

پدر وی امیر ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان بن حمدون تغلبی عدوی — که برخی کتبه‌اش را ابوالعباس نقل کرده‌اند — اولین شخص از بنی حمدان بود که والی موصل شد. دو برادرش سیف‌الدوله و ناصرالدوله هر دو امیرانی دانش‌دوست بودند. عموزاده‌اش ابوفراس حارث بن سعید بن حمدان از رجال نامدار شیعه بود که در سال ۳۱۷ در بغداد به قتل رسید.

برادرش ابوالحسن، علی بن عبدالله بن حمدان بن حمدون تغلبی (۳۰۳-۳۵۶)، که سیف‌الدوله لقب داشت، امیر حلب و شهرهای جزیره بود. دربارهاش گفته‌اند: امیری شجاع و قهرمان و فقیهی شاعر و ادیبی بلیغ بود. مقرر فرمان‌روایی وی حلب بود. او با روم چهل جنگ داشت که در بعضی از

آنها پیروز شد و در بعضی شکست خورد. وی شیعه‌ای امامی بود و تشیع خویش را آشکار می‌نمود. با وجود این، حتی رجال‌نویسان غیر شیعه او را بسیار ستوده‌اند و «کعبه جود» و «فارس اسلام» و «حامل لواء جهاد» خوانده‌اند.

نوشته‌اند: وی با یک دست تجاوزات رومیان را دفع می‌کرد و با دست دیگر، پرچم یک نهضت علمی و ادبی عظیم را برافراشت. دانشمندان و ادیبان به طرز بی‌سابقه‌ای نزد وی گرد آمدند. نوشته‌اند: پس از خلقا، دیده نشد که بزرگان شعر و دانشمندان برجسته نزد امیری آنچنان اجتماع کنند. در پرتو حمایت‌های وی، بسیاری از این دانشمندان، از جمله حسین بن خالویه، فارابی، ابن جنی، ابوعلی فارسی، و ابوالقاسم رقی منجم کتاب‌هایی در فنون گوناگون نگاشتند.

در چنین خاندانی، خوله محیطی بسیار مناسب برای رشد و شکوفایی پیدا کرد. وی احتمالاً تحت تربیت پدر و برادران دانشمندش بود و از محضر دانشمندان پرشماری که در کنار پدر و برادرش گرد آمده بودند و به خاندان حمدانیان دل‌بستگی داشتند، استفاده کرد. او در فضای دانش و ادب بالید و اکنون نام او در شمار زنان فاضل است، گرچه به درستی معلوم نیست وی در چه دانش و فنی صاحب فضل بوده است.

خوله در سال ۳۵۲ در حلب از دنیا رفت و در «میافارقین» - ناحیه‌ای در شمال غربی موصل بین جزیره و ارمینیه - دفن شد؛ جایی که چهار سال بعد، برادرش امیر سیف‌الدوله حمدانی، نیز در آنجا مدفون گردید.

احمد بن حسین متنبی، شاعر نامدار سده چهارم، در رشای وی قصیده‌ای سروده که مطلع آن چنین است:

یا أخت خیر أخ یا بنت خیر أب کتابت بهما عن واضح النسب
یعنی: ای خواهر بهترین برادر و ای دختر بهترین پدر، این دو حکایت از نسب روشنی دارد.

منابع

الانساب، ج ۴، ص ۲۳۴ / شرح شافعیة ابن العاجب، ج ۴، ص ۲۴۱ / سير اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۱۸۷، ش ۱۳۲ / ریاحین الشریعة، ج ۴، ص ۲۰۸ / العیان الشیعة، ج ۶، ص ۱۳۶۰ ج ۸، ص ۵۱ و ۲۶۹ / مستدرکات اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۱۳ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۹۵، ش ۱۴۹۶.

داود بن اسد بن اعفر مصری

ابواحوص، دانشمندی برجسته در حوزه کلام و فقه و از اصحاب حدیث بود که گفته‌اند، در نقل روایات، بسیار دقیق و مورد اعتماد به شمار می‌آمد.

وی از اهالی مصر بود و البته بعضی وی را بصری دانسته‌اند که چندان قابل تأیید نیست و به دلیل خطای در ثبت است. پدر بزرگوارش، اسد بن اعفر، از استادان بزرگ مورد اعتماد حدیث بود. نام پدر اسد، یعنی جدّ داود را علاوه بر اعفر، «عفیر» یا «غفیر» هم ضبط کرده‌اند.

سرآمدی داود بن اسد در دانش کلام و به ویژه اثبات امامت امامان معصوم علیهم‌السلام بود؛ چنان که در این‌باره مناظراتی با مخالفان داشته؛ از جمله نوشته‌اند: در حضور ابوالقاسم بن محمد کرخی با ابوعلی جَبَّائِی، متکلم معتزلی، مناظره کرد و در آنجا مسائل اختلافی مورد مباحثه قرار گرفت.

زمانی که وی برای زیارت امام حسین علیه‌السلام به کربلا مشرف شد، در آنجا حسن بن موسی نویختی با او ملاقات کرد و از او حدیث گرفت و با هم در «حائر» گرد آمدند. دیگر شاگرد او حسین بن محمد قاسانی است.

داود بن اسد، خود شاگرد محمد بن حسن بن جمیل بود.

برای وی تألیفاتی چند برشمرده‌اند. از آن جمله نوشته‌اند: وی دو کتاب در موضوع امامت داشته که در یکی دلایل و برهان‌های امامت را گرد آورده و در دیگری به ردّ مخالفان پرداخته است.

منابع

بصائر الدرجات، ص ۳۴۹ / الاختصاص، ص ۲۹۸ / رجال النجاشی، ص ۱۵۷، ش ۴۱۴ / شیخ طوسی، الفهرست، ص ۲۷۷، ش ۸۷۸ / رجال ابن داود، ص ۱۴۳، ش ۷۱ / خلاصة الاسوال، ص ۶۹، ش ۷ / اعيان الشیعة، ج ۶، ص ۳۳۶ / معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۱۰۱، ش ۲۲۸۴ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹۳، ص ۱۴۰۳.

۷۱

داود بن گوره قمی

ابوسلیمان از محدثان قم و خدمت‌گزاران میراث‌روایی شیعه بود که به میراث‌روایی ما بسیار خدمت کرده است.

وی استاد کلینی بود که از روی طبقه وی، احتمال می‌دهیم از رجال سده چهارم باشد، اگرچه برخی شرح‌حال‌نگاران وی را از دانشمندان سده سوم دانسته‌اند.

وی علاوه بر نگارش کتابی مستقل، که کتاب *الرحمة* نام دارد، نسبت به برخی کتب روایی دیگران، خدمات علمی شایسته‌ای انجام داده است. او کتاب *نوادیر احمد بن محمد بن عیسی* را که کتاب بزرگی در فقه بود، اما ترتیب و نظم نداشت، بر اساس مباحث فقهی باب‌بندی کرد. وی همچنین کتاب *مشيخه حسن بن محبوب سراد کوفی* را مرتب و باب‌بندی کرد. لازم به ذکر است که کتاب *مشيخه حسن بن محبوب*، حسب نامش به نظر می‌رسد کتابی رجالی باشد، و حال آنکه یک کتاب روایی است که روایاتی را که حسن از استادانش شنیده بوده - ذیل نام هر استاد - در آن گردآورده است.

کتاب الرحمة، که داود مستقلاً آن را نوشته و در نام، مشابه *کتاب الرحمة سعد بن عبدالله قمی* است، در موضوعات فقهی مانند وضو، صلوات، زکات، صوم و حج بوده است. این کتاب را *احمد بن محمد بن یحیی عطّار قمی* - که در شمار استادان نجاشی است - از وی روایت کرده.

گفتنی است داود بن کوره از استادان کلینی بود؛ اما در سند هیچ روایتی از کتاب کلینی - یعنی الکافی - نام وی را نمی‌بینیم، بلکه وی جزو کسانی است که شیخ کلینی به واسطه ایشان، از احمد بن محمد بن عیسی - که شیخ محدثان و رئیس اهل قم بوده - نقل کرده است. در ابتدای بسیاری از اسناد روایات الکافی عبارت «عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی» به چشم می‌خورد. علامه حلی نوشته است: شیخ کلینی گفته: هر گاه با این تعبیر از احمد بن محمد بن عیسی روایت نقل کنم، به واسطه عده‌ای است که عبارتند از: محمد بن یحیی و علی بن موسی کمندانی / کمیندانی و داود بن کوره و احمد بن ادريس و علی بن ابراهیم بن هاشم.

از میان استادان او، احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی را می‌شناسیم. رجال‌نویسان نگفته‌اند که داود بن کوره در نقل روایات مورد اعتماد است، اما بعضی استادی وی بر کلینی و وجودش را در میان عده‌ای که وی به واسطه ایشان از احمد بن محمد بن عیسی نقل می‌کند، دلیل جلالتش شمرده‌اند.

منابع

فهرست ابن‌الندیم، ص ۲۸۷ / رجال النجاشی، ص ۱۵۸، ش ۴۱۶ / رجال المشیخ، ص ۴۲۶، ش ۶۱۲۸ / شیخ طوسی، للفهرست، ص ۶۸، ش ۲۷۲ / معالم العلماء، ص ۴۸، ش ۳۲۰ / رجال ابن داود، ص ۱۴۶، ش ۵۸۵ / ایضاح الاشتباه، ص ۱۷۷، ش ۲۶۳ / خلاصة الاقوال، ص ۲۷۲ / نقد الرجال، ج ۲، ص ۲۲۱، ش ۱۸۹۸ / مجمع الرجال، ج ۲، ص ۲۹۲ / جامع السوارة، ج ۱، ص ۳۰۹ / هداية المحدثین، ص ۵۹ / رجال بحر العلوم، ج ۴، ص ۱۲۰ / مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۴۴ / بهجة الأسال، ج ۴، ص ۸۷ / تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۱۵، ش ۳۸۶۳ / الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۷۱ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۲۹ / اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۳۸۳ / معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۱۳۱، ش ۴۴۳۰ / قاموس الرجال، ج ۴، ص ۶۵

رجاء بن یحیی بن سامان عبرتایی کاتب (؟ - ۳۱۴)

ابوالحسن از اهالی «عبرتا» - قریه‌ای بزرگ از توابع بغداد از نواحی نهروان بین بغداد و واسط - بود. بسیاری از ادبا و راویان به این روستا منسوبند. در مواردی، نام جدّ وی به اشتباه *ساذان* ثبت شده است.

او از امام هادی ع روایت می‌کرد و گفته‌اند: سبب رابطه او این بود که یحیی بن سامان مأمور حکومت بود و او را به جاسوسی و رساندن اخبار امام هادی ع به خلیفه گماشته بودند. اما چون امامی بود، به آن حضرت نزدیک شد. فرزندش رجاء نیز برای خدمت به آن حضرت با وی مرتبط بود و از خواص امام شد، تا جایی که نزد ایشان منزلتی والا یافت.

او از محمّد بن حسن بن شمون و داود بن قاسم بن مغضّل روایت نموده است. نیز در سال ۲۴۰ در سامراء از هارون بن مسلم بن سعدان روایت کرده است. یعقوب بن یزید انباری، یعقوب بن سکیت نحوی و احمد بن هلال از دیگر استادان رجاء بن یحیی به شمار می‌آیند. رجاء از احمد بن هلال در کرخ، در منزل او حدیث شنیده است.

لازم به ذکر است که نجاشی، محمّد بن حسن بن شمون را «واقفی»^۱ می‌داند که پس از وقفش، غالی^۲ شده است. وی را جداً ضعیف و دارای مذهب فاسد معرفی می‌کند. احادیثی در «وقف» به او منسوب است.

رجاء در سال ۲۲۵ رساله‌ای به نام *المقنعة فی ابواب الشریعة* از امام حسن

۱. واقفیان گروهی از شیعه بودند که به امامت ائمه بعد از امام هفتم ع باور نداشتند.

۲. یعنی از کسانی که نسبت به معصومان به چیزهایی قایلند که خود ایشان درباره خود بدان‌ها اعتقاد ندارند و به آنان اموری نسبت می‌دهند که شأن مخلوق نیست.

عسکری: روایت کرده که این رساله را ابوالفضل شیبانی (م ۳۸۷) به سال ۳۱۴ از او روایت نموده است.

در سند روایتی در الامالی شیخ طوسی، سال وفات او ۳۱۴ ذکر شده است.

منابع

رجال الشیخ، ص ۴۱۵، ش ۲ / شیخ طوسی، الامالی، ص ۴۵۷، ۵۲۵، ۵۷۲، ۵۸۰، ۵۸۷، و ۶۱۰ / رجال النجاشی، ص ۱۶۶، ش ۴۳۹ / تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۲۳، ش ۷۳۵۴ / الانساب، ج ۴، ص ۱۳۹ / اللیاب فی تهذیب الانساب، ج ۲، ص ۳۱۴ / الاقبال، ص ۲۵ / رجال ابن داود، ص ۱۵۱، ش ۶۰۱ / خلاصة الاقوال، ص ۷۲، ش ۶ / معجم البلدان، ج ۴، ص ۷۷ / نقد الرجال، ص ۱۳۳ / مجمع الرجال، ج ۳، ص ۱۲ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۱۸ / وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۹۳، ش ۴۵۷ / تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۲۸، ش ۴۰۵۷ / اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۴۶۴ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۳۰ / الدررمة السی تصانیف الشیعة، ص ۲۲، ش ۱۲۴ و ۶۳۶۸ / مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۳، ص ۳۹۵، ش ۵۶۱۵ / الجامع فی الرجال، ص ۷۷۲ / معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۱۸۰، ش ۴۵۵۶ / قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۲۱.

رقیة بنت اسحاق بن موسی بن جعفر (۲ - ۳۱۶ یا ۳۱۸)

وی دختر اسحاق بن امام موسی کاظم: عالمه، محدثه، عابده و از زنان دانشور بود. ولادت و نشو و نماي وی در خاندان عصمت و طهارت: بود. وی به علوم الهی و معارف اسلامی، از جمله حدیث و فقه تسلطی کامل یافت. پدر وی اسحاق به «امین» (م ۲۴۰) ملقب بود.

او از پدر خویش روایت می‌کرد و روایاتش در کتب معتبر شیعه نقل شده است. وی عمری دراز یافت و در بغداد وفات نمود و همان‌جا به خاک سپرده شد. شیخ صدوق در کتاب‌های النعمان و الامالی، حدیثی را از طریق او نقل کرده است. این حدیث دربارهٔ عمر است که انسان چگونه آن را فنا می‌کند. این روایت

از طریق محمد بن احمد بن علی اسدی، از رقیه، از پدرش اسحاق از امام موسی کاظم علیه السلام از پدران معصومش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است:

طَا تَزُولُ قَدَمَا عِيدِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ، عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَلْفَاهُ، وَ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ، وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ كَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ، وَ عَنْ حَبَسْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ،^۴ در قیامت، بندهای گام بر ندارد تا از چهار چیز پرسش شود: از عمرش که در چه چیزی فنا کرده، و از جوانی‌اش که چگونه به سر برده، و از مالش که از کجا به دست آورده و در کجا خرج کرده است و از دوستی ما اهل بیت علیهم السلام.

منابع

شیخ صدوق، الامالی، ص ۳۹ / الاتصال، ج ۱، ص ۲۵۳ / فضائل الشیعه، ص ۶ / اعلام النساء المؤمنات، ص ۲۵۰ / ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۲۵۶ / اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۴ / دائرة المعارف تشیع، ج ۸، ص ۳۱۵.

زکّار بن حسن دینوری علوی

از مؤلفان گران‌قدر و استادان مورد اعتماد شیعه در نقل روایات بود که در سده چهارم هجری می‌زیست. او اهل «دینور» - ناحیه‌ای نزدیک کرمانشاه - بود.

رجال‌نویسان گفته‌اند: وی در نقل روایت مورد اعتماد است. اثر مشهور او کتاب الفضائل نام داشته که شیخ علی بن حسین بن بابویه قمی، پدر شیخ صدوق توسط حسن بن علی بن حسین (حسن) دینوری علوی آن را روایت کرده است.

گفتنی است: بعضی از صاحب‌نظران، از جمله محقق خوئی، نام برده را با زکّار بن یحیی واسطی یکی دانسته و قرآینی بر این نظر آورده‌اند. اما با توجه به اینکه زکّار بن یحیی واسطی در شمار اصحاب امام صادق علیه السلام و از رجال قرن

دوم است، زنده ماندن او تا قرن چهارم بعید به نظر می‌رسد. همچنین نجاشی در کتاب خود، کتاب وی را با پنج واسطه از او نقل می‌کند. در حالی که از زکار بن حسن دینوری با سه واسطه نقل می‌نماید. تعدّد این دو نفر از مقایسهٔ راوی و مروی عنه هر یک نیز معلوم است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۱۷۶، ش ۴۶۴ / رجال ابن داود، ص ۲۲ و ۹۷ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۳۰ / تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۴۶ / الدررمة الی تصانیف الشیمة، ج ۵، ص ۲۲۱، ش ۲۴۹ / طبقات اعلام الشیمة، ج ۱، ص ۱۳۱ / ایمان الشیمة، ج ۷، ص ۶۱ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۴۲۸ / القدير، ج ۱، ص ۹۶ / معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۷۶، ش ۴۶۸۵۷ / داللة المعارف تشیع، ج ۸، ص ۲۷۸.

زید بن محمّد بن جعفر بن مبارک عامری (؟ - ۳۴۱)

ابوالحسین، معروف به «ابن ابی یابس» یا «ابن ابی الیاس کوفی»، از محدّثان و جدّش به «ابن مبارک» مشهور بود.

هارون بن موسی تلعبیری از سفر او به بغداد و منزل گرفتنش در نهر «بزازین» خبر داده است. وی در سال ۳۳۰ از او حدیث شنیده و اجازه گرفته و احتمالاً در بغداد به نقل روایت و نیز شنیدن آن اشتغال داشته است.

شیخ مفید (محمّد بن محمّد بن نعمان)، محمّد بن مظفر، ابومحمّد عبدالله ابن ابی حامد بن جعفر، ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن محمّد طبری، ابوالحسین محمّد بن احمد بن رزق، ابوالقاسم بن ثلاج، ابو حفص بن ساهین، محمّد بن حسین قرشی، حسین بن احمد قطّان، محمّد بن علی بن حسن و شّاه، علی بن عمر دارقطنی و حسین بن محمّد بن اسماعیل ابوالقاسم قاضی از وی روایت کرده‌اند.

وی از حسین بن حکم حیري کتاب *السنن و الاحکام و القضايا* را، که روایت *ابورافع* از امیر مؤمنان ع است و نیز از *داود بن یحیی بن بشیر دهقان*، کتابش *حدیث علی بن الحسین* ع را روایت کرده است.

جعفر بن احمد بن دهقان ضبی، *حباب بن صالح*، *علی بن حمدون*، *محمد ابن احمد بن نصر*، *محمد بن عبدالله بن عمرو*، *احمد بن عبید بن اسحاق* و *احمد بن موسی حمار* از استادان او بودند.

زید صاحب کتاب الفضائل است که *حسن بن علی بن حسین دینوری علوی / عکبری* - که از استادان شیخ صدوق است - آن را از او روایت کرده. نوشته‌اند: وی مدتی در بغداد ساکن بود، سپس به کوفه رفت. در آخر عمر، عقلش مختل و به وسواس دچار شد. در سال ۳۴۱ از دنیا رفت.

منابع

رجال الشیخ، ص ۴۲۶ / شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۱۰۷ / *رجال النجاشی*، ص ۶ و ۱۵۷ / *تاریخ بغداد*، ج ۸، ص ۴۴۹، ش ۴۵۶۲ / *تاریخ الاسلام (حوادث ۲۵۰)*، ص ۳۲۱، ۳۲۴، ش ۳۸۱ / *دلائل الامامة*، ص ۴ / *بشارة المصطفى*، ص ۱۶۵ / *نقد الرجال*، ص ۱۴۴، ش ۳۵ / *مجمع الرجال*، ج ۳، ص ۸۳ / *جامع الرواة*، ج ۱، ص ۳۴۲ / *ریاض العلماء*، ج ۲، ص ۳۶۳ / *بهار الانوار*، ج ۳۵، ص ۳۵۹ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۳۲ / *اعیان الشيعة*، ج ۷، ص ۱۲۶ / *الدریة الی تصانیف الشيعة*، ج ۱۶، ص ۲۵۰، ش ۹۹۶ / *مستدرکات مسلم رجال الحديث*، ج ۳، ص ۴۸۵، ش ۵۹۷۸ / *مجمع رجال الحديث*، ج ۷، ص ۳۵۸، ش ۴۸۷۶ / *قاموس الرجال*، ج ۴، ص ۲۷۷.

سرّی بن احمد بن سرّی (؟ - ۳۶۰ یا ۳۶۲)

ابوالحسن شاعری خوش‌فریحه از اهالی موصل بود. طبعی لطیف و بیانی شیرین داشت. در تشبیه و اوصاف، چیره‌دست و بدان علاقه‌مند بود. در علوم دیگر دستی نداشت. در کودکی به صلاح‌دید پدر، برای کسب درآمد، به

شاگردى رفوگران موصل در آمد. مدت‌ها به رفوگرى و نقش و نگارسازى بر جامه‌ها مشغول بود و به همین سبب، «رفّاء» لقب گرفت. در همان دوران، طبعى روان داشت و بيان شيرينش را نيز براى گذراندن زندگى فقيرانه‌اش به كار مى‌گرفت.

آن‌گاه که در شاعرى چيره‌دست شد، رفوگرى را رها کرد و به عالم ادب روى آورد. نزد حمدانيان، به ويژه سيف‌الدوله، حاکم قهرمان عرب (م ۳۵۶)، منزلت يافت. ايشان را در اشعارش مى‌ستود و در مقابل، هدايای مى‌ستاند. تا اينکه ميان او و دو برادر خالدى، ابوبکر محمّد و ابوعثمان سعيد، که هر دو از شاعران مشهور هم دوره او بودند، دشمنى پديد آمد. سزى ادعا مى‌کرد که آن دو اشعار او و ديگران را سرقت مى‌کنند؛ آنها نيز او را به سرقت ادبى متهم مى‌کردند. دو برادر موفق شدند سيف‌الدوله را از پرداخت مستمرى به او بازدارند. او به بغداد عزيمت نمود و به مدح ابومحمّد مهلبى (م ۳۵۲)، که وزير معتزالدوله بود، پرداخت. خالدیان نيز به دنبال او به بغداد روانه شدند و نزد مهلبى به بدگويى از او پرداختند، تا اينکه توانستند همه بزرگان بغداد را از پرداخت مزایا به او منصرف کنند. سزى در بغداد اقامت گزيد، در حالى که در مورد آن دو برادر دادخواهى مى‌کرد و در شعرش آنها را هجو مى‌نمود. او، که دوباره به تنگ‌دستى افتاده بود، براى اصرار معاش، شعرهاى خود را مى‌نوشت و مى‌فروخت؛ نيز در مقابل اجرت، ديوان ديگر شاعران را نسخه‌برداری مى‌کرد.

ابن شهر آشوب، فهرست‌نگار معروف شيعه (م ۵۸۸)، در معالم العلماء او را از جمله شاعران اهل بيت عليه السلام که تقیه پيشه کرده‌اند، برشمرده است. ابن ندیم نيز در فهرست خود، به تشيع او اشاره کرده، مى‌گويد: سزى در محله «سوق العطش»، همسایه على بن عيسى رمانى معتزلى بود. بسيار مى‌شد که بر او، که بر در خانه‌اش نشسته بود، مى‌گذشت. نزد او مى‌نشست و

سخن می‌گفت. *رقمانی* او را به اعتزال دعوت می‌کرد و *سرتی* اظهار تشیع می‌نمود، تا اینکه ابیات ذیل را سرود:

أفراع أعمداء النهی و آله	قراعا یفل البیض عند قراعه
و اعلم کل العلم أن ولهم	سیجزی غداة البعث صاعا بهاعه
فلا زال من والاهم فی علوه	و لا زال من عاداهم فی اتضاعه
و معتزلی رام عسزل ولا یتسی	عن الشرف العالی بهم و ارتفاعه
فما طاوعنی النفس فی أن اطبعه	و لا أذن القرآن لی فی اتباعه
طبعت علی حبّ الوصی و لم یکن	لینقل مطبوع الهوی عن طباعه

یعنی: با دشمنان پیامبر و آتش نبرد می‌کنم؛ نبردی که در هنگامه آن، تخم‌مرغ‌ها پوست برکنند. / و به علم تمام می‌دانم که دوست آنها سحرگاه قیامت جزا داده خواهد شد. / همیشه آنکه دوستانش دارد در اوج خویش است و همواره آنکه دشمنانش دارد در حقیض خویش. / و معتزلی قصد کرد ولایت مرا از لشرف و انجم به ایشان و بلندی آن سلب کند. / نسیم از من نمی‌پذیرد که از او فرمان برم و قرآن به پیروی او رخصت نمی‌دهد. / بر دوستی وصی سرشته شده‌ام و مباد که سرشته هوا سرشت مرا جا به جا کند.

نیز از اوست:

أأرغب عن وداد أبی تسراب	و قد شعن التراب و الضلوعا
و اعرض بعد و خط الشیب عنه	و قد أحببته طملا رفسمیما

یعنی: آیا از محبت ابونراب - علی(ع) - روی بگردانم، در حالی که تمام اعضا و جوارح از آن آکنده‌اند؟ به گاه پیری از وی روی بگردانم، و حال آنکه از وقتی شیرخوار بودم وی را دوست داشتم؟!

علاقه‌مندی او به اشعار *کشاجم*، شاعر شیعی و امامی و فانی در ولایت اهل‌بیت(ع) و استنساخ دیوان او نیز نشان تشیع اوست.

از او دیوان شعری بر جای مانده که همه اشعارش خوب و نیکوست. نیز از اوست: *المحبّ و المحبوب و الممشوم و المشروب*. *یاقوت حموی* (م ۶۲۶) نیز از او کتابی به نام *الذیرة نقل قول کرده است*.

وفات سزى در بغداد و بنا بر نظر خطيب بغدادى، نویسنده کتاب تاريخ بغداد (م ۴۶۳) در سال سیصد و شصت و اندی واقع شد. ابن اثیر در تاریخش، سال ۳۶۰ را ذکر نموده است. برخی نیز ۳۶۲ را سال وفات او می‌دانند.

منابع

فهرست ابن الندیم، ص ۱۹۵ / نیمه الدهر، ج ۱، ص ۱۶۰ و ج ۲، ص ۱۳۷ / تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۹۴ / معالم العلماء، ص ۱۵۲ / المنتظم، ج ۷، ص ۶۲ / معجم الأدباء، ج ۳، ص ۱۳۴۳، ش ۵۱۸ / وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۵۹ / سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۱۸ / هدیه العارفین، ص ۲۸۳ / الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۹، ص ۳۷۵، ش ۲۲۰۹ / اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۱۹۴ و ۲۱۳ / مشاهیر شعراء الشیعة، ج ۲، ص ۲۲۱ / دالکالمصارف تشیع، ج ۹، ص ۱۵۲.

سعد بن جناح کتبی

وی از راویان اخبار سده چهارم و از اهالی «کش» یا «شهر سبز» بود. «کش» شهری در ناحیه بخارا بر جاده معروف قدیم بین سمرقند و بلخ است. نواحی اطراف آن حاصلخیز است و طبق مأخذ چینی، در قرن هفتم میلادی بنا شده است.

سعد استاد ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کتبی، رجال نویس معروف قرن چهارم، بود. ابوعمرو (م ۳۴۰) از هم‌روزگاران محمد بن یعقوب کلینی بود. آن دو در بسیاری از استادان و شاگردان با یکدیگر مشترک بودند که گواه رابطه صمیمی و نزدیک ایشان با یکدیگر است.

کتبی در رجالش، در مواردی از سعد بن جناح نقل نموده است؛ از جمله در بیان شرح حال فضل بن شاذان، سلمة بن کهیل و عبدالله بن ابی‌یعفور،

سعد از علی بن محمد بن یزید قمی و محمد بن ابراهیم و زق سمرقندی روایت کرده است. علی بن محمد، همان علی بن محمد بن فیروزان قمی است که ساکن کش بوده و محمد بن ابراهیم نیز - همان گونه که لقبش می‌نمایاند - اهل سمرقند بوده است. پس شاید بتوان گفت که صاحب شرح حال برای به دست آوردن روایات، مسافرت چندانی نداشته و تنها از محضر استادان دیار خود استفاده می‌نموده است.

ظاهراً در مواردی که کتبی از سعد بن صباح کتبی روایت می‌کند نیز منظور همان سعد بن جناح است. در برخی منابع، وی با نام سعید بن جناح آمده که تصحیف است.

منابع

رجال کتبی، ص ۲۳۲، ۲۳۶ و ۵۳۷ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۲۵ / معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۵۹ ش ۲۵-۵، ج ۱۲، ص ۱۶۹، ش ۸۴۷۳ و ج ۱۵، ص ۲۳۹، ش ۹۹۸۳ / دائرة المعارف فارسی، ج ۲، بخش اول، ص ۲۲۲۱.

سعید بن احمد بن موسی

ابوالقاسم غرّاد کوفی از جمله راویان بزرگوار شیعه بود. «غرّاد» به پیشه نجاری اشاره دارد. در خلاصه الاقوال علامه حلی، «غزاد» نام برده شده که احتمالاً تصحیف است. نجاشی او را مورد اطمینان در روایت و راستگو توصیف کرده است. او از علی بن حسن فضال روایت می‌کرده است. کتابی به نام براهین الائمه داشته که هارون بن موسی و محمد بن عبدالله روایتگر آن بوده‌اند.

سید بن طاووس در انجام تعقیبات مشترکه، روایتی از طریق او نقل نموده است. امام باقر در این روایت، دستورالعملی را برای پاک شدن از گناهان بیان می‌فرمایند.

منابع

رجال النجاشی، ص ۱۸۰، ش ۴۷۳ / رجال ابن داود، ص ۱۶۹، ش ۶۷۵ / خلاصة الاقوال، ص ۸۰ / فلاح السائل، ص ۱۶۶ / نقد الرجال، ج ۲، ص ۳۱۷، ش ۲۲۳۶ / منتهی المقال، ج ۳، ص ۳۳۴، ش ۱۲۹۰ / شعب المقال فی درجات الرجال، ص ۸۳، ش ۳۱۸ / الوسائل، ج ۳۰، ص ۳۸۱ / اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۲۲۳ / معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۱۶، ش ۵۱۲۳ / دائرة المعارف تشیع، ج ۹، ص ۱۷۲.

سعید بن عمرو (زنده در ۳۰۴)

ابوعمر، از بزرگان علمای شیعه، معاصر ابوغالب زراری - احمد بن محمد بن ابی طاهر محمد بن سلیمان، محدث بزرگ شیعه در قرن چهارم (م ۳۶۸) و از شاگردان محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری - بود. عبدالله بن جعفر حمیری صاحب کتاب قرب الاسناد است. کتاب‌هایی که این عنوان را دارند، شامل مجموعه اخباری‌اند که با تعداد کمی راوی سندشان به معصومان علیهم السلام می‌رسد. آن مقدار از قرب الاسناد حمیری که اکنون باقی مانده اخباری است که با اسناد کوتاهی به امام صادق، امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام می‌رسد. نجاشی در ذکر کتاب‌های حمیری، قرب الاسناد الی صاحب الامر علیه السلام را نیز برشمرده که اکنون اثری از آن نیست.

محمد بن عبدالله حمیری، که خود صاحب التوفیحات الصادرة من ناحية المقدسة است، اجازه روایت قرب الاسناد پدرش را به صاحب شرح حال داده. این اجازه در آخر نسخه قدیمی قرب الاسناد، که به خط ابن مہیار بزرگ - فقیه هم‌عصر شیخ مفید - نوشته شد، موجود بوده و صورت آن چنین است:

«صورة اجازة كانت فی الاصل بخط محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری بتاريخ صفر سنة ۳۰۴ قال، اطلقت لك يا ابا عمرو سعید بن عمرو، ان تروی هذا الكتاب عني عن ابي علي تمام هذا الكتاب و ما كان فيه من

بکر الازدی و سعدان بن مسلم فاروه عن احمد بن اسحق بن سعد عنهما و کتب محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری بخرقه فی صفر سنة ۳۰۴؛ صورت اجازه در اصل به خط محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری به تاریخ صفر سال ۳۰۴ بوده است. محمد بن عبدالله گفت: ای ابو عمرو سعید بن عمرو، به تو اجازه می‌دهم که کل کتاب را از من از پدرم روایت نمایی و هر آنچه در آن از بکر ازدی و سعدان بن مسلم آمده است، آن را به واسطه احمد بن سعد از ایشان روایت نما. محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، صفر سال ۳۰۴.

منابع

رجال النجاشی، ص ۲۱۹ / الدررمة الی تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۲۴۱، ش ۱۲۷۵ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۳۵ / اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۲۴۲.

سعید بن هاشم بن وعله (؟ - ۳۷۱)

ابوعثمان خالدی منسوب به «خالدیه» یکی از روستاهای موصل است. به دلیل آنکه نسبش به قبیله «عبدالقیس» می‌رسد، به «عبدی» نیز مشهور است. گویا او تشیع را از قبیله‌اش به ارث برده است.

او و برادرش، محمد بن هاشم، شاعرانی مشهور و به «خالدیان» معروف بودند. ابن ندیم ایشان را ادیبانی می‌داند که فی البداهه شعر می‌سرودند و حافظه‌ای قوی داشتند؛ اما اگر از شعرى خوششان می‌آمد - سراینده‌اش زنده بود یا مرده - آن را از آن خود می‌خواندند. هر چند سری الرفاء، شاعر هم دوره ایشان، نیز آن دو را به گمان اینکه اشعار او را به نام خود می‌خوانند، بسیار هجو گفته، اما درست دانستن این نسبت آسان نیست.

آن دو پادشاهان، امیران و بزرگان را در شعر خود مدح می‌گفتند و هدیه می‌گرفتند، به دربار سیف‌الدوله حمدانی راه یافتند و به او نزدیک شدند تا جایی که سیف‌الدوله سرپرستی کتاب‌خانه خویش را به ایشان سپرد، با توجه

به تشیع حمدانیان و اعتقاد و تعصب ایشان در این باره، واضح است که امر خطیری مثل سرپرستی کتابخانه خود را به غیر شیعه نمی‌سپارند و از اینجا، تشیع صاحب شرح حال مسجّل می‌شود.

سعید بن هاشم به سال ۳۷۱ وفات نمود. از اوست، حماسه المحدثین یا حماسه الخالدین، کتابی در اخبار ابي تمام و محاسن شعرش، اخبار الموصل، اختیار شعر ابن الرومی، اختیار شعر البحتری، اختیار شعر مسلم بن الولید و اخباره.

منابع

فوات الوفيات، ج ۱، ص ۴۴۰ / یتمه الدهر، ج ۲، ص ۲۱۴ / فهرست ابن الندیم، ص ۱۹۵ / هدیة المارّین، ج ۱، ص ۳۹۰ / الاعلام، ج ۳، ص ۱۰۳ / الوالی بالوفیات، ج ۱۵، ص ۱۶۴ / الدرر السی تصانیف الشیعة، ج ۷، ص ۸۸ ش ۴۵۵ و ج ۹، ص ۲۸۳ ش ۱۶۹۵ / الصیان الشیعة، ج ۷، ص ۲۵۶ / مشاهیر الشعراء الشیعة، ج ۲، ص ۲۳۸.

سلامة بن حرب (زنده در ۳۷۵)

سلامه از جمله راویان کتب در سده چهارم بود. او شرح المقصورة الدریدیه را بر ابو عبدالله عجمی، حسین بن احمد بن خالویه (م ۳۹۵)، قرائت نموده و این قرائت در ۲۵ شعبان سال ۳۷۵ پایان یافته است.

چیزی که می‌تواند بر تشیع او دلالت کند این است که المقصورة الدریدیه قصیده‌ای است در ۲۲۹ بیت که آن را محمّد بن حسن بن درید لغوی (م ۳۲۱) سروده است و در آن میکال الملک و پسرانش عبدالله و محمّد و نوه‌اش ابوعبّاس اسماعیل بن عبدالله بن میکال، معروف به «میکالی» (م ۳۶۲) در نیشابور را مدح نموده است. در این قصیده، حکم و آداب و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام مانند «ردّ الشمس» آمده است.

بر این قصیده، شرح‌هایی نوشته شده است؛ از جمله شرح حسین بن احمد ابن خالویه بن حمدان همدانی نحوی، صاحب کتاب الآل (م ۳۷۰)، که از شاگردان ابن درید بوده است. ابوفتح عثمان بن جنسی (م ۳۹۲) نیز بر این قصیده شرحی نوشته است. هر دو شرح با نام شرح المقصورة الدریدیه موجود است. شیخ آقا بزرگ گفته است که شرح حسین بن خالویه را در کتاب‌خانه «الغرویة» - کتاب‌خانه شیخ علی کاشف الغطاء در نجف اشرف - دیده و سلامة بن حرب به خط خود، اجازه استادش ابو عبدالله عجمی به او را، پشت آن نسخه نوشته بوده است.

منابع

الدریة الی تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۱۳۸، ش ۶۴۳ و ج ۱۴، ص ۸۶، ش ۱۸۴۲ و ص ۸۷، ش ۱۸۴۳/اهیان الشیعة، ج ۲، ص ۳۷۸.

سلامة بن حسین (بحر) موصلی (؟ - ۳۹۰)

ابوالفرج از جمله قاضیان و شاعران دربار سیف‌الدوله حمدانی (م ۳۵۶) بود که به سال ۳۰۰ به قضاوت منصوب شد. (ذکر حمدانیان قبلاً گذشت.) سیف‌الدوله، حاکمی قهرمان و امیری دانش‌دوست بود که ادیبان و دانشمندان را گرامی می‌داشت.

کلام شرح حال‌نگاران درباره سلامه متفاوت است. ابن شهر آشوب، مورخ و شرح حال‌نگار (م ۵۸۸)، در معالم العلماء وی را از جمله شاعران آشکارگوی درباره اهل بیت علیهم‌السلام شمرده است. همو در مناقبش اشعار ذیل را از او آورده است:

یا نفس ان تلقی ظمأ فقد ظلمت	بنت النبى رسول الله و ابناها
تلك التي احمد المختار والدها	و جبرائيل أمين الله ربناها
الله ظمؤها من كسل فاحشة	و كسل ريسب و مضأها و زكأها

یعنی: ای نفس، اگر فکر می‌کنی به تو ظلم شده است، بدان که دختر پیامبر خدا و پسرانش ستم دیده‌اند. او کسی است که احمد، پیامبر برگزیده، پدر او و جبرئیل امین تربیت‌کننده اوست. خداوند از هر زشتی و شبهه‌ای پاکش نمود و پاکیزه‌اش گردانید.

او در محل دیگری از همان کتاب، با عنوان «سلامة الحینی» نیز اشعاری آورده است:

أنا مولی حیدر و ابنیسه و الملم السجّاد مصباح العرب
و ابنه الباقر و الصادق و المرتضی موسی الامام المنتجب
نمّ الرضا ثمّ أبی جعفر و المسکریین و باقی محتجب

یعنی: من دوست و پیرو حیدر و دو پسرش، و سجّاد علیه السلام هستم که چراغ عرب است؛ و پیرو پسرش باقر و صادق و امام برگزیده، موسی علیه السلام هستم؛ نیز پیرو رضا و ابوجعفر - امام نهم - و امامان عسکری و امام باقی در پرده علیهم السلام هستم.

در *یتیمه الدهر* نیز با نام «ابوالفرج»، «سلامة بن بحر» آمده و سال وفاتش ۳۹۰ گفته شده است. در جایی نیز «سلامة بن یحیی» آمده است. به دلیل آنکه اشعار مشترک به هر سه منسوب است، ظاهراً این سه نام یک نفر، یعنی همان سلامة بن حسین و دیگر موارد اشتباه نوشتاری است.

منابع

یتیمه الدهر، ج ۱، ص ۱۲۹ / *مناقب آل ابی طالب*، ج ۲، ص ۱۵۸ و ج ۱، ص ۳۲۵ / *معالم العلماء*، ص ۱۴۹ / *اعیان الشیعة*، ج ۱، ص ۱۹۳ / ج ۷، ص ۲۷۵.

سلامة (سلّام) بن محمّد بن اسماعیل ارزنی (... = ۳۳۹)

ابوالحسن، محدث و بنا به اظهار نجاشی، نقه‌ای بزرگوار از اهالی «ارزن» - از شهرهای مشهور و عالم‌پرور ارمنیه - بود. هارون بن موسی تلکبری در سال ۳۲۸ از او حدیث شنیده و اجازه روایت گرفته است. وی دایی محمّد بن احمد

ابن داود قمی (م ۳۶۸) است. احمد بن داود پس از ازدواج با خواهر او، همراه خانواده‌اش به قم رفت. ابوالحسن محمد بن احمد در قم متولد شد و سلامه پس از فوت پدر، وی را با خود به بغداد برد و به تربیت وی همت گماشت تا اینکه او نیز به سلک محدثان در آمد و به نقل روایات و کتاب‌های روایی دایی و استاد خود پرداخت.

سلامه از بزرگانی همچون علی بن حسین بن بابویه، محمد بن حسن (حسین) علی بن مهزیار، محمد بن حسن بن ولید، محمد بن جعفر مؤدب، علی ابن محمد جبائی، علی بن عمر حاجی، علی بن داود، احمد بن علی بن ابان، ابوبکر محمد بن احمد بن محمد بن ابی‌نلیج و ابن همام روایت کرده است.

او مصنفاتی همچون القیبة و كشف الحیرة، المقنع فی الفقه، و الحج عملاً - که مناسک حج است - و شاگردانی همچون محمد بن احمد و محمد بن ابراهیم نعمانی را از خود به یادگار گذاشت.

سلامه در سال ۳۳۳ به شام سفر کرد؛ اما دوباره به بغداد بازگشت و در سال ۳۳۹ در همان شهر درگذشت و در کنار حرم کاظمین، که به «مقابر قریش» معروف بود، به خاک سپرده شد.

منابع

شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۰۷، ش ۳۴۹ / رجال الشيخ، ص ۴۲۷ / رجال النجاشی، ص ۱۹۲ / رجال ابن داود، ص ۱۷۵، ش ۷۰۶ / خلاصة الاقوال، ص ۸۶ ش ۷ / معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۵ / نقد الرجال، ص ۱۵۶ / معجم الرجال، ج ۳، ص ۱۳۸ / جامع السوارة، ج ۱، ص ۳۷۰ / وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۰۸، ش ۷ / نقد الرجال، ص ۵۴۲ / بهجة الامال، ج ۴، ص ۴۰۴ / ایشاح المکتون، ج ۲، ص ۲۸۸، ۳۱۷ و ۳۳۶ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۴۴، ش ۵۰۳۱ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۳۶ / اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۲۷۶ / مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۰۲، ش ۶۲۰۶ / قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۱۲ / معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۲۳۷ / معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۱۷۷.

سلیمان بن محمد اسکافی (؟ - ح ۳۸۰)

ابوالفضل از جمله شاعران شیعی و اهل «اسکاف» - روستایی بزرگ بین نهران و بصره - بود. ابن شهر آشوب، مورخ و شرح حال نگار (م ۵۸۸)، وی را از جمله شاعران آشکارگوی شمرده است.

بعضی وی را همان علی بن محمد اسکافی نیشابوری دانسته‌اند که نعلابی در *تیمه الدهر* شرح حالش را بیان کرده است: اما پذیرفتن این نظر دشوار است. او در حدود سال ۳۸۰ وفات نمود. ابیات ذیل از جمله اشعار اویند که در برتری امیرالمؤمنین علیؑ سروده است:

فهو البطین من العلوم الالزع	اصفاه احمد من خفی علومه
و شهاب نور للهدایة یلمع	هو قبلة الله التی ظهرت لنا
و الیه فسی علم الرسالة یرجع	حبر علمهم بالذی هو کائن
بین القبائل و هو طفل یرضع	نطقت دلائله بشغل مغانه
و لملة الاسلام باب یشرع	لولاہ لم تک للنبی دلالة
بعهد الافول و قد تقضى المطلق	من ذلک شمس النهار تراجمت
أفلت و نجم عشا الاخیره یطلع	حتی اذا صلی الصلاة لوقتها
فی فضله و لذی البصیرة متنع	فی دون ذلک للاتمام کفاية

یعنی: پیامبر او را برای مراتب پنهان دانشش برگزید و او از دانشی که گرفت سرشار و گشاده شد. او قبلة خداست که برای ما آشکار شد و شهاب نوری است که برای هدایت می‌درخشد. نسبت به کسی که چنین بوده و بازگشت علم رسالت به اوست. علمی کامل است. در حالی که او طفلی شیرخوار بود، ویژگی‌هایش گویای برتری‌اش بین قبایل بود. اگر او نبود چیزی با کسی نبود که بر پیامبر دلالت کند و برای امت اسلام هم دری نبود که راه را نشان دهد. کسی که برای او خورشید روز بعد از اولش بازگشت تا او نمازش را در وقت خود بخواند، پس از اینکه خورشید غروب کرده بود و ستاره‌های شب پیدا شده بودند، کمتر از این کلام، برای مردم در اقرار به فضلش کافی است و برای صاحب بصیرت قانع‌کننده است.

منابع

اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۳۰۹ / معالم العلماء، ص ۱۴۹ / مجمع البحرین، ج ۵، ص ۷۲ / تهمة الدرر، ج ۴، ص ۱۰۸ / مشاهیر شعراء الشیعة، ج ۲، ص ۲۶۱.

سهل بن احمد بن عبدالله دیباجی بغدادی (۲۸۶-۳۸۰)

ابومحمد از محدثان شیعه بود که تولدش سال ۲۸۶ گزارش شده است. وی به صنعت «حریر» اشتغال داشت.

نجاشی روایت کردن از او را بی‌اشکال می‌داند؛ اما گفته است: وی در خصوص اعتقاد خود بسیار پنهان‌کاری می‌کرد؛ اما در آخر عمرش، تظاهر به دین نمود. کتاب ایمان ابوطالب از اوست که عده‌ای از اصحاب و احمد بن عبدالواحد آن را برای نجاشی نقل کرده‌اند. گفته‌اند: در محل «درب زعفرانی» در بغداد منزل گزیده بود و تلکبری در سال ۳۷۰ از او حدیث شنیده و سهل به او و پسرش اجازه نقل روایت داده بود. اما ابن غضائری، رجالی معروف شیعه در سده پنجم، او را ضعیف دانسته و گفته: وی از خود حدیث می‌ساخته و نیز از افرادی که در رجال شناخته شده نیستند، حدیث نقل کرده است. البته خود او هم روایاتی که سهل از کتاب اشعثیات روایت کرده است و کتاب‌های دیگری نظیر آن را - که نقل کسی غیر خود اوست - بدون اشکال دانسته است. در شرح حال محمد بن قاسم گفته است: تفسیر وی از برافته‌های سهل دیباجی است. صاحب معجم رجال الحدیث معتقد است؛ البته این کلام معنایی ندارد و احتمالاً تحریفی از جانب نساخ است؛ زیرا سهل در طریق تفسیری واقع نشده است. نیز بر این باور است که به گفتار ابن غضائری، چون صحت انتساب کتاب به وی معلوم نیست، نمی‌توان بدان اعتماد کرد. نظیر کلمات ابن غضائری را ابن داود در رجال خود آورده که احتمالاً از همان منبع باشد.

از او محدثانی همچون سید مرتضی، شریف رضی، ازهری، قاضی ابوالعلاء واسطی، ابوالقاسم تنوخی، عتیقی، ابومحمد حسن بن علی بن محمد جوهری، احمد بن عبدالواحد، عبدالله بن احمد بن عثمان صیرفی و محمد بن حسن تمیمی بکری حدیث نقل کرده‌اند.

او خود از ابوخلیفه فضل بن حباب جمحی، یعوت بن مزرع عبیدی، محمد بن عباس یزیدی، محمد بن حسن بن درید، ابوبکر بن انباری، محمد بن یحیی صولی، عبدالله بن حسین غزنوی، محمد بن جریر، علی بن عبدالله، احمد بن عمر زیقی، محمد بن عباس میرد، علی بن حسن بن علی، محمد بن ابی‌ازهر و محمد بن عبدالله بن علی هاشمی حدیث شنیده است.

در مسافرتی که به مصر داشت، از محمد بن محمد بن اشعث کوفی حدیث شنیده و کتاب اشعثیات را بر او قرائت کرد. این کتاب، که به جعفریات و علویات نیز شناخته می‌شود، متضمن هزار حدیث به یک سند است که آن را محمد بن محمد بن اشعث از موسی بن اسماعیل به موسی بن جعفر از پدرش اسماعیل از موسی بن جعفر رضی الله عنه نقل کرده و احادیث آن بر حسب کتب فقهی مرتب شده‌اند. بنا بر گزارش حسین بن عبدالله، دیباجی کتاب حج را از او روایت نموده است. در این کتاب، ابن اشعث آنچه را اهل سنت از امام صادق رضی الله عنه درباره حج روایت کرده‌اند، ذکر کرده است. سهل در ماه صفر سال ۳۸۰ از دنیا رفت و شیخ ابوعبدالله مفید بر او نماز خواند.

منابع

رجال الشيخ، ص ۴۷۴، ش ۳ / رجال النجاشی، ص ۳۷۹ / تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۲۱، ش ۴۷۳۷ / الانساب، ج ۲، ص ۵۲۳ / رجال ابن داود، ص ۱۸۰، ش ۷۳۲ / خلاصة الاسماء، ص ۸۱، ش ۴ / تاریخ الاسلام (حوادث ۳۸۰)، ص ۳۵۱ و ۶۵۷ / المصبر، ج ۲، ص ۱۵۶ / نقد الرجال، ص ۱۶۴، ش ۲ / مجمع الرجال، ج ۳، ص ۱۷۷ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۹۲ / شذرات الذهب، ج ۳، ص ۹۶ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۷۳ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص

۱۲۷ / مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۷۰، ش ۶۷۰۲ / قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۱ / معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۳۳.

شهید بلخی (۶ - ۳۲۴)

ابوالحسن شهید بن حسین بلخی جهودانکی (م ۳۲۴)، فیلسوف، ادیب و شاعر نامدار ایرانی و احتمالاً اسماعیلی مذهب بود. پدرش اهل «جهودانک» از روستاهای بلخ بود. شهید در بلخ زاده شد، اما از تاریخ تولدش اطلاعی در دست نیست. او را علی و سهیل هم نامیده‌اند؛ همچنان که در ذکر کنیه‌اش در منابع گوناگون گفته‌های متفاوتی وجود دارد. برخی او را «ابوالحسین» و عده‌ای مانند ابن ندیم، «ابوالحسن» خوانده‌اند. منابع موجود دربارهٔ کودکی و جوانی وی مطلبی متذکر نشده‌اند، هرچند از اشعار فرخی سیستانی و از سخن یاقوت حموی برمی‌آید که به خطاطی و وراقی هم اشتغال داشته و بسا که از این راه معیشت خویش را فراهم می‌کرده است. همچنین می‌دانیم که به دربار چغانیان - از امرای ایرانگرای غرب ماوراء النهر - رفت و آمدهایی داشته است. آورده‌اند؛ هنگامی که به دربار امیر احمد چغانی رفت، برای ابوزید بلخی نامه‌ای به رشتهٔ تحریر درآورد، اما جوابی دریافت نکرد. بدین‌روی، شهید با سرودن دو بیت ذیل او را ملامت نمود:

اضی النفس منک جواب کتبی واقطعها لتسکن و هی تآیی
اذا ماقلت سوف یجیب قللت اذا رد المنبری الجرابا

حکایت از این فرار بوده که ابوزید در جوانی خود، آن‌گاه که بسیار فقیر و تنگ‌دست بود، از ابوعلی منبری گندم طلب کرد و او موافقت نمود، بدان شرط که انبان بفرستد و ببرد. ابوزید انبانی فرستاد، اما منبری آن را نزد خود نگه داشت و پس نفرستاد. در این دو بیت، شهید می‌گوید: من امید جواب

برای نوشته‌ام داشتم، اما نفسم ناامید بود. هر بار که به خودم می‌گفتم او به زودی جواب خواهد داد، نفسم می‌گفت: اگر منبری انبان وی را پس فرستاد، او هم جواب نامه را می‌دهد!

ابیات مذکور بر مهارت وی در سخنوری و شعر عربی دلالت می‌کنند. در عین حال، ماجرای تحریر نامه یاد شده با توجه به گرایش‌های فلسفی ابوزید بلخی و ارتباط او با شهید از او چهره‌ای فلسفی می‌نماید، به ویژه که می‌دانیم ابوسهل احمد بن عبدالله بن احمد کتاب‌هایی در اخبار ابوزید و شهید داشته که مورد استفادة یاقوت حموی در معجم الادباء نیز بوده است. افزون بر ابوزید، شهید با محمد بن زکریای رازی هم در ارتباط بوده و از مناظرات میان آن دو در باب برخی مسائل فلسفی و نقض و ردّ هر یک بر دیگری آگاهییم. چنان‌که ابن ندیم، ابوریحان بیرونی و ابن ابی‌اصیبه با اندکی اختلاف، از دو ردیة رازی بر شهید نام برده‌اند. این دو ردیة عبارتند از: فیما جری بینہ و بین شهید البلخی فی اللذة؛ الردّ علی شهید فی لغز المعاد.

بیرونی پس از یادآوری این دو نام، درباره‌ی متن مناظرات رازی و شهید اطلاعاتی در اختیار ما قرار نمی‌دهد. اما ابن ندیم با ذکر عنوان کتاب علی سهیل البلخی فی تفتیت المعاد به این مطلب اشاره می‌کند که رازی در صدد نقد رأی شهید در ابطال معاد برآمده و سعی بر اثبات آن داشته است. سخن وی از جهانی تأمل‌برانگیز است؛ چراکه از یک‌سو، برخی منابع مانند رسالة الحیة ابوحیان توحیدی و تکت الهمیان صالحی صفدی ابطال معاد را به محمد بن زکریای رازی نسبت داده‌اند و از سوی دیگر، کاوش در اشعار شهید از اعتقاد وی به معاد حکایت می‌کند. از آن جمله، این ابیات است:

سه دیانت و دینورز و نیک رایی کن که سوی غلد برین باشدت گذرنامه
 شنیده‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت که آرزو برساند به آرزومندی
 لازم به ذکر است که شهید بخش عمده‌ای از عمر خود را در دربار نصر بن

احمد سامانی، امیر اسماعیلی گرا (زنده در ۳۰۱-۳۳۱)، می‌زیسته و در مدح او و ابو عبدالله جیهانی وزیر، اشعاری سروده است. همچنین با جعفر بن محمد رودکی، شاعر اسماعیلی مذهب، ارتباط دوستانه‌ای داشته و در مدح او ابیاتی سروده است. افزون بر این، در اشعار شاعرانی همچون منوچهری و فرّخی سیستانی هم نام شهید و رودکی را هم‌پایه قرار داده‌اند. از سوی دیگر، محمد ابن زکریای رازی با ابوحاتم رازی اسماعیلی هم مناظره داشته و به طور کلی، با گرایش‌های معطوف به خوانش فلسفی دین، در ستیز بوده است. پس می‌توان گفت؛ در معاد، موضع‌گیری محمد بن رازی با شهید به دلیل مخالفت وی با اسماعیلیه بوده و بسا که از قایل بودن شهید به معاد روحانی نشأت گرفته است. آنچه بر گمان ما در این مسئله می‌افزاید بر خورد اسماعیلی شهید با مسئله «لذت نفس» است که در *صوان الحکمة*، ابوسلیمان منطقی سجستانی آن را از کتابی از شهید با نام *تفصیل لذات النفس علی اللذات البدن هی اذا حصلت آلام* آورده است. بخشی از این مطلب به قرار ذیل است:

نخستین فضیلت لذات نفسانی بر لذات جسمانی دوام و اتصال آنهاست؛ زیرا لذات نفس در نتیجه مسترتی که او با وجود مطلوب خود، مانند حکمت و علم به دست می‌آورد و به سبب ایقانی که به فضیلت آن بر امور دیگر دارد، دائم و متصل است و انقطاع نمی‌پذیرد. اما لذت بدن بستگی به وجود قوت حاشه دارد. به همین سبب، منقضي و زایل است و به سرعت تبدل و استحاله می‌پذیرد.

سپس به بیان سایر جهات فضیلت لذت نفس نسبت به لذت‌های بدن می‌پردازد.

توجه به درون‌مایه قطعه نقل شده از کتاب *تفصیل لذات النفس* در مختصر *صوان الحکمة*، ما را به این باور می‌رساند که او در حکمت خود، بر رأی اسماعیلیه بوده و در عین حال، سخن مرحوم قزوینی در حواشی خود، بر

نسخہ‌ای از *لباب الالباب عوفی* مبنی بر اینکه شہید از حکما و فلاسفہ بزرگ بوده و بی‌سبب بہ «شاعر» معروف شدہ و گاہ‌گاہی شعر می‌گفتہ است، اعتباری مضاعف می‌بخشد.

بہ سبب ہمین شہرت و تسلط شہید در حکمت بودہ کہ رودکی او را در شمار خرد، از ہزاران تن بیشتر ارج می‌نہادہ است:

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد ہزاران بیش

شہید در خط نیز استاد بودہ و فرّخی او را بہ این ہنر ستودہ است:

خط نویسد کہ بنشناسند از خط شہید شعر گوید کہ بنشناسند از شعر جریر

علاوہ بر این، عوفی نظم اشعار عربی را ہم بہ او نسبت دادہ و قطعہ‌ای از او بہ تازی نقل کردہ است.

بہ ہر حال، شہید چہ در عصر خود و چہ پس از خود، بہ وفور دانش و حسن خط و قدرت طبع و لطف ذوق مشہور بودہ و در استادی ہم‌ردیف و همانند رودکی بہ شمار می‌آمده است. در شعری از فرّخی می‌خوانیم:

شامرات چو رودکی و شہید مطربانت چو سرکش و سرکب

تعالیمی او را یکی از چہار تن بزرگانی دانستہ کہ از بلخ بیرون آمدہ و در ہمہ‌جا مشہور بودہ‌اند. آن چہار تن عبارتند از: *ابوالقاسم کعبی متکلم بزرگ معتزلی* در کلام، *ابوزید بلخی* در بلاغت و تألیف، شہید بن حسین در شعر فارسی، و محمّد بن موسی در عربی.

واقع آن است کہ ہرچند غزل‌های شہید نزد ہم‌عصرانش مانند فرّخی سیستانی بہ دلاویزی و نفزی شہرت داشتہ است، اما بہ تعبیر درست زلیخا لارز، شعر او از حکمت مایہ می‌گیرد. شہید در یکی از ابیات بہ جا مانده‌اش ہم بر این مطلب تأکید می‌کند؛ آن ہم در دورانی کہ سامانیان اسماعیلی

مذهب بر اعتلای فرهنگ ایرانی و زبان فارسی اصرار می‌ورزیدند و در این راه می‌کوشیدند.

دعوی کنی که شاعر دهرم و لیک نیست در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم این شعر شهید در عین حال، پاسخی تواند بود به طعنه‌ها و تحقیرهای حکیمی همچون ابوحاتم رازی که شعر فارسی را بی‌معنا و بی‌فایده می‌خواند. آن هم در زمانه‌ای که فرهنگ فارسی زبان ایرانی می‌رفت که درخشندگی و وسعتی خیره‌کننده بیابد. پس بی‌سبب نیست که راه بنیاد گذارده شهید را شاعران فارسی‌سرای پس از او ادامه دادند، تا آنکه پس از گذار این راه، از شعر شاعرانی همچون ابوالهیثم گرگانی، اسماعیلی و ابوشکور بلخی، سرانجام، قابلیت‌های زبان فارسی در شعر زهدگرای سنایی به ظهور رسید و بدین اوصاف است که ابواسحاق معتزلی، شهید را در فصاحت شعری هم‌ردیف و حتی بالاتر از رودکی می‌داند.

درباره تاریخ درگذشت شهید هم مانند زادروزش اطلاع دقیقی در دست نیست؛ هرچند از مرثیه رودکی بر او برمی‌آید که پیش از سال ۳۲۹ و بنا به تحقیقات متأخر، به سال ۳۲۴ یا ۳۲ هجری بوده است. بعضی نیز سال وفات او را ۳۱۵ دانسته‌اند. رودکی در نثای او سروده است:

کاروان شهید رفت از پیش	زان ما رفته گهر و می‌اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم	وز شمار خرد هزاران پیش

از جمله اشعار اوست:

اگر غم را چو آتش دود بودی	جهان تاریک بودی جاودانه
درین گیتی سراسر گر بگردی	خردمندی نیایی شادمانه

نیز از اوست:

دانش و خواسته است نرگس و گل	که به یک جای نشکند به هم
هر که را دانش است خواسته نیست	و آنکه را خواسته است دانش کم

منابع

- فهرست ابن‌الندیم، ص ۵۳۱ / کتاب‌الزینة، ج ۱، ص ۱۲۲ / لباب‌الالباب، ج ۲، ص ۲۴۳ /
 تیسمة‌الدهر، ج ۴، ص ۹۷ / معجم‌الادباء، ج ۱، ص ۱۴۳ / معجم‌البلدان، ج ۲، ص ۱۹۴ /
 الوالی‌بالوفیات، ج ۱۶، ص ۱۱۵ / تکت‌الهمیان فی تکت‌العصیان، ص ۲۴۹ / فیلسوف‌ری، ص
 ۳۹ / صوان‌الحکمة، ص ۳۰۶ / ثلاث‌رسائل، ص ۷۹ / دیوان‌رودکی، ص ۳۰ / دیوان‌فرّسی
 سیستانی، صفحات متعدد / دیوان‌منوچهری‌دامغانی، صفحات متعدد / چهارمقاله، ص ۸۱ /
 تاریخ‌ادبیات‌در‌ایران، ج ۱، ص ۳۹۱ و ۳۸۹ / تاریخ‌علوم‌عقلی‌در‌تمدن‌اسلامی، ص ۲۰۲ /
 دائرة‌المعارف‌تشیع، ج ۱۰، ص ۱۴۷.

صالح بن شعیب طالقانی

ابوالحسن از محدثان گران‌قدر شیعه و از استادان شیخ صدوق بود. وی از
 احمد بن ابراهیم بن مخلص حدیث گرفته است.
 شیخ صدوق در ماه ذی‌قعدة سال ۳۳۹ یکی از معجزات امام زمان ع را،
 که توسط نایب چهارم آن حضرت، علی بن محمد سمری، صادر شده بود، شنیده
 و روایت کرده است. وی این خبر را در کتاب کمال‌الدین نقل کرده است.

منابع

- کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۰۳ / بحار‌الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۰ / طبقات‌اعلام‌الشیعة، ج ۱، ص
 ۱۳۹ / معجم‌رجال‌الحدیث، ج ۱۰، ص ۸۰ ش ۵۸۳۱ / مستدرکات‌علم‌رجال‌الحدیث، ج
 ۴، ص ۲۳۹ / دائرة‌المعارف‌تشیع، ج ۱۰، ص ۲۵۸.

صالح بن محمد صرامی

وی از دانشوران گران‌قدر سده چهارم و از هم‌روزگاران شیخ صدوق بود.
 نجاشی او را در شمار مؤلفان نامدار شیعه یاد کرده و از آثار او، کتاب‌انخبیار

السید بن محمد یعنی سید حمیری، شاعر بزرگ صدر اسلام، و کتاب تاریخ الائمة را نام برده است. شیخ ابوالحسن احمد بن محمد بن عمران جندی، از استادان نجاشی، از او روایت کرده است. گفتنی است، لقب او در بعضی نسخه‌ها «صرمی» و در بعضی دیگر «صرمی» ضبط شده است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۱۹۹، ش ۵۲۸ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۰۸ / رجال ابن داود، ص ۱۱۰ / الدررمة الی تصانیف الشیعة، ج ۳، ص ۲۱۶ / اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۱۳۹ / القدير، ج ۲، ص ۲۳۲ / معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۸۹، ش ۵۸۵۳ / دائرة المعارف شیعی، ج ۱۰، ص ۲۵۸.

صدقة بن بندار قمی (؟ - ۳۰۱)

ابوسهل از دانشوران گران‌قدر و محدثان پرومند شیعه در دوران غیبت صفرا بود. نجاشی او را در شمار مؤلفان کهن شیعه نام برده و به نقل از استادش، حسین بن عبدالله غضائری، دانشمند معروف شیعه (م ۴۱۱) به وثاقت و شایستگی ستوده و گفته: او از کسانی است که در شنیدن حدیث بسیار پرسابقه بود.

در اینکه «بندار» نام است یا لقب، و معنای آن چیست، در منابع قدیمی بحثی نشده است. البته توجه به موارد موجود، نشان می‌دهد در بعضی موارد، نام و در جایی لقب بوده است؛ چنان‌که شیخ طوسی، دانشمند برجسته شیعه (م ۴۶۰)، در الفهرست، نام عبدالله، پدر محمد بن عبدالله ماجیلویه - داماد برقی - را «بندار» دانسته و نجاشی می‌گوید: این ابوالقاسم عبدالله، ملقب به «بندار» بوده که باید گفت: منظور شیخ طوسی نیز همین لقب عبدالله است، یا

اینکه چون «بندار» یک لفظ فارسی است و شیخ طوسی که ایرانی بوده، بهتر اطلاع داشته و خواسته است: بگوید نام *عبدالله* قبلاً فارسی و «بندار» بوده و نجاشی، که عرب بوده، آن را لقب او دانسته است.

نوشته‌اند: «بندار» نام و لقب بسیاری از دانشمندان شیعه و سنی بوده است. بندارهای شیعه تقریباً همگی اهل قم بوده و بندارهای سنی بیشتر اهل اصفهان و جرجان بوده‌اند که در مناطق گوناگون می‌زیسته‌اند.

مامقانی، دانشمند رجالی متأخر، در ترجمه «بندار بن عاصم» می‌نویسد: «بندار» لقب جمعی از محدثان عامه و غیر ایشان است و هم گفته‌اند: به معنای «حافظ» است. شاید این استعاره باشد؛ زیرا «بندار» در اصل به معنای کسی است که کالاها را برای روزهای تنگ‌دستی و فحطی نگه می‌دارد؛ «حافظ» هم در نظر محدثان، ذخیره‌کننده محفوظات خود برای موقع احتیاج و ضرورت است. در فرهنگ عمید می‌نویسد: «بندار - به ضم باء - مالدار، سرمایه‌دار، صاحب باغ و باغتره، کسی که پیشه‌اش مال‌داری و فروش حاصل از باغ و باغتره است.»

از اینکه سیوطی، دانشمند سنی (م ۹۱۱)، در *طبقات الحفاظ*، سه تن از دانشمندان عامه را «بنادر الحدیث» نامیده، پیداست که به گفته *مامقانی*، «بندار» به معنای حافظ حدیث یا استاد توانای در حدیث هم استعمال شده است. در بین دانشمندان شیعه و سنی، شماری از ایشان، از جمله صاحب ترجمه، ملقب به «بندار» بوده‌اند.

از آثار *صدقه بن بندار*، کتاب *التجمل والمروءة* بوده که از سرنوشت آن خبری در دست نیست. نجاشی آن کتاب را نیکو و صحیح‌الحدیث توصیف نموده و احتمالاً آن را دیده بوده است. وی به سال ۳۰۱ وفات کرده است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۲۰۴، ش ۵۴۴ / رجال ابن داود، ص ۱۸۷، ش ۷۶۷ / خلاصة الاقوال، ص ۸۹، ش ۳ / منتهی المقال، ج ۴، ص ۲۷، ش ۱۴۷۷ / نقد الرجال، ج ۲، ص ۴۱۸، ش ۲۶۲۴ / معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۱۱۰، ش ۵۹۱۳ / دائرة المعارف نشیخ، ج ۱۰، ص ۳۱۷.

طاهر بن عیسی وراق کشتی

ابومحمد از راویان اهل «کش» بود. «کش» یا «شهر سبز» شهری در ناحیه بخارا بر جاده معروف قدیم بین سمرقند و بلخ است. «وراق» اشاره به پیشه تهیه و فروش کاغذ و یا حرفه نویسندگی اوست. شیخ طوسی او را صاحب کتاب‌هایی دانسته و کشتی، دانشمند نامدار رجالی (م ۳۴۰) را در زمره شاگردان او شمرده است.

او خود شاگرد ابوسعید، جعفر بن احمد بن آیوب، بود. جعفر بن احمد، که نقل او از روایت را نیکو دانسته و مذهبش را درست شمرده‌اند، استاد محمد ابن مسعود عیاشی، دانشمند معروف شیعه (م ۳۲۰)، نیز بود. شیخ طوسی او را متکلم می‌داند. شهرت او از سوی رجالیان به گونه‌های متفاوتی آمده است: تاجر سمرقندی، ابن التاجر و ابن العاجز، که احتمالاً آخری تصحیف است و منافاتی ندارد که وی و پدرش هر دو تاجر بوده باشند؛ چنان‌که کشتی در جایی او را جعفر بن احمد بن آیوب تاجر سمرقندی و جایی دیگر معروف به ابن التاجر معرفی کرده است. احتمال دیگر اینکه لفظ «بن» - بین آیوب و تاجر - افتاده باشد که بنابر آن، او تنها به «ابن التاجر» معروف بوده است.

در یکی از نسخه‌های رجال الطوسی، ذیل ترجمه طاهر بن عیسی آمده است که وی از جعفر بن احمد خراسی روایت می‌کرد، اما بنابر استدلال صاحب معجم رجال الحديث، کشتی از طریق طاهر بن عیسی از جعفر بن احمد سمرقندی روایت می‌کرده است.

از دیگر استادان او، محمد بن قاسم بن حمزه علوی، از اصحاب امام هادی ع است. شاید یکی از استادان او، شخصی معروف به «شجاعی» باشد. گفته شده است؛ وی علی بن محمد بن شجاع نیشابوری و فردی مجهول الحال است. هر چند طاهر بن عیسی از طریق استادش، جعفر بن احمد، چندین بار از شجاعی روایت نموده اما در سندی نیز طاهر بلاواسطه از او روایت کرده که شاید افتادگی لفظ «عن» از سند بوده و یا نشان آن است که او مستقیماً از شجاعی حدیث شنیده است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۱۲۱ / رجال الشیخ، ص ۴۱۸ و ۴۲۸، ش ۶۱۵۵ / رجال کتبی، ص ۱۵، ۲۱۸، ۲۰۸، ۴۳۷ / بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۳۵ / منتهی المقال، ج ۴، ص ۴۰، ش ۱۴۹۵ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۷۳، ش ۶۰۰۳؛ ج ۱۸، ص ۱۶۵، ش ۱۱۶۱۹ و ج ۱۳، ص ۱۵۸، ش ۸۴۴۳ / دایرة المعارف فارسی، ج ۲، بخش اول، ص ۲۲۲۱.

طاهر غلام ابی جیش

ابویاسر از متکلمان شیعه بود. در خلاصه الاقوال و معجم رجال الحدیث، وی «غلام ابوالحبیش» خوانده شده است. مظفر بن محمد بن احمد، ابوالجیش (ابوالحبیش) بلخی، متکلمی مشهور و اهل حدیث بود. او کتاب‌های فراوانی تألیف نموده است. به دلیل آنکه سال مرگ او ۳۶۷ گزارش شده است، غلامش طاهر نیز احتمالاً در شمار دانشمندان قرن چهارم قرار می‌گیرد.

طاهر استاد ابوعبدالله شیخ مفید بود. او اولین استادی است که شیخ مفید بر او قرائت کرده است. او بود که از شیخ مفید خواست تا در مجلس درس متکلم مشهور معتزلی، علی بن عیسی رسانی، رفت و آمد کند. به گفته شاگردش شیخ مفید، کتاب کلام فی فک از اوست.

منابع

رجال النجاشی، ص ۲۰۸، ش ۵۵۲ و ص ۴۲۲، ش ۱۱۳۰ / شیخ طوسی، الفهرست، ص ۲۵۵، ش ۳۷۱ / خلاصة الاقوال، ص ۹۱ / رجال ابن داود، ص ۱۹۰، ش ۷۷۷ / معالم العلماء، ص ۶۱، ش ۴۱۶ / نقد الرجال، ج ۲، ص ۴۳۲، ش ۲۶۷۲ و ۲۶۷۳ / اصل الاصل، ج ۲، ص ۱۳۷، ش ۳۹۳ / منتهی المقال، ج ۴، ص ۴۰، ش ۱۴۹۶ / تاریخ الفقهاء و السراة (المنتخب)، ج ۳۰، ص ۳۹۵ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۴، ص ۱۴۱ / اعيان الشيعة، ج ۹، ص ۴۲۰ / معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۱۷۳، ش ۶۰۰۵ / موسومة طبقات الفقهاء، ج ۵، ص ۳۳۵.

طاهر بن یحیی (۲ - ۳۱۴)

ابوالقاسم (ابوالحسن) از دانشمندان علم انساب بود. نسب کامل او چنین است: طاهر بن ابوحسین، یحیی بن حسن بن جعفر الحجة بن عبیدالله اعرج بن حسین اصغر بن امام سجاد علیه السلام.

امام زین العابدین علیه السلام یازده فرزند پسر داشتند. نام دو تن از آنها حسین بود. آنکه کوچکتر بود، «اصغر» لقب داشت. از میان آن دو، ابوعبیدالله حسین اصغر صاحب اولاد و اعقاب بود. وی محدثی فاضل بود. گروهی از جمله عبدالله بن مبارک و محمد بن عمر واقفی شیعی از او روایت نموده‌اند. او سال ۱۵۷ در سن ۶۴ سالگی وفات کرد و در قبرستان «بقیع» به خاک سپرده شد. وی چند پسر داشت، از جمله عبیدالله که به خاطر نقصی که در یکی از باهایش بود به او «اعرج» می‌گفتند. گفته‌اند: عبیدالله در عوض قطعه زمینی که سَفاح به او بخشید و سالیانه هشتاد هزار دینار سود داشت، از بیعت با محمد بن عبدالله معروف به «نفس زکّیه» سرباز زد. محمد سوگند خورد که اگر او را ببیند به قتل برساند. وقتی عبیدالله را نزدش آوردند، چشم‌های خود را بست تا مجبور به اجرای سوگند خود نشود.

فرزندش جعفر الحجة، سیدی شریف، عقیف، والامرتبه و بلندهمت بود. در فصاحت به زید بن علی بن الحسين علیه السلام شباهت داشت. زیدیه به او «حجة الله»

می‌گفتند و گروهی به امامت او قایل بودند. *ابوالبختری*، وهب بن وهب والی مدینه، از سوی *هارون الرشید* او را زندانی نمود. هجده ماه در زندان بود تا اینکه وفات کرد. همواره روزها روزه و شب‌ها به نماز مشغول بود. در مدینه تا سال ۱۰۸۸ و بلکه بیشتر، امارت و ریاست در میان فرزندان او بود؛ از جمله سید مهنا، قاضی مدینه و صاحب *مسائل المدنیات* - مسائلی که وی از علّامه حلّی پرسیده و ایشان پاسخ داده و از وی بسیار تجلیل نموده - از نوادگان اوست. یحیی پدر صاحب شرح حال نیز نوه اوست. او به «*سّابّه عقیسی*» مشهور بود. گفته‌اند: وی اولین کسی است که کتابی درباره نسب آل ابوطالب *تساب آل ابی طالب* نوشته. دو کتاب *المعقبین و اخبار الزینیات* نیز به نام او چاپ شده‌اند. او انسب عرب را به خوبی می‌دانست و از وقایع مدینه و مکه آگاه بود. کنیه‌اش «*ابوالحسن*» نیز گفته شده است. دو پسر به نام‌های *محمد الاکبر* و *طاهر* داشت. در سال ۲۱۴ در مدینه به دنیا آمد و در ۲۷۷ وفات نمود. او را نزدیک قبر حضرت خدیجه علیها السلام به خاک سپردند.

طاهر خود عالمی فاضل، باتقوا، زاهد، عابد، درست‌کار و بلندمرتبه بود. برادرزادگانش به نام او، یعنی به *ابن اخی طاهر* مشهور بودند. از میان ایشان، *ابومحمد حسن بن محمد بن یحیی* (م ۳۵۸) را، که از محدثان و صاحب کتاب‌هایی بوده است، می‌شناسیم. شیخ مفید او را درک کرد و از وی حدیث شنید. البته در خصوص مورد اطمینان بودنش، میان رجالیان اختلاف است. سال وفات او ۳۱۴ گزارش شده است.

شیخ *عبّاس قمی* در *منتهی الآمال* در بزرگداشت او، داستانی نقل کرده است:

ما بین *ابوالحسن طاهر* و مردی خراسانی دوستی و محبتی برقرار بود. مرد خراسانی هرگاه به حج مشرف می‌شد، در مدینه به دیدار این سید شریف می‌رفت و دوپست دینار به او تقدیم می‌کرد. بعضی از مخالفان سید، به مرد خراسانی گفتند: تو پولت را از بین می‌بری؛ چراکه این مرد آن را در راهی غیر طاعت خدا و رسول مصرف می‌کند. خراسانی سه

سال آن مستمری را قطع نمود. سید بزرگوار دل شکسته شد. جدش را در خواب دید که به او فرمود، ناراحت نباش. به آن خراسانی امر کردم که آن وجه را هر سال به تو بدهد و آنچه را نیز فوت شده است بپردازد. مرد خراسانی هم پیامبر^ﷺ را در خواب دید که به او فرمودند، چرا حرف دشمنان را دربارهٔ پسرم ظاهر قبول کردی و مستمری او را قطع نمودی؟ صلهٔ او و آنچه را فوت شده است به او بپرداز. آن مرد به خدمت سید رسید، از او عذرخواهی نمود و ششصد دینار به همراه هدایایی به او تقدیم کرد.

منابع

تاریخ الاسلام، ج ۲۳، ص ۴۷۹ / عمدة الطالب، ص ۳۳۴ / الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۳۷۸، ش ۱۵۱۹ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۴۱ / الکنی و الانساب، ج ۱، ص ۲۱۰ / منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۰۰ و ۱۵۲ / منتهی المقال، ج ۲، ص ۴۶۳، ش ۸۱۳ / معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۱۴۲، ش ۳۱۳۱.

ظفر بن حمدون بن احمد بن سداد بادرائی (زنده در ۳۴۷)

ابومنصور از عالمان و بزرگان محدثان زمان خود بود. او علوم و فنون اسلامی را از بزرگان عصر خود آموخت و خود بر مسند تدریس نشست. از جمله شاگردانش، شیخ ابوالقاسم علی بن شیل بن اسد (م ۴۶۰)، از استادان نجاشی و شیخ طوسی است. ابن شیل سال ۳۴۷ در «بادریا» از او حدیث شنیده است. گویا «بادریا» دهی از توابع واسط - شهری نزدیکی بغداد - بوده است. شهرت صاحب شرح حال به «بادریائی» و فعالیت علمی او در این ناحیه، نشان می‌دهد که آنجا محل زندگی او بوده است.

در رجال الطوسی، این شخص با عنوان ظفر بن محمد ثبت شده که تصحیف است.

ابن غضائری او را در مذهب ضعیف دانسته است. به همین دلیل، علامه حلی، نسبت به مذهب او اظهار نظر نهایی نکرده است. ابن داود وی را، هم در زمره افراد مورد اعتماد و هم در بین آنان که به ایشان اعتمادی در نقل روایت نیست، آورده است.

او شاگرد اسحاق بن ابراهیم حمیری نهاوندی بود و کتاب‌های صیام، متممه، دواجن، مآکل، جنائز و نوادر را از او روایت کرده است. نیز دو کتاب عبدالله بن حماد انصاری را به واسطه حمیری روایت کرده است. او از استادش حمیری در ماه رمضان سال ۲۹۵ در منزلش در حوالی نهاوند حدیث شنیده است. از جمله مؤلفات وی اخبار ابي‌ذر است که علی بن شبلی آن را نقل نموده است.

منابع

شیخ طوسی، الفهرست، ص ۳۰، ش ۹ / رجال الشیخ، ص ۴۷۷ و ۴۲۹ / شیخ طوسی، الامالی، ص ۴۰۵ / رجال النجاشی، ص ۱۹، ۲۱۱ و ۲۱۸ / الانساب، ج ۱، ص ۲۴۹ / رجال ابن داود، ص ۱۹۲، ش ۷۸۵ و ۴۶۴ / خلاصة الاقوال، ص ۹۱، ش ۳ / نقد الرجال، ص ۱۷۶ / مجمع الرجال، ج ۳، ص ۲۳۲ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۲۳ / هداية المحدثین، ص ۸۷ / تنسیح المقال، ج ۲، ص ۱۱۲، ش ۵۹۸۵ / طبقات اعلام الشیمة، ج ۱، ص ۱۴۲ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۰۳، ش ۷۲۶۲ / قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۷۷ / مستدرکات اعیان الشیمة، ج ۴، ص ۱۰۹ / مجمع رجال الحدیث، ج ۹، ص ۱۷۵، ش ۶۰۳۲.

عبّاد بن عبّاس طالقانی (۲ - ۳۳۵)

ابوالحسن، عبّاد بن عبّاس بن عبّاد دیلمی قزوینی طالقانی، که «امین» لقب داشت، از متکلمان و نویسندگان سده چهارم و کاتبان صاحب منصب در دربار آل بویه بود. وی وزیر رکن‌الدوله حسن بن بویه دیلمی، ملک اصفهان و ری و همدان و غیر آن بود که ۴۴ سال در منصب خود باقی ماند و در سال ۳۳۶ از دنیا رفت.

وی، که بسیار متدین، نیکوکار و در دانش کلام پیشناز بود، پدر *ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد*، معروف به «صاحب بن عبّاد» و ملقب به «کافی الکفاة» بود. او و پدر و پسرش، همه از وزیران دربار بویه بودند.

عبّاد بن عبّاس از اهالی طالقان قزوین بود. طالقان در آن زمان، به دو ناحیه گفته می‌شد: شهری بین مرورود و بلخ در دامنه کوه‌ها و نیز نام ولایتی بین قزوین و ابهر و زنجان که شامل چندین روستا می‌شد و به مجموعش «طالقان» می‌گفتند. اولی به «طالقان خراسان» و دومی به «طالقان قزوین» نامبردار بود. در حال حاضر، طالقان معروف، ظاهراً همین دومی است و صاحب شرح حال نیز اهل طالقان دوم بود. وی همچنین به «دیلیم» منسوب است که نام نواحی معروفی است که جماعتی از شیعیان از آنجا هستند.

از اینکه درباره فرزندش صاحب بن عبّاد گفته‌اند در سال ۳۲۶ در اسطخر فارس به دنیا آمده، بعید نیست *عبّاد* ابتدا در فارس بوده و بعداً در طالقان مسکن گزیده باشد.

عبّاد بن عبّاس از جمله کسانی بود که در عین وزارت و جاه، دانش و دین‌داری و جود، نصب عینش بود. در عظمت شأن و بزرگی همت وی، تربیت فرزندی همچون صاحب بن عبّاد بس که شرح حال‌نگاران از وصفش وامانده‌اند. *نعلابی در توحه الدهر* می‌نویسد: عبارتی نمی‌یابم که بتواند عظمت وی را در علم و ادب و جلالت شأنش را در جود و کرم و بی‌همتایی‌اش را در خوبی‌ها و بلندای مفاخرش را بیان کند. بیشینه گفتار من از کمیته خوبی‌های او کمتر و کوتاه‌تر است. اما می‌گویم که او صدر مشرق و تاریخ مجد و غرّة زمان و چشمه عدل و احسان بود. در عهد وی، شیعیان و دانشمندان و ادیبان و شاعران بال و پر گشودند... و اموال وی به ایشان مصروف بود... .

آن‌گاه وی را در بلاغت و جود و جوان‌مردی و دانش‌پروری و ادب‌دوستی و غیر آن بسیار ستوده است.

صاحب بن عَبَّاد در خانه علم و فضیلت و وجاهت رشد کرد و از او ان کودکی به کسب دانش روی آورد و این از پرتوهای تعهد و دانش دوستی پدری فرزانه و صاحب کمال بود. آورده‌اند، از دوران کودکی، هر روز که صاحب بن عَبَّاد می‌خواست برای قرائت نماز و قرآن به مسجد برود، پدرش سکه‌ای به او می‌داد و می‌گفت: این را به اولین مستمندی که دیدی ببخش. بدین‌سان، گشاده‌دستی، که عَبَّاد از خردسالی در جان فرزند نیک‌نفسش نهاد، منش تمام دوران‌های بعدی زندگی‌اش از جوانی تا کهن‌سالی شد و صاحب، اسطوره مناعت و شرف و بخشش گشت.

عَبَّاد بن عَبَّاس از محضر بعضی از دانشوران بغدادی و اصفهانی و اهل ری و نیز ابوخلیفه فضل بن حباب استفاده کرد. فرزندش اسماعیل و ابوبکر بن مردویه، اسد بن عبدالله بسطامی و شماری از اهالی اصفهان از شاگردان او بودند.

عَبَّاد بن عَبَّاس کتابی در احکام القرآن نوشته و با بزرگان عصر خود نامه‌نگاری‌هایی داشته است. گفته‌اند، در این کتاب - که هر کس در آن بنگرد، تحسینش می‌کند - عَبَّاد بن عَبَّاس مبنای کلامی معتزله را تقویت کرده و آنها را پذیرفته است. واقعیت این است که چون شیعه و معتزله در مسائلی همچون خلق افعال و رؤیت باری تعالی و حدوث و قدم قرآن دیدگاه‌هایشان به معتزله نزدیک‌تر است تا به اشاعره، بسیاری از متکلمان شیعی - از جمله شریف مرتضی و صاحب بن عَبَّاد - در بعضی کتاب‌های رجال و شرح حال، به این طایفه منسوبند.

درباره سال وفات وی ابهامی وجود دارد و آن اینکه علاوه بر قولی که سال وفات او را ۳۳۴ یا ۳۳۵ می‌داند، بعضی گفته‌اند: وی در سال ۳۸۵ که همان سال وفات پسرش، صاحب بن عَبَّاد - است، از دنیا رفته، ظاهراً در این قول دوم، خطایی رخ داده است.

منابع

- المنتظم، ج ۱۴، ص ۳۸۰، ش ۲۹۱۶ / معجم البلدان، ج ۴، ص ۷ / الاعلام، ج ۲، ص ۱۸۵ /
 تاریخ الاسلام (حوادث سال‌های ۳۳۱-۳۵۰)، ص ۱۰۳، ش ۱۳۶ / ص ۲۰۳، ش ۲۴۷ /
 البداية و النهاية، ج ۱۱، ص ۲۱۵ / النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۱۷۲ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱،
 ص ۱۴۴ / اعيان الشيعة، ج ۳، ص ۲۸۲ و ج ۷، ص ۴۱۰ / معجم المؤلفين، ج ۵، ص ۵۷ /
 موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۱۱.

عباس بن علی بن جعفر (زنده در ۳۳۲)

ابوالحسن علوی از محدثان و از نوادگان محمد حنفیه بود. نسب کامل او چنین است: عباس بن علی بن جعفر (الثالث) بن عبدالله بن جعفر (الثانی) بن عبدالله ابن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب.ؑ

محمد حنفیه چهارده پسر داشت و نسلش از طریق دو پسرش علی و جعفر است. جعفر در واقعه «حره»، که مسرف بن عقبه به امر یزید مردم مدینه را به قتل رسانید، کشته شد. بیشتر نسل او به «رأس المذری»، عبدالله بن جعفر الثانی بن عبدالله بن جعفر بن محمد حنفیه منتهی می‌شود. «مذار» احتمالاً یکی از سه ناحیه ذیل بوده است؛ دهی در پایین‌ترین نقطه بصره؛ ناحیه‌ای در میسان بین واسط و بصره؛ شهر میسان بر ساحل دجله. رأس المذری منسوب به یکی از این نواحی است و اصل آن رأس المذری بوده که برای آسان شدن تلفظ، الف آن حذف شده است.

جعفر الثالث، نیای صاحب شرح حال، فرزند رأس المذری بود. وی به «علوی» - از لحاظ انتسابش به امیرالمؤمنین.ؑ - «محمدی» - به سبب انتسابش به محمد حنفیه - و «محدث» از آن نظر که از جمله محدثان است - مشهور بود. او فقیهی وجیه بود و در نقل روایات، بسیار مورد اطمینان است. او از طریق برادرش محمد، از پدرش روایت می‌نمود. نیز از بیشتر بزرگان اهل

حدیث، همچون حسن بن محبوب، محمّد بن ابی عمیر، حسن بن علی بن فضّال، عبّیس بن هشام، صفوان و ابن جبلة روایت کرده است. به گزارش احمد بن حسین، کتابی به نام *المتعة* داشته است.

عبّاس بن علی - صاحب شرح حال - نیز اهل حدیث و مورد مراجعه حدیث‌دوستان بوده است. هارون بن موسی تلکبری از او اجازه روایی داشته و به سال ۳۳۲ از او حدیث شنیده است.

منابع

رجال الشيخ، ص ۴۳۱، ش ۶۱۸۱-۲۴ / رجال النجاشی، ص ۱۲۰، ش ۳۰۶ / الدررمة للی تصانیف الشیعة، ج ۱۹، ص ۶۴، ش ۳۴۱ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۴۴ / اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۳۲۹، ج ۴، ص ۱۱۵ / نقد الرجال، ج ۳، ص ۲۳، ش ۱۶/۲۷۷۱ / منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۵۵ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۵۶، ش ۶۱۹۵.

عبّاس بن فضل بن شاذان رازی مقری (؟ - ۳۱۱)

او فرزند فضل بن شاذان، قاری و محدّث مشهور بود. عبّاس خود قاری، مقری، مفسّر و از فقهای اصحاب حدیث و قرآن را بر پدرش قرائت کرده بود.

لازم به ذکر است که پدر صاحب شرح حال غیر از فضل بن شاذان نیشابوری است؛ زیرا این دو، در اسم جد و کنیه و لقب با هم فرق دارند. پدر شخص مورد نظر ابوالعبّاس فضل بن شاذان بن عبّسی رازی است، و حال آنکه دیگری ابومحمّد فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری است؛ این یکی محدّث و قاری مشهور، و دیگری فقیه و متکلم بزرگ امامی است. شیخ طوسی در *الفهرست*، پس از آنکه کتاب‌هایی به او نسبت داده، اظهار داشته است: به نظر می‌رسد او عبّاس بن فضل بن شاذان رازی است که عاقله از او روایت کرده‌اند.

عبّاس در سال ۳۱۰ در قزوین حدیث گفته است.

شیخ صدوق در الامالی احادیثی در فضل امیرمؤمنان علیه السلام و ولایت اهل بیت علیهم السلام از او روایت کرده که او آنها را از علی بن فرات اصفهانی، ابوزرعه رازی و محمد بن علی بن منصور و جعفر بن محمد بن هارون روایت نموده است.

محمد بن حمید رازی، محمد بن علی بن شقیق و احمد بن ابی شریح رازی از استادان اویند و محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس و احمد بن حسن قطّان - که هر دو از استادان شیخ صدوق، محدث معروف شیعه در قرن چهارم بودند - از جمله کسانی هستند که از او روایت کرده‌اند. همچنین ابوعمر بن حمدان از او روایت کرده و محمد بن حسن نقاش و ابن مجاهد و برخی دیگر بر وی قرائت کرده‌اند. او در سال ۳۱۱ در ری وفات کرد.

منابع

فهرست ابن الندیم، ص ۳۲۷ / شیخ صدوق، الامالی، ص ۵۵۳ / شیخ طوسی، التهرست، ص ۱۵۱ / تاریخ الاسلام، ص ۲۷۰، ش ۴۶۵ / غایة اللهایة فی طبقات القراء، ج ۱، ص ۳۵۲ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۴۵ / مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۳۵۴، ش ۴۷۶۰ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۱۲.

عبّاس بن محمد بن حسین بن ابی خطاب همدانی زیات کوفی

ابوالفضل از محدثان بود. نجاشی پدرش محمد بن حسین را، که در سال ۲۶۲ وفات کرده، چنین ستوده است: او محدثی جلیل، دارای منزلتی بلند، پرروایت، بسیار مورد اعتماد و صاحب تصنیفاتی نیکو بوده که محدثان به روایات وی اطمینان می‌کرده‌اند.

هرچند بیشتر مصادر رجال و تراجم در ذکر نام وی، به *ابوالفضل عبّاس بن محمّد بن حسین* اکتفا کرده و او را به *ابوخطّاب* منسوب نکرده‌اند، اما قراین ذیل نشان از انتساب او به *ابوخطّاب* دارند:

- روایت او از پدرش که اسم *محمّد بن حسین* غالباً به او منصرف است.
- استادانی که *عبّاس بن محمّد بن حسین* از طریق پدرش از ایشان روایت نقل می‌کند، همان استادان *ابوالخطّاب*‌اند.
- اینکه طبقه او با این انتساب موافقت دارد.

- در کتاب *دلائل الامامة* (ص ۲۲۷) چنین آمده است: «حدّثنی ابوالقاسم علی بن حبشی بن جون الکوفی، قال: حدّثنی العباس بن محمّد بن ابی‌الخطّاب» و این علی بن حبشی تعدادی روایت از *عبّاس بن محمّد بن حسین* نقل کرده است.
- در *تفسیر فرات الکوفی*، با عنوان *عبّاس بن محمّد بن حسین همدانی زبّات* آمده است.

او از پدرش روایات و کتاب‌هایی را نقل کرده است؛ از جمله کتاب *القضايا* از *محمّد بن قیس بجلی*، *الدييات* از *مشعل* و *برادرش حکم* - *پسران سعد اسدی* ناشری - و کتاب *حسین بن ابی‌غندر* که یکی از اصول است؛ یعنی کتاب روایی دست اول شیعه که توسط یاران امامان علیهم‌السلام از میان کلمات آن بزرگواران جمع‌آوری شده است.

علی بن حبشی بن فونی، *ابوعبدالله جعفر بن محمّد بن علی*، *محمّد بن عبّاس بن ماهیار*، *ابوعلی محمّد بن همام* و *فرات بن ابراهیم کوفی* - صاحب *تفسیر فرات الکوفی* - از شاگردان او بودند.

به دلیل آنکه او در طبقه *عبدالله بن جعفر حمیری* و *محمّد بن جعفر رزاز* است، که تا اوایل قرن چهارم زنده بوده‌اند، در شمار عالمان این قرن قرار گرفته است.

شیخ طوسی در الامالی، احادیثی از طریق او آورده؛ از جمله حدیث ذیل که درباره کمال مؤمن است:

الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْقُرَوِينِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَبِيشٍ،
عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
أَبِي غَنْدَرٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَنْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «كَمَالَ الْمُؤْمِنِ فِي
ثَلَاثَ خِصَالٍ، الْفَهْمُ فِي دِينِهِ وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَالتَّقْدِيرُ فِي الْمَعِيشَةِ».

طبق این نقل، کمال مؤمن در سه خصلت است: ژرف‌اندیشی در دینش، شکبایی بر دشواری‌هایی که بدو می‌رسند و حسابگری در اداره امور زندگی.

منابع

تفسیر فرائد الکوفی، ص ۳۹۷ / شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۵۳ / شیخ طوسی، الامالی،
ص ۶۶۶ / رجال النجاشی، ص ۱۴۸، ۱۵۵، ۳۲۳، ۳۳۴ و ۴۲۰ / بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۲
/ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۵۶، ش ۷۴۶۶ / موسوعة طبقات الفقهاء،
ج ۴، ص ۲۱۳.

عبّاس بن محمّد بن قاسم

ابوالفضل از راویان احادیث و از فرزندان امام موسی بن جعفر ع بود. نسب
کامل او چنین است: عبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر.
وی راوی کتاب تفسیر القمی، منسوب به ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی (م
بعد ۳۰۴) است. این تفسیر یکی از تفاسیر روایی مشهور شیعه است که در
آن، ذیل برخی از آیات قرآن، روایاتی از معصومان ع نقل شده است.
بخش عمده این تفسیر را علی از پدرش ابراهیم از پیش از شصت تن از
استادانش شنیده و بیشتر آن را از استادش محمّد بن ابی عمیر (م ۲۱۷) با
سند متصل به امام صادق ع یا بدون سند از او نقل کرده است. اما ظاهراً تمام
آنچه در تفسیر در دسترس موجود است، از علی بن ابراهیم نیست و این
تفسیر آمیزه‌ای است از آنچه علی بن ابراهیم برای شاگردش ابوالفضل عبّاس
ابن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر ع املا کرده و آنچه

شاگردش با سند خاص خود از ابوالجارود از امام باقر^ع آورده است. به دلیل این آمیختگی و نیز اینکه بعضی از بخش‌های متن آن حاوی مطالبی است که با گفته‌های دیگر محدثان و مفسران همخوانی ندارد، دانشمندان در اعتماد بدان درنگ کرده‌اند؛ چرا که صاحب شرح حال به تناسب مقام، روایات دیگری از استادان دیگرش غیر از علی بن ابراهیم - که در طبقه بعد از استادان علی بن ابراهیم یا هم طبقه با خود علی بوده‌اند - آورده است.

او علاوه بر علی بن ابراهیم بن هاشم، شاگردی حسن بن سهل قمی را نیز نموده و خود، استاد راویانی همچون علی بن حاتم و مظفر بن احمد بن حسن قزوینی بوده است.

از صاحب شرح حال نامی در کتاب‌های رجال نیست؛ اما پدرش محمد و جدش قاسم هر دو در رجال نام برده شده‌اند. محمد بن قاسم، پدر عباس، احتمالاً همان کسی است که شیخ طوسی در کتاب الغیبه وی را در شمار کسانی دانسته که امام زمان^ع را دیده و وی را شناخته یا بعداً شناخته‌اند. ابونعیم محمد بن احمد انصاری روایت کرده است که او و تعدادی که محمد بن قاسم علوی نیز در میانشان بود، در کنار «مستجار» در مسجدالحرام، آن امام بزرگوار را دیده‌اند و حضرت به ایشان ادعیه‌ای آموخته و به محمد بن قاسم علوی فرموده است: «یا محمد بن القاسم، أنت علی خیر. إن شاء الله تعالی.» و محمد بن قاسم این مطلب را نقل کرده و ابونعیم گفته است: از آن جماعت کسی غیر از محمد بن قاسم مخلص نبود. شیخ صدوق در کتاب کمال الدین، در باب کسانی که آن بزرگوار را دیده و با وی سخن گفته‌اند، با اندکی اختلاف این حکایت را آورده است.

جدّ وی را نیز می‌شناسیم. کتبی نوشته است: قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر راوی از ابوبصیر بود و محمد بن خالد برقی از او نقل کرده است. با اینکه نامی از عباس بن قاسم در کتاب‌های رجال نیست، اما در کتاب‌های انساب، او و نوادگانش شناخته شده‌اند.

منابع

کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۰ / علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۰۴ / عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۳۳ / شیخ طوسی، القیبة، ص ۲۶۱ / رجال کتبی، ص ۵۴۶ / همدة الطالب، ص ۲۱۷ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۴۵ / معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۱۷۲، ش ۱۱۶۳۵ / کلیات فی علم الرجال، ص ۳۰۹ و ۳۳۲.

عبدالباقی بن یزاد بن عبدالله (زنده در ۳۷۰)

ابوالقاسم از محدثان و راویان احادیث بود. پیشه‌اش بزآزی بود و شماری از راویان احادیث از جمله محمد بن جریر طبری در کتاب دلائل الامامة و محمد ابن علی طرازی در کتاب الدعاء خود، از او روایت نقل کرده‌اند. سید بن طاووس در کتاب الاقیال بالاعمال الحسنة خود، روایات فراوانی از طریق او نقل کرده است. از استادان او می‌توان ابومحمد عبدالله بن محمد ثعالبی و ابوعبدالله محمد بن وهبان بن محمد بصری را نام برد.

صاحب شرح حال در ماه رجب سال ۳۷۰ از عبدالله بن محمد ثعالبی روایت ملاقات سعد بن عبدالله اشعری (م ۳۰۱) با حضرت حجت ع را شنیده که طبری آن را در دلائل الامامة آورده است. همچنین دعای روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان از طریق او نقل شده است.

منابع

دلائل الامامة، ص ۲۷۴ / الاحیال، ص ۲۰۰ / چهار اتوار، ج ۷۸، ص ۷۰ / مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۰۹ / اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۱۴۶.

عبدالجتار بن شیران

از راویان و محدثان سده چهارم بود. عبدالجتار در ساحل نهر «بط» ساکن بود.

گفته شده است: این نهر به سبب آنکه مرغابیان بر رویش استراحت می‌کرده‌اند «بط» نام گرفته و در اهواز بوده است. به همین دلیل، او به عبدالجبار بن شیران نهر بطی مشهور است. در برخی منابع، نام این نهر «خطی» یا «جطا» یا «خطا» آمده که هر سه خطای نوشتاری است.

او از استادان ابوالعباس احمد بن علی بن نوح بود. ابن نوح، خود شاگردانی بسیار برجسته پرورده که از میان ایشان می‌توان به شیخ طوسی و نجاشی اشاره کرد. علی بن عبدالله بن جهضم دیگر شاگرد صاحب شرح حال بود.

عبدالجبار از راویان کتاب‌های محمّد بن زکریا بن دینار غلبی (م ۲۹۸) بود. محمّد بن زکریا یکی از محدثان دارای تألیف است که تمام کتاب‌های خود را برای جمعی، از جمله صاحب شرح حال نقل کرده است. عبدالجبار نزد سهل بن عبدالله تستری نیز شاگردی نموده است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۳۴۷، ش ۹۳۶ / معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۱۹ / تاج العروس، ج ۱۰، ص ۱۹۹ و ۲۰۰ / منتهی المقال، ج ۶، ص ۴۹، ش ۲۶۲۸ / نقد الرجال، ج ۴، ص ۲۰۶، ش ۴۶۸۷ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۴۷ / معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۲۸۳، ش ۶۲۵۰.

عبدالحمید بن عبدالرحمان

ابوالحسن حاکم نیشابوری از فقیهان و محدثان و از جمله استادان شیخ صدوق بود. محدث قمی در کتاب الکنی والالساب گفته است: «حاکم» در زبان محدثان، کسی است که علمش همه احادیث را فراگرفته است.

عبدالحمید در نیشابور می‌زیست و شیخ صدوق احتمالاً در سفر خود به آن دیار، نزد وی شاگردی کرده است.

عبدالحمید از ابویزید بن محبوب مزنی و عبیدالله بن محمد بن سلیمان هاشمی دانش فراگرفت و از او شیخ صدوق در دو کتاب روایی خود، التوحید و معانی الاخبار حدیث نقل کرده است. از جمله، توسط وی از جابر بن عبدالله نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند:

«تَعَلَّمُوا سَيِّدَ اسْتِغْفَارِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَ أَنَا عَبْدُكَ وَ أَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَ أَبُوهُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَ أَبُوهُ لَكَ بِذَنْبِي فَاعْفُرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ.»^۳ بهترین طریق آمرزش خواستن را یاد بگیرد (و آن این است): بار خدایا، تو پروردگار منی، معبود بر حقی جز تو نیست. تو مرا آفریده‌ای و من بنده توام و بر پیمان تو استوارم، و به نعمت‌هایت بر خودم اقرار دارم، و به گناه خویش اعتراف می‌کنم، پس مرا ببامرز، زیرا جز تو، دیگری گناهان را نمی‌آمرزد.

منابع

معانی الاخبار، ص ۳۱۹ و ۱۴۰ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۴۷ / مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۳۷۵، ش ۷۵۵۶ / مشاهیر دانشمندان اسلام (ترجمه الکنی و الالقاب)، ج ۳، ص ۱۶۳ / معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۳۰۱، ش ۶۲۸۷ / موسوعة الطبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۱۵.

عبدالرحمان بن احمد بن جبرویه

ابومحمد عسکری از متکلمان توانا و صاحب تالیف در سده چهارم بود. نجاشی وی را به خوش‌قلمی و نیکو‌کلامی ستوده است. وی از معاصران ابوعلی جبّالی، از بزرگان مذهب اعتزال (م ۳۰۳)، بود. گفته‌اند، محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی، صاحب کتاب مجالس مع ابي‌علی جبّالی، که بر مذهب اعتزال - (یکی از شاخه‌های کلامی اهل تسنن) بود، توسط عبدالرحمان به مذهب تشیع امامی برگشت. وی با عباد بن سلیمان و سایر هم‌عصران وی گفت‌وگوهای علمی داشت.

از کتاب‌های او، کتاب *الکامل فی الامامة*، که نجاشی آن را به نیکویی ستوده، به ما رسیده است. از نظر نجاشی، شاید او برادر ابراهیم بن احمد بن جبرویه کوفی باشد که از استادان ابن عقده بود.

منابع

دلائل الامامة، ص ۹۳ / رجال النجاشی، ص ۲۳۶، ش ۶۲۵ / منتهی المقال، ج ۴، ص ۹۸، ش ۱۵۸۲ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۴۷ / معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۳۳۵، ش ۶۳۴۹ / تاریخ الفقهاء و الرواة (المنتخب)، ص ۴۰۱.

عبدالرحمان بن حسن کاشانی

ابومحمد ضریر از حافظان و مفسران شیعه و اهل کاشان بود و قصبدهای در ابواب فقه انشاء کرده است.

رجال‌نویسان نکته‌اند که وی در نقل، مورد اعتماد بوده، اما نجاشی او را به حسن حفظ ستوده است. این وصف با اینکه نمی‌تواند دلیل مورد اعتماد بودن او باشد، اما مدحی قوی به شمار می‌آید. نجاشی نوشته او به ابو عبدالله حسین غضائری و ابو عبدالله محمد بن محمد مفید را دیده است. سال وفاتش را نمی‌دانیم، اما از اینکه وی در طبقه استادان شیخ مفید (م ۴۱۳) و ابن غضائری (م ۴۱۱) قرار دارد، حدس می‌زنیم که از رجال سده چهارم باشد.

منابع

رجال النجاشی، ج ۲، ص ۴۷، ش ۶۲۴ / خلاصة الاقوال، ص ۱۱۴، ش ۱۰ / نقد الرجال، ص ۱۸۵، ش ۲۶ / مجمع الرجال، ج ۴، ص ۷۸ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۴۹ / تنقيح المقال، ج ۲، ص ۱۴۲، ش ۶۳۵۷ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۴۸ / معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۳۲۲، ش ۶۳۶۰ / قاموس الرجال، ج ۵، ص ۲۸۸ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۱۸.

عبدالرحمان بن عیسی بن حماد همدانی (۲- ۳۲۰ یا ۳۲۷)

او از نویسندگان سده چهارم بود و نوشته‌اند که شعر می‌سرود و لغت‌شناس نیز بود. عبدالرحمان نویسنده نامه‌های امیر بکر بن عبدالعزیز بن ابودلف عجلی بود. بکر از نوادگان ابودلف، امیر برجسته عصر اول عباسی بود که در جنگ و ادب و موسیقی و نیز جنگاوری و بخشندگی آوازه داشت.

صاحب شرح حال، که از اهالی همدان بود، خود کتابی به نام *الانفاظ الكتابية* نگاشته که در مصر و بیروت به چاپ رسیده است. ابن ندیم از این کتاب با نام *الانفاظ* یاد کرده است. درباره این کتاب گفته‌اند: کسی که خواهان فراگیری آیین نگارش است، از آن بی‌نیاز نیست. اما صاحب بن عبّاد نیز درباره نویسنده آن گفته است: اگر او را می‌یافتم دست و زبانش را قطع می‌کردم. از علتش جويا شدند، گفت: زیرا او نکات کمیاب و گران‌قدر سخنوری و ادبی عرب را بر سر زبان کودکان مکتب‌خانه‌ها انداخته است. گفته شده که این کتاب پس از اظهار نظر صاحب بن عبّاد به *الانفاظ الكتابية* معروف شده است.

وی در خطبه ابتدای کتاب چنین آورده است: «سپاس خدای را که ما را بر توفیق دادن بر ستایش خویش نعمتی افزون بر سایر نعمت‌هایش عطا نمود و درود بر محمد برگزیده وی از میان آفریدگانش و بر خاندان پاک وی.» ابن کیفیت درود بر پیامبر ﷺ و خاندان مطهر ایشان ﷺ شاهی بر تشیع اوست. کتاب *صفو الراع من مختار الصحاح* نیز از اوست. وی به سال ۳۲۰ یا ۳۲۷ وفات نموده است.

منابع

فهرست ابن‌الندیم، ص ۱۵۲ / *الوافی بالوفیات*، ج ۱۸، ص ۱۲۷ / *الدریعة الی تصانیف الشیعة*.

ج ۲، ص ۲۹۲، ش ۱۱۸۰ // *عیان الشیعة*، ج ۷، ص ۴۶۵ / *معجم المؤلفین*، ج ۵، ص ۱۶۴
/ *الإعلام*، ج ۳، ص ۳۲۱ / *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵، ص ۴۶۳.

عبدالرحمان بن عمر (۲۹۱-۳۷۶)

ابوالحسین، حکیم، فیلسوف، منجم و از نویسندگان در ستاره‌شناسی و دانش
افلاک بود. وی اهل ری و به «صوفی» مشهور بود.

ابوالحسین در دربار دیلمیان جایگاهی داشت. تقریباً وی و فرزندش در
دربار شیعیان بویه، همچنین کنیه و نام و کنیه فرزندش قرینه تشیع اوست.
وی کتابی در صورت کواکب برای *عضدالدوله دیلمی* نگاشت که آن را بهترین
کتاب‌ها در این فن دانسته‌اند. او در این کتاب، مباحث مربوط به شناخت
وقت و قبله را به بهترین وجه ارائه نموده است. گفته‌اند: کسی در این فن،
مثل تصنیفات وی پدید نیآورده است. او در کتاب *صور الكواکب* خود نوشته
است: ۹۱۷ کوكب رصد کرده که آن را در ۴۸ صورت تنظیم نموده و در هر
یک از این صورت‌ها، تعدادی کوكب است. این صور همان‌ها هستند که
بطلمیوس در کتاب *المجسطی* خود ثبت نموده و برخی از آنها در نیم‌کره
شمالی و بعضی در «منطقه البروج» - که در مسیر مابین خورشید و کواکب
سریع‌السير است - و برخی در نیم‌کره جنوبی‌اند. آن‌گاه هر صورتی را به اسم
چیزی مشابه با آن نام نهاده است. بعضی از این صورت‌ها را به نام انسان‌ها،
برخی که به شکل حیوانات شبیه بودند، با نام‌هایی از حیوانات مثل شیر و گاو،
و برخی که به اشیای دیگر غیر انسان و حیوان شباهت داشتند، با نام‌های
مناسب دیگری مثل خوشه گندم و ترازو نام‌گذاری نموده است. وی گفته
است: این نام‌گذاری‌ها بی‌دلیل بوده و از سوی منجمان - برای این نام‌گذاری
بی‌دلیل - چنین عذر آورده که اینان می‌خواسته‌اند هر دسته از ستارگان اسمی

داشته باشند تا هرگاه می‌خواهند به ستاره‌های اشاره کنند، محل آن را در صورت مربوطه معین نمایند.

آثار وی افزون بر اطلاعات نجومی و فلکی محض، مملوّ از مطالبی سودمند در تعیین وقت و قبله و نظایر آن بوده که شرح آن از حوصله اثر حاضر بیرون است.

فرزندش حسین - یا حسن - نیز از منجمان و مؤلفان در این فن بود. ابوعلی حسن (م ۳۷۴) صاحب رساله الصوفی فی الکواکب یا القصیده الفلکیه است. وی در این رساله، مطالب نجوم و افلاک را، که پدرش مطابق دانش هیت، در کتاب صور الکواکب تدوین کرده بود، برای فخرالدوله دیلمی به نظم درآورده است. وی در ابتدای این قصیده سروده است؛

بسم الله العادل الموحّد	باعت خیر خلقة محمّد
هذا مقال لابسی علی	نجل أبی الحسین الصوفی
فی صفة النجوم و الافلاک	انشاها لملک الاملاک
لملک الامّة شاهنشاه	أعی المعالی فخر دین الله...

یعنی: به نام خداوند عادل یکتا که محمّد، بهترین بندگانش، را برگزید. این گفته ابوعلی، فرزند ابوالحسین صوفی است که در توصیف ستارگان و افلاک برای پادشاه سرزمین‌ها، سلطان ائمت شاهنشاه، برادر بلندمرتبه، فخر دین خدا (فخرالدوله دیلمی) پدید آورده است.

وی همچنین نسخه‌ای از شرح عربی کتاب الثمرة بطلمیوس را، که توسط احمد بن یوسف مصری تألیف شده بود، نگاشته که آن را در شب نیمه شعبان سال ۳۷۱ به پایان رسانده است. شایان ذکر است که بطلمیوس، منجم معروف، که هیت قدیم به او منسوب است، برای شاگرد خود، سورس، کتابی به نام الثمرة نگاشت که در آن عصاره تمام کتاب‌های چهارگانه نجوم را - که در آن زمان منبع این دانش به شمار می‌آمدند - به اضافه تجارب خود گرد آورد و ادعا کرد؛ کسی که می‌خواهد در این دانش‌ها به آگاهی دست یابد، از

توجه به این کتاب بی‌نیاز نیست. این کتاب را تعدادی از شارحان شرح نموده‌اند؛ از جمله احمد بن یوسف مصری مهندس - کاتب آل طولون در مصر - که شرح او از قدیمی‌ترین شرح‌های این کتاب است. فرزند صاحب شرح حال این شرح را استنساخ نموده است.

منابع

فرج المهموم، ص ۱۶۴ الدررمة الى تصانيف الشيعة، ج ۱۱، ص ۲۰۴ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۶۸ / مستدرکات اصحاب الشيعة، ج ۲، ص ۴۴ / دروس في معرفة الوقت والقبلة، ص ۱۵۹.

عبدالرحمان بن محمد بن عبدالرحمان علوی حسنی

ابوالقاسم از روایان احادیث بود که بسیاری از روایات تفسیری ما از طریق او نقل شده‌اند. وی از علویان و از نوادگان امام حسن مجتبی ع بود. نزد تنی چند از استادان حدیث، از جمله محمد بن حسن فارسی، ابو جعفر محمد بن حفص خثعمی، محمد بن حسین وداعی قاضی، و فرات بن ابراهیم کوفی، صاحب تفسیر معروف و از دانشمندان دوران غیبت صفراء، شاگردی نمود. *ابوالقاسم*، فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، از روایان حدیث به شمار می‌آید و روایات فراوانی از مشایخ بزرگ شیعه روایت کرده و از معاصران شیخ کلینی است. وی در کوفه به دنیا آمد و شاید به همین دلیل هم نام او را «فرات» گذاشته‌اند. کوفه در آن زمان مرکز علم و دانش بود و شخصیت‌های علمی فراوانی تحویل جهان اسلام داد که فرات بن ابراهیم نیز یکی از آنهاست. احتمالاً صاحب شرح حال هم بخشی از حیات خود را در کوفه گذرانده و نزد وی، که شخصیتی فاضل و اندیشمند بوده و از علوم اجتماعی و فرهنگی فراوانی نیز بهره داشته، به تحصیل دانش پرداخته است. او درباره استاد دانشورش، فرات می‌گوید: وی استاد محدثین دوران خود بود.

شماری از محدثان، از جمله حمزة بن محمد علوی و احمد بن حسن بن قطنان، که هر دو از استادان شیخ صدوق بوده‌اند، و نیز ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن عبدالله رازی، ابوبکر نجار، قرآء و ابوالخیر مقداد بن علی مدنی نزد صاحب شرح حال، دانش فرا گرفته‌اند.

به نظر می‌رسد صاحب شرح حال، که نام وی به صورت عبدالرحمان بن محمد بن قاسم در برخی اسناد آمده، همان شریف عبدالرحمان محمد بن عبدالرحمان باشد و کنیه جدش همچون خودش، ابوالقاسم باشد؛ اما ناسخ کلمه «ابی» را از آن انداخته باشد و یا اینکه قاسم نام جد پدرش باشد، یعنی وی عبدالرحمان بن محمد بن عبدالرحمان بن قاسم باشد. نیز به نظر می‌رسد ابوالقاسم علوی هم خود اوست. لقب وی نیز گاه «حسینی» ثبت شده است.

شیخ صدوق در مجلس چهل و پنجم از الامالی، روایت ذیل را از طریق او آورده است:

عَنْ الرَّضَاءِ فِي قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - (قَاصِّحِ الصَّفْحِ الْجَمِيلِ) قَالَ،
 طَلَّفَقُو مِنْ غَيْرِ عِتَابٍ. یعنی: از امام رضا دربارۀ فرمودۀ خدای متعال
 (قَاصِّحِ الصَّفْحِ الْجَمِيلِ) پرسیدند. حضرت فرمودند: یعنی بخشش
 بدون سرزنش!

منابع

- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۴۰ / شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۵، ۳۳۶ و ۵۶۹ / الخصال، ج ۱، ص ۲۷۹ و ج ۲، ص ۵۴۸ / تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۷۳، ۵۵۷، ۵۸۹ و ۶۱۹ / عسل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۲ / شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۷۸ و ۱۵۱ / السوانی بالوفیات، ج ۱۴، ص ۱۳۲۷ / وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۷۱ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۴۹ / اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۲۵۶ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۸۰، ش ۶۴۵۲ / مصادر الفقه الاسلامی و مناهجه، ص ۱۵۵.

عبدالعزیز بن اسحاق بن جعفر (۲۷۳-۳۱۳)

ابوالقاسم، فقیه، محدث و رجالی دارای تألیف و خدمات علمی چشمگیر در سده چهارم بود. وی دارای لقب‌های «کوفی»، «همدانی»، «زیدی» و «بقال» است. احتمالاً اصل او همدانی و حرفه‌اش بقالی بوده و مدتی از زمان حیات خویش را در کوفه می‌زیسته و در بغداد به نشر و تعلیم حدیث پرداخته است. او از شیعیان زیدی مذهب بود که مسند زید بن علی بن حسین علیه السلام رئیس مذهب زیدیه (م ۱۲۰) را جمع کرد و آن را *مجموع الفقهی* نامید. شاید *عبدالعزیز بن اسحاق* مطالب فقهی زید را جمع کرده باشد؛ اما مطالب حدیثی‌اش را مسلماً *ابوخلد واسطی* گردآورده است؛ زیرا کسی که شرح حال *ابوخلد* را نگاشته، تصریح کرده که وی مجموعه فقهی و حدیثی زید بن علی علیه السلام را گرد آورده و *نصر بن مزاحم* و *حسین بن علوان* کلبی این دو مجموعه را از *ابراهیم زبیرقان* نقل کرده‌اند.

وی نزد استادانی مانند *عبدالوقاب بن عیسی مروزی*، *محمد بن سهل بن حسن عطار*، *علی بن عباس مقانعی*، *احمد بن عبیدالله بن عمار*، *محمد بن محمد بن سلیمان باغندی* و *حسن بن علی آدمی* حدیث شنیده است.

هارون بن موسی تلکبری در سال ۳۲۶ از صاحب شرح حال حدیث شنیده است. *عبدالعزیز بن اسحاق* همچنین از استادان شریف *ابوعبدالله محمد ابن علی حسنی شجری کوفی*، *احمد بن محمد بن رمیح نسوی*، *احمد بن محمد ابن اسید مدینی*، *ابوالقاسم ابن ثلاج* و *محمد بن ابی‌فوارس* بود.

صاحب شرح حال دارای دو کتاب به نام‌های *طبقات‌الشیعة* و *اخبار ابی‌رافع* است. گفته‌اند: قریب نود سال زیست و در ماه ربیع الاخر سال ۳۶۳ از دنیا رفت.

منابع

- التوحید، ص ۲۸۱ / کفایة الاثر، ص ۱۳۲ / رجال الشيخ، ص ۴۳۲، ش ۶۱۹۴ / شیخ طوسی،
 فهرست، ص ۱۱۹، ش ۵۲۵ / تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۴۵۸ / خلاصة الاقوال، ص ۲۴۰ /
 معالم العلماء، ص ۸۱، ش ۵۲۸ / رجال ابن داود، ص ۴۵۷، ش ۲۹۷ / نقد الرجال، ج ۳، ص
 ۶۴، ش ۲۹۳۱ / الدررمة الى تعانيف الشيعة، ج ۱۶، ص ۲۹۳، ش ۱۲۸۵ و ج ۲۱، ص ۲۶،
 ش ۳۷۸۲ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۴۹ / اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۱۵۰ و ج ۲، ص
 ۴۰۵ / مستدرکات اعيان الشيعة، ج ۷، ص ۲۷۲ / مجمع رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۳۳، ش
 ۶۵۵۴ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۱۲۱.

عبدالعزیز بن عبدالله موصلی (زنده در ۳۲۶)

ابوالحسن عبدالعزیز بن عبدالله بن یونس موصلی اکبر از محدثان و از جمله
 استادان ابو عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی - راوی بزرگ شیعه در اوایل سده
 چهارم و صاحب کتاب الفیفة - بود. صاحب شرح حال از اهالی عراق بود.
 برادرش عبدالواحد نیز در شمار محدثان و همچون برادرش از استادان ابن
 زینب نعمانی بود. صفت «اکبر» در لقب وی (موصلی اکبر) در مقایسه با
 برادرش عبدالواحد است که موصلی اصغر بود. نعمانی از شاگردان برجسته
 شیخ کلینی بود. پس عبدالعزیز از هم‌روزگاران شیخ کلینی به شمار می‌آید.

هارون بن موسی تلعبیری در سال ۳۲۶ از وی حدیث شنیده و اجازه
 گرفته و گفته: وی فاضل و در نقل احادیث مورد اعتماد است. تلعبیری در
 همین سال، از برادرش عبدالواحد نیز روایت نقل کرده است. برادرش
 عبدالواحد نیز از روایان احادیث او بود.

لازم به ذکر است که راوی دیگری با عنوان «ابوالحسن موصلی» از
 اصحاب امام صادق ع بوده که احمد بن محمد بن ابی نصر بزندی از او روایت
 کرده است و نباید با صاحب شرح حال اشتباه شود.

منابع

رجال الشيخ، ص ۴۳۱، ش ۶۱۸۳ / خلاصة الاقوال، ص ۱۱۶ / رجال ابن داود، ص ۲۲۵، ش ۹۴۱ / نقد الرجال، ج ۳، ص ۶۶ ش ۲۹۳۵ / منتهی المقال، ج ۴، ص ۱۲۵، ش ۱۶۳۴ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۴۹ / معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۳۶، ش ۶۵۶۷ / تاريخ الفقهاء والرواة (المنتخب)، ص ۴۰۳.

عبدالعزيز بن محمد بن عيسى ابهری

ابوعبدالله از روایان احادیث و استاد ابویعلی حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر حسنی بود. حمزه مذکور از استادان شیخ صدوق بود.

وی از اهالی «ابهر» بود. «ابهر» - که گفته شده اصل کلمه‌اش مرکب از «آب» و «هر» به معنای آب آسیاب است - نام دو محل بوده؛ یکی بخشی آباد از شهرستان زنجان که مرکز آن شهر ابهر است و رود معروف به «ابهر رود» در این بخش جاری است و بین ضیاء آباد و ناکستان قزوین به «خررود» می‌ریزد. قسمت عمده آبادی‌های بخش ابهر در طول ابهر رود و قسمتی هم در دامنه و دره‌های ارتفاعات شمالی و جنوبی واقعند. امروزه راه آهن و جاده شوسه تهران - زنجان در طول و تقریباً از وسط این بخش می‌گذرد. جماعتی از فقیهان و محدثان - از جمله ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد بن صالح تمیمی مالکی ابهری، که در سال ۲۸۹ متولد شده، از این دیار برخاسته‌اند. روستایی از روستاهای اصفهان نیز «ابهر» نام دارد که عده‌ای از محدثان مسلمان از جمله ابراهیم بن حجاج ابهری به آن منسوبند. به دلیل آنکه صاحب شرح حال از استادان بصره استفاده کرده، احتمال انتسابش به محل اول قوی‌تر است.

وی از ابوعبدالله محمد بن زکریای جوهری غلبایی بصری (م ۲۹۸) روایت کرده است.

شیخ صدوق در کتاب *الامالی* در مجلس شصت و ششم، روایت مفصلی از طریق او آورده که در آن امام صادق علیه السلام از پدراناش از امیرمؤمنان علیه السلام مواردی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها نهی کرده، بیان نموده و در پایان فرموده است: این را از کتابی که رسول خدا املا و امیرمؤمنان علیه السلام تدوین نموده، گرد آورده است. ابتدای روایت چنین است:

«نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن الاکل علی الجنابة و قال: آله یورث الفقر و نهی عن تقليم الاظفار بالاسنان و عن السواک فی الحمام...» رسول خدا صلی الله علیه و آله از خوردن در حال جنابت نهی کردند و فرمودند: موجب فقر می‌شود، و از جویدن ناخن با دندان و مسواک زدن در حمام نهی کردند...»

منابع

شیخ صدوق، *الامالی*، ص ۴۲۲ / *اللباب فی تهذیب الاستیلاب*، ج ۱، ص ۲۲ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۱، ص ۳۸، ش ۶۵۷۵ / *دائرة المعارف فارسی*، ج ۱، ص ۳۷ / *طبقات اسلام الشیعة*، ج ۱، ص ۱۵۰.

عبدالعزیز بن یحیی بن احمد جلودی ازدی (۲ - ۳۳۲)

ابو احمد بصری، از راویان و منجمان بزرگ، متوفای ۱۸ ذی‌حجه سال ۳۳۲، از اهالی «جلود» - قریه‌ای در شام - و از نوادگان عیسی جلودی، یار امام جواد علیه السلام بود. شیخ طوسی او را مورد اعتماد در نقل و امامی مذهب و نجاشی او را شیخ بصره و اخباریان وصف کرده است. در مواردی، نام او با عنوان «عبدالعزیز بن یحیی تمیمی» آمده است.

از جمله شاگردان او، که در طول عمرش با وی همراه بود، *احمد بن محمد صولی* است. *احمد بن محمد بن رمیح فسوی* نیز در بصره از وی روایت کرده است. از میان کسانی که به واسطه او روایت می‌کنند، نام *محمد بن اسحاق*

طالقانی ثبت شده است. عبدالعزیز بن یحییٰ، خود از محمّد بن زکریّا غلابی (م ۲۹۸) روایت نقل کرده است.

او کتاب‌های فراوانی دارد. نجاشی نام برخی از کتاب‌های او را، که در فهرست‌ها ذکر شده، بیان کرده و گفته است: خود، بعضی از آنها را دیده است. وی می‌افزاید: ابوعبدالله حسین بن عبدالله به ما گفت: ابوالحسن علی ابن حماد بن عبدالله بن حمّاد عدوی اجازه همه کتاب‌های او را به ما داد و من، خود ابوالحسن بن حمّاد شاعر - رحمه الله - را دیده‌ام. نیز ابوعبدالله بن هدیه به ما خبر داد و گفت: جعفر بن محمّد بن قولویه به ما خبر داد که عبدالعزیز همه کتاب‌هایش را به ایشان اجازه داده است.

نام بعضی از این کتاب‌ها از این قرار است: مسند امیرالمؤمنین علیه السلام، الجمل، صفین، حروب علی علیه السلام، ما نزل فی الخمسة علیه السلام، نسب النبی صلی الله علیه و آله من احبّ علیا علیه السلام، القراءات، کتاب ما نزل فیهِ من القرآن، خطبه علیه السلام، شهره علیه السلام، ذکر خدیجه و فضل اهل البيت علیهم السلام، ذکر فاطمة علیها السلام، ذکر الحسن و العسین علیهم السلام، مقتل العسین علیه السلام، و کتاب‌های متعلّق به عبدالله بن العباس - رضی الله عنه - مسند، التنزیل، التفسیر، المناسک، النکاح و الطلاق، الفرائض، البیوع و التجارات، الناسخ و المنسوخ، اخبار علی بن الحسین علیهما السلام، اخبار ابی جعفر محمّد بن علی علیهما السلام، اخبار المهدی علیه السلام، اخبار جعفر بن ابی، اخبار لقمان الحکیم، مرج الفقهاء، طبقات العرب و الشعراء، النحو، السحر، الرؤیا، السحاب و الرعد و البرق، ما روی فی الشطرینج، السخاء و الکرّم، البخل و الشح، اخبار جعفر بن محمّد علیهما السلام، اخبار موسی بن جعفر علیهما السلام، مناظرات علی بن موسی الرضا علیهما السلام، و اخبار المحذکین.

منابع

فهرست ابن الندیم، ص ۱۷۲ / رجال الشیخ، ص ۳۴۵ / شیخ طوسی، الفهرست، ص ۳۴۰ / رجال النجاشی، ص ۲۴۰ و ۲۴۴ / معالم العلماء، ص ۸۰ ش ۵۴۷ / معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۵۶ / رجال ابن داود، ص ۲۲۵، ش ۹۴۳ / خلاصة الاقوال، ص ۱۱۶ / نقد الرجال، ص ۱۸۹

ش ۱۶ / مجمع الرجال، ج ۴، ص ۹۳ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۶۰ / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۲۸. ش ۶۵۰ / بهجة الآمال، ج ۵، ص ۱۷۱ / هدیة العارفين، ج ۱، ص ۵۷۶ و ۵۷۷ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۵۶ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۲۴، ص ۲۹۸. ش ۱۵۵۱ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ / الکنی و الانساب، ج ۲، ص ۱۲۸ / الاعلام، ج ۴، ص ۲۹ / معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۳۹. ش ۶۵۷۲ / قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۴۲ / معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۲۶۳.

عبدالفار بن عبدالله بن سری حَضِیْنِی

ابوالطیب از قاریان و راویان احادیث و دانایان به علوم ادبی بود. نام پدرش را «عبدالله» هم ثبت نموده‌اند. وی به «واسط» منسوب است. «واسط» نام پنج موضع است که مشهورترین آنها واسط عراق است و به آن «واسط الحجاج» هم می‌گفتند. این شهر در نیمه راه کوفه - بصره قرار دارد و حجاج در فاصله سال‌های ۸۳-۸۶ هجری آن را برای قرارگاه سربازان شامی ساخت. اثر آن نزدیک شهر کنونی «الحی» عراق موجود است. شمار بسیاری از دانشمندان در فنون گوناگون به این شهر منسوبند.

شیخ طوسی نام وی را در کتاب رجال خود، در شمار کسانی آورده که از امامان معصوم علیهم‌السلام مستقیماً روایتی نقل نکرده‌اند.

او از ابوجعفر طبری روایت شنیده است. ابوالحریش احمد بن عیسی، عبدالله بن محمد بن سوار و احمد بن حماد بن سفیان، دیگر استادان او بودند. هارون بن موسی تلکبری و ابوعلی قاضی واسطی از وی روایت شنیده‌اند.

منابع

رجال الشیخ، ص ۴۳۳، ش ۶۱۹۵ / الانساب، ج ۲، ص ۲۳۳ / اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۱، ص ۳۷۲ / لبّ اللباب، ص ۸۱ / نقد الرجال، ج ۳، ص ۷۱، ش ۲۹۴۶ / منتهی المقال، ج ۴، ص ۱۴۳، ش ۱۶۴۵ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۵۲ / معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۵۹، ش ۶۶۰۳ / دائرةالمعارف فارسی، ج ۲ (بخش دوم)، ص ۳۱۲۲.

عبدالکریم بن عبدالله بن نصر (زنده در ۳۲۷)

ابوالحسین از راویان احادیث و شاگرد شیخ کلینی و حرفه‌اش خرید و فروش پارچه بود. او کتاب *الکافی* را، که مهم‌ترین کتاب روایی شیعه است، در «تفلیس» (تنیس) و بغداد برای کلینی خواند.^۱

وی از احمد بن عبدالواحد، معروف به «ابن عبدون»، روایت می‌کرد. ابن عبدون از استادان شیخ طوسی بود. شیخ طوسی گفته است: احمد بن عبدون، معروف به «ابن الحاشر»، از احمد بن ابی‌رافع و ابوالحسین عبدالکریم بن عبدالله بن نصر بزرگ تمام تصنیفات و احادیث شیخ کلینی را در بغداد، در «باب کوفه» در محل «درب سلسله» در سال ۳۲۷ به وی خبر داده، به این صورت که یا او خوانده و شیخ شنیده و یا وی روایت تصنیف‌های شیخ کلینی را به او اجازه داده است.

منابع

شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۱۳۶، ش ۵۹۱ / *بعوث فی شرح العروة الوثقی*، ج ۱، ص ۸۲ / *خاتمه المستدرک*، ج ۱، ص ۱۰۶ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۵۱ / *معجم رجال الحديث*، ج ۲، ص ۱۵۶، ش ۶۵۹ / *تاریخ الفقهاء و الرواة (المنتخب)*، ص ۱۳۰.

عبدالله بن احمد خازن

ابوطاهر از راویان احادیث و از کسانی بود که ابوجعفر محمد بن جریر طبری،

۱. در آن زمان، یکی از راه‌های فراگیری دقیق حدیث از استادان، این بود که شاگرد، کتاب روایی استاد را نزد وی فراتت می‌کرد.

شیعہ امامی، در *دلائل الامامة* از وی روایت آورده است. چون لقب «خازن» درباره کسی به کار می‌رفته که نگه‌داری از کتاب‌ها و اموال به عهده‌اش بوده، ابوطاهر احتمالاً به چنین حرفه‌ای اشتغال داشته است.

وی از محمد بن عمر بن سالم تمیمی روایت شنیده است. به دلیل آنکه محمد بن عمر بن سالم، خود از ابن عفده روایت کرده و محمد بن عفده در سال ۳۳۳ از دنیا رفته و نیز اینکه وی همان قاضی ابوبکر جمایی استاد شیخ مفید است، از نظر طبقه، چنین می‌نماید که ابوطاهر خازن از رجال سده چهارم باشد.

محمد بن جریر طبری در کتاب *دلائل الامامة* در احوال امام علی بن الحسین زین‌العابدین علیه السلام تحت عنوان «فی شیء من معجزاته»، روایتی در نقل معجزه‌ای از آن امام بزرگوار آورده است. همچنین در باب «وجوب معرفة القائم...» روایت ذیل را از طریق وی نقل کرده است:

قال، حدثنی ابي علي بن ابي طالب، قال، قال لي رسول الله، «لا تقوم الساعة حتى يقوم قائم الحق و ذلك حتى ياذن الله - عز و جل - له من تيمه نجا و من تخلف عنه هلك. الله، الله، عباد الله! فاتوه و لو حبواً على الثلج، فاتته خليفة الله و خليفتي،» امير مؤمنان فرمودند: رسول خدا به من فرمودند: قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه قائم حق قیام نماید و چنین است تا آن‌گاه که خداوند - عز و جل - به وی اجازه دهد. هر که از او پیروی کند نجات می‌یابد و هر که از (فرمان) وی سرپیچی کند نابود می‌شود. ای بندگان خدا را خدا را، به او روی آورید. هر چند راه رفتن با کف زانو باشد (کتابه از شرایط سخت و دشوار) همانا وی خلیفه خدا و خلیفه من است.

منابع

دلائل الامامة، ص ۹۲ و ۲۳۹ / *اللباب فی تهذیب الانساب*، ج ۱، ص ۲۸۸ / *طبقات اسلام الشیعة*، ج ۱، ص ۱۵۲.

عبدالله بن احمد

ابوالقاسم، فقیه، محدث و از استادان شیخ صدوق بود. وی از جمله محدثان و راویانی است که جز از طریق سند روایات شیخ صدوق راهی به احوال ایشان نداریم. بنابراین، رجال نویسان، نامی از او به میان نیاورده‌اند و طبعاً نمی‌دانیم در نقل احادیث مورد اعتماد بوده است یا نه. وی در بلخ می‌زیسته و در آن سامان به نقل احادیث مشغول بوده است.

راوی دیگری با همین نام و کنیه - یعنی «ابوالقاسم عبدالله بن احمد» - در سند روایات شیخ صدوق و در شمار استادان وی وجود دارد که احتمالاً شخص دیگری غیر صاحب شرح حال باشد؛ زیرا شیخ صدوق از آن راوی در بصره و از صاحب شرح حال در بلخ روایت شنیده و وی را با عنوان «فقیه» توصیف نموده و از او اجازه نقل روایت گرفته است.

منابع

الهدایة فی الاصول والفروع، ص ۶۵ و ۱۱۶ / *الخصال*، ج ۲، ص ۵۲۱ / *خاتمة المستدرک*، ج ۵، ص ۴۷۴ / *امیان الشیعة*، ج ۱، ص ۱۵۲.

عبدالله بن احمد بن محمد بن عیسیٰ

ابواحمد از راویان و محدثان بود. *ابوالعبّاس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی* از وی روایت کرده است. *ابوالعبّاس طالقانی* از استادان شیخ صدوق بود. *ابواحمد*، صاحب شرح حال، از *علی بن سعد (سعید) بن بشیر*، از این کاتب روایت کرده است. شیخ صدوق به این واسطه در کتابه‌های *الامالی* و *کمال الدین* خود روایت آورده است؛ از جمله در کتاب *کمال الدین* از طریق

وی، روایتی طولانی در باب وفات رسول خدا ﷺ نقل کرده که در بخشی از آن آمده است: آن گاه که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت و عزای وی فرارسید، شخصی نزد عزاداران آمد که صدایش را می‌شنیدند، اما خودش را نمی‌دیدند، می‌گفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفُّونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ فِي اللَّهِ عَزَاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَخَلْفًا مِنْ كُلِّ هَالِكٍ وَذَرْكَاً مِنْ كُلِّ مَائِةٍ، لِيَا اللَّهِ فَتَقْوُوا وَإِيَّاهُ فَارْجُوا، فَإِنَّ الْمَصَابَ مِنْ حَرَمِ الثَّوَابِ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ.» یعنی: درود و رحمت خدا بر شما باد. هر نفسی مرگ را می‌چشد و پاداش شما در قیامت به تمامی به شما داده می‌شود. همانا نزد خدا عزایی برای هر مصیبت و جای‌گزینی برای هر نابود شده و جبرانی برای هر از دست رفته است. پس به خدا اعتماد کنید و به او امیدوار باشید؛ چراکه مصیبت‌زده کسی است که از پاداش محروم باشد. و درود و رحمت خدا بر شما باد.

حضرت علیؑ فرمودند: آیا می‌دانید او کیست؟ او حضرت خضرؑ است.

منابع

شیخ صدوق، الامالی، ص ۲۷۴ / کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۹۲ / بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۰۴ و ۵۱۵ / اعیان‌الشیعه، ج ۱، ص ۱۳۲.

عبدالله بن بسطام (۲ - ح ۳۴۱)

ابوعتّاب عبدالله بن بسطام بن شاپور زبّات نیشابوری و برادرش حسین بن بسطام بن شاپور زبّات نیشابوری (م ۴۰۱) دو تن از راویان بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری بودند. سال وفات عبدالله را نمی‌دانیم، اما چون در منابع، نام وی را بر نام برادرش حسین، که در سال ۴۰۱ در گذشته است، مقدم می‌کنند، احتمال می‌دهیم او از برادرش بزرگ‌تر بوده و وفاتش پیش از سال

۴۰۰ اتفاق افتاده باشد و با این حساب، از رجال سده چهارم به شمار می‌آید. به دلیل اشتراک وی با برادرش حسین در استادان و نیز فعالیت‌های علمی، معمولاً شرح حال آن دو را همراه یکدیگر نگاشته‌اند و هر دو را از دانشمندان سده چهارم دانسته‌اند.

خاندان بسطام

خاندان «بسطام» از روای معتبر شیعه و اهل علم بودند که روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام را نقل کرده و به دست دیگر فقهای شیعه رسانده‌اند. *ابوالعباس بن عقده* نام آنان را در کتاب رجال خود آورده است. *نجاشی* در این باره می‌نویسد: بسطام بن شاپور و برادرانش *زکریا* و *زیاد* و *حفص*، همه شخصیت‌هایی مورد اطمینان هستند و روایاتی از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهم‌السلام نقل کرده‌اند.

شخصیت

عبدالله و حسین پسران بسطام، دو برادر و دو تن از روای معتبر بودند و از فقهای شیعه در قرن چهارم هجری به شمار می‌آیند. آنها برای مرزبانی از مرزهای جغرافیایی و عقیدتی اسلام به شهر قزوین سفر کردند و از ناشران علوم محمد و آل محمد علیهم‌السلام در آن منطقه شدند. روایات آنان مورد توجه علما و فقهای شیعه واقع شده و در مجموعه‌های بزرگ روایی مورد استناد قرار گرفته است. مشهورترین تألیف آنان کتاب *طب الاثمه* علیهم‌السلام است.

استادان

آنان علاوه بر محضر پدرشان، بسطام بن شاپور، و عموهایشان *زکریا* و *زیاد* و *حفص بن شاپور*، از محضر درس شخصیت‌های دیگری نیز بهره برده‌اند: مانند: *محمد بن خلف*، *خزّار رازی*، *علی بن ابراهیم واسطی*، *سهل بن احمد*،

حزیر بن احمد گرگانی، علی بن عروه اهوازی، ابوالصلت هروی، اسحاق بن ابراهیم، تمیم بن احمد سیرافی.

برخی شمار افزون‌تری از افراد را به عنوان استادان وی برشمرده‌اند؛ از آن جمله‌اند: عبدالله بن ابراهیم، ابراهیم بن النضر، ابراهیم بن محمد اودی (ازدی)، محمد بن رزین (زریق)، محمد بن اسماعیل بن حاتم تمیمی، یحیی بن آدم ابوزکریا بن ابی‌بکر.

نظر دانشمندان

نجاشی دربارهٔ حسین بن بسطام به نقل از ابوعبدالله بن عیاش جوهری می‌نویسد: حسین بن بسطام بن شاپور زیات به همراهی برادرش، ابوعتاب، کتابی در علم طب نگاشته که دارای نکات سودمند فراوانی است. آنان در این کتاب، به بیان طب از راه مواد غذایی و فواید آن و همچنین از راه ادویه پرداخته‌اند. حسین شخصیتی اهل علم و از ادبیاتی قوی برخوردار بود و قدرت شعر و خط زیبایی داشت. خداوند او را رحمت کند. وی در سال ۴۰۱ درگذشته است.

شیخ آقا بزرگ طهرانی می‌نویسد: حسین بن بسطام بن شاپور و برادرش ابوعتاب عبدالله بن بسطام بن شاپور صاحب کتاب طب الائمه هستند.

سید محسن امین، صاحب کتاب ارزشمند *امیان الشیعه* در این‌باره می‌نویسد: عبدالله و حسین، دو فرزند بسطام بن شاپور زیات، کتابی در طب الائمه^{۱۳} نگاشته‌اند که مجموعه روایاتی دربارهٔ خواص خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و دعا برای رفع امراض است.

سیدحسن امین هم می‌گوید: حسین بن بسطام بن شاپور زیات و برادرش ابوعتاب عبدالله بن بسطام بن شاپور هر دو از علمای شیعه و از قدمای اصحابند. آنها کتابی در علم طب به نام *طب الائمه* نگاشته‌اند و در آن از جابر ابن حیان از امام جعفر صادق^{۱۴} روایت کرده‌اند.

وفات

چون ابن عیاش جوهری - که در سال ۴۰۱ از دنیا رفته - با دو واسطه از او نقل کرده است، احتمال دارد وی در حدود سال ۳۴۱ از دنیا رفته باشد.

منابع

رجال النجاشی، ص ۲۱۸، ش ۵۶۷ / رجال ابن داود، ص ۱۹۹، ش ۸۲۷ / نقد الرجال، ج ۳، ص ۸۸ ش ۳۰۱۰ / الدررمة التي تصانيف الشيعة، ج ۱۵، ص ۱۴۰، ش ۹۳۵ / اعيان الشيعة، ج ۸، ص ۴۷ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۸۵ / طب الاكثه، صفحات متعدد / معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۱۲۷، ش ۶۷۳۷.

عبدالله بن تمیم قرشی

عبدالله بن تمیم از محدثان و پدر ابوالفضل تمیم بن عبدالله قرشی بود که او خود استاد شیخ صدوق است. شیخ صدوق از تمیم - فرزند صاحب شرح حال - روایات بسیاری نقل کرده و در مواردی از خداوند برایش طلب رحمت و خشنودی نموده است که این می‌تواند نشانه تشیع وی باشد. تمیم خود از پدرش عبدالله روایت کرده است. بنابراین، صاحب شرح حال در شمار راویانی است که در سند بسیاری از روایات ما بدون نام و نشان و صرفاً با نام فرزندش واقع شده؛ چنان‌که شیخ صدوق می‌گوید: «حدثنا تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی عن ابيه ...».

عبدالله از اهالی «حیره» بود. «حیره» قریه‌ای نزدیکی کوفه و شهر قدیمی بین‌النهرین در ۵-۶ کیلومتری نجف کنونی کنار دریاچه نجف بود. دریاچه‌ای که اکنون خشک شده است. حیره همچنین نام محله‌ای مشهور و بزرگ در نیشابور بوده است. شاگردی صاحب شرح حال نزد استادان نیشابوری احتمال انتساب او به این محل را قوی‌تر می‌کند.

وی پس از فراگیری دانش حدیث و رسیدن به مرتبه استادی در آن، به طور عمده، به تربیت فرزندش تمیم همت گمارد، به گونه‌ای که وی راوی احادیث پدر شد. دربارهٔ هیچ‌یک از پدر و پسر رجالیان نگفته‌اند که در نقل احادیث مورد اعتماد بوده‌اند و بلکه دربارهٔ پسر گفته‌اند: ضعیف است.

عبدالله، خود از حمدان بن سلیمان نیشابوری روایت کرده است. حمدان نیز از علی بن محمد بن جهم نقل کرده که او - چنان که در کتاب‌های التوحید و عیون اخبار الرضا صدوق آمده - کسی بوده در مجلس امام رضا^ع با مأمون حضور داشته است. از حمدان بن سلیمان، علی بن محمد بن قتیبه - راوی از فضل بن شاذان - نیز نقل نموده است. پس صاحب شرح حال در طبقه ابن قتیبه است. وی از احمد بن علی انصاری از ابوصلت عبدالسلام بن صالح هروی کتاب مسائل مأمون عن الرضا^ع را روایت کرده است.

منابع

الخصال، ج ۱، ص ۲۶۷ / عیون اخبار الرضا، صفحات متعدد / التوحید، باب‌های متعدد / معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۲۸ و ۳۳۱ / خلاصة الاکوال، ص ۲۰۹ / خاتمة المستدرک، ج ۵، ص ۴۷۰ / امیان الشیعة، ج ۱، ص ۱۵۲ / دائرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۸۷۲

عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری (... - حدود ۳۱۰) ابوعباس از محدثان و مؤلفان در حوزه حدیث و عقاید بود. گفته‌اند: او شیخ قتیان، مورد اعتماد و وجه^۱ ایشان بود. وی در سال ۲۹۰ و اندی به کوفه رفت. مردم کوفه از او احادیث شنیده و نقل کرده‌اند. به احتمالی او تا اوایل

۱. وجه و عین دو اصطلاح رجالی هستند که قدر مسلم از آنها ممدوح بودن شخص استفاده می‌شود و بعضی آن دو را نشانهٔ وثاقت دانسته‌اند. (ملأ علی کنی، توضیح المسائل، ص ۲۰۱).

قرن چهارم آنجا مانده و پس از بازگشت به قم، در حدود سال ۳۱۰ در آن شهر وفات یافته است.

وی امامان هادی و عسکری علیهما السلام را درک کرده و از ایشان روایت نموده است. او توقیعی را که از جانب امام زمان علیه السلام برای محمد بن عثمان بن سعید در تعزیت پدرش صادره شده و نیز نامه‌هایی که در آن عثمان بن سعید فرزندش محمد را به عنوان نایب پس از خود معرفی نموده، روایت کرده است.

شیخ طوسی در *کمال‌الدین*، در باب کسانی که مشرف به دیدار امام زمان علیه السلام شده‌اند، از عبدالله بن جعفر حمیری چنین روایت می‌کند:

با احمد بن اسحاق نزد عمری - رضی الله عنه - بودیم. به او گفتم: همان‌گونه که خداوند در قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ نُؤْمِنْ قَالِ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيَطْمَئِنُّ قَلْبِي﴾، من نیز به همین دلیل، از شما سؤالی دارم: آیا صاحب مرا دیده‌ای؟ جواب داد: «بله و او گردنی چنین دارد.» و با تمام دو دستش به گردنش اشاره کرد. گفتم: نامش چیست؟ گفت: «از این موضوع گفت‌وگو نکن؛ چرا که از نظر مردم این نسل منقطع شده است.»

او از ابراهیم بن مهزیار، احمد بن حمزه، اتوب بن نوح، حسن بن ظریف، حسن بن علی بن کیسان، حسین بن عبیدالله، حسین بن علی بن کیسان صنعانی، حسین بن مالک، عبدالعزیز بن زکریا لؤلؤی، علی بن ربیع، علی بن سلیمان بن رشید، محمد بن احمد بن مطهر، محمد بن جزک، محمد بن خالد، محمد بن سرو، محمد بن عبدالحمید، محمد بن عیسی، موسی بن عمر بصری، یعقوب بن یزید و سبّاری روایت نموده است.

از او احمد بن محمد، سعد بن عبدالله، علی بن حسین، پسرش محمد، محمد بن احمد بن یحیی، محمد بن سعید آذربایجانی، محمد بن عبدالله، محمد ابن علی بن محبوب، محمد بن یحیی و محمد بن یحیی عطار روایت کرده‌اند. او کتاب‌های فراوانی نیز تصنیف کرده است. نجاشی بعضی از کتاب‌های او

را از طریق خیر عده‌ای از اصحاب از احمد بن محمد بن یحیی عطار گزارش داده است: الامامة، الدلائل، المنظمة و التوحید، النبیة و العمیرة، فضل العرب، التوحید، البداء، الارادة، الاستطاعة، المعرفة، قرب الاسناد الى الرضا، قرب الاسناد الى ابی جعفر بن الرضا، کتاب مابین هشام بن الحکم و هشام بن سالم، القیاس، الارواح، الجنة و النار، الحدیثین المختلفین، مسائل الرجال و مکاتباتهم ابی الحسن الثالث، مسائل لابی محمد الحسن بن علی بن محمد بن عثمان العمری، قرب الاسناد الى صاحب الامر، مسائل ابی محمد و توقیعات، الطب.

منابع

رجال برقی، ص ۵۹ و ۶۰ / رجال کشی، ص ۵۰۳، ش ۴۹۷ / مشیخته من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۲۲ / رجال الشیخ، ص ۴۰۰ / شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۲۸، ش ۴۴۱ / الفیفة، ص ۳۶۱ و ۳۶۲ / رجال النجاشی، ص ۲۱۹، ۲۲۰ / رساله ابی غالب زراری، ص ۵۳، ص ۸ / رجال کشی، ص ۶۰۵، ش ۱۱۲۴ / الرسالة العددیة، ج ۹، ص ۲۸ / معالم العلماء، ص ۷۳، ش ۴۹۳ / رجال ابن داود، ص ۲۰۰، ش ۸۳۱ / خلاصة الاقوال، ص ۱۰۶، ش ۲۰ / نقد الرجال، ص ۱۹۶، ش ۶۷ / مجمع الرجال، ج ۳، ص ۲۷۳ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۷۸ / وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۳۴، ش ۶۶۹ / الوجیزة، ص ۱۵۶ / هداية المحدثین، ص ۲۰۳ و ۲۸۸ / مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۶۱۶ و ۷۳۶ / بهجة الأسال، ج ۵، ص ۲۰۶ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۷۴، ش ۶۷۸۵ / الذریعة الى تصانیف الشیعة، ج ۱۷، ص ۶۷، ش ۳۶۲ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۵۳ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۳۹، ش ۶۷۵۵ و ج ۱۰، ص ۱۴۲ / قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۱۳ / معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۴۰.

عبدالله بن حسن (حسین) مؤدب

وی شاگرد احمد بن علی اصفهانی بود و از استاد خود، کتاب‌های مورخ فقیه، ابراهیم بن محمد نقفی (م ۲۸۳) را نقل کرده است.

علی بن حسین بن بابویه، پدر شیخ صدوق از او حدیث شنیده و کتاب‌های ثقفی را از او روایت کرده است. او از استادان پدر شیخ صدوق بود.

عبدالله بن حسن تنها در یک مورد، از طریق استادش احمد بن علی از محمد بن ابی‌عمر نهدی روایت نموده و بقیه روایات او از استادش از ابراهیم ابن محمد ثقفی است. این روایت در الامالی شیخ صدوق نقل شده؛ اما چون همین روایت را شیخ صدوق در معانی الاخبار و به نقل از احمد بن علی از ابراهیم بن محمد ثقفی آورده و نیز به فرینده موارد دیگر، که همگی از ثقفی نقل شده، احتمال افتادگی نام ابراهیم بن محمد در روایت الامالی، زیاد است.

شیخ صدوق در الامالی، حدیثی دالّ بر شأن نزول آیه «تطهیر» - که دربارهٔ خمسهٔ طیّبه است و شامل همسران رسول خدا ﷺ نمی‌شود - به واسطهٔ او نقل کرده است:

عن عمرة ابنة افعی، قالت، سمعت امّ سلمة (رض) تقول، نزلت هذه الآية فی بیتی (إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً) قالت، و فی البیت سبعة، رسول الله و جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمة و الحسن و الحسين، قالت: و أنا علی الباب. فقلت، یا رسول الله، انست من اهل البیت؟ قال، «انک من أزواج النبی» و ما قال انک من اهل البیت، در این روایت، امّ سلمه می‌گوید: این آیه در خانه من نازل شد، در حالی که در خانه هفت نفر بودند: پیامبر ﷺ و جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین. من پرسیدم: آیا من از اهل بیت نیستم؟ حضرت فرمودند: تو از همسران نبی هستی و نفرمود از اهل بیت هستی.

منابع

شیخ صدوق، الامالی، ص ۴۷۲ / معانی الاخبار، ص ۱۲۲، ش ۴ / علل الشرائع، ص ۱۸۲ / نواب الاعمال، ص ۷ / رجال الشیخ، ص ۴۳۳ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۵۳ / معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۱۶۶.

عبدالله بن حسین بن محمد بن یعقوب فارسی

ابومحمد از محدثان و فقیهان بزرگ و مورد احترام شیعه بود. نجاشی گفته که وی را دیده، اما از او روایتی ننشیده است. صاحب شرح حال کتاب *مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی* (م ۳۵۶) را از وی روایت کرده است. این کتاب را ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری (م ۳۹۳) نیز روایت کرده است.

این کتاب، که اسم کامل آن *مقاتل الطالبین و اخیارهم* است، در سال ۳۱۳ در شرح احوال ۲۱۶ تن از اولاد ابوطالب، تألیف شده که به دلایل سیاسی یا در میدان جنگ یا در زندان شهید شده و یا مخفی گشته‌اند. ابوالفرج در آغاز کتاب اشاره می‌کند: هدفش از تألیف آن فراهم آوردن شرحی کوتاه از چگونگی زندگی و مرگ فرزندان ابوطالب از زمان پیامبر^ص تا زمان نگارش کتاب بوده است. این کتاب به دلیل برخی ویژگی‌های فردی‌اش، همواره محل مراجعه محققان بوده است. از مهم‌ترین نکات در این کتاب، سندهای ارزشمندی است که غالباً به کسانی منتهی می‌شود که از نزدیک شاهد وقایع بوده‌اند. این کتاب مکرراً در نجف، مصر، ایران و لبنان چاپ شده است.

ابومحمد فارسی، خود کتابی با عنوان *انس الوحید* نگاشته است.

منابع

- رجال النجاشی، ص ۲۳۰، ش ۶۱۰ / رجال ابن داود، ص ۲۰۲، ش ۸۴۱ / خلاصه الاقوال، ص ۱۱۲، ش ۵۵ / مجمع للرجال، ج ۳، ص ۲۷۸ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۸۲ / وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۳۵، ش ۶۷۴ / الوجیزة، ص ۱۵۶ / بیجة الامال، ج ۵، ص ۲۱۹ / تنبیح العقاب، ج ۲، ص ۱۷۶، ش ۶۸۲۳ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۵۳ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۵۲۰، ش ۸۲۳۲ / قاموس للرجال، ج ۵، ص ۴۳۳ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۸۰، ش ۶۸۲۳ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۳۹، ش ۱۴۴۷ / تاریخ الفقهاء و الرواة (المنتخب)، ص ۴۰۸.

عبدالله بن طاهر نقّار

ابوالقاسم از دانشمندان نیک نهاد و پرهیزگار سده چهارم بود. وی از یاران و شاگردان *محمد بن مسعود عیاشی*، *مفسّر*، *محدّث* و دانشمند در بسیاری از علوم (م ۳۲۰) بود. لقب وی را به صورت‌های «نقّار»، «نقّاد»، «نقّاب» و «نقّاب» ثبت کرده‌اند؛ اما *ابن داود*، *رجال‌نویس* معروف شیعه (زنده در ۷۰۷)، «نقّار» و *علّامه حلّی*، دانشمند برجسته و *رجالی* معروف شیعه (م ۷۲۶) «نقّاب» را درست دانسته است. *رجال‌نویسان عبدالله* را در نقل احادیث مورد اعتماد دانسته‌اند.

استاد او *عیاشی*، *سمرقندی* بود و در این دیار می‌زیست. اما صاحب شرح حال *حلوانی*، «*حلوان*» شهری بسیار قدیمی بر ساحل چپ رود *حلوان* در سر پل زهاب بود که امروز بکلی ویران شده است؛ ولی محلّ آن به سبب ویرانه‌های بنای «طاق‌گرا» از دوره ساسانی معلوم است. در روایات عرب، شهر *حلوان* را از بناهای *قیاد ساسانی* در نیمه دوم قرن پنجم پس از میلاد می‌دانند. در سال ۱۲، که اعراب آن را گرفتند، شهری بسیار پررونق بود و تا قرون اولیه اسلام، شهری آباد و دایر به شمار می‌آمد. در اواخر قرن چهارم، سلسله‌ای کمابیش مستقل در *حلوان* بر سرکار آمد که دومین امیر آن *فارس ابن محمد* (م ۴۳۷) گرفتار *ابراهیم ابنال سلجوقی* شد. وی این شهر را تاراج کرد و سوزانید.

شاید پیش از آن فتنه، *عبدالله* برای کسب دانش به *سمرقند* نزد *عیاشی* رفته باشد. از بقیه زندگی و سال و کیفیت وفات وی چیزی نمی‌دانیم.

منابع

رجال‌الشیخ، ص ۴۲۹، ش ۶۱۶۸ / *خلاصة الاقوال*، ص ۱۰۶، ش ۲۱ / *رجال ابن داود*.

ص ۲۰۷، ش ۸۶۳ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۵۴ / معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۴۱، ش ۶۹۴۳ / دائرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۸۶۳ / تاریخ الفقهاء والرواة (المنتخب)، ص ۴۱۰.

عبدالله بن عباس علوی

از سادات و راویان احادیث در سده چهارم بود. نسب کامل وی چنین است: عبدالله بن عباس بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

چنان که در برخی از سندهای کتاب الفقیه شیخ طوسی آمده، محمد بن حسن بن ولید، محدث مورد اعتماد و بلندمرتبه شیعه (م ۳۴۳)، که از استادان بسیار مهم شیخ صدوق بود، از وی روایت کرده است. اما به سبب آنچه در برخی دیگر از سندهای روایات، از جمله در کتاب کمال الدین شیخ صدوق آمده، ابن ولید شاگرد مستقیم عبدالله بن عباس علوی نبوده و به واسطه حسن ابن محمد کرخی از او روایت نموده است. چنانچه نقل بی واسطه ابن ولید از وی درست باشد، حیانش در سده چهارم محتمل تر است.

شیخ طوسی در کتاب الفقیه خود گفته است: «عده‌ای به ما خبر دادند از ابومحمد هارون بن موسی تلکبری از احمد بن علی رازی، که برای من حدیث کرد محمد بن علی، از حنظله بن زکریا، از شخص مورد اعتمادی که گفت: عبدالله بن عباس علوی - که راست لهجه‌تر از او ندیدم و در امور بسیاری با ما مخالف بود - که ابوالفضل حسین بن حسن علوی می‌گفت: بر ابومحمد - یعنی امام حسن عسکری رضی الله عنه - در سامراء وارد شدم و وی را به سبب ولادت مولایمان صاحب الزمان علیه السلام تهنیت گفتیم.»

وی از محمد بن عبدالله بن موسی نیز روایت نقل کرده است. پدر این شخص، یعنی عبدالله خواهرزاده زید بن علی بن حسین رضی الله عنه بود و وی به واسطه

پدرش از دایی پدرش، یعنی زید از علی بن حسین، از پدرش از جدش از حضرت علی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

منابع

کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۳۴ / الشیبة، ص ۲۲۹ و ۲۵۱ / هدایة المحدثین، ص ۲۰۴ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۵۴ / معجم رجال‌الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۵۷، ش ۶۹۵۷

عبدالله بن عبدالملک

ابوالحارث عبدالله بن عبدالملک بن سهل طبرانی از محدثان و استاد ابوعبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی بود. نعمانی خود از شاگردان برجسته شیخ کلینی است که کتاب ارزشمند الفیة، معروف به غیبت نعمانی از اوست.

وی اهل «طبریه» شام بود؛ شهری که در اردن واقع شده است. دانشمندان فراوانی به این شهر منسوبند؛ از آن جمله ابوالعباس ولید بن سلمه طبرانی قاضی اردن که از عبدالله بن عمیر روایت کرده و اهل شام از او روایت نموده‌اند.

نعمانی، که خود از دانشمندان برجسته اوایل سده چهارم به شمار می‌آید، برای تحصیل دانش به نواحی گوناگون از جمله شیراز و بغداد و شام و حلب سفر کرده و احتمالاً در یکی از سفرهای خود، از صاحب شرح حال روایت شنیده است.

عبدالله بن عبدالملک از محمد بن منسی بغدادی حدیث گرفته است. پسر صاحب شرح حال، ابویوسف رافع بن عبدالله بن عبدالملک، از استادان شیخ صدوق بود.

نعمانی در کتاب الفیة خود، روایتی طولانی از طریق او آورده که در آن شرح گفت‌وگوی خدای متعال با پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج، در خصوص امامان

معصوم علیه السلام و لزوم ولایت ایشان و اسامی گرامی آن بزرگواران گزارش شده است. در انتهای ذکر نام امامان معصوم علیهم السلام درباره امام علیه السلام آمده است:

«... وَ الْحُبَّةُ الْقَائِمُ كَأَنَّهُ الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ فِي وَسْطِهِمْ فَقُلْتُ، يَا رَبِّ، سَنَ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ، هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ وَ هَذَا الْقَائِمُ مُخَلَّلٌ خَلَالِي وَ مُحَرَّمٌ حَرَامِي وَ يَنْتَقِمُ مِنِّي أَعْدَائِي، يَا مُحَمَّدُ، أَحِبُّهُ فَإِنِّي أَحِبُّهُ وَ أَحِبُّهُ سَنَ يُعْبَهُ». ... و حجت قائم، که همچون ستاره‌ای درخشان در وسط ایشان است. پس عرض کردم: پروردگارا، اینان کیانند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این قائم حلال‌کننده حلال من و حرام‌کننده حرام من و انتقام‌گیرنده از دشمنان من است. ای محمد، او را دوست بدار که او را و هر که او را دوست بدارد، من دوستش دارم.

منابع

الهدایة فی الاصول و الفروع، ص ۶۴ / نعمانی، الغیبة، ص ۹۳ / خاتمة المستدرک، ج ۳، ص ۴۴۹ و ۴۷۳ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۵۴ / تاریخ فقه و فقهاء، ص ۱۲۶ / اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۲، ص ۳۴.

عبدالله بن علاء ابومحمد مذاری

ابومحمد محدثی مورد اعتماد، بزرگوار و مورد ستایش امامیه است. گفته‌اند: «مذار» روستایی در پایین‌ترین نقطه بصره است.

درباره نام کامل صاحب شرح حال، اختلافی میان رجالیان موجود است؛ گاه نام وی به صورت عبدالله بن علاء آمده است. برخی رجالیان با تحقیق نشان داده‌اند که اضافه کردن «ابی» از روی سهو و زاید است. در مواردی نیز نام او «عبدالله» آمده که خطای نوشتاری است.

سهل بن زیاد آدمی، محمد بن حسن بن شمون، احمد بن هلال و ادریس ابن زیاد کوفی از استادان او بودند.

به گفته نجاشی، ابوعلی محمد بن همام (م ۳۳۲ یا ۳۳۶)، که خود از

عبدالله بن علاء حدیث می‌شنیده و شاگرد او بوده، برای ابوالحسن بن جندی حدیث می‌گفته است.

عبدالله کتاب *یوم وليلة ابو جعفر احمد بن هلال عبرتانی* را برای ابن همام گزارش نموده است. کتاب *الوصایا منسوب* به اوست؛ اما بعضی این کتاب را از محمد بن عیسی بن عبید می‌دانند که عبدالله بن علاء از او روایت کرده است. نیز کتاب *بزرگ النوادر* از اوست.

منابع

نعمانی، الفقیه، ص ۳۷ / رجال النجاشی، ص ۸۳ ش ۱۱۹۹ ص ۲۱۹ ش ۵۷۱ و ص ۳۳۶.
 ش ۸۹۹ / فلاح السائل، ص ۹۷ / رجال ابن داود، ص ۱۹۷، ش ۸۱۶ / خلاصة الاقوال، ص ۱۱۱، ش ۴۳ / نقد الرجال، ص ۲۰۳، ش ۱۸۵ / مجمع الرجال، ج ۴، ص ۲۹ / جامع السراة، ج ۱، ص ۲۹۷ / بیجة الامال، ج ۵، ص ۲۶۴ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۹۹، ش ۶۹۱۴ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۵۵ / الدررمة الي تصانيف الشيعة، ج ۲۴، ص ۳۳۴، ش ۱۷۶۰ و ج ۲۵، ص ۹۵، ش ۵۱۸ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۵۷، ش ۸۵۰۰ / مجمع رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۶۰، ش ۷۰۰۰ / قاموس الرجال، ج ۶، ص ۸۶ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۴۴.

عبدالله بن محمد

ابومحمد کاتب اصفهانی از جمله شاعران ملازم صاحب بن عبّاد (م ۳۸۵) بود و او را مدح می‌نمود. همین امر او را در شمار شاعران قرن چهارم قرار داده است.

او به «ابومحمد خازن» مشهور است. لقب «خازن» درباره کسی به کار می‌رفته که نگهداری از کتاب‌ها و اموال بر عهده‌اش بوده و احتمالاً عبدالله بن محمد در دربار صاحب بن عبّاد به چنین حرفه‌ای مشغول بوده است. وی عهده‌دار امر کتابت نیز بوده است.

اسماعیل بن عبّاد، معروف به «صاحب بن عبّاد»، از وزیران دربار بویه‌ی بود. او دانشمندی دانش‌پرور و ادیبی بخشنده بود. در عهد او، شیعیان و دانشمندان و ادیبان و شاعران بال و پر گشودند.

در گزارش جریان از دنیا رفتن صاحب بن عبّاد آمده است: وقتی او بیمار شد، امیران دیلمی و بزرگان هر صبح و شب به عیادتش می‌آمدند؛ از جمله فخرالدوله، که صاحب بن عبّاد وزیر دربار او بود، چند بار به دیدنش آمد. ابومحمّد خازن، ملازم سرای صاحب بن عبّاد بود و او را خدمت می‌کرد، ولی هرچه در آنجا می‌گذشت به فخرالدوله خبر می‌داد و گزارش احوال صاحب ابن عبّاد را به او می‌رساند. روزی که به هنگام غروب آفتاب صاحب بن عبّاد دیده بر جهان فرو بست، او به سرعت فخرالدوله را با خیر نمود. فخرالدوله کسانی را فرستاد تا سرای او را در اختیار گرفتند و هرچه داشت به خزانه‌های او انتقال دادند.

در شمار نوشتارها و کتاب‌های شیعیان، دیوان شعری به او نسبت داده شده است.

منابع

- الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۹، ص ۶۹۷، ش ۴۸۵۱ / اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۷۱ و ج ۳، ص ۳۴۷ / الشیعة و فنون الاسلام، ص ۱۲۰ / ترجمه مجمع الادب، ج ۱، ص ۸۰

عبدالله بن محمد ابهری

ابومحمّد از راویان و از جمله استادان شیخ مفید بود. او منسوب به «ابهر» است. (دربارۀ «ابهر» قبلاً - در ذیل شماره ۱۰۹ - توضیح داده شد.) وی شاگرد علی بن احمد بن صباح بود. شیخ مفید در الامالی، این حدیث را از طریق وی از پیامبر ﷺ نقل کرده است؛ راوی می‌گوید: شنیدم پیامبر ﷺ فرمودند:

«أنا شجرة و فاطمة فرعها و علي لقاحها و الحسن و الحسين ثمرتها و
محبوهم من أمّتي و رقهدها» من درختی هستم و فاطمه شاخه آن و علی
بارورساز آن و حسن و حسین میوه آن و دوستانشان از اتمعت
برک‌های آن درختند.

متابع

شیخ مفید، الامالی، ص ۲۴۵ / الانساب، ج ۱، ص ۷۷ / معجم البلدان، ج ۱، ص ۸۲ / اللباب
فی تهذیب الانساب، ج ۱، ص ۲۷ / لبّ اللباب فی تحریر الانساب، ص ۶ / خاتمة المستدرک،
ج ۳، ص ۲۴۳ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۵۵ / دائرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۳۷.

عبدالله بن محمد ثعالبی (زنده در ۳۷۰)

عبدالله بن محمد از روایان بود. چنان‌که شهرت او نشان می‌دهد، گویا
پیشه‌اش تهیه خز از پوست روباه بوده است.

وی در روز جمعه اول ماه رجب سال ۳۷۰ روایت ملاقات سعد بن عبدالله
اشعری (م ۳۰۱) با حضرت حجت^ع را برای شاگردش عبدالباقی بن یزیداد
نقل کرده که طبری در دلائل الامامة آن را آورده است. از دیگر بزرگانی که او
برای ایشان روایت می‌نمود، شیخ علی بن عبدالواحد بن علی بن جعفر نهدی
است که صاحب کتابی به نام المأثور من العمل فی الشهور بوده و در این کتاب
از طریق ثعالبی روایت آورده است. این کتاب در زمان سید بن طاووس
موجود بوده و وی مستقیماً از آن روایت می‌نموده است.

ثعالبی، خود شاگرد احمد بن محمد بن یحیی عطار قمی بوده و روایت
ملاقات سعد را از وی شنیده است. احمد بن محمد بن یحیی از استادان شیخ
صدوق بود و شیخ صدوق از طریق او بسیار روایت نقل کرده است. هرچند
رجال‌نویسان شرح حالی برای او ننوشته‌اند و برخی به همین دلیل، نام او را در
سند روایات نشانه ضعف روایت می‌دانند، اما شاید طلب بخشایشی که شیخ

صدوق در هنگام نقل روایاتی از وی، برای او آورده است. نشانی از اطمینان شیخ صدوق به روایات او باشد.

وی همچنین از *علی بن حاتم*، که او نیز از استادان شیخ صدوق بوده، روایت شنیده است. (شرح حال او خواهد آمد).

لقب او در نسخه‌ای از کتاب *دلائل الامامة*، «*عالمی*» آمده که احتمالاً خطای در نوشتار است. سید بن طاووس در *الاقبال بالاعمال العسنة* در بزرگداشت ماه مبارک رمضان، روایتی از امام صادق علیه السلام از طریق *عالمی* آورده است:

قال ابو عبدالله علیه السلام: «إذا كان اول ليلة من شهر رمضان غفر الله لمن شاء من الخلق. فإذا كانت الليلة التي تليها ضاعفهم، فإذا كانت الليلة التي تليها ضاعف كلّمًا اعتق. حتّى آخر ليلة في شهر رمضان تضاعف مثل ما اعتق في كلّ ليلة ۴۰. با فرارسیدن اولین شب ماه رمضان، خداوند هر کدام از بندگانش را که بخواند می‌بخشاید، آن‌گاه در شب دوم دو برابر آنچه شب قبل بخشیده بود می‌بخشاید و به همین صورت، در هر شب، دو برابر آنچه شب‌های قبل بخشیده بود، از آتش رها می‌کند، تا اینکه در شب آخر ماه، دو برابر آنچه در تمام شب‌ها بخشیده بود می‌بخشد و از آتش رها می‌کند.

منابع

دلائل الامامة، ص ۲۷۴ / *الانساب*، ج ۱، ص ۵۰۵ / *الاقبال* (ج جدید)، ج ۱، ص ۲۸ / *مدینه المعاجز*، ص ۴۹ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۵۵ / *معجم رجال الحديث*، ج ۳، ص ۱۱۶، ش ۹۲۵.

عبدالله بن محمد صائغ

ابوالقاسم از راویان حدیث و در شمار استادان شیخ صدوق بود. چنان‌که لقبش نشان می‌دهد، وی به زرگری مشغول بود. شیخ صدوق از وی روایاتی دارد و

همراه با ذکر نام او، برایش طلب بخشایش نموده است. از *ابوالفاسم*، هیچ شرح حالی در کتاب‌های رجالی نیامده است و حتی هیچ تصریحی نیز بر شیعه بودن وی وجود ندارد. هرچند بعضی از روایاتی که *عبدالله بن محمد* بیان کرده، دربارهٔ نصب *امیرالمومنین علی*، از سوی *پیامبر* به عنوان جانشین پس از خود است، اما بعضی، روایت نمودن وی از *ابوحاتم محمد بن عیسی بن محمد وسقندی رازی* را، که به احتمال زیاد سنّی بوده، نشانهٔ عدم تشیع وی گرفته‌اند.

وی از *ابوالحسین احمد بن محمد بن یحیی قصرانی* - که در مواردی به «غضرائی» تصحیف شده - *ابوعبدالله محمد بن سعید، احمد بن یحیی بن زکریّا قطّان، حمزة بن قاسم علوی، و ابوحاتم محمد بن عیسی بن محمد وسقندی (رازی)* روایت نموده است.

از این میان، تنها *حمزة بن قاسم علوی* را می‌شناسیم که شرح حال وی (در شماره ۶۳) گذشت. نیز *ابوحاتم* که به احتمال زیاد سنّی بوده است؛ چراکه نام او در کتاب‌های رجالی شیعه نیامده و تنها *یاقوت حموی در معجم البلدان* به مناسبت توضیحی دربارهٔ «وسقند»، که یکی از روستاهای ری بوده، وی را در شمار منسوبان به آنجا شمرده و گفته که وی امیری نقه بوده و در ۳۴۱ وفات نموده است. او از *راویان سنّی* روایاتی دارد، اما نام *محمد بن سعید*، هرچند در کتاب‌های رجال *فراوان* آمده، اما کنیهٔ هیچ کدام *ابوعبدالله* نیست.

منابع

کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۷۳ / *المصطلح*، ج ۲، ص ۵۴۲ / *شیخ صدوق، الامالی*، ص ۲۴۷ / *الاستبصار*، ج ۴، ص ۵۱۱ / *نقص الانبیاء*، ص ۸۰ / *معجم البلدان*، ج ۵، ص ۲۷۶ / *التکامل فی التاريخ*، ج ۸، ص ۱۱۸ / *متهی السقّان*، ج ۴، ص ۲۳۲، ش ۱۷۹۰ / *مستدرکات علم رجال الحديث*، ج ۷، ص ۲۷۸، ش ۱۴۲۴۸ / *معجم رجال الحديث*، ش ۷۱۵۹.

عبدالله (عبیدالله) بن محمد بن جعفر قصبانی بغدادی

ابوالحسین از روایان بغدادی بود. «قصبانی» به پیشه نی‌فروشی اشاره دارد. در *تاریخ بغداد*، شرح حالی از عبیدالله بن محمد قصبانی نخاس آمده که ممکن است همین شخص باشد. چون «نخاس» کلمه‌ای مصری است، که به مسگر گفته می‌شده، شاید عبیدالله اصالتاً مصری بوده و یا گذری به آنجا داشته است. ابوبکر محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی کرمانی، که از استادان شیخ صدوق بود، از او روایت کرده است. طلب بخشایش شیخ صدوق برای نوفلی نشانه مورد اطمینان بودن اوست و در کتاب‌های رجال، شرح حالی برای وی نیامده است.

عبدالله یا عبیدالله قصبانی نامی از عبدالرحمان بن ابی‌نجران، که از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام بوده، روایت کرده است. شیخ مفید نیز در *الاصالی* روایتی درباره آثار زیارت امیرمؤمنان علی علیه السلام از طریق عبیدالله قصبانی آورده که آن را محمد بن سنان (م ۲۲۰) به واسطه عبیدالله بن قصبانی از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. اگر این عبیدالله همان صاحب شرح حال باشد، می‌توان گفت: عمری طولانی داشته؛ چراکه وی از عبیدالله بن فضل بن هلال، که از استادان ابن قولویه بوده و تلکبری به سال ۳۴۱ از او روایت شنیده نیز روایت کرده است. همچنین نقل مکان عبیدالله بن فضل کوفی به مصر احتمال ارتباط عبیدالله قصبانی با مصر را تقویت می‌کند. قصبانی «اعمال امّ داود» را از طریق عبیدالله بن فضل نقل کرده است.

فاطمه دختر عبدالله بن ابراهیم بن حسین و مادر رضاعی امام صادق علیه السلام بود که فرزندش داود مدتی در زندانی در عراق در بند بود و مادرش از او خبری نداشت. برخی می‌گفتند: کشته شده است و برخی خبر می‌آوردند که همراه

عموزادگانش زندانی گشته است. فاطمه برای آزادی پسرش، بسیار دعا می‌خواند و از دیگران هم می‌خواست تا دعا کنند که فرزندش نزد او برگردد. زمانی طولانی گذشت و او از دیدن دوباره پسرش مأیوس شد. روزی نزد امام صادق علیه السلام رفت. امام از احوال *داود* جويا شدند. فاطمه ماجرا را گفت و از امام خواست برای آزادی برادر رضاعی خود دعا کنند. امام به او دعایی یاد دادند که به «اعمال امّ داود» مشهور است و شرح آن در کتاب‌های ادعیه آمده است. *امّ داود* گفته است: از انجام این اعمال، تنها به اندازه زمان طی کردن فاصله عراق تا مدینه طول کشید تا فرزندش نزد او برگردد.

محمد بن جعفر فارسی ملقب به «ابن جرموز» یا «ابن افریسون» و ابو محمد علی بن محمد بن احمد بن حسین مازرانی نیز از استادان او بودند.

منابع

فضائل الاشرع الثلاثة، ص ۲۲ / *کمال الدین*، ج ۲، ص ۷۲۷ و ۴۲۳ / *شیخ مفید، الاسالیب*، ص ۱۴۲ / *تاریخ بغداد*، ج ۱۷، ص ۱۰۲، ش ۳۸۱ / *الاسلاب*، ج ۴، ص ۵۱۰ و ج ۵، ص ۴۶۵ / *الغرائب و الجرائع*، ج ۳، ص ۱۰۹۵ / *اللیباب*، ص ۴۰ و ص ۳۰۰-۳۰۳ / *لمعة اللیباب*، ص ۲۰۸ و ۲۶۱ / *تأویل الآيات الظاهرة*، ص ۵۳۰ / *خاتمة المستدرکة*، ج ۵، ص ۴۸۲ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۵۵ / *معجم رجال الحديث*، ج ۱۸، ص ۲۶، ش ۱۱۳۶۶ / *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۴، ص ۲۶۰.

عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب

وی از راویان احادیث و از استادان شیخ صدوق بود. در سند روایاتی که شیخ صدوق در کتاب‌های خود آورده، به صورت‌های گوناگون، این نام آمده است؛ از جمله: *عبدالله بن عبدالوهاب*، *عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب*، *عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب بن نصر بن نصر بن عبدالوهاب* و گاه لقب «قرشی سجزی»

(سنجری یا سنجری) یا *اصبهانی* هم به یکی از عناوین مزبور افزوده شده است. گفتنی است: روایات بسیاری از طریق یکی از این عناوین در کتاب‌های او آمده است. با آنکه راهی نداریم که به تحقیق و قطع معلوم کنیم همه اینها یک نفرند، اما از روی نشانه‌های گوناگون، گمان قوی داریم که این عناوین به یک نفر اشاره دارند.

سنجری منسوب به «سجستان» یا همان سیستان است. سیستان سرزمینی با سابقه بسیار قدیمی است که در حال حاضر، بخشی از آن در کشور افغانستان و بخشی از آن در ایران است. آب و کشاورزی آن وابسته به رود هیرمند است. شاید هم نسبت وی به اطراف اصفهان باشد. سنجری معرب «سگزی» است؛ دهستانی در حومه بخش کوه‌پایه که خود از توابع شهرستان اصفهان است. در این صورت، با نسبت «اصبهانی» او هم سازگار است.

اگرچه زمان و مکان تولد و وفات وی را درست نمی‌دانیم، اما معلوم است که زمانی در نیشابور به تدریس مشغول بوده و شیخ صدوق در آن دیار، از وی حدیث شنیده است.

عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب نزد افراد متعددی دانش فراگرفته است که از میان ایشان، می‌توان به محمد بن ابراهیم، منصور بن عبدالله اصفهانی، احمد بن محمد بن عبدالله بن حمزه، احمد بن فضل بن مغیره و ابوبکر محمد بن داود بن سلیمان نیشابوری اشاره کرد.

شیخ صدوق در کتاب‌های *عیون اخبار الرضا* و *الخصال* خود، روایت ذیل را از طریق او آورده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْبَعَةٌ أَنَا الشَّفِيعُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ أَنَّنِي بَدَّلْتُوَابِ الْأَهْلِ الْأَرْضِ، مُعِينُ أَهْلِ بَيْتِي، وَ الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجِهِمْ عِنْدَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ، وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ، وَ الدَّافِعُ عَنْهُمْ بِدَمِي». پیامبر فرمودند: من در روز قیامت چهار گروه را شفاعت می‌کنم، حتی اگر با گناهی به انداز

کلانان لاهل زمین نزد من بپایند: کسی که لاهل بیت مرا یاری کند و نیازهای ایشان را برآورد و در قلب و زبان، محبت ایشان داشتم باشد و با دست خویش از ایشان دفاع نماید.

منابع

معانی الاخبار، ص ۵ ج ۲ و ۱۲۲ / التوحید، ص ۳۱۱، ج ۱ و ص ۳۷۹، ج ۲۵ و ۲۶ / کمال الدین، ج ۱، ص ۵۳۸، ۵۶۲ و ۲۹۰ / عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۶، ج ۸، ص ۲۰۲، ج ۱۷ و ص ۲۰۳، ج ۲۰ و ۲۱ / علل الشرائع، ج ۱، ص ۷۲، ج ۱ / التخصیص، ص ۱۷۴، ج ۲۳۰ / الهدایة فی الاصول والنروع، ص ۶۶ / وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۳۳ / خاتمة المستدرک، ج ۵، ص ۴۶۶ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۵۵ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۳۰، ج ۱۲۹ / دائرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۲۷۵.

عبدالله بن نصر بن سمان تمیمی خرقانی

عبدالله بن نصر از راویان و استادان شیخ صدوق بود. وی از «بنی تمیم» بود و به «خرقان» منسوب است. ضبط کامل این محل در عنوان او نیامده و بین سه ناحیه مردد است: خرقان که روستایی در سمرقند بوده؛ خرقان که روستایی بزرگ و آباد در بسطام و بر سر راه استرآباد بوده؛ خرقان که از روستاهای همدان بوده و بعد به قزوین ملحق شده؛ و یا حتی شهری در نزدیکی تبریز در آذربایجان که نام اصلی آن «ده نخیرجان» بوده است. اما چون استاد شیخ صدوق بوده، احتمال اول قوی تر به نظر می رسد؛ چراکه شیخ صدوق به ناحیه سمرقند مسافرت نموده و از استادان آن دیار بهره برده است.

هرچند نام و شرح حال وی در مصادر رجال شیعه نیامده، اما اینکه شیخ صدوق هنگام نقل روایت از او، برایش ترضی (طلب رضایت و آمرزش از خداوند برای او) و ترحم (طلب رحمت از خداوند) کرده، از نظر برخی نشانه وثاقت افراد است. نیز شاگردی نمودن شیخ صدوق نزد او قرینه‌ای است که

وی را در شمار راویان قرن چهارم قرار می‌دهد. عبدالله، خود شاگرد ابوالقاسم جعفر بن محمد مکی بوده است.

شیخ صدوق در کتاب *الخصال* خود روایت ذیل را، که در خصوص نشانه‌های مؤمن است، از طریق وی نقل نموده:

سمعت علی بن الحسین: یقول: «علامات المؤمن خمس» قلت: و ما هنّ یا بن رسول الله؟ قال: الورع فی الخلوّة، و الصدقة فی الفلّة و الصبر عند المصیبة، و العلم عند الغضب، و الصدق عند الخوف. «: راوی نقل می‌کند که شنیدم علی بن الحسین (امام زین‌العابدین) می‌فرماید: نشانه‌های مؤمن پنج چیز است. گفتم: ای پسر رسول خدا، آنها چیستند؟ فرمودند: ورع در تنهایی، و بخشش در ننگ‌دستی، و صبر به موقع مصیبت، و حلم در هنگام غضب، و راست‌گویی در وقت ترس.

منابع

الخصال، ج ۱، ص ۲۶۹ / *الانساب*، ج ۲، ص ۳۴۷ / *معجم البلدان*، ج ۲، ص ۲۶۰ / *اللباب*، ج ۱، ص ۴۳۴ / *لمبة اللباب*، ص ۹۱ / *تعلیقه علی منهج المقال*، ص ۲۳۳ / *خاتمه المستدرک*، ج ۵، ص ۴۷۴ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۵۸ / *مستدرکات علم رجال الحديث*، ج ۵، ص ۱۲۲، ش ۸۱۱

عبدالله بن یزید (برید) بجلي

ابومحمد از محدثان بود. نام پدر او در سند روایات، «برید» و در مواردی «یزید» آمده که یکی تصحیف است. او غیر از عبدالله بن برید بکری کوفی است که گفته شده از اصحاب امام صادق: بوده است. چنان که شهرت صاحب شرح حال نشان می‌دهد، وی منسوب به قبیله «بجلیه» بوده است. وی استاد *ابوبکر محمد بن عمر جمایی*، محدث معروف شیعی بغدادی، بود. جمایی، که استاد شیخ صدوق و شیخ مفید بود، از راویان اهل علم و به گفته شیخ طوسی، از حافظان و ناقدان احادیث بود. وی قاضی موصل نیز بود و به گفته

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، شیعی بودن او مسلم است. وی در سال ۳۵۵ وفات نمود.

عبدالله بن یزید شاگرد محمد بن ثواب (بواب) هبّاری (م ۲۶۰) بود. از دیگر استادان وی، محمد بن طریف است. درباره زمان حیات و نیز مذهب عبدالله بن یزید به چیز خاصی تصریح نشده است.

شیخ صدوق روایت ذیل را، که از طریق وی نقل شده، در کمال الدین خود آورده است:

قال رسول الله ﷺ، «كانت قد دعيت فاجبت و انتي تارك فيكم الثقلين، أحدهما أعظم من الآخر، كتاب الله - عزّ و جلّ - جعل ممدود من السماء الى الارض و عترتي اهل بيتي، فانّهما لن يذالا جميعا حتى يردا على العوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما». ۱۳ پیامبر ﷺ فرمودند: گویا - به سوی خدا - فراخوانده شده‌ام، پس اجابت می‌کنم، در حالی که دو چیز میان شما باقی می‌گذارم که یکی از دیگری بزرگتر است: کتاب خدای عزّ و جلّ - که ریسمانی کشیده شده از آسمان به سوی زمین است، و خاندان و اهل‌بیتم. پس این دو همواره با یکدیگرند تا در محلّ حوض بر من وارد شوند. پس مراقب باشید که چگونه پس از من درباره آن دو رفتار می‌کنید.

منابع

کمال الدین، ج ۱، ص ۲۳۸ / تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۲۶، ش ۱۲۶۹ / الانساب، ج ۱، ص ۲۸۴ / اللباب، ج ۱، ص ۱۲۱ / تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۷۶، ش ۱۱۳ / السبّ اللباب، ص ۳۰ / طبقات امّیان الشیعة، ج ۱، ص ۱۵۸ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۳۲، ش ۸۸۶۲ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۷۰، ش ۱۱۴۶۶.

عبدالملک بن احمد بن هارون

عبدالملک بن احمد از راویان و از جمله استادان محمد بن قاسم استرآبادی

بود. ابوالحسن جرجانی محمّد بن قاسم، که مفتر نیز بود، از استادان شیخ صدوق است. او یکی از راویان تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام است. شیخ صدوق از او بسیار روایت نموده و در بیشتر موارد نیز برای او از خداوند طلب رضایت و رحمت کرده است. بعضی اعتماد چنین شاگردی به استادش را بر مورد اطمینان بودن وی کافی دانسته‌اند. ظاهراً وی همان محمّد بن ابوالقاسم و محمّد بن علی و محمّد بن قسم استرآبادی بوده و شیخ صدوق با همه این اسم‌ها از او روایت کرده است.

عقار (حماد) بن رجاء دیگر استاد صاحب شرح حال بود.

شیخ صدوق در الامالی خود، از طریق عبدالملک بن احمد روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که در آن پیامبر، نگاه کردن به سیمای امام علی علیه السلام را عبادت دانسته‌اند.

منابع

شیخ صدوق، الامالی، ص ۳۶۱ / منتهی اللغات، ج ۵، ص ۳۰۸، ش ۲۴۲۴ / تعلیقه علی منهج اللغات، ص ۲۹۴، ۳۱۷ و ۳۲۵ / خاتمه المستدرک، ج ۵، ص ۱۸۶ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۴۰، ش ۸۸۹۵

عبدالواحد بن عبدالله موصلی (زنده در ۳۲۶)

ابوالقاسم، عبدالواحد بن عبدالله بن یونس از راویان و محدثان بود. وی اهل عراق بود و برادرش عبدالعزیز نیز مانند او از محدثان به شمار می‌آید. تلغکبری، که شاگرد مشترک این دو برادر بوده، در سال ۳۲۶ از ایشان حدیث شنیده و هر دو را مورد اطمینان در حدیث دانسته است. وی مانند برادرش، از جمله کسانی است که ابو عبدالله محمّد بن ابراهیم نعمانی، راوی بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارم - صاحب کتاب الغیبه - نزد ایشان شاگردی

کرده است. نعمانی از شاگردان برجسته شیخ کلینی نیز بود و بنابراین، عبدالواحد از هم‌روزگاران شیخ کلینی به شمار می‌رود. ابو عبدالله نعمانی روایت ذیل را از طریق وی در کتاب الفیبه خود نقل کرده است:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرِيُّ: «إِنَّمَا مَثَلُ شَيْئَتِنَا مَثَلُ أَنْدَرِ، يَعْنِي بِهِ بَيْنَنَا فِيهِ طَعَامٌ قَامَ صَابَهُ أَكَلُ فَنَقَى، ثُمَّ أَصَابَهُ أَكَلٌ فَتَنَّى، حَتَّى بَقِيَ مِنْهُ مَا نَا بَضْرُهُ الْأَكَلِ، وَكَذَلِكَ شَيْئَتِنَا يُمَزَّوْنَ وَ يُنْقَصُونَ حَتَّى يَبْقَى مِنْهُمْ عِصَابَةٌ لَا تَضُرُّهَا الْفِتْنَةُ.» امام باقر^ع فرمودند: همانا مثل شیعیان ما مثل «اندره» است (یعنی: محلی که خوشه‌های گندم را برای کوبیدن روی هم می‌نهند و بدان خرمنگاه کوبند، و با محلی که در آن گندم انبار می‌کنند) پس به آن گندم (کرم یا آفتی) گندم‌خوار برسد و از آن آفت پاک کرده شود و باز آفتی خورنده به آن برسد و از آن آفت نیز پاک شود، تا اینکه از آن مقداری بماند که کرم آفت نتواند به آن زبانی وارد کند. شیعیان ما نیز چنین هستند؛ از یکدیگر جداسازی و پاک‌سازی می‌شوند، تا اینکه جماعتی از آنان باقی بماند که فتنه‌ها هیچ آسیبی بدیشان نمی‌رساند.

منابع

- الفیبه النعمانی. ص ۲۱۰ / رجال الشیخ. ص ۴۳۱، ش ۶۱۸۴ و ۲۷ / رجال ابن داود، ص ۲۳۱ / خلاصة الاقوال. ص ۱۲۸ / نقد الرجال. ج ۳، ص ۱۶۶، ش ۳۲۸۳ / منتهی المقال، ج ۴، ص ۲۷۴، ش ۱۸۴۱ / شعب المقال فی درجات الرجال. ص ۲۰۱، ش ۱۰۰ / خاتمه المستدرک، ج ۳، ص ۲۶۸ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۵۹ / معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۴۰، ش ۷۳۶۴.

عبدالواحد بن محمد عطار نیشابوری (زنده در ۳۵۲)

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس، از راویان و استادان شیخ صدوق بود.

چنان‌که شهرت وی نشان می‌دهد، وی احتمالاً به پیشهٔ عطر فروشی مشغول و اهل نیشابور بود. شیخ صدوق از وی بسیار روایت کرده و در بسیاری موارد، از خداوند برایش طلب رضایت و رحمت نموده است، هر چند نامش در کتاب‌های رجالی نیامده و به صراحت توثیق نشده است.

شیخ صدوق در *عیون اخبار الرضا* روایتی از طریق *عبدالواحد بن محمد* نقل نموده است که در آن *مأمون* از امام رضا علیه السلام خواست خالص را به طور خلاصه و مختصر برای وی بنویسند. آن‌گاه همین روایت را با اندکی اختلاف از طریقی دیگر بیان کرده و در پایان می‌گوید: حدیث *عبدالواحد بن محمد بن عبدوس* - رضی الله عنه - نزد من صحیح‌تر است. بعضی این بیان شیخ صدوق را نشانهٔ اعتماد به او در روایات می‌دانند. اما صاحب *معجم رجال الحدیث* این بیان را نه تنها نشانهٔ مورد اطمینان بودن وی نمی‌داند، بلکه نشانهٔ حسن وی نیز ندانسته است و می‌گوید: وی مجهول‌الحال است.

شیخ صدوق برخی از روایات را در شعبان سال ۳۵۲ از وی شنیده و شاید این نکته نمایانگر آن باشد که وی در دورهٔ مسافرت خود برای جمع‌آوری احادیث، در این زمان در نیشابور بوده است.

عبدالواحد بن محمد، خود شاگرد *علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری* بود. *ابوالحسن علی بن محمد* از جمله کسانی بود که *ابوعمر و کثی* به او اعتماد داشت و در رجال خود، از وی فراوان روایت نموده است. دربارهٔ محل اعتماد و اطمینان بودن وی در روایات، بین عالمان علم رجال بحث و اختلاف است. برخی محققان به دلیل آنکه *کثی* از افراد ضعیف نیز فراوان روایت نقل کرده است، اطمینان وی به *عبدالواحد بن محمد* را بر وثاقت او کافی نمی‌دانند.

صاحب شرح حال نزد *ابوعمر و کثی* نیز شاگردی نموده و بعضی از روایات را از طریق وی نقل نموده است. در برخی نسخه‌های *کمال الدین شیخ صدوق*، نام *ابوعمر و کثی* به عنوان کسی که *عبدالواحد بن محمد* از او روایت

می‌کرده، آمده که تصحیف است و با توجه به سند روایات دیگر، منظور همان ابوعمرو کشمی است.

منابع

عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۷ / کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۹ / نقد الرجال، ج ۳، ص ۱۶۷،
ش ۳۲۸۶ / منتهی المقال، ج ۴، ص ۲۷۵، ش ۱۸۴۳ / خاتمة المستدرک، ج ۴، ص ۴۵۲ /
معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۴۱، ش ۷۳۶۹ و ج ۱۳، ص ۱۷۱، ش ۸۴۷۵ / بحار الانوار،
ج ۵۱، ص ۱۳۲ (به نقل از: کمال الدین) / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۵۹.

عبیدالله (عبدالله) بن احمد ابوطالب انباری (؟ - ۳۵۶)

نشو و نما

ابوطالب، عبیدالله بن احمد بن یعقوب بن نصر بن طالب انباری، ادیب، محدث و راوی اشعار و اخبار بود. با توجه به دانش آموختن ابوطالب نزد برخی استادان اواخر سده سوم همچون احمد بن یحیی ثعلب (م ۲۹۱)، ابن داود اصفهانی (م ۲۷۹)، و احمد بن مغلس حمانی - که ابوطالب در سال ۲۷۹ از وی حدیث شنیده است - باید تولد وی را در ربع سوم سده سوم دانست.

گویا اصل خاندان وی از «انبار» بود، ولی او خود تا پایان عمر در «واسط» - شهری در عراق، بین بصره و کوفه - می‌زیست. انبار شهری قدیمی در کنار فرات بود که اکنون خرابه‌های آن در ۶۲ کیلومتری غرب بغداد موجود است. به دلیل موقعیت مهمش، شاپور ساسانی آن را از نو ساخت و مستحکم نمود و به انبار اسلحه و مهمات تبدیل کرد. این شهر در زمان خلافت ابوبکر به دست مسلمانان افتاد و پس از آن چندی تختگاه خلفای عباسی بود؛ اما در قرن سوم، به دست قرامطه افتاد و رو به انحطاط رفت.

مذهب و عقیده

برخی رجال‌نویسان وی را شیخی از اصحاب ما دانسته‌اند که حدیث‌شناس و مورد اعتماد در نقل روایات بوده و ابتدا - و بلکه در بیشتر دوران حیات خود - از پیروان فرقه «واقفیه» و با آنان سخت آمیخته بوده است. اما در پایان، به مذهب حق امامیه رجوع کرده است. واقفیه، طایفه‌ای از شیعه، بر این باورند که امام موسی بن جعفر[ؑ] زنده است و مهدی منتظر هموست. اینان چنین می‌پندارند که موسی بن جعفر[ؑ] وارد خانه رشید شد و از آنجا خارج نشد. می‌گویند: ما امامت وی را می‌دانیم، اما در موتش شک داریم؛ چون برای حکم کردن به وفات وی، یقین لازم است و ما در این‌باره چیزی نمی‌دانیم؛ به مرگش حکم نمی‌کنیم!

گفته‌اند: با وجود گرایش نهایی‌اش به مذهب حق، اصحاب ما در حق وی جفا نموده و به خاطر خرده‌گیری به مذهبش، به او بی‌مهری کرده‌اند. اصحاب بغدادی ما به وی نسبت «ارتفاع» می‌دادند؛ یعنی معتقد بودند: او برای معصومان[ؑ] جایگاهی بیش از آنچه در واقع دارا هستند، قابل بود.

به هر حال، از نکات قابل توجه در حیات فکری ابوطالب، مسئله گوناگونی مذهب اوست. به گفته شاگردش، ابوغالب زراری، وی در طول عمر خود، بر مذهب «واقفه» بود و در روزگار سالمندی به «قطعیه» - یعنی کسانی که به وفات موسی بن جعفر[ؑ] قطع داشتند و بر او وقف نکردند - پیوست. با این حال، همچنان مورد بی‌مهری شیوخ قطعی بغداد قرار داشت. این واقفیت که ابوطالب نزد مشایخ مهم واقفی آن عصر همچون حمید بن زیاد، علی بن محمد ابن رباح و برادرش احمد بن محمد بن رباح تحصیل کرده و به انتقال میراث واقفیه اهتمام ویژه‌ای داشته است، می‌تواند نشانه‌ای در تأیید گزارش ابوغالب تلقی شود. همچنین نجاشی حدیثی از ابوطالب نقل کرده است که بر عدم وفات امام تأکید دارد که خود از اعتقادات اساسی مذهب واقفیه است.

باید افزود که گزارش دیگری از مذهب ابوطالب انباری در فهرست ابن الندیم وجود دارد که او را از شیعه «بابوشیه» دانسته و شیخ طوسی در *الفهرست* خود، هنگام اقتباس از *فهرست ابن الندیم*، این کلمه را «ناووسیه» خوانده است. «ناووسیه» فرقه‌ای از شیعه بودند که به امامت امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام معتقد بودند و اینکه امام باقر علیه السلام ایشان را امام پس خود معرفی نموده است؛ اما می‌گویند: ایشان زنده و همان مهدی منتظر است. ما نمی‌دانیم «بابوشیه» کیانند و نمی‌دانیم که چه رابطه‌ای با واقفیه داشته‌اند، اما به هر حال، قرائت اجتهادی شیخ طوسی از *فهرست ابن الندیم* نیز درست نمی‌نماید، به ویژه آنکه پس از دوره اصحاب امام کاظم علیه السلام اثری از «ناووسیه» وجود ندارد.

اعتبار روایت

از لحاظ اعتبار وی در نقل روایات، در میان صاحب‌نظران، اختلاف نظر وجود دارد. از هم‌روزگاران، ابوغالب زراری و ابوالقاسم بن سهل واسطی او را ستایش کرده و بر زهد و تعبد او تأکید نموده‌اند؛ اما غالب امامیان بغداد او را به غلو متهم ساخته و تضعیف کرده‌اند، تا آنجا که هنگام آمدن ابوطالب به بغداد، حسین بن عبدالله غضائری هر قدر کوشید که در درس او حاضر شود، از جانب مشایخ بغداد این امکان به او داده نشد.

شیخ طوسی، که روایات وی را در کتاب‌های حدیثی خود - *تهذیب الاحکام* و *الاستبصار* - نقل کرده، در کتاب‌های رجال و فهرستش، نسبت به مورد اعتماد بودن یا نبودن وی در نقل احادیث، سکوت کرده است؛ اما در جای دیگری از رجالش ضمن تکرار ذکر ابوطالب، وی را ضعیف دانسته است. اما نجاشی، معاصر شیخ طوسی، ابوطالب را در نقل احادیث مورد اعتماد شمرده است. ابن داود و علامه حلی، رجالیان معروف سده هفتم، به تصور اینکه

ابوطالب ستوده، غیر از ابوطالب نکوهیده است، نام وی را، هم در قسم ستودگان و هم در بخش ضعیفان آورده‌اند.

سفرهای علمی و استادان

ابوطالب برای تحصیل یا تعلیم، بارها به بغداد سفر کرد. در میان استادان ابوطالب، کسانی از نقاط گوناگون، به ویژه عراق، دیده می‌شوند که برخی محدث و برخی ادیب بوده‌اند. نیز وی نزد استادان هر دو مذهب تشیع و تسنن دانش آموخته است. از آن میان، غیر افراد یاد شده، می‌توان ابن ابی‌داود سجستانی، احمد بن محمد بن مسروق، حمید بن زیاد نینوایی، حسن ابن محمد بن جمهور عمی، یوسف بن یعقوب قاضی و مفضل بن عبدالعزیز کاتب را برشمرد.

دانش

ابوطالب در ادب و روایت اشعار و اخبار ادبی، خبره و بلکه استاد بود، ولی سرآمدی‌اش در حدیث، بخصوص حدیث امامیه، بر شخصیت وی سایه افکنده و آن را پررنگ کرده است. وی بسیاری از آثار پیشینیان امامیه را از طریق استادان دانشمندش، به ویژه حمید بن زیاد (م ۳۱۰)، روایت کرده و شاگردش ابن عبیدون این روایات را در فهرست خود ضبط نموده است. این فهرست به نوبه خود مورد استفاده شیخ طوسی و نجاشی در کتاب‌های فهرستان قرار گرفته است. شیخ طوسی از طریق ابوطالب از تمام تألیفات و روایات حمید بن زیاد، که از مهم‌ترین حلقه‌های اتصال در سندهای روایات گذشتگان امامیه به شمار می‌رود، با خبر شده است.

شاگردان

در میان کسانی که از ابوطالب بهره علمی گرفته‌اند، افرادی از نسل‌های متفاوت دیده می‌شوند. وی در سال ۳۱۸ به تدریس اشتغال داشته و

ابوالفوارس قاسم بن محمد مزنی از وی حدیث شنیده است. همچنین ابوغالب زراری، ابن داود ققی، هارون بن موسی تلمکبری و ابن عیاش جوهری، که چندان جوان‌تر از او نبودند، از وی استفاده‌هایی بردند. ابن عبدون احمد بن عبدالواحد از جوان‌ترین شاگردان او بود که بیش از همه او را به آیندگان شناسانیده است.

شخصیت

نیز گفته‌اند: وی خوب عبادت می‌کرد و اهل تذلل و خشوع در پیشگاه باری تعالی بود. چندان عبادت می‌کرد که ابوالقاسم بن سهل واسطی - که مورد اعتماد رجال نویسان است - می‌گوید: احدی را به خوش زهدی و نیکو عبادتی و پاکیزه‌جامگی و نیک‌نفسی وی ندیدم. وی می‌ترسید که اهل سنت واسط، به نماز او حاضر و از عمل وی آگاه شوند. به همین دلیل، در مکان‌های دورافتاده و متروک به سر می‌برد. اما هرگاه وی را می‌یافتند، به زیباترین و نیکوترین شکل به نماز و دعا مشغول بود.

آثار

گفته‌اند: ابوطالب بالغ بر ۱۴۰ کتاب و رساله در زمینه‌های گوناگون تألیف کرده، ولی از آن میان، تنها معدودی برای اندک زمانی رایج و در دسترس بوده و اکنون از هیچ یک از آنها اثری نیست. از آن میان، شماری معروف‌تر بوده‌اند که عبارتند از:

۱. اسماء امیرالمؤمنین: که نسخه‌ای کهن از آن - که احتمالاً در زمان مؤلف نگارش شده - به دست سید بن طاووس رسیده و او یک حدیث از آن را در کتاب الیقین خود ذکر کرده است.
۲. الخط و القلم: که احتمالاً ابن نجار (م ۶۴۳) - چنان‌که از عبارتش در وصف آن برمی‌آید - نسخه‌ای از آن را در اختیار داشته است.

۳. مزار ابی عبدالله: درباره زیارت امام حسین: که احتمال می‌رود یکی از مآخذ ابن داود قمی در تألیف المزار بوده و دو حدیث از آن را شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام نقل کرده است.

از دیگر آثار اوست: *البیان عن حقیقه الانسان، الشافی فی علم السدین، کتاب فی الامامة، الانتصار، المطالب الفلسفی، الانتصار للمشیع من اهل البدع، المسائل المفردة و الدلائل المجردة فی التوحید و العدل و الامامة، طرق حدیث الفدیر، طرق حدیث الرایة، طرق حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی، التفضیل، ادعیة الائمة، فدک، طرق حدیث الطائر، طرق تقسیم النار، التطهیر، اخبار فاطمة (ع)، فرق الشیعة، الابانة عن اختلاف الناس فی الامامة، مسند خلفاء بنی العباس.*

ابوطالب انباری در سال ۳۵۶ در گذشت.

منابع

التبیه و الاشراف، ص ۱۹۲ / فهرست ابن الندیم، ص ۲۹۳ / رجال النجاشی، ص ۵۱ ش ۱۲ / رجال الشیخ، ص ۴۲۲، ش ۶۱۸۸ / تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰، ش ۲۸۴ / معالم العلماء، ص ۷۸، ش ۵۲۶ / رجال ابن داود، ص ۱۹۶، ش ۸۱۳ و ص ۴۶۶، ش ۲۵۱ / خلاصة الاقوال، ص ۱۰۶ و ۲۳۶ / الواهی بالوفیات، ج ۱۹، ص ۲۳۸ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۶۰ / مجمع رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۹۵، ش ۶۶۷۷ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۹۷ / تاریخ الفقهاء و السوادة (المنتخب)، روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۴۸۴ و ۳۸۸ / دائرة المعارف فارسى، ص ۲۵۷ / کلیات فی علم الرجال، ص ۴۱۲ و ۴۰۸ / دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۶۲۰.

عبدالله بن احمد بن محمد بن محمد (زنده در ۳۲۷)

ابوالعباس، کاتب معروف به «زراری»، شاعر و ادیب بود. نسب وی به بکیرین اعین می‌رسد. بکیر برادر زرارة بن اعین - فقیه و محدث معروف و صحابی

گران قدر امام صادق (م ۱۵۰) بود. اما انتساب وی به زراره، و اینکه لقب «زراری» دارد، به این دلیل است که نسبش از سوی مادر به این فقیه و محدث بزرگوار می‌رسد.

«آل اعین» از خاندان‌های روایی بنام شیعی از اواخر سده یک تا چهار هستند. این خاندان، که منسوب به *اعین بن سنسن* است، از نظر زمانی، طولانی‌ترین دوران خدمات علمی در میان دیگر خاندان‌های شیعی را ویژه خود ساخته است. افراد آل اعین، کوفی و غالباً در شهر کوفه ساکن بودند، هرچند بعدها شماری از آنان به نقاط دیگر کوچ کردند. اینان در کوفه، محله‌ای خاص داشتند. در آنجا مسجدی بود که امام جعفر صادق (م ۳۳۴) در آنجا نماز خوانده‌اند. این محله تا سال ۳۳۴ وجود داشت و در این سال، بر اثر هجوم قرمطیان به شیعیان امامی، ویران گشت. آل اعین نیز در این ناخت و تاز آسیب فراوان دید. افراد این خاندان، که از روزگار امام علی بن الحسین (م ۶۰) به دوستی با خاندان پیامبر (م ۶۰) شناخته شده‌اند و برخی از اینان محضر آن امام را درک کردند، به تبحر در کلام، فقه، حدیث و دیگر شاخه‌های علمی آن روزگار نام‌آور گشته‌اند. پس از آن، نوادگان و بازماندگان آل اعین مصاحبت دیگر امامان را برگزیدند و گروهی از آنان به مقامات بلند علمی و دینی نایل آمدند.

ابوغالب زراری، دانشمند رجالی برجسته (م ۳۶۸)، که خود از این خاندان است، آل اعین را قریب ۶۰ تن دانسته و چنین شناسانده است: «ما از خاندانی هستیم که خداوند بر آن منت نهاد و به دین خود مشرف ساخت و از آغاز تا زمانی که شیعه در بلاها و گرفتاری‌ها افتاد، ما را به مصاحبت اولیای خویش مختص نمود.»

چهره‌های مشهور این خاندان عبارتند از:

۱. *اعین بن سنسن شیبانی*؛ «اعین» یعنی: گشاده چشم، پدر وی، سنسن،

راهبی مسیحی در یکی از شهرهای روم بود. خود او را، که به بردگی گرفتار شده بود، مردی از بنی شیبان کوفه در شهر حلب خریداری کرد و به کوفه آورد. او سپس مسلمان شد و خواجه وی به تربیت اخلاقی و آموزش علمی‌اش همت گماشت. به همین دلیل، پس از چندی حافظ قرآن شد و در ادبیات مهارتی یافت و از نظر پرهیزگاری و پاکی اخلاقی نیز مقام بلندی کسب کرد. خواجه او را آزاد کرد، ولی از وی خواست عضویت بنی شیبان را بپذیرد؛ اما او نپذیرفت. با این همه، او و خاندانش به کوفی شیبانی شهرت یافتند. برخی گفته‌اند: *اعین ایرانی* بود و با علی بن ابی‌طالب ع دیدار کرد و به دست ایشان مسلمان گشت و پس از آن از یاران ایشان گردید. ولی رجال‌شناسان عموماً چنین نظری را تأیید نمی‌کنند. آنچه قطعی به نظر می‌رسد این است که *اعین* و خاندان او - تا آنجا که افراد آن شناخته شده‌اند - جز تنی چند، شیعه بوده‌اند و بسیاری از ایشان به دوستی و طرف‌داری از حضرت علی ع و دیگر امامان ع شهره‌اند.

۲. *زراره* - فرزند او - محدث، فقیه، متکلم، ادیب و نویسنده امامی و از مشهورترین راویان شیعه و برجسته‌ترین شاگردان امام صادق ع بود. با این همه، احوال زندگی او چندان روشن نیست.

۳. *حمران* (*ابوحمره*) *بن‌اعین*، فقیه، محدث، نحوی، ادیب و لغت‌دان و از شاگردان امام باقر و امام صادق ع بود و از ایشان روایات بسیاری نقل کرده و کسان بسیاری از او روایت نموده و غالب رجال‌نویسان شیعی وی را مورد اعتماد دانسته‌اند.

۴. *بکیر* (*ابوجهم*) *بن‌اعین*، فقیه، محدث و از راویان موثق از یاران امام پنجم و امام ششم ع به شمار می‌آید.

۵. *احمد بن محمد*، پدر صاحب شرح حال، معروف به *ابوغالب* (۲۸۵-۳۶۸)، فقیه، محدث، متکلم، ادیب، شاعر و از عالمان و محدثان بنام

آل اعین و آخرین فرد مشهور این خاندان است. وی در کوفه زاده شد. پنج ساله بود که پدرش در گذشت و پس از آن جدش محمد بن سلیمان تربیت او را به عهده گرفت. وی از نسل بکیر بن اعین بود. از ابن رو، نیاکان او به «بکیری» شهرت داشته‌اند. اما از روزگار امام علی بن محمد ع (۲۱۲-۲۵۴) به «زراری» شهرت یافته‌اند. این شهرت - چنان که خود او گفته - از زمان جدش سلیمان بن حسن پدید آمده است. دلیل این تغییرِ عنوان را دو چیز دانسته‌اند؛ یکی اینکه مادر حسن بن جهم بن بکیر، نه‌ای بزرگ ابوغالب، دختر عبید بن زراره بود. دیگر اینکه امام حسن عسکری ع احتمالاً به دلیل شرایط و ملاحظات سیاسی، سلیمان فرزند حسن را «زراری» نامیدند.

وی علوم ابتدایی و دانش‌های گوناگون را در سطوح عالی نزد عالمان بنام روزگارش آموخت و از تربیت اخلاقی و معنوی آنان بهره برد. در ۱۱ سالگی حدیث فرا گرفت. در سال ۳۰۰ جدش در گذشت و پس از آن، او - که کمتر از ۲۰ سال داشت - ازدواج کرد. پس از مدتی دارای فرزندى شد که در گذشت. خود ابوغالب گفته است: فرزندى داشته که در سال ۳۱۳ متولد شده و وی را «عبدالله» نامیده است. وقتی او بزرگ شد، تمایلی به تحصیل علم حدیث نشان نداد و به تحصیل معاش مشغول شد. وی تا ۳۷ سالگی صاحب فرزندى نشد، پس از آنکه پدرش ابوغالب در مسجدالحرام برایش دعا کرد، خداوند در سال ۳۵۲ به او فرزندى عطا کرد که وی را «محمد» نامید. «عبدالله» پس از این تاریخ دیر نزیست و یک سال بعد درگذشت و در کوفه به خاک سپرده شد. ابوغالب در سال ۳۵۶ رساله فی آل اعین را نوشت که در آن احوال خاندانش را از آغاز تا انجام به طور خلاصه و با ذکر استادان روایی و راه‌های وی به نقل روایات، گرد آورد و آن را به نوه‌اش، محمد بن عبدالله - که در آن هنگام کودکی خردسال بود - اهدا کرد، بدین امید که خاندان فروپاشیده‌اش را به یاد آورد و استمرار حدیث را در سلسله راویان آل

اعین ممکن سازد. وی در این فهرست، کتاب‌ها و روایات را گرد آورده است. آن‌گاه این رساله را به همراه کتاب‌های خود نزد عروسش - مادر محمد - امانت گذاشت تا وقتی محمد بزرگ شد، به او بسپارد و او آن را از طریق اجازه از جدش *ابوغالب* - که در سال ۳۶۸ از دنیا رفته است - نقل کند.

ابوغالب در آخر رساله می‌نویسد: آن را در ذی‌قعدہ سال ۳۵۶ نوشته، سپس در سال ۳۶۷ مورد تجدید نظر قرار داده است. وی تاریخ و محل تولد محمد را برای او بیان می‌کند، آن‌گاه ششمه‌ای از سرگذشت خود و حکایت تحصیلات و روایات خود را برای او بیان می‌کند و سپس می‌نویسد: «وقتی پدرت لیاقت استماع حدیث یافت، از وی خواستم که به این کار دل بندد؛ ولی او دل نیست. من هم به واسطه گرفتاری و بدبختی، در طلب معاش، از علم و علما دور افتادم. سنم بالا آمد و از فرزند مایوس شدم. پدرت هم، که ۳۷ ساله بود، فرزندی نداشت. در آن اوقات، خداوند زیارت خانه‌اش و مجاورت حرمین مکه و مدینه را به من روزی نمود. در آنجا، تمام سعی و دعایم در مظان استجاب دعا این بود که خداوند پسری به پدرت روزی کند که بازمانده خاندان اعین باشد. آن‌گاه به عراق بازگشتم و مادرت را برای پدرت تزویج نمودم و در اندک زمانی خداوند تو را به او داد. کنون چون تو را معتدل و خوش ترکیب و عاقل می‌بینم، لذا این کتاب را برایت می‌نویسم.»

این *ابوطاهر محمد*، که وی رساله را برایش نوشته است، بنا به گفته نجاشی، ادیب و اهل حدیث بود و می‌گوید: او فرزند *ابوغالب* شیخ ماست که صاحب کتاب‌های *فصل الکوفه علی البصره*، *موشح* و *حمد البلاغه* است. نام کتاب اخیر *جمل البلاغه* و کلمه «حمد» غلط جایی است.

گفته‌اند: اینکه *عبدالله* به دانش حدیث تمایلی نشان نداد، به دلیل آن بود که وی ناچار بود به امر مهم‌تر امرار معاش بپردازد تا لازم نباشد مشکلات معیشت خود را بر دیگران تحمیل کند. اما در حین تجارت، رابطه‌اش با دانش

کاملاً قطع نبود. او با دانشوران و ادیبان و ظریف طبعان همنشینی داشت. از جمله ایشان بود: ابوبکر انباری (امام کبیر)، محمد بن قاسم بن محمد بن بشار ابن حسن انباری، که دانشمندی مورد اعتماد است، و در سال ۳۲۸ در بغداد درگذشت. عبدالله، خود قریحه شعری داشت و با همنشینی‌ها تقویت می‌شد. وی شعر خود را در سال ۳۲۷ برای ابن انباری خواند.

منابع

شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۴۱ / تملیقة الوحید البیهانی، ص ۱۴۲ / رساله ابوالغالب زراری، مقدمه و ص ۱۵۱ به بعد / نامه دانشوران، ج ۹، ص ۸۳ / طبقات اعلام الشیمة، ج ۱، ص ۱۶۱ / اعیان الشیمة، ج ۲، ص ۱۱۰۱ ج ۴، ص ۲۳۶ و ج ۷، ص ۵۳ / تهذیب المقال، ج ۳، ص ۳۳۵ / مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۱۲۴-۱۲۷ / دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۵۷۲.

عبدالله بن علی بن ابراهیم (۶ - ۳۱۲)

ابوعلی عالمی فاضل و بسیار بخشنده بود. نسب او به امیرمؤمنان علیه السلام می‌رسد. وی عبدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام است. جدّ او، ابراهیم بن حسن بن عبدالله، به «جردقه» ملقب بود. پدرش علی بن ابراهیم در حالی که نوزده فرزند پسر داشت، در سال ۲۶۴ وفات نمود. ابوعلی عبدالله بن علی در مصر به دنیا آمد.

برخی گفته‌اند: او - که اهل سفر به سرزمین‌های گوناگون بود - در زمان رشید وارد بغداد شد. با مأمون مصاحبت نمود، آنجا اقامت گزید و برای دوست‌داران حدیث به نقل روایت پرداخت. اما این گزارش درست نیست و عباس بن حسن بن عبدالله بن عباس بن ابی‌طالب، کسی بود که در آن ایام وارد بغداد شد. این دو بیش از صد سال با هم تفاوت سنی دارند و عباس بن حسن، که سیدی بزرگواری و شاعری خطیب بود، عموی پدر صاحب شرح

حال است. خطیب بغدادی (م ۴۶۳) نیز او را از اهالی بغداد می‌داند. پس از آن وی به مصر سفر کرد و ساکن آنجا شد. مدتی از حدیث‌گویی امتناع ورزید؛ ولی سرانجام، به نقل روایات پرداخت.

گفته می‌شود: وی «اشعر» (داناترین‌شان به شعر و فنون آن، که بسیار هم شعر سروده است) در آل ابی طالب بود. کتاب جعفریه در فقه اهل بیت از اوست. این کتاب غیر از جعفریات است. وی در رجب سال ۳۱۲ در مصر درگذشت.

منابع

تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۴۴، ش ۵۴۸۶ / المجدی، ص ۲۲۳ و ۲۲۷ / تاریخ الاسلام (سنه ۳۲۰)، ص ۳۱۱ و ۴۳۹، ش ۷۱ / ریاض العلماء، ج ۳، ص ۳۰۳ / اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۳۷ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۶۳ / الذریعه للی تصانیف الشیعه، ج ۵، ص ۱۱۰، ش ۴۵۶ / معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۲۴۰ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۵۸.

عبیدالله بن فضل بن محمد بن هلال نیهانی طائی خاصی (زنده در ۳۱۴)

ابوعیسی از محدثان و متکلمان بود. اصل او کوفی است، اما به مصر نقل مکان کرد و آنجا ساکن شد. از جمله کتاب‌های او *زهرا لریاض* است. نجاشی آن را کتابی نیکو و پرفایده ستوده و گفته است: *ابوالفرج* کاتب گفت: *هارون ابن موسی* گفت: *ابوعیسی* کتابش را به ما گزارش داده است.

گفته‌اند که او را به سبب ایمانش، «شیطان الطاق» می‌نامیدند. او از طریق *احمد بن علی بن نعمان*، کتاب‌های *محمد بن اورمه* را گزارش داده است: از جمله: *الوضوء، الصلاة، الزکاة، الصیام، المکاسب، الخمس، الفرائض، تفسیر القرآن، الرد علی الغلاة، المثالب، المناقب، التجمّل و المروءة، التقیة، الزهد*. کتاب *ما نزل فی القرآن فی أمر المؤمنین* و همچنین کتاب فقیه بزرگوار *عبیدالله بن علی*

حلبی را - که از جمله کتاب‌هایی است که دانشمندان شیعه امامیه به آنها اعتماد و عمل کرده‌اند و امام صادق علیه السلام پس از عرضه مصنفش آن را صحیح و نیکو دانستند- روایت کرده است. او از ابوعثمان سعید بن محمد، محمد بن عمیره اسلمی، ابو محمد عبدالله بن محمد علوی، محمد بن محمد بن اشعث کندی و عبدالله بن سعید بن کثیر روایت کرده است.

تلعکبری از او روایت کرده و گفته است که سال ۳۴۱ در مصر از او حدیث شنیده و اجازه روایی گرفته است. ابن قولویه، محدث بزرگ شیعه (م ۲۶۷)، و علی بن عبدالواحد طرابلسی دیگر شاگردان او بودند.

منابع

کامل الزیارات، ص ۲۶۰ / فضائل الاشرع الثلاثة، ص ۳۲ و ۳۳۰ / رجال الشیخ، ص ۴۸۱، ش ۲۸ / شیخ طوسی، الفهرست، ص ۳۰۶ / شیخ طوسی، الامالی، ص ۶۱۰ / تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۵۶ / رجال النجاشی، ص ۲۳۲ / تاریخ مدینه دمشق، ص ۴۳-۷۹ / رجال ابن داود، ص ۲۱۸ / تاریخ الاسلام، ص ۲۵ و ۲۶۳ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۹۰ / بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۵۵ و ج ۴۴، ص ۲۳۷ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۶۳ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۸۲ و ۸۴ / رسائل فی حدیث رد الشمس، ج ۴، ص ۱۰۴.

عثمان بن جنّی (ق ۳۳۰-۳۹۲)

ابوالفتح، عثمان بن جنّی موصلی، دانشمندی برجسته در صرف و نحو، لغت و ادب عرب بود که گاهی شعر هم می‌سرود.

تبار

پدر او بردهای رومی از آن سلیمان بن فهد ازدی موصلی بود که «جنّی» نام داشت. کلمه «جنّی» را معرب «گنّی» دانسته‌اند. نیز احتمال داده‌اند که نام پدرش گنایوس - به معنای بزرگ و فاضل و نجیب- بوده باشد. بعضی معرب

آن را «جوناه» دانسته‌اند. بدین‌رو، بجاست که *ابن جنّی* از بالیدن به اجداد خود چشم ببوشد و تبار خود را در یک قصیده بلند ۶۴ بیتی همان دانش خویش بدانند و بگوید:

فلسان اصمیح بلا تاسب (ی) فعلمی فی السوری نسی

یعنی: اگر من (نسی) مفتحانه ندافشته باشم و بی‌نسب شوم، علم و دانش من در میان ظلیق، به منزله نسب و خندان من است.

در خصوص پدر وی و نام‌گریبش با ضبط «جنی» یا «جنّی»، داستانی شگفت بر سر زبان‌هاست و آن اینکه پدرش از طایفه جن بوده و از این‌رو، به او *ابن جنّی* (پسر جن) گفته‌اند. این مطلب افزون بر مشکل عقلی که دارد و آن را تا حدّ شایعه‌ای بی‌اساس تنزّل می‌دهد، از نظر قواعد ادبی نیز نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا اگر چنین بود باید در لفظ «جنّی» علاوه بر تشدید نون، یاء نسبت نیز در آخر مشدّد باشد، و حال آنکه در کتاب‌های رجال و شرح حال، هیچ اشاره‌ای به تشدید آخر *ابن جنّی* نشده است. واضح است که بر این مطلب، مدرک تاریخی نیز وجود ندارد.

استادان

ابن جنّی در موصل زاده شد، او در آغاز جوانی، در دانشگاه موصل به تدریس صرف مشغول بود. در آن هنگام، *ابوعلی فارسی*، *حسن بن احمد قسوی شیرازی نحوی* (م ۳۷۷) بر آن دیار گذشت و مدرّس جوان را در مسئله‌ای صرفی آزمود. چون *ابن جنّی* از دادن پاسخ عاجز ماند، در سلک شاگردان *ابوعلی* درآمد و تا درگذشت استاد - یعنی چهل سال تمام - در سفر و حضر ملازم او شد. به اعتبار این چهل سال، آغاز آشنایی او و *ابوعلی* را سال ۳۳۷ تخمین می‌زنند. نیز چنین استنباط می‌شود که آغاز زندگی و تحصیلات *ابن جنّی* در موصل بوده و در خدمت *احمد بن محمد ابوالعبّاس موصلی* «اخفش دوم» علم نحو آموخته است.

ابن جنسی گرچه دست‌پروردهٔ ابوعلی و برجسته‌ترین شاگرد او به شمار می‌آید. اما استادان دیگری نیز در عراق و موصل و شام داشت و خود در اجازنامه‌های که به نام حسین بن احمد بن نصر نوشته، به این امر تصریح کرده است. وی در فنون ادبیات عرب، به ویژه در علم نحو و علم صرف استدلالی - که محتاج تبخّر در علم اشتقاق است - مهارتی فوق‌العاده و شهرتی کم‌نظیر یافت. از جمله استادان او، یکی متنبی، ابوطیب، احمد بن حسین کوفی (مقتول در ۳۵۴)، شاعر پرآوازه عرب و متمایل به تشیع است. برخلاف قولی که مقام او را اجلّ از شعر خوانی نزد متنبی پنداشته، ابن جنسی - آنچنان‌که خود در موارد متعدد به این امر تصریح کرده - اشعار شاعر را نزد خود او خوانده است. مصاحبت‌های این دو بیشتر در حلب و در خلال سال‌های ۳۳۷ تا ۳۴۶ بود؛ زیرا متنبی در آن هنگام، در دربار امیر سیف‌الدوله به سر می‌برد.

ابن جنسی تا پایان عمر ابوعلی، عنوان شاگری او را داشت و پیش از درگذشت او، خود استادی بزرگ به شمار می‌آمد و شماری از کتاب‌های خود را در حیات استاد تألیف کرد و مورد تحسین او واقع شد. پس از درگذشت استاد، به جانشینی او بر مسند تدریس در بغداد تکیه زد و در عالم ادب، ریاست به وی منتهی شد.

شاگردان

ابن جنسی شاگردان بسیاری تربیت کرد که بعدها خود از دانشمندان بنام در ادب عرب شدند. معروف‌ترین ایشان عبارتند از: ابوالقاسم عمر بن ثابت ثمانینی، ابوالحسن علی بن عبیدالله سمسومی، ابواحمد عبدالسلام بصری، علی ابن زید قاشانی (کاشانی)، ثابت بن محمد جرجانی، ابوعبدالله حسین بن احمد ابن نصر، محمد بن عبدالله بن شاهویه، ابوالحسن علی بن عمر بن محمد بغدادی معروف به «قزوینی» و ابن وحشی. بسیاری از نویسندگان متأخر،

شریف رضی و برخی دیگر برادر وی سید مرتضی را نیز در زمره شاگردان ابن جنّی برشمرده، ولی مأخذی به دست نداده‌اند. تنها درباره شاگردی سید رضی نزد وی ابن قرینه به دست آمد که او خود در *حقاتق التأویل از ابن جنّی* با عنوان «شیخنا» نام می‌برد.

همچنین عالم برآوازه، *سلّار (سالار) دیلمی طبرستانی*، که فقیه و ادیب بزرگی بود، از شاگردان او به شمار آمده است. سه فرزند *ابن جنّی* به نام‌های *علی*، *عالی* و *علاء* را نیز، که تربیتی نیکو و خطی خوش داشتند، می‌توان در شمار شاگردان او دانست.

روابط با هم‌عصران

ابن جنّی با امیران و سلاطین و برخی از بزرگان عصر خود ارتباط و مراوده داشت. نوشته‌اند: وی در خاندان دیلمیان، *عضدالدوله* و فرزندانش *صمصام‌الدوله*، *بهاء‌الدوله* و *شرف‌الدوله* را خدمت کرد و کتاب *البشری و الظفر* را نیز در تفسیر بیتی از اشعار *عضدالدوله* برای همو نوشت. به درستی نمی‌دانیم *ابن جنّی* نزد این شهریاران به چه خدمتی مشغول بوده است. برخی وی را کاتب انشای دربار *عضدالدوله* و *صمصام‌الدوله* دانسته‌اند.

ابن جنّی - چنان‌که گذشت - دیر زمانی با *منتبّی* همنشین بود و به او دل‌بستگی داشت و خرده‌گیری‌های دیگران را نسبت به او بر نمی‌تافت. هموست که نظر نامساعد استاد خود *ابوعلی* را نسبت به شاعر تغییر داد و اسباب دوستی میان این دو را فراهم آورد. وی در پاسخ *ابن وکیع* کتابی نیز با عنوان *النفیض علی ابن وکیع فی شعر المنتبّی* در دفاع از او نوشت. *ابن وکیع* کتاب خود را در «سرقات» - یعنی دزدی‌های ادبی - *منتبّی* تألیف کرده بود. علاوه بر این، وی دو شرح بر دیوان *منتبّی* دارد؛ یکی *الفسر* و دیگری *تفسیر معانی دیوان* به نام «*الفتح الوهبی علی مشکلات المنتبّی*». این دو به شرح کبیر و

شرح صغیر نیز شهرت یافته‌اند. بعضی او را نخستین شارح دیوان منتبّی می‌دانند، اما می‌دانیم که نخست سعد بن محمّد ازدی، معروف به «وحید»، که معاصر منتبّی بود، دیوان او را شرح کرده است. ابن جنّی در شرح خود، آن را با رمز «حاء» مورد استفاده و انتقاد قرار داده است.

منتبّی نسبت به ذکاوت و دانایی ابن جنّی اعتقادی تمام داشت و درباره‌اش گفته است: «این مردی است که بسیاری از مردم قدرش را نمی‌دانند.» وقتی در شیراز از او معنای یکی از ابیاتش را سؤال کردند، پاسخ داد: «اگر دوستان ابن جنّی اینجا بود، آن را تفسیر می‌کرد.» و جای دیگر گفته است: «از ابن جنّی سؤال کنید، او خواهد گفت که من چه اراده کرده‌ام و چه اراده نکرده‌ام و شناخت او از شعر من بیش از خود من است.»

آن‌گاه که منتبّی درگذشت، ابن جنّی قصیده‌ای بلند در رنای وی سرود. با وجود این همه روایات و تصریحات خود، ابن جنّی بر دیدارهایش با منتبّی، برخی کوشیده‌اند ملاقات این دو را ناممکن جلوه دهند که نه از حیث منابع و نه به جهت استنباط، کوششی موجه نیست.

ابن جنّی با سید رضی، دانشمند بنام سده چهارم و پنجم و گردآورنده نهج البلاغه (م ۴۰۶)، و سید مرتضی علم‌الهدی، دانشمند برجسته و برادر سید رضی (م ۴۳۶) دوستی داشت. دوستی او با سید رضی بسیار استوار بود، چنان‌که چهار قصیده از اشعار او را شرح کرد و در کتابی به نام تفسیر مرثیة الثلاثة و القصیده الرائیة لشریف الرضی گرد آورد. مراد از «الثلاثة» ابوطاهر ابراهیم بن نصرالدوله، صاحب بن عبّاد، و صابی است. در مقابل، سید رضی نیز در قصیده‌ای مشتمل بر ۳۵ بیت، ابن جنّی را ستوده و از وی تشکر کرده است. وی قصیه‌ای ۵۹ بیتی نیز در رنای ابن جنّی سروده است که در آن بر مرگ دوست و برادر دانشمند خویش می‌گرید و مقام علمی، وفا، صداقت و فضایل اخلاقی او را می‌ستاید. در مقدمه این قصیده، به دوستی استوار میان

آن دو و استفاده سید رضی از او اشاره شده و نیز آمده که سید رضی بر جنازه او نماز گزارده است.

شخصیت

همگان *ابن جنّی* را مردی شریف و موقّر و مورد اعتماد و دارای دیگر فضایل اخلاقی دانسته‌اند. واکنش ملایم او در قبال مزاح اهانت‌آمیز *ابوالحسین قمی*، نشانه وقار و سعه صدر او بود. ابتکاری که در رفع اختلاف میان استادش *ابوعلی* و *منتبّی* از خود نشان داد، از حسن نیت وی حکایت می‌کند. چهل سال ملازمت استاد و حفظ حرمت و رعایت جانب امانت در نقل قول از وی، دلیل بر جوان‌مردی و بزرگ‌منشی اوست. *ابن جنّی* مسلمانی معتقد بود و بر او گران می‌آمد که *منتبّی* به سستی در عقیده معرفی شود. از این‌رو، در شرح ابیاتی که چنین مفاهیمی دربر دارد، اظهار امیدواری می‌کند که «منظور *منتبّی* این نباشد؛ که این گفته ملحدان است.»

از امتیازات برجسته *ابن جنّی*، شاگردپروری بسیار او بود. نوشته‌اند: سید رضی در ۲۳ سالگی قصیده‌ای در مرثیه *ابوطاهر ناصرالدوله* ساخت که دارای الفاظی زیبا و معانی بلند بود. استادش *ابن جنّی* کتاب *نقیسی* در شرح ابیات آن نوشت و بدین‌گونه نبوغ و استعداد شاگرد نابغه‌اش را مورد ستایش قرار داد و نظیر این اقدام را از کمتر استادی نسبت به شاگردش سراغ داریم.

مذهب

بی‌شک، *ابن جنّی* مانند استاد خود *ابوعلی فارسی* به مذهب اعتزال گرایش داشت. او در بحث از برخی مسائل نحوی، مطالبی آورده است که بر مذهب او دلالت تمام دارد؛ از جمله در *الخصائص* می‌گوید: بعضی گفته‌اند: فعل از خداوند صادر می‌گردد، و بنده مکتسب آن است و این از نظر ما نادرست است. و در جای دیگر تصریح می‌کند که آفرینش افعال ما از سوی خدا

نیست. نیز گفته است: ما علم را برای خدا اثبات نمی‌کنیم؛ زیرا او خود عالم است. *ابن جنّی* در این سه جمله، اعتقاد خود را به چند اصل از عقاید معتزله بیان کرده است:

– خداوند خالق افعال و اعمال بندگان نیست.

– بندگان دارای اراده و اختیارند و خود موجد فعل خویشند.

– خداوند بذاته عالم و قادر و... است و افزودن صفت به ذات او صواب نیست.

با این همه، برخی بر این باورند که او چندان به اعتزال پای‌بند نبود و بیشتر بر اساس اجتهاد و نظر خود، بر مذهب اهل سنت می‌رفت و به آیین *ابوحنیفه* متمایل بود. راست است که *ابن جنّی* در معنای لغوی «تیمم» نظر *ابوحنیفه* و اصحاب او را در تأیید نظر خود نقل می‌کند؛ اما این دلیل بر پیروی او از مذهب حنفی نیست. مؤلفان شیعی او را شیعی مذهب می‌دانند و ظاهراً چند عامل موجد چنین تصویری شده است: نخست آنکه وی با سید رضی و سید مرتضی بسیار نزدیک بود. دوم آنکه طبق روایتی حضرت علی علیه السلام به خواب یکی از شاگردان *ابن جنّی* آمد و امام در مجلسی به *ابن جنّی* فرمودند: «هان! کتاب *شواهد* را به پایان ببر که به ما خواهد رسید.» و سوم آنکه *ابن جنّی* بر امام علی و اهل بیت علیهم السلام به روش شیعیان درود می‌فرستاد. علاوه بر اینها، وی در سفر واسط، در خانه *ابوعلی جوانی*، نقیب علویان، اقامت گزید.

دانش‌ها

ابن جنّی دانشمندی بنام و مبتکر در صرف، نحو، لغت، قرائت، ادب، بلاغت، شعر، عروض و قافیه به شمار می‌آمد و گواه این همه، آثار و تألیفات او در این موارد و اظهار نظر دانشمندان و محققان دربارهٔ اوست. وی را محور و قطب زبان عربی معرفی کرده‌اند. او را در حلّ مشکلات و مسائل پیچیدهٔ ادب و بخصوص اعراب، قادرترین دانشمند دانسته‌اند. وی را از حاذق‌ترین و

عالم‌ترین مردان ادب و لغت و صرف و نحو برشمرده‌اند. البته وی را در دانش‌های صرف و اشتقاق قوی‌تر از دانش نحو دانسته و گفته‌اند: احدی در علم تصریف و اصول و فروع آن، عالم‌تر و استوارتر از او وجود ندارد. از او به عنوان «امام یگانه» و «صاحب تألیفات مهم و ابتکارات عجیب» نام برده‌اند. البته از این‌گونه تمجیدها در همه منابع آمده است. افزون بر کتاب‌های شرح حال و فهرست، در بیشتر منابع لغوی و کتب که پس از این جنسی تألیف شده‌اند، اثری از این دانشمند به چشم می‌خورد.

این جنسی با تمام احترامی که برای استادان و پیش‌کسوتان قایل بود، مقلد ایشان نبود و در بیشتر مسائل صاحب‌نظر بود؛ مثلاً، به‌رغم احترام و تواضع بسیار نسبت به استاد خود/بوعلی، به پیروی محض از او مقید نبود و در مواردی نظرش را رد می‌کرد و چه‌بسا که استاد نظر او را می‌پذیرفت.

او به اعراب بادیه‌نشینانی که لغت نزد آنان به فساد کشیده نشده بود، مراجعه می‌کرد و لغات و ترکیبات سخن را از آنها می‌گرفت و آنها را در قالب‌های منطقی قیاس، که ویژگی مکتب بصره بود، می‌ریخت.

کتاب‌های این جنسی در تصریف، مبین روش و شیوه زیبا و محکم او در بحث و بررسی و تنظیم مباحث صرفی است؛ چنان که کسانی که پس از وی آمدند، مقلد شیوه وی گردیدند.

این جنسی در اشتقاق لغت، مبحث «اشتقاق اکبر» - در مقابل «اشتقاق اصغر» و «اشتقاق کبیر» - را مطرح کرده که هیچ‌یک از علمای لغت توفیقی بزرگ‌تر از این به دست نیاورده‌اند و او مؤسس این مبحث است. در اول باب «اشتقاق اکبر» می‌گوید: هیچ‌یک از اصحاب ما این اصطلاح را به کار نبرده، جز اینکه/بوعلی در مواردی بدون آنکه نام ببرد، از آن بهره گرفته است.

او نخستین کسی است که به مبدأ و ریشه زبان توجه کرده است و می‌گوید: گروهی منشأ آن را وحی می‌دانند؛ از جمله استادش/بوعلی که با

استناد به آیه **﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾** منشأ زبان را خداوند دانسته است. آن گاه می‌کوشد: بین رأی او با رأی اکثریت - که زبان را وضعی می‌دانند- توفیق ایجاد کند، به این صورت که در تأویل آیه بگوییم: خدا انسان را به وضع لغات قادر ساخته است.

او پدید آمدن لغات را ناشی از اصوات موجود در طبیعت و محیط، مانند آوای باد و آب و رعد و برق و حیوانات می‌داند و معتقد است: وضع لغات تدریجی بوده، اگرچه گاه دقت و ظرافت‌های زبانی وی را به ایده‌وحیانی دانستن زبان می‌کشاند، اما به سرعت از این ایده فاصله می‌گیرد و منشأ اجتماعی آن را می‌پذیرد.

در زمینه آواشناسی و علم اصوات نیز بحث‌های او از مطالب گذشتگانش ممتاز و برتر است. وی در کتاب *سرّ الصناعة* خود، مطالب *خلیل بن احمد* در *الهمین* و *سبویه* در *الکتاب* را می‌پرورد و بسیار توضیح می‌دهد. کتابش به ترتیب الفبایی - و نه برحسب مخارج حروف- مرتب است، اگرچه او مخارج حروف را نیز به دقت بیان کرده و موضع هر یک در دستگاه صوتی انسان و عوارض و خصوصیاتشان را - با تشبیه دهان و حلق انسان به آلات موسیقی- به دقت نشان داده است.

وی در سرایندگی دستی داشته و نمونه‌هایی از قصاید وی در منابع نقل شده است. بعضی شعر او را «بارد» - یعنی خنک- خوانده‌اند، هر چند این کلمه در برخی منابع بارز یا نادر ثبت شده است. در سوی مقابل، ستایش‌ها از شعر او نیز بسیار است. وی خطبه نکاحی به جای گذاشته که دارای نثری مسجع است. این خطبه توانمندی وی را در کلمه‌پردازی و عبارت‌آرایی نشان می‌دهد.

وفات

او پس از عمری خدمت به ادبیات اسلامی عرب و پرورش شاگردانی بی‌نظیر، که هر یک به نوبه خود، ادیبی بی‌همتا بودند، سرانجام در سال ۳۹۲ و به قولی

۳۹۲ در روز جمعه ۲۸ ماه صفر در کاظمین دار فانی را وداع گفت و کنار قبر استادش *ابوعلی فارسی* که در قبرستان «شوینزی» بغداد است، به خاک سپرده شد.

آثار و تألیفات

وی آثار مهم و ارزشمندی در صرف، نحو، لغت، قرائت، شعر، ادب، دستور زبان و فقه اللغة تألیف کرده که به بیش از ۵۰ مجلد می‌رسد و شماری از آنها در دست است. او ۱۹ کتاب خود را در اجازه‌ای که در سال ۳۸۴ به نام حسین بن احمد بن نصر صادر کرده، برشمرده است. برخی دیگر تعدادی از کتب او را نام برده‌اند. شاید بتوان گفت: *ابن جنّی* با این‌همه آثار گران‌مایه، نسبتاً کم‌نام مانده است. تنها در آغاز دههٔ ششم از قرن اخیر بود که دو کتاب عمدهٔ او *الخصائص* و *سرّ الصناعة* با چاپ نسبتاً شایسته‌ای انتشار یافتند. اینک پژوهشگران بیشتری در شرق و غرب به تحلیل آثار او پرداخته‌اند و اهمیت او را در دستور زبان، لغت و آواشناسی آشکارتر می‌سازند.

تعدادی از آثار او به چاپ رسیده و شماری به صورت نسخهٔ خطی باقی مانده‌اند. برخی از این آثار عبارتند از:

- ۱- *التذکرة الاصبهانیة*؛
- ۲- *التصریف الموکسی*؛ که موفق‌الدین *ابوالبقاء موصلی حلبی*، معروف به *ابن صائغ نحوی* (م ۶۴۳) شرحی بر این کتاب نوشته و معروف است.
- ۳- *التلقین*؛ در علم نحو؛
- ۴- *خصائص العربیة* در علم نحو؛
- ۵- *سرّ الصناعة* و *اسرار البلاغة*؛ شرح *تصریف ابوعثمان سائزی*، نحوی و لغوی مشهور امامی مذهب (م ۲۴۸)؛
- ۶- *شرح دیوان منتبّی*؛ منتبّی از جمله استادان وی محسوب می‌شود و محدّث قمی حکایت علمی و ادبی جالبی را از آن نقل نموده است.

۷- *اللمع* در علم نحو که محدث قمی درباره آن می گوید: کتابی است مشهور در علم نحو که جماعتی از بزرگان قدما بر آن شروحي نوشته‌اند و نیز می گوید: *ابوالقاسم عمر بن ثابت* ضریر، نحوی معروف به «نمانینی» (م ۴۴۲)، از پردازندگان به دانش نحو و دانایان به قوانین و رموز آن، شرحی بر این کتاب این جنی نوشته است.

۸- شرح *فصیح ثعلب*؛ کتاب *الفصح فی اللغة*، تألیف *ابوالعباس احمد بن یحیی بن زید بن شیبان کوفی*، معروف به «ثعلب بجلي» (م ۲۹۱) است که وی آن را شرح کرده.

۹- *التکافی فی شرح القوافی*؛ کتاب *القوافی* در فن شعر عربی، تألیف *ابوالحسن سعید بن مسعدة المشاجعی البلیخی*، معروف به «اخفش اوسط»، شاگرد *خلیل بن احمد* و سیبویه شیرازی (م ۲۱۵) است.

۱۰- *المحتسب* در اعراب شواذ عبارات عرب؛

۱۱- *المقتضب* در اسم مفعول ثلاثی در معتل العین؛

۱۲- *الفاظ المهموزة و عقود الهمز*؛ که در دمشق تحقیق و چاپ شده است.

۱۳- *تفسیر مازنی یا المنصف*؛

۱۴- *التمام فی تفسیر اشعار هذیل مما اغفله ابوسعید السکری*؛

۱۵- *الخطاطبات*؛

۱۶- *الخصائص*؛ این جنی آن را به *بهاءالدوله دیلمی* اهدا کرد. در این اثر،

اصل علم نحو بر پایه اصول فقه و کلام، و زبان و اصل و منشأ آن و آواشناسی مورد بررسی قرار گرفته است.

۱۷- *ثلاث رسائل*؛ الف. *المقتضب فی کلام العرب*؛ ب. *ما يحتاج الیه الکاتب*؛

ج. *عقود الهمز و خواص امثلة الفعل*.

منابع

فهرست ابن الندیم، ص ۹۵ / *الخصائص*، ج ۱، ص ۲ و ۴۰، ج ۲، ص ۱۳۳ / *تاریخ بغداد*، ج ۵، ص ۷۷ / *ولیات الامینان*، ج ۳، ص ۲۴۸ / *معجم الادبیات*، ج ۱۲، ص ۱۱۲ / *التکامل فی*

التاریخ، ج ۸، ص ۲۷۷ / الفوائد و الفوائد، ج ۲، ص ۲۲۳ / تیسعه لدمر، ج ۱، ص ۸۹ /
تأسیس الشیعة، ص ۱۴۲ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۶۵ / ایمان الشیعة، ج ۸، ص ۱۳۸ /
دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۲۵۲ / دائرة المعارف تشیع، ج ۱۱، ص ۱۵۸.

علی بن ابراهیم بن هاشم قمی (زنده در ۳۰۴ تا ۳۰۷)

ابوالحسن از بزرگان فقها و محدثان قرن چهارم، استاد شیخ کلینی و در زمرة مفسران و مورخان بسیار پرحدیث و استوار در این فن و صاحب اعتقاداتی درست به شمار می‌آید. او روایات بسیاری از استادان خود شنید و منتشر کرد و کتاب‌های بسیاری نگاشت. وی بیش از همه از محضر پدرش ابراهیم بن هاشم - که او نیز از محدثان بزرگ و اولین کسی است که حدیث کوفیان را در قم منتشر کرد - دانش آموخت و از او روایات فراوانی نقل کرده است.

علی بن ابراهیم سه فرزند پسر به نام‌های ابراهیم و احمد و محمد داشت که همه از حدیث‌شناسان بودند. وی علاوه بر پدر، نزد استادان دیگری به فراگیری احادیث پرداخت که از آن جمله می‌توان به بزرگانی همچون احمد ابن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴)، محمد بن عیسی بن عبید، اسحاق بن ابراهیم - برادرش - صالح بن سندی، حسن بن موسی خستاب، سلمة بن خطاب، و مختار بن محمد همدانی اشاره کرد.

مهم‌ترین شاگردش در نقل روایت، محمد بن یعقوب، شیخ کلینی، است که از او بسیار روایت شنیده و نقل کرده است. علاوه بر او، محمد بن موسی بن متوکل، احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسن بن حمزه علوی نیز نزدش شاگردی کرده‌اند.

در کتب اربعه - که اصلی‌ترین کتاب‌های روایی شیعه هستند - بیش از ۷۱۴۰ مورد روایت از او نقل شده که ۶۲۴۱ مورد آن از پدرش ابراهیم بن هاشم است.

سال تولّد و وفات او را به درستی نمی‌دانیم، اما معلوم است که بین سال‌های ۳۰۴ تا ۳۰۷ زنده بوده. سید عادل نویض در کتاب *معجم المفسّرين* گفته که او تا سال ۳۲۹ زنده بوده که این توهمی نادرست است و این سال وفات شاگردش شیخ کلینی است.

علی بن ابراهیم کتاب‌های فراوانی تألیف کرده که بعضی از آنها عبارتند از: *التفسیر، الناسخ و المنسوخ، اخبار القرآن و روایاته، قرب الاستناد، المغازی، الانبیاء، فضائل امیرالمؤمنین، الشرائع، الحیض، التوحید و الشکر،* و رساله‌ای که جواب‌های مسائلی است که محمّد بن بلال از وی پرسیده. از جمله آثار وی، که نشانی از آنها سراغ داریم، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- *تفسیر القتی*: این تفسیر با تحقیق سید طیب موسوی جزائری در دو مجلّد توسط انتشارات «مکتبه الهدی» نجف اشرف در سال ۱۳۸۷ به چاپ رسیده و نسخه‌ای از آن مربوط به سال ۹۸۰ در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. اما در اینکه تمام محتوای این کتاب تألیف علی بن ابراهیم باشد، سخن بسیار است. بخش عمده این تفسیر را علی از پدرش ابراهیم از پیش از شخصت تن از استادانش شنیده و بیشتر آن را از استادش محمّد بن ابی عمیر (م ۲۱۷) با سند متصل به امام صادق ع یا بدون سند از او نقل کرده است. اما ظاهراً تمام آنچه در تفسیر چاپ شده موجود است از علی ابن ابراهیم نیست و این تفسیر آمیزه‌ای است از آنچه علی بن ابراهیم برای شاگردش *ابوالفضل عبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر ع* املا کرده و آنچه شاگردش با سند خاص خود، از *ابوالجارود* از امام باقر ع آورده است. به دلیل این آمیختگی و نیز اینکه بعضی از بخش‌های متن آن حاوی مطالبی است که با گفته‌های دیگر محدثان و مفسران همخوانی ندارد، دانشمندان در اعتماد کردن به آن درنگ نموده‌اند.

- ۲- عجائب احکام و فضایا و مسائل امیرالمؤمنین علیؑ؛ این کتاب را سید محسن امین در یکی از کتابخانه‌های «بعلبک» که به آل مرتضی اختصاص داشته، یافته و چیزهایی از خود به آن افزوده و با نام عجائب احکام امیرالمؤمنینؑ در چاپخانه «الاتقان» دمشق در سال ۱۳۶۶ هـ / ۱۹۴۷ م منتشر کرده که با اعتماد بر آن، در سال ۱۳۹۴ با افسست در مجموعه احیاء تراث اهل‌البیتؑ چاپ شده است. نسخه‌ای از آن، که اسنادش حذف شده، نیز در کتابخانه «دانشگاه نهران» موجود است.
- ۳- کتاب المبعوث: سید بن طاووس در کتاب الامان (ص ۵۷)، باب «الفرعة» از نسخه‌ای از این کتاب، که تاریخش سال ۴۰۰ هجری بوده، نقل کرده است.

منابع

- فهرست ابن‌الندیم، ص ۳۲۵ / رجال النجاشی، ص ۲۶۰، ش ۶۸۰ / رجال الشیخ، ص ۴۲۰، ش ۳۳ / شیخ طوسی، فهرست، ص ۲۶۷ / معالم العیاش، ص ۶۲ / رجال ابن‌داود، ص ۲۳۷، ش ۹۹۸ / معجم‌الادباء، ج ۱۲، ص ۲۱۵، ش ۵۱ / میزان‌الاعتدال، ج ۳، ص ۱۱۱، ش ۵۷۶۶ / لسان‌المیزان، ج ۴، ص ۱۹۱، ش ۵۰۶ / تکرر الرجال، ص ۲۲۴ / مجمع‌الرجال، ج ۴، ص ۱۵۲ / نقد‌الایضاح، ص ۲۰۹ / جامع‌الروایة، ج ۱، ص ۵۴۵ / بهجة‌الاسمال، ج ۵، ص ۳۵۴ / تنقیح‌المقال، ج ۳، ص ۲۶۰، ش ۸۱۰۲ / الذریعة الی تصانیف‌الشیعة، ج ۴، ص ۳۰۲ / طبقات‌اهل‌الشیعة، ج ۱، ص ۱۶۷ / معجم‌رجال‌الحديث، ج ۱۱، ص ۱۹۳، ش ۷۸۱۶ / قاموس‌الرجال، ج ۶، ص ۲۴۱ / معجم‌المؤلفین، ج ۷، ص ۹ / معجم‌المفسرین، ج ۱، ص ۳۴۹ / فهرس‌التراث، ج ۱، ص ۳۳۴.

علی بن ابی‌صالح

ابوالحسن از محدثان و راویان کتب اصلی حدیث شیعه بود. نام پدر وی محمّد و کنیه‌اش ابوصالح است؛ اما چون صاحب شرح حال در سند روایات و نزد

رجال‌شناسان به «علی بن ابی‌صالح» معروف است، در این قسمت آورده شد. وی از اهالی کوفه بود و پیشه‌اش - چنان‌که از لقب «حنّاط» او معلوم می‌شود- گندم‌فروشی بود. نیز وی به «بزرگ» ملقب است که معرّب کلمه «بزرگ» فارسی است. به دلیل آنکه حمید بن زیاد (م ۴۱۰) از وی کتاب‌های فراوانی روایت کرده، نیز اینکه وی با/احمد بن محمد بن عقده (م ۳۳۳) هم‌طبقه بوده - چراکه جعفر بن یوسف ازدی از هر دو روایت کرده است - معلوم می‌شود وی از رجال سده چهارم بوده است.

نجاشی گفته است: حمید بن زیاد در کتاب فهرستش نوشته که از وی کتاب‌های حدیثی بسیاری شنیده که بعضی از آنها عبارتند از: کتاب *ثواب انا* *انزلناه*، کتاب *الاطلّة*، کتاب *الهداء و المشیئة*، کتاب *الثلاث و الاربع*، کتاب *الجنة و النار*، کتاب *الانوار*، کتاب *الصلاح*. آن‌گاه گفته است: نمی‌دانم که این کتب از خود اوست یا اینکه آنها را از اصحاب نقل کرده.

منابع

رجال الشیخ. ص ۴۳۰، ش ۶۱۷۷ / رجال النجاشی، ص ۲۵۷، ش ۶۷۵ / رجال ابن داود، ص ۳۸۷ و ۴۷۹، ش ۳۱۵ / خلاصة الاسوال، ص ۲۳۴، ش ۲۱ / منتهی المقال، ج ۴، ص ۳۳۲، ش ۱۹۳۸ / نقد الرجال، ج ۳، ص ۲۳۳، ش ۳۵۱۴ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۷۵ و ۱۸۷ / معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۲۵۸، ش ۷۸۶۳.

علی بن احمد بندنیجی

علی بن احمد از روایان و استاد ابو عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی بود. نعمانی خود از شاگردان برجسته شیخ کلینی بود و کتاب ارزشمند الغیبه، معروف به غیبت نعمانی از اوست. بنابراین، صاحب شرح حال از هم‌روزگاران شیخ کلینی بوده است.

در کتاب‌های رجال، نامی از وی برده نشده است. تنها ابن غضائری در رجال خود، ابوالحسن علی بن احمد بن نصر بندبخی را نام برده و او را ضعیف دانسته است. احتمال دارد که وی همان صاحب شرح حال باشد. ضبط نسبت وی به صورت‌های گوناگون مانند «بندبخی»، «بندنجی»، «بندنجین» نیز آمده که ظاهراً همگی تصحیف و تنها بندنجی درست است. «بندنجین» شهری در نزدیکی عراق بوده است. میرزای نوری در *خاتمه المستدرک* در دسته‌آستانان نعمانی از علی بن احمد بن عبدالله بندبخی نام برده است. اما نعمانی در کتاب *الفییه همواره* از علی بن احمد بندنجی روایت نموده و جدّ او را نام نبرده است. البته این علی ابن احمد، خود از عبدالله بن موسی علوی روایت می‌کرده است و شاید عبدالله نام استاد علی بن احمد بوده و نه نام جدّش.

منابع

نعمانی، الفییه، ص ۲۵۲ / رجال ابن غضائری، ج ۴، ص ۱۶۵ / الانساب، ج ۱، ص ۴۰۲ / اللباب، ج ۱، ص ۱۸۰ / خلاصه الاوال، ص ۴۸۰ / لبّ اللباب، ص ۴۵ / منتهی المقال، ج ۴، ص ۳۴۸ / خاتمه المستدرک، ج ۳، ص ۲۶۷ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۱۷۴ / مستدرکات علم رجال للحدیث، ج ۵، ص ۳۰۲، ش ۹۶۸۸ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۸۰، ۱۹۵۵.

علی بن احمد جوهری (؟ - ح ۳۸۰)

ابوالحسن از ستارگان شعر و ادب چرجان (گرگان) بود و به همین دلیل، به علی بن احمد چرجانی نیز مشهور است. وی در عنفوان جوانی با تلاش فراوان به مراتبی بالا رسید و به دربار صاحب بن عبّاد، وزیر دانشمند، دانش‌دوست و ادب‌پرور دربار بویه، راه یافت. صاحب بن عبّاد، که از تناسب، صورت زیبا و

شعر نیکوی او به شگفت آمده بود، او را به خود نزدیک کرد و به عنوان سفیر خود انتخاب نمود. در سال ۳۷۷ او را به نیشابور فرستاد. با ورود او به آن دیار چشم‌های مردم از زیبایی و قلب‌هایشان از کمال پر شد. یک بار نیز به همراه دست نوشته‌ای به خط خود، که در آن از حقایق اوصاف و اخبار خویش پرده برداشته بود، او را به اصفهان نزد *ابوالعبّاس ضبی* فرستاد.

جوهری قصیده‌های فاخری در مناقب اهل بیت علیهم‌السلام و مصایب شهدای ایشان دارد. نمونه‌ای از قصیده او، که در مرثیه امام حسین علیه‌السلام سروده است و چند بیت اول آن با «الیوم» شروع می‌شود در *اعیان الشیعة* آمده است.

منابع

تیمة الدهر، ج ۴، ص ۲۹ / *اعیان الشیعة*، ج ۸، ص ۱۵۵.

علی بن احمد کوفی (۲ - ۳۵۲)

ابوالقاسم از محدثان و متکلمان اهل کوفه بود. نجاشی گفته است: وی را از خاندان *ابوطالب* دانسته‌اند و در آخر عمر، مذهب فاسد و از جمله غالیان گردید. از نظر شیخ طوسی نیز وی ابتدا امامی و بر مذهب صحیح بود و در این دوران نیز کتاب‌های خوبی نوشت، اما سرانجام، غالی و مخمس گردید. «تخمیس» نزد غالیان به معنای این اعتقاد است که پنج نفر یعنی *سلمان فارسی*، *مقداد*، *عمار*، *ابوزر* و *عمرو بن امیة* ضمری، موکلان مصالح عالمند.

علّامة حلّی گفته است: وی ادعا می‌کرده که موسوی و از فرزندان *هارون ابن امام موسی کاظم* علیه‌السلام است. اما او خود در کتاب *عیون المعجزات* خود تصریح کرده که نسبش به *موسی بن محمّد الجواد* علیه‌السلام منتهی می‌شود و بنابراین، رضوی است، هر چند *ابن غضائری*، علوی بودن وی را ادعایی از جانب خودش می‌داند.

وی صاحب تصنیفات بسیاری است؛ اما از نظر نجاشی، بیشتر آنها را در زمان انحراف عقیده‌اش نوشته. از جمله کتاب‌هایی که وی در دوران اول خود نوشته عبارتند از: *کتاب الاوصیاء* و کتابی در فقه که آن را به شیوه کتاب مزنی - شاگرد شافعی - نگاشته است.

میرزای نوری در شمار کتاب‌هایی که از نظر او هنگام تألیف کتاب *گران‌قدر وسائل الشیعه* در دسترس شیخ حرّ عاملی نبوده و وی با استفاده از آنها سعی داشته است در *المستدرک* خود آنچه را در *وسائل الشیعه* نیامده است جمع‌آوری کند. کتاب *الاستفالة فی بدع الثلاثه*، از *علی بن احمد کوفی*، را نام می‌برد. از نظر *میرزای نوری*، *علی بن احمد* این کتاب را، که به نام‌های *البدع* و *البدع للمحدثه* نیز مشهور است، در زمان سلامت عقیده خود نوشته؛ چراکه در محتوای آن چیزی که مخالف عقاید شیعه باشد، دیده نمی‌شود و بزرگانی همچون *ابن شهر آشوب* این کتاب را در شمار تألیفات شیعی شمرده‌اند.

علی بن احمد در جمادی الاولی سال ۳۵۲ در منطقه‌ای به نام «کرمی» در نزدیکی «فسا» و شیراز از دنیا رفت. محل قبر او در ورودی کرمی از طرف شیراز است.

منابع

رجال لنجاشی، ص ۲۶۵، ش ۶۹۰ / شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۹۱، ش ۳۷۹ / *رجال ابن خضامی*، ج ۴، ص ۱۶۲ / *معالم العلماء*، ص ۶۴، ش ۴۳۶ / *خلاصه الافعال*، ص ۲۳۳ / *خاتمه المستدرک*، ج ۱، ص ۱۶۶ / *طبقات اعلام الشیعه*، ج ۱، ص ۱۷۳ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۲، ص ۲۶۹، ش ۷۸۹۰ / *تاریخ الفقه الاسلامی و ادوار*، ص ۲۳۳.

علی بن احمد بن اسحاق علوی عمری (زنده در ۳۹۱)

ابوالحسن، که نسبش به امیرالمؤمنین^ع می‌رسد، از جمله فاضلان و نقیبان سادات در زمان خود بود. «نقیب» عنوان کسی بود که در هر زمان در

ناحیه‌ای مستول سروسامان دادن به سادات آن خطّه بود؛ کسی که متولّی نقابت عامّه بوده وظایفی خطیر، از جمله حکم بین طرفین دعوا و برپا کردن حدود الهی بر عهده داشت و برای همین لازم بود فقیه و مجتهد باشد تا حکمش صحیح و قضاوتش نافذ باشد.

نسب کامل وی چنین است: *علی بن احمد بن اسحاق بن جعفر الملک بن محمّد بن عبدالله بن محمّد بن عمر بن علی امیرالمؤمنین* علیه السلام.

به دلیل انتسابش به حضرت علی علیه السلام لقب «علوی»، و به دلیل نام جدّش عمر بن علی، به «عمری» ملقب است. وی نقیب نقیبان «طالبیان» — یعنی اولاد ابوطالب — بود که از شهرهای فارس به بغداد منتقل شد و عضدالدوله بویه‌ی آن‌گاه که نقابت را از *ابو احمد موسوی* — پدر دو دانشمند بزرگ شیعه، سید رضی و سید مرتضی — گرفت، این امر را به او سپرد و او چهار سال متولّی این امر بود.

گفتنی است حسین بن موسی بن محمّد، *ابو احمد موسوی* (۳۰۴-۴۰۰)، از پیشوایان و نقیبان برجسته طالبیان در بغداد بود و فرزندانش سید رضی و سید مرتضی در این امر از او نیابت داشتند، اما در سال ۳۸۴ به دلایلی که معلوم نیست، *ابو احمد* از نقابت و فرزندانش از نیابت او معزول شدند.

منابع

الحجدی، ص ۲۷۲-۲۷۳ / *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۴، ص ۲۶۸، ش ۱۴۷۴ / *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵، ص ۱۵۵.

علی بن احمد بن حسین طبری آملی

ابوالحسن، شیخ اصحاب و مورد اعتماد، روایات فراوانی نقل کرده است. او کتاب‌هایی دارد که از میان آنها، نجاشی (م ۴۵۰) *نواب الاحمال* را به خیر

ابوالفرج کاتب - ابن ابی قره، محمد بن علی قنانی معاصر و شیخ اجازه نجاشی - از علی بن هیة الله بن رائقه موصلی نام برده است.

از جمله کسانی که از او روایت نموده‌اند، ابوالحسن علی بن عبدالله بن احمد بن بابویه مذکور است که او را به لقب «قاضی کبیر» ستوده است.

او از حسن بن علی بن زکریا - که علّامه حلّی در خلاصه الاقوال او را جداً ضعیف دانسته - روایت کرده است. ابن غضائری درباره حسن بن علی بن زکریا گفته: وی نسخه محمد بن صدق از امام موسی بن جعفر را از خراسان از انس روایت کرده و امر وی مشهورتر از آن است که نیازمند ذکر باشد. (این جمله کنایه از شدت ضعف وی است.)

اگر کسی از محدثان از ضعفا بسیار نقل کند خدش‌های بر مقام وثاقت خود اوست؛ اما در این زمینه، ظاهراً قراین این مسئله را جبران نموده، به ویژه آنکه صاحب شرح حال از ضعفا فراوان نقل نکرده است. مضمون روایت مورد نظر نیز مهم و درخور تأمل است:

عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُذَكَّرُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حَيَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ وَ مَوْتِي خَيْرٌ لَكُمْ، إِنَّمَا حَيَاتِي فَتَعَذَّبُونِي وَ أَحَدْتُكُمْ، وَ إِنَّمَا مَوْتِي فَتَعْرِضُ عَلَيَّ أَعْمَالُكُمْ عَشِيَّةَ الْاِثْنَيْنِ وَ الْخَمِيسِ، فَمَا كَانَ مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ حَمِدْتُ اللَّهَ عَلَيْهِ، وَ مَا كَانَ مِنْ عَمَلٍ سَيِّئٍ اسْتَفْغَرْتُ اللَّهَ لَكُمْ.»

در این روایت، رسول خدا ﷺ به اهمیت خود برای امت در زمان حیاتشان و پس از آن سخن گفته‌اند که خیر ایشان در زمان حیاتشان این است که ایشان با مردم و مردم با ایشان گفت‌وگو می‌کنند، و پس از وفاتشان نیز هر شب دوشنبه و پنجشنبه اعمال مردم بر ایشان عرضه می‌شود؛ برای هر عمل صالحی ایشان خدا را سپاس می‌گویند و برای هر عمل ناپسندی برای امت استغفار می‌کنند.

منابع

معانی الاخبار، ص ۴۰۸ / رجال النجاشی، ص ۲۶۸ / رجال ابن فضالری، ج ۲، ص ۱۲۷ /
رجال ابن داود، ص ۲۳۶ / خلاصة الاکوال، ص ۱۰۰ / بهار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۵۰ / طبقات
اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۷۰ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۵۰.

علی بن احمد بن عباس

ابوالحسن نجاشی، از راویان و محدثان و پدر احمد بن علی بن احمد نجاشی
بود. نسب کامل وی چنین است:

علی بن احمد بن عباس بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن
عبدالله نجاشی بن عثیم بن ابی السّمّال سمعان بن هبیره الشاعر بن مساحق بن
هبیره بن اسامة بن نصر بن قعین بن حارث بن ثعلبة بن دودان بن اسد بن
خزیمه بن مدرکه بن (الیسع بن) الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.

پدرش احمد بن عباس، که به ابن طیالسی معروف است، از راویان و استاد
فرزندش بود. علی بن احمد کتاب العجج علی بن عبدالله بن حسین بن علی
زین العابدین علیه السلام را از طریق پدرش روایت نموده است.

جدّ اعلاّی او عبدالله نجاشی ابتدا زیدی بود و سپس امامی شد. وی، که
والی اهواز بود، برای امام صادق علیه السلام نامه‌ای نوشت و در آن پرسش‌هایی مطرح
نمود. امام علیه السلام رساله‌ای معروف به رساله اهوازیه برای او فرستادند.

احمد بن علی در سال ۳۷۲ در کوفه به دنیا آمد، بیشتر عمر خود را در
بغداد گذراند و تنها در مواردی که آن هم بیشتر برای زیارت عتبات عالیات
بود، از آنجا خارج شد. وی کتاب فهرست اسماء مصنفی الشیعة را تألیف و در
آن نام دانشمندانی از شیعه را که صاحب نوشتار و کتابی بودند و او به آن
کتاب طریق داشته است، گردآوری نمود. هرچند امروزه این کتاب به اشتباه

به *رجال النجاشی* معروف است، اما چنان که نام و محتوای آن نشان می‌دهد، یک فهرست است؛ یعنی انگیزه مؤلف جمع‌آوری نام تمام رجال نبوده، بلکه چنان که گفته شد - تنها به جمع‌آوری نام صاحبان آثار پرداخته است. این کتاب مهم‌ترین کتاب رجال است و به هنگام معارضه، حرف نجاشی بر دیگران مقدم است.

احمد بن علی خود از روایان مورد اعتماد و از شاگردان شیخ صدوق بود. با آمدن شیخ صدوق به بغداد، وی به شنیدن احادیث از ایشان پرداخت و اجازه روایت همه کتاب‌های شیخ صدوق را از ایشان گرفت. وی همچنین کتاب‌های *ابوعمر، عثمان بن عیسی عامری*، را از طریق شیخ صدوق نقل نموده است. نجاشی بعضی از کتاب‌های شیخ صدوق را برای پدرش قرائت نموده است. در بعضی از کتاب‌های تراجم و شرح حال‌نگاری، به فرینه سال تولد *احمد ابن علی*، که گفته شده ۳۷۲ بوده، احتمال داده شده که پدرش - صاحب شرح حال - قرن پنجم را نیز درک کرده؛ اما نه تنها این احتمال قابل اعتنا نیست، بلکه به نظر می‌رسد سال تولد نجاشی بسیار زودتر از این موقع باشد؛ چراکه وی خود در شرح حال شیخ صدوق گفته است: وی استاد من بود و سال ۳۵۵ وارد بغداد شد.

منابع

رجال النجاشی، ص ۳۸۹، ش ۱۰۴۹ و ص ۳۰۰، ش ۸۱۷ / *منتهی السئال*، ج ۴، ص ۳۳۷، ش ۱۹۴۶ / *خاتمه المستدرک*، ج ۳، ص ۱۴۶ / *طبقات اعلام الشیعه*، ج ۱، ص ۱۷۰ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۲، ص ۲۷۵، ش ۱۷۹۰۳ / *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۵، ص ۲۳۱، ش ۱۹۱۳.

علی بن احمد بن عبدالله (عبیدالله)

علی بن احمد بن عبدالله (عبیدالله) بن احمد بن محمد بن خالد برقی از روایان و استادان شیخ صدوق بود. دانشمندان علم رجال نگفته‌اند که وی در نقل احادیث مورد اعتماد است و او و پدرش *احمد* را مجهول دانسته‌اند.

اما جدّ اعلايش شيخ ابو جعفر احمد بن ابو عبدالله محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی برقی، از راویان حدیث و از فقهای بزرگ شیعه به شمار می‌آید. او، که اصالتاً کوفی بود، در روستای «برق رود» از توابع قم به دنیا آمد. جدّ بزرگش، محمد بن علی، از یاران زید بن علی بن الحسین علیه السلام بود که در برابر حکومت ظلم و ستم بنی‌امیه قیام کرد و در زندان یوسف بن عمر به شهادت رسید.

خالد، پدر بزرگ احمد، در حالی که کودکي خردسال بود، همراه پدرش عبدالرحمان بن محمد از کوفه آواره شدند و به شهر قم پناه آوردند. شهر قم در آن زمان پناهگاه شیعیان محمد و آل محمد علیهم السلام بود و بسیاری از راویان بزرگ شیعه در این شهر زندگی می‌کردند.

احمد دوران جوانی را به کسب علم پرداخت و نوشته فراوانی برگرفت و از روایت‌کنندگان سخنان معصومان علیهم السلام گردید. شیخ طوسی و نجاشی، وی را مورد اعتماد در نقل دانسته‌اند، اما گفته‌اند: او از افراد ضعیف نیز روایت نقل می‌کرده است.

احمد بن محمد بن خالد برقی، صاحب دو کتاب *المحاسن و الطبقات* (رجال برقی) است که امروز نیز موجودند. سال وفات وی ۲۷۴ یا ۲۸۰ گفته شده است. چنان‌که گفته شد، صاحب شرح حال *علی بن احمد بن عبدالله بن احمد* خود از استادان شیخ صدوق بود و به همین دلیل، در شمار راویان قرن چهارم قرار دارد. وی همواره روایات خود را از طریق پدرش احمد بن عبدالله، از جدّ پدرش، احمد بن ابی‌عبدالله محمد، از پدرش محمد بن خالد برقی نقل کرده است.

منابع

نواب الاعمال، ص ۲۱۹ / *مصانی الاخبار*، ص ۱۰۷ / *خاتمة المستدرک*، ج ۵، ص ۴۷۵ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۷۱ / *معجم رجال الحديث*، ج ۳، ص ۴۹، ش ۸۶۱

علی بن احمد بن علی بن محمد بن جعفر عقیقی علوی حسینی (۲ - ب ۳۰۱) *ابوالحسن* از فقها و مصنفان و دانشمندان علم رجال بود. نسبش به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسد. وثاقت و اعتماد او مورد اختلاف است. شیخ طوسی او را آشفته گو (مخلط) دانسته است. *ابن داود* گفته است: در احادیث او، موارد منکر به چشم می‌خورد.

گفته‌اند: به دلیل مشکلی که در مورد زمین‌های زراعتی‌اش وجود داشت، در زمان وزارت علی بن عیسی بن جرّاح (۳۰۱-۳۰۵) به بغداد نزد او رفت، اما مشکلش برطرف نشد. فرستاده‌ای از جانب حسین بن روح نزد او آمد، صد درهم به همراه یک کفن به او بخشید و مزده داد که مشکلش حل می‌شود. پس از این قضیه، وزیر او را خواست و اسناد زمین را به او داد. او به مصر بازگشت و همان‌جا وفات کرد. پدر او نیز صاحب کتاب *تاریخ الرجال* و متوفای ۲۸۰ و اندی است.

برخی تاریخ وفات او را ۲۹۹ ذکر کرده‌اند. این احتمال اگرچه با اینکه پس از سال ۳۰۱ وارد بغداد شده باشد سازگار نیست، اما با توجه به آنکه کتاب *تاریخ بغداد* زمان ورود وی به بغداد را سال ۲۹۸ می‌داند، چندان هم بی‌وجه نمی‌نماید. استادان او *ابوهاشم داود جعفری*، *ابونعمیم انصاری* و *ابومحمد اسماعیل بن محمد مخرومی* بودند. شریف *ابومحمد حسن بن محمد بن یحیی*، معروف به «ابن ابی‌طاهر» (م ۳۵۸)، و *محمد بن احمد بن علی انباری* از جمله راویانی هستند که نزد او شاگردی کرده‌اند.

عناوین کتاب‌های او عبارتند از: *کتاب المدینه*، *کتاب المسجد*، *کتاب بین المسجدین*، *کتاب النسب*، *کتاب الرجال*. کتاب رجالش به «*رجال عقیقی*» مشهور است. *علّامه حلی* در *خلاصه الاکمال* از این کتاب بسیار نقل کرده است.

منابع

کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۷۰ و ۵۰۵ / شیخ طوسی، *المهرست*، ص ۲۸۵، ش ۴۲۵ / رجال
الشیخ، ص ۴۳۴، ش ۶۲۱۷-۶۰ / *معالم العلماء*، ص ۶۸، ش ۴۶۹ / رجال ابن داود، ص
۴۸۰، ش ۳۱۹ / *مجمع الرجال*، ج ۴، ص ۱۶۴ / *جامع الرواة*، ج ۱، ص ۵۵۳ / *بهجة الآمال*
فی شرح زیادة المطالب، ج ۵، ص ۳۶۸ / *تلخیص المطالب*، ج ۲، ص ۲۶۶، ش ۸۱۶۰ / *طبقات اعلام*
الشیعة، ج ۱، ص ۱۷۲ / *مستدرکات علم رجال الحديث*، ج ۵، ص ۲۹۶، ش ۹۶۵۰ / *معجم*
رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۵۷، ش ۷۹۱۹ / *قاموس الرجال*، ج ۶، ص ۴۱۵ / *موسومة*
طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷۲ و ج ۳، ص ۸۲۳

علی بن احمد بن محمد بن موسی بن عمران دقاق رازی

ابوالقاسم از راویان و از استادان شیخ صدوق بود. استادان شیخ صدوق معمولاً در شمار دانشمندان قرن چهارم قرار دارند. شیخ صدوق از استاد خود با عنوان‌های گوناگون نام می‌برد؛ مانند *علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق*، *علی بن احمد بن موسی دقاق* و *علی بن احمد دقاق رازی*. چنان‌که شهرت وی نشان می‌دهد، اهل ری و گویا به پیشه آردفروشی مشغول بوده است. شیخ صدوق در موارد بسیاری پس از نام بردن وی، برایش از خداوند طلب بخشایش و رحمت نموده است.

او خود شاگرد *ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی* بود. *محمد بن جعفر اسدی کوفی* (م ۳۱۲)، مشهور به «*محمد بن ابی‌عبدالله*»، راوی مورد اعتماد که احادیث او را صحیح دانسته‌اند، دیگر استاد او بود. *علی بن احمد دقاق* از محضر *حمزة بن قاسم علوی*، محدث مورد اطمینان و جلیل‌القدر، نیز بهره برده است. *محمد بن هارون صوفی*، *علی بن حسین قاضی علوی عباسی*، *ابوالعباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان*، *محمد بن حسن طاری (طائی)* و *احمد بن محمد بن داود حنظلی* از دیگر استادان او بودند.

منابع

شیخ صدوق، الاصلی، ص ۳۲، ۴۰، ۱۳۲، ۲۶۲ و ۶۲۰ / التوحید، ص ۹۴ / الضمالم، ج ۲، ص ۳۹۷ / رجال النجاشی، ص ۱۴۰، ش ۳۶۴ و ص ۳۷۳، ش ۱۰۲۰ / الاتساب، ج ۲، ص ۴۸۵ / اللباب، ج ۱، ص ۵۰۵ / لسیة اللباب، ص ۱۰۶ / طبقات اعلام المشیقه، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۷۸، ش ۷۹۱۵ و ص ۲۸۰، ش ۷۹۱۲ و ص ۲۸۱، ش ۷۹۲۷.

علی بن اسحاق بن خلف بغدادی (۳۱۸-۳۵۲)

ابوالقاسم، معروف به «زاهی»، از ادیبان و شاعران آشکارگوی اهل بیت^{علیهم السلام} بود. وی در روز دوشنبه بیستم صفر سال ۳۱۸ به دنیا آمد و روز چهارشنبه بیستم جمادی‌الثانی سال ۳۵۲ در بغداد از دنیا رفت و در «مقابر قریش» به خاک سپرده شد. بعضی تاریخ وفات او را پس از سال ۳۶۰ می‌دانند.

«زاهی» شهرتی است برای کسانی که به روستای «ازاه» - که به آن «زاه» نیز گفته می‌شده - از روستاهای نیشابور منسوبند؛ اما معلوم نیست که علی بن اسحاق نیز به این روستا منسوب بوده باشد. بعضی او را بغدادی و برخی اهل شام دانسته‌اند. بعضی نیز علت شهرت او به «زاهی» را این می‌دانند که او اولین کسی بود که در شعر درخشید.

وی به پیشهٔ پنبه‌فروشی نیز مشغول بود و مغازهای در «قطیعة الربیع» داشت. زاهی، نیکو شعر می‌سرود و تشبیهات زیبایی به کار می‌گرفت و شعرش آکنده از ملاحظت و توصیف‌های زیبا بود.

گفته شده است، شعر او در قالب رباعی بود و بیشتر اشعارش را دربارهٔ

اهل بیت^{علیهم السلام}، سیف‌الدوله، وزیر مهلبی و سایر حاکمان زمان خود سروده است.

ابن شهر آشوب، مورخ و شرح حال‌نگار (م ۵۸۸)، در کتاب مناقب آل

اهل‌بیت^{علیهم السلام}، که در آن اشعار و ستایش‌های سخنوران را گرد آورده، قطعه‌های

فراوانی از شعر او را آورده است. همو در کتاب *معالم العلماء*، او را در شمار شاعران آشکارگوی اهل بیت علیهم السلام گزارش نموده است.

ابیات ذیل نمونه‌ای از اشعار او درباره امام علی علیه السلام است:

علی حبه جنة قسوم التمار والجننة
وصی المصطفى حقاً امام الانس والجننة

یعنی، دوستی حضرت علی علیه السلام به مثابه سهر است. ایشان تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ و جانشین برحق پیامبر صلی الله علیه و آله و امام انس و جن است.

دیوان شعری نیز به او منسوب است. هرچند *تعالی* در *قیمه الدهر* گفته: شعر او در مجموعه‌ای گرد نیامده و او اشعار *زاهی* را دهان به دهان شنیده و یا در حاشیه کتاب‌ها دیده است.

منابع

تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۲۹، ش ۶۱۹۴ / *الانساب*، ج ۳، ص ۱۲۶ / *منالک آل ابی طالب*، ج ۲، ص ۱۶۰ / *الدریعة الی تصانیف الشیخه*، ج ۹، ص ۳۹۹، ش ۲۳۳۰ / *اصیان الشیخه*، ج ۸، ص ۱۶۳.

علی بن اسحاق قاضی (زنده در ۳۱۳)

علی بن اسحاق از روایان بود. او، که گویا عهده‌دار منصب قضاوت نیز بوده، به دو واسطه استاد علی بن محمد *خزاز* است. *ابوالقاسم*، علی بن محمد بن علی *خزاز* قمی، راوی سرشناس و مورد اعتماد شیعی و صاحب کتاب *ارزشمند کفایة الامر* است. *علّامه* مجلسی درباره این کتاب گفته که کتاب شریفی است و در مسئله امامت، کتابی مانند آن نوشته نشده.

علی بن اسحاق استاد محمد بن حسین کوفی بود. محمد بن حسین نقل می‌کند که در سال ۳۱۳ توسط احمد بن محمد بن سلیمان، اجازه روایتی که اشاره به تعداد امامان علیهم السلام دارد، برای علی بن اسحاق فرستاده شد. شاید این

محمّد بن حسین، فرزند حسین بن حکم کوفی حبری (م ۲۸۲) صاحب تفسیر *الجامع لما نزل من القرآن فی علی*، باشد که با عنوان تفسیر حبری و با پژوهش محقق معاصر سید محمدرضا جلالی حسینی چاپ شده است. به هر روی، محمّد بن حسین کوفی، خود استاد علی بن حسن بن محمّد بن منده (زنده در ۳۸۱)، استاد صاحب *کفایة الاثر* بوده است. متن این روایت، که در *کفایة الاثر* آمده و زید بن علی بن الحسین، آن را نقل نموده، چنین است:

بَيْنَا أَبِي مَعَ بَعْضِ أَصْحَابِهِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ، هَلْ عَهْدَ إِلَيْكُمْ نَبِيِّكُمْ كَمْ يَكُونُ بَشْرَةَ أُمَّةٍ؟ قَالَ: «نَحْنُمْ، أَلْنَا عَشْرَ عَدَدٍ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ زمانی پدرم، امام زین العابدین، در جمع دوستداران خود بود. مردی برخاست و پرسید: ای پسر رسول خدا، آیا پیامبران برای شما مشخص نموده است که پس از او چند نفر امام خواهند بود؟ فرمودند: بنی، دوازده نفر به تعداد نقبیان بنی اسرائیل.

منابع

کفایة الاثر، ص ۲۳۸ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۷۵ / معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۳۲۴، ش ۷۱۱۱ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۵، ص ۲۵۰، ش ۱۹۳۰ / مجله ترائف، ش ۳۳، ص ۲۸۲-۲۹۹.

علی بن بلال بن معاویه مهلبی ازدی (زنده در ۳۵۳)

ابوالحسن شیخ بزرگ شیعه در بصره و فقیهی مورد اعتماد بود که احادیث فراوانی شنید و منتشر کرد. بعضی وفات او را در سال ۲۵۰ ذکر کرده‌اند؛ اما حدیث شنیدن شیخ مفید از او در شعبان سال ۳۵۳، شاهدی است بر اینکه شاید سال وفاتش حدود ۳۵۰ بوده.

نام جدّ او معاویه نیز آمده است. نام خود او نیز در سند بسیاری از روایات به صورت *علی بن بلال مهلبی* آمده است.

احمد بن علی بن مهدی رقی، محمّد بن حسین بن حمید، علی بن عبدالله اصفہانی، عباس بن فضل بن جعفر ازدی، احمد بن حسین بن عبّاد بغدادی، نعمان بن احمد قاضی واسطی، عبدالواحد بن عبدالله ربعی، مزاحم بن عبدالوارث بصری، اسماعیل بن علی بربری خزاعی، علی بن سلیمان، جعفر بن محمّد بن قولوبہ و عبیداللہ بن فضل نبھانی طائی از استادان او بودند. علی بن بلال در سفری کہ بہ مصر داشت، از عبیداللہ بن فضل حدیث شنید.

شیخ مفید و احمد بن علی بن نوح شاگردان او بودند و کتاب‌هایش را بہ نجاشی گزارش داده‌اند. نجاشی آنها را این گونه نام می‌برد: *المتمم، المسح علی الرجلین، المسح علی الخفین، البیان عن خیرة الرحمن* (کہ درباره ایمان حضرت ابوطالب و اجداد پیامبر ﷺ است).

احمد بن عبدون، دیگر شاگردش، از کتاب *القدیر* او سخن گفته است. او کتابی ہم در فضل عرب دارد. از جمله کتاب‌هایی کہ ابن ندیم برای او ذکر کرده، *الرشد و البیان* است.

منابع

فهرست ابن‌التیم، ص ۲۲۶ / شیخ مفید، *الاصالی*، ص ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶ و ۲۸۸ / رجال الشیخ، ص ۲۲۴ / شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۲۸۱، ش ۴۱۳ / شیخ طوسی، *الاصالی*، ص ۱۵۸، ۱۹۹ و ۴۱۳ / شیخ طوسی، *الفیہ*، ص ۴۱۲ / *رجال النجاشی*، ص ۱۵۲، ش ۳۹۸ و ص ۲۶۵، ش ۶۹۰ / *فرحة القری*، ص ۴۳ / *خلاصة الاسماء*، ص ۱۰۱ / *رجال ابن داود*، ص ۲۲۸ / *میزان الاحتیال*، ج ۳، ص ۱۱۶ / *تقد الرجال*، ص ۲۲۸ / *الوجیزة*، ص ۱۵۸ / *معجم الرجال*، ج ۴، ص ۱۶۹ / *ہدیة الماروفین*، ج ۱، ص ۶۷۳ / *طبقات اعلام الشیخہ*، ج ۱، ص ۱۷۶ / *تفویح المقال*، ج ۲، ص ۲۷۱ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۱، ص ۲۸۳، ش ۷۹۵۳ / *قاموس الرجال*، ج ۶، ص ۴۲۹ / *معجم المؤلفین*، ج ۷، ص ۴۸ / *موسوعة طبقات الفقہاء*، ج ۴، ص ۲۷۳.

علی بن جعفر بن حماد

ابوالحسن از راویان احادیث در سده چهارم بود. نام جدّ جعفر را هم «رائق» و هم «داین» ثبت کرده‌اند. وی در بحرین شکارچی بود. علی بن جعفر از راویان کتاب *اشعشیات* از محمد بن محمد بن اشعث است.

ابوعلی، محمد بن محمد بن اشعث کوفی، از راویان شیعه در قرن چهارم هجری بود که رجالیان وی را مورد اعتماد دانسته‌اند و در کوفه، شهر شیعیان و علاقه‌مندان به خاندان حضرت علی علیه السلام و شهر راویان بزرگ شیعه، به دنیا آمد و از همان کودکی با عشق به حضرت علی و خاندان ایشان و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگ شد و چیزی نگذشت که خود نیز از راویان علوم محمد و آل محمد علیهم السلام گردید. وی به مصر سفر کرد و در محله «سقیفه جواد» ساکن شد. مصر در آن دوران، در حال تغییر و تحولات عظیم بود. فاطمیان و طرفداران فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله قدرت را در دست گرفته بودند و مردم به راحتی به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله ابراز علاقه می‌کردند. محمد نیز در آنجا رحل اقامت گزید و در درس موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیهم السلام شرکت می‌کرد و از محضر آن بزرگوار بهره‌های فراوان گرفت. در همان‌جا بود که تصمیم گرفت کتاب *الجعفریات* را روایت کند که بیشتر روایات آن را از طریق موسی بن اسماعیل از اجداد طاهرنش روایت کرده است. این کتاب بعدها به عنوان یکی از اصول روایی چهارصدگانه و معتبر شیعه به شمار آمد و روایات آن مورد توجه علما و فقهای شیعه قرار گرفت. صاحب شرح حال، که این کتاب را از محمد روایت کرده، در طبقه شاگردان وی، یعنی ابومحمد سهل بن احمد دیباجی و تلکبری، عبدالله بن مفضل بن محمد بن هلال، ابراهیم بن محمد بن محمد بن عبدالله قرشی، ابومحمد عبدالله

بن محمد بن عبدالله بن عثمان، معروف به «ابن السقاء»، و ابوالحسن محمد بن داود بن سلیمان کاتب قرار دارد. پس همچون اینان در شمار رجال قرن چهارم بوده است.

از وی ابوشجاع، صابر بن حسین بن فضل بن مالک، از استادان عبدالرحیم ابن احمد بن اخوه، نقل کرده است.

منابع

خاتمه المستدرک، ج ۱، ص ۲۰ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۷۶ / تاریخ الفقهاء و الرواة (المستغنی)، ص ۱۳۲.

علی بن ابی سهل حاتم بن ابی حاتم قزوینی (زنده در ۳۵۰)

ابوالحسن از فقهای شیعه و مصنفان ایشان بود. وی هر چند خود مورد اطمینان و ثقه بود، ولی به گزارش نجاشی، از ضعف نیز روایت نقل کرده است. احمد بن عبدون از عبدالله حسین بن علی بن شیبان قزوینی در سال ۳۵۰ از علی بن حاتم، کتابها و روایات او را گزارش داده است. به گفته او علی بن حاتم در این سال زنده بوده است. تلکبری که از او روایت می کرده، در سال ۳۲۶ و پس از آن، از خود او حدیث شنیده و نیز از او اجازه روایت گرفته است.

علی بن حاتم از استادان شیخ صدوق بود. دیگر شاگرد او ابوعبدالله محمد ابن علی بن شاذان قزوینی است.

او خود نزد احمد بن ادریس اشعری، حمید بن زیاد، علی بن سلیمان زراری، محمد بن جعفر بن احمد بن بطّه قمی، احمد بن محمد بن موسی، قاسم بن محمد، علی بن حسین، محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، محمد بن احمد بن ثابت و حسین بن سعید بن حماد شاگردی کرد. در سال ۳۰۶ از

استادش حمید بن زیاد، کتاب او، الرجال، را شنید. او همچنین از علی بن سلیمان بن حسن بن جهم، کتاب النوادر را روایت کرده است.

منابع

الزهد، ص ۲ / ملل الشرائع، ج ۱، ص ۱۳۱ / شیخ طوسی، المهرست، ص ۲۸۲ / رجال الشيخ، ص ۴۳۲ / رجال النجاشی، ص ۲۶۳، ش ۶۸۸ و ص ۳۵۴، ش ۹۴۹ / خلاصة الاقوال، ص ۹۵ / رجال ابن داود، ص ۲۳۹ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۷۷ / معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۹۸ و ۲۳۶.

علی بن حبشی بن قونی (۲ - ح ۳۴۵)

ابوالقاسم از نویسندگان و راویان احادیث در سده چهارم بود. حرفه وی کتابت و نسخه‌برداری بود و از شماری از محدثان، برخی کتب روایی را نقل کرده است؛ از جمله، از حسن بن علی بن عبدالکریم زعفرانی کتاب المعرفة ابراهیم ثقفی را روایت نموده است. همچنین وی از علی بن سلیمان زراری و جعفر بن محمد بن مالک قزازی حدیث نقل کرده است. نیز او تمام کتاب‌ها و روایات فقیه حمید بن زیاد (م ۳۱۰) را نقل نموده که شمار آنها فراوان است و در شرح حال خود حمید آمده.

از وی شماری از بزرگان شیعه، از جمله شیخ صدوق، محمد بن احمد بن داود قمی و تلعبیری حدیث شنیده‌اند. تلعبیری فریب سیزده سال - از سال ۳۳۲ تا هنگام وفات علی بن حبشی - از او حدیث شنیده و از وی برای نقل روایت، کسب اجازه نموده است.

علی بن حبشی، خود کتابی به نام الهدایا نگاشته که احمد بن عبدون (۳۳۰-۴۲۳) آن را از وی نقل کرده است. شیخ طوسی در کتاب روایی ارزشمند خود، تهذیب الاحکام، از وی چهار روایت آورده که همگی دربارهٔ زیارت معصومان علیهم‌السلام و فضل و آداب آن است.

منابع

الهدایة فی الاصول و الفروع، ص ۶۹ / علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۲ / التهذیب، ج ۶، ص ۹، ۴۵، ۵۲ و ۸۱ / شیخ طوسی، الامالی، ص ۶۶۶ / شیخ طوسی، الفهرست، ص ۹۸، ش ۴۱۸ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۷۷ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷۷.

علی بن حسن بن حجاج (زنده در ۳۳۳)

ابوالحسن از راویان و استادان احادیث و در شمار کسانی بود که برای نقل روایات به دیگران اجازه می‌دادند. وی اهل کوفه بود و رجال‌نویسان بر شیعه بودنش تصریح کرده‌اند.

تلعکبری در مسجد جامع در سال ۳۳۳ از وی حدیث شنیده است. گفتنی است: هارون بن موسی تلعکبری محدثی است که از بسیاری از استادان حدیث اجازه نقل روایت داشته، اما از صاحب شرح حال - با وجود اینکه او هم از استادان اجازه بود - اجازه ندارد. علی بن حسن خود از استادان اجازه بود.

در میان راویان احادیث ما، شخصی به نام علی بن حسن بن حجاج بن حفظه وجود دارد که احتمالاً همین صاحب شرح حال است. وی از اسماعیل ابن عدی عباسی روایت نقل می‌کند و از او محمّد بن تمام کوفی نقل کرده است. شیخ طوسی در باب زیارات فی الزیارات حدیث مفصّلی از طریق او نقل کرده است.

منابع

تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۱ / رجال الشیخ، ص ۴۳۲، ش ۶۱۹۳ / رجال ابن داود، ص ۲۴۲، ش ۱۰۲۱ / خلاصة الاکوال، ص ۹۴، ش ۲۱ / منتهی المقال، ج ۴، ص ۳۷۴، ش ۱۹۸۷ / نقد الرجال، ج ۵، ص ۵۹۷ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۷۷ / معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۲۶، ش ۱۴۱۴۹ و ۱۴۱۴۸ / تاریخ الفقهاء و الرواة (المنتخبه)، ص ۳۹۳.

علی بن حسن بن علی داری

وی از محدثان و استاد علی بن محمد خزاز صاحب *کفایة الاثر* است که در این کتاب، بعضی از متون درباره امامت امامان دوازده گانه علیهم السلام را از طریق او نقل کرده.

شاگرد او ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز قمی رازی، از چهره‌های برجسته فقها و راویان شیعه در نیمه دوم قرن چهارم هجری بود که برای فراگیری حدیث از شیخ صدوق به ری رفت و در آنجا اقامت گزید. علی بن محمد خزاز از معاصران شیخ مفید در آن دوران به شمار می‌آید. او دارای تألیفات ارزشمندی در علوم فقه، کلام و حدیث است که مشهورترین آنها *کفایة الاثر فی النصّ علی الائمة الاثنی عشر* است که در آن احادیث مربوط به امامت ائمه اطهار علیهم السلام را از صحابه معروف گرد آورده و گفته‌اند: کتابی به خوبی آن در امامت نگاشته نشده است. صاحب شرح حال کسی است که خزاز این روایات را از طریق او نقل می‌کند. از استادان وی می‌توان به محمد ابن سعید بن جعفر علوی اشاره کرد.

روایت ذیل از طریق او آمده که ابوقتیاده بن حارث بن ربیع گفته است:

سمعت رسول الله ص: يقول: «الائمة بعدی اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل و حواری عیسی. ۱۹ شنیدم رسول خدا ص می‌فرمود: تعداد امامان پس از من دوازده نفر به عدد نقبای بنی اسرائیل و به تعداد حواریان حضرت ص است.

منابع

کفایة الاثر، ص ۱۴۰ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۷۹ / *موسومة طبقات الفقهاء*، ج ۵، ص ۲۵۱، ش ۱۹۳۰ / *فهرس التراث*، ج ۱، ص ۴۳۷ / *تعلیقه اهل الأمل*، ص ۲۱۳، ش ۶۰۹

علی بن ابی‌محمد حسن ناصر الکبیر الاطروش (زنده در ۳۰۴)

ابوالحسن شاعری ادیب و از نوادگان امام زین‌العابدین علیه السلام بود. او به «علی ادیب» مشهور و نسب کاملش چنین است: علی بن حسن ناصر کبیر اطروش ابن علی عسکر بن حسن بن علی اصغر محدث بن عمر اشرف بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

او فرزند ابومحمد حسن، ملقب به «ناصر الکبیر» و «اطروش» است. اصل لقب او «ناصر للحق» بود، اما چون فرزندان او به «ناصر الصغیر» مشهورند، خود او در مقابل، «ناصر الکبیر» لقب گرفته است.

ناصر الکبیر حاکم دیلم بود، در سال ۲۲۵ متولد شد و در شعبان سال ۳۰۴ در آمل طبرستان از دنیا رفت. امروزه مزار او در آن سرزمین معروف است. وی در یکی از جنگ‌ها ضربه‌ای بر سرش وارد شد و به سبب آن قدری از شنوایی خود را از دست داد و به همین دلیل، به «اطروش» معروف گشت.

او جدّ اعلای سید رضی و سید مرتضی از طرف مادر ایشان و صاحب کتاب *المسائل الناصریة* بود و سید مرتضی آن را شرح نموده است. سید در مقدمه کتاب گفته است: من به تبیین علوم ناصر الکبیر سزاوارترم؛ چراکه او جدّ من از طرف مادرم فاطمه بنت ابی‌محمد حسن بن احمد ابی‌الحسین صاحب جیش ابیه الناصر الکبیر، ابی‌محمد حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین ابن امیرالمؤمنین - صلوات‌الله علیه و الطاهرین من عقبه علیهم السلام و الرحمة - است. آن‌گاه وی را بسیار ستوده و گفته است: برتری او در علم و زهد و فقاہتش از خورشید درخشان، روشن‌تر است. او بود که اسلام را در دیلم نشر داد و دیلمیان را به اسلام هدایت نمود.

دربارهٔ مذهب او، نظرات گوناگونی وجود دارد. نجاشی گفته: که او معتقد

به امامت بود که نشان از شیعی بودن او دارد. زبیده او را امام خود می‌دانند، هر چند این دلیل نمی‌شود که او خود ادعای امامت کرده باشد؛ اما شیخ بهائی گفته است که علمای ما او را شیعه جعفری می‌دانند. به دلیل آنکه او فرقه‌های گوناگون را به یاری می‌خوانده، برای نزدیک نمودن قلوب ایشان به خود، در بعضی از مسائل فقهی، بین همه نظرات جمع می‌کرده است. نمونه‌ای از قصیده‌های *علی بن حسن در اعیان الشیعه* آمده است.

منابع

اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۱۷۹ و ج ۸، ص ۱۸۴.

علی بن حسن بن فرج مؤذن

ابوالحسن از راویان و از استادان شیخ صدوق بود. استادان شیخ صدوق معمولاً در شمار راویان قرن چهارم قرار می‌گیرند. در بعضی منابع، نام جد او به صورت کنیه و «*ابوالفرج*» آمده که احتمالاً خطای نوشتاری بوده و «فرج» درست است.

شیخ صدوق هنگام روایت نمودن از او، برایش از خداوند طلب بخشایش نموده است. نیز خود شأن «مؤذن بودن» قرینه‌ای بر اعتماد به وی است؛ زیرا این شأن به افرادی مورد اعتماد و راستگو و امانتدار واگذار می‌شده، و برخی از رجالیان برای مؤذن بودن مجالی در توثیقات - یعنی اعتماد به راویان - گشوده‌اند.

وی خود شاگرد محمد بن حسن کرخی بود. *ابونصر محمد بن حسن بن ابراهیم کرخی* کاتب نیز از استادان شیخ صدوق بود. «کرخ» نام چند منطقه در عراق بوده؛ از جمله کرخ سامراء، کرخ بغداد، و کرخ باجدا که از روستاهای عراق بوده است.

شیخ صدوق از کرخی - استاد صاحب شرح حال - نیز روایت شنیده است. وی برای کسب علم و دانش و جمع‌آوری میراث حدیثی شیعه، مسافرت‌های متعددی به بلاد اسلامی زمان خود نمود. از جمله مسافرت‌های وی، که نتیجه آن نیز تألیف کتاب ارزشمند *من لایحضره الفقیه* به درخواست یکی از دوست‌داران علم است. سفر به «ایلاق» - ناحیه‌ای در خراسان - است. وی سال ۳۶۸ وارد این ناحیه شد و نزد استادان آن، از جمله محمد بن حسن کرخی شاگردی نمود.

منابع

الهدایة فی الاصول و الفروع، مقدمه، ص ۶۹ / *الانساب*، ج ۵، ص ۵۰ / *طبقات اعلام الشيعة*، ص ۱۷۹ / *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۵، ص ۳۳۶، ش ۹۸۵۰ و ج ۵، ص ۳۲۷، ش ۹۸۰۴ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۶، ص ۲۸۱، ش ۱۰۵۶۸ / *تاریخ فقه و فقهاء*، ص ۱۳۶.

علی بن حسن بن قاسم قشیری خزاز کوفی (۲۳۱-۳۲۹)

ابوالقاسم، علی بن حسن بن قاسم، معروف به «ابن طَبَّال» از راویان بود. چنان‌که نسبت وی نشان می‌دهد، به «بنی قَشَیر» منسوب است. «بنی قشیر» ابن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعة» قبیله‌ای بزرگ بود و عالمان پرشماری به آن منسوبند. شهرت او «سُکَری»، «یشکری» و «بکری» نیز آمده، اما ظاهراً تنها نسبت قشیری درست است.

محمد بن جریر طبری، دانشمند شیعی معاصر با شیخ طوسی و نجاشی، در کتابش، *دلائل الامامة*، هنگام بیان روایتی از طریق علی بن حسن، که او را معروف به *ابن طَبَّال بکری خزاز* می‌داند، می‌گوید: او، که به گفته خود به سال ۲۳۱ متولد شده، در سال ۳۲۹ از دنیا رفته است. اما در *النوادر علی بن اسباط* آمده که وی در محرم سال ۳۲۸ در کوفه، در منزلش که در محله‌ای

معروف به «قلعه» بوده. حدیثی از حافظه برای تلعبیری نقل نموده و در ضمن آن گفته که خود به سال ۲۰۳ به دنیا آمده است.

وی از استادان هارون بن موسی تلعبیری، محدث معروف و پرکار شیعی بود. تلعبیری، که در سال ۳۲۹ از وی حدیث شنیده، گفته که از او احادیث محمد بن معروف هلالی را، که از امام صادق ع نقل می‌نموده، شنیده است. به گفته نجاشی، محمد بن معروف خزرگز هلالی از جمله افراد با عمر طولانی است که امام صادق ع را درک نمود و از ایشان روایت می‌کرد.

تلعبیری سپس اضافه می‌کند که وی از اصحاب حدیث نبوده است. شاید این بیان وی اشاره به این مطلب داشته باشد که بین استادانی که از ایشان حدیث می‌شنیده و استادانی که تنها از ایشان اجازه روایی می‌گرفته، تفاوت می‌گذاشته است. به هر روی، شیخ طوسی در کتاب رجالش، در قسمت کسانی که به طور مستقیم از معصومان ع روایت ننموده‌اند، نام علی بن حسن را ذکر نموده است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۳۶۳، ش ۹۷۵ / رجال الشيخ، ص ۴۳۱، ش ۲۹۶-۱۸۶ / دلائل الامامة، ص ۱۱۵ / الانساب، ج ۱، ص ۳۸۵، ج ۳، ص ۱۲۶۶، ج ۴، ص ۵۰۱ و ج ۵، ص ۶۹۷ / اللباب، ج ۳، ص ۳۷ / نقد الرجال، ج ۳، ص ۲۴۷، ش ۳۵۴۲ / بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۹۳ / تاریخ الفقهاء والرواة (المنتخب)، روضة المتقين، ج ۱۴، ص ۳۹۴ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۷۹ / معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۳۷۱، ش ۸۰۲۶

علی بن حسن بن محمد بن منده (زنده در ۳۸۱)

ابوالحسن از راویان و از استادان ابوالقاسم، علی بن محمد بن علی خزرگز قسی، راوی سرشناس و مورد اعتماد شیعی و صاحب کتاب ارزشمند کفایة الاثر، بود.

عَلَمَه مجلسی دربارهٔ این کتاب گفته که کتاب شریفی است و در موضوع امامت، کتابی مانند آن نوشته نشده.

به دلیل آنکه علی بن محمد شاگرد شیخ صدوق نیز بوده است، صاحب شرح حال در طبقهٔ استادان شیخ صدوق و در شمار راویان قرن چهارم قرار می‌گیرد. علی بن محمد از استادش بسیار روایت نموده و در مواردی نیز از خداوند برایش طلب رحمت نموده است. علی بن حسن، خود شاگرد ابومحمد، هارون بن موسی تلکبری بود. او از هارون بن موسی در صفر سال ۳۸۱ در بغداد روایت شنیده است.

از دیگر استادان او، ابوالحسین زید بن جعفر بن محمد بن حسین بن حاجب جوقی بود. علی بن حسن به سال ۳۷۷ در کوفه از روایت نموده است. ابوالحسین، خزاز و ساکن محلهٔ «جوقهٔ بنی معاویه» در کوفه بود. تشریف حسین بن علی بن عبدالله بن موسی قاضی، محمد بن حسین بن حکم کوفی، عامر بن عیسی بن عامر سیرافی، و عتبه بن عبدالله حمصی از دیگر کسانی‌اند که وی از ایشان روایت نموده است. او در مکه به سال ۳۸۰ از عتبه به عبدالله و در ذی‌حجه سال ۳۸۱ از عامر بن عیسی حدیث شنیده است.

شاید استاد او محمد بن حسین بن حکم، فرزند حسین بن حکم کوفی حبری (م ۲۸۲)، صاحب تفسیر الجامع لما نزل من القرآن فی علیؑ باشد که امروزه با عنوان تفسیر حبری در دسترس است.

علی بن محمد خزاز قمی در کتاب خود کفایة الاثر، با عناوین علی بن حسن، علی بن حسن بن محمد، و علی بن حسن بن محمد بن منده از صاحب شرح حال روایت نموده است. در مواردی نیز نام پدر او حسین آمده که ظاهراً تصحیف و خطای نوشتاری است.

منابع

کفایة الاثر، ص ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۰ و ۲۹۸ / تاج العروس، ج ۱۲، ص ۶۵ / منتهی المطالب،

ج ۴، ص ۳۹۵، ش ۲۰۰۲ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۸۰ و ۱۸۴ / معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۳۹۷، ش ۸۰۷۴ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۵، ص ۲۵۰، ش ۱۹۳۰ / مجله تراکنا، ش ۳۳، ص ۲۸۲ و ۲۹۲.

علی بن حسنویه کرمانی

علی بن حسنویه از راویان بود. شیخ طوسی در رجالش در باب کسانی که مستقیماً از معصومان علیهم السلام روایت نقل کرده‌اند، از او یاد نموده.

وی از شاگردان دانشمند بزرگ شیعی، عیاشی (م ۳۲۰) بود. محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش سلمی سمرقندی، معروف به «عیاشی» از محدثان مورد اعتمادی است که بزرگان علم رجال، همچون نجاشی وی را بسیار ستوده‌اند. وی، که ابتدا از اهل سنت بود، به حقیقت راه یافت و به تشیع گروید؛ عالمی بسیار ثروتمند و مشهور بود و گفته شده: میراث سیصد هزار دیناری را که از پدر به ارث برده بود، در راه علم و حدیث مصرف نمود. خانه‌اش همانند مسجد به روی همه باز و محل اجتماع دوست‌داران علم بود. در هر گوشه آن جمعی به فعالیت‌های علمی مشغول بودند. وی خود صاحب تصنیفات متنوع در علوم گوناگون است. صاحب شرح حال از دست‌پروردگان چنین شخصیتی است و در فضایی با دغدغه‌های جدی دینی به فراگیری و نشر علم پرداخته. در بعضی منابع، نسبت علی بن حسنویه به جای «کرمانی» «رمانی» آمده است.

منابع

رجال الشيخ، ص ۴۲۹، ش ۱۰ و ۶۱۶۷ / رجال ابن داود، ص ۲۴۲، ش ۱۰۲۳ / نقد الرجال، ج ۱۲، ص ۲۴۸، ش ۳۵۴۴ - ۷۴ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۸۰ / معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۳۸۱، ش ۸۰۴۶

علی بن حسین

ابوالحسن ابن ابی‌طاهر طبری از راویان اهل سمرقند بود. شیخ طوسی او را مورد اعتماد دانسته و در رجالش در باب کسانی که مستقیماً از معصومان علیهم‌السلام روایت نموده‌اند، از وی نام برده و کنیه‌اش را *ابوالحسن* ذکر کرده است؛ اما در قسمت کسانی که به کنیه مشهورند و مستقیماً از معصومان علیهم‌السلام روایت نموده‌اند، کنیه وی را *ابوالحسین* گفته و بنابر قول ضعیفی، نام وی را *علی بن حسین* دانسته است. به هر روی، بنا به گفته شیخ طوسی، وی وکیل نیز بوده است. وی از شاگردان *محمد بن مسعود عتاشی* بود.

از دیگر استادان او، *محمد بن جعفر اسدی* (م ۳۱۲) است. وی مورد اعتماد دانسته شده، هر چند گفته‌اند: از طریق افراد ضعیف نیز روایت نقل می‌کرده است. *جعفر بن محمد بن مالک فزاری* نیز از دیگر استادان او بود که از سوی دانشمندان علم رجال تضعیف شده است. وی را از حدیث‌سازان دانسته و می‌گویند: از افراد ناشناس، روایت نقل می‌کرده است.
کتاب *مداواة الجسد لحياة الابد* از اوست.

منابع

رجال الشیخ، ص ۴۵۲، ش ۱۸۶۴۱۷ / *معالم العلماء*، ص ۱۳۶ / *رجال ابن داود*، ص ۳۹۶، ش ۲۱ / *منتهی المقال*، ص ۷۱۵۶، ش ۳۵۰۱ / *طبقات اعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۸۱ / *معجم رجال الحديث*، ج ۵، ص ۸۷، ش ۲۲۸۸ و ج ۱۲، ص ۳۹۴، ش ۸۰۶۷

علی بن حسین سعدآبادی

ابوالحسن، راوی شیعی، معلم و مؤدب *ابوغالب زراری*، محدث بزرگ شیعه،

بود. دوران حیات شاگردش، ابوغالب (۲۸۵-۳۶۸) بیانگر این است که استاد نیز از علمای قرن چهارم بوده است. او از احمد بن محمد بن خالد برقی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۲۷۴ یا ۲۸۰)، دو کتاب *السفر و المکاسب* را روایت کرده است. کتاب *المحاسن برقی* شامل این دو کتاب و کتاب‌هایی دیگر است. از او جعفر بن محمد بن قولویه، محمد بن یعقوب کلینی، محمد بن موسی ابن متوکل، علی بن بابویه قمی، ابوغالب زراری - که استاد ابن قولویه است - و دیگران روایت کرده‌اند. او خود از احمد بن ابی‌عبدالله محمد بن خالد برقی روایت کرده است.

منابع

رساله ابی‌غالب زراری، ص ۱۶۲ و ۱۸۳ / التوحید، ص ۲۲ و ۶۹ / رجال الشیخ، ص ۴۸۴. ش ۴۲ / رجال النجاشی، ص ۷۷ / ایضاح الاشتهار، ص ۲۱۴. ش ۳۷۴ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۷۲ / الوجیزة، ص ۲۵۹ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸۱. ش ۸۲۳۴ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۸۱ / معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۳۷۶. ش ۸۰۷۲ / قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۶۵ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷۷.

علی بن حسین مسعودی (ح ۲۶۰-۳۵۶)

تولد و زادگاه

ابوالحسن، منکلم، مورخ، منجم، فقیه، اصولی، محدث، رجالی و جغرافیدان بزرگ اسلامی، حدود سال ۲۶۰ در شهر بابل در عراق به دنیا آمد و دوران کودکی خود را در آنجا سپری کرد. «بابل» یکی از شهرهای باستانی کشور عراق است که پیشینه تاریخی آن به ۲۳۵۰ سال قبل از میلاد می‌رسد. این شهر همواره آباد و مورد توجه پادشاهان و در نظر مردم، مکانی مقدس به شمار می‌آمده و اکنون در ۱۲ کیلومتری شمال شهر حلبه و نیز در ۹۰

کیلومتری جنوب شهر بغداد قرار گرفته و خالی از سکنه است و تنها خرابه‌های آن به صورت آثار باستانی موجود است. از سخنان مسعودی برمی‌آید که شهر بابل در چند قرن اول حیات اسلام، آباد بوده و سکنه فراوانی داشته و تا آن زمان هنوز مورد توجه عام و خاص بوده است.

خاندان

خاندان وی از قبیلهٔ «بنی هذیل» از قبایل معروف عرب بودند. به همین دلیل، «هذلی» نیز خوانده می‌شوند. آنان در شمال عربستان، مدینه و احتمالاً در بعضی از شهرهای عراق، مثل کوفه و حلّه می‌زیستند. شخصیت سرشناس و بزرگ این خاندان **عبدالله بن مسعود (م ۳۲)**، صحابی بزرگوار پیامبر ﷺ، از دیدگاه راویان، عالمان رجالی و دانشمندان علم شرح حال‌نگاری، دارای شهرت خاصی است. او از برجسته‌ترین یاران پیامبر و ششمین نفری بود که اسلام را با تمام وجود پذیرا شد و همواره در تمام عرصه‌ها پا به پای پیامبر ﷺ حضور داشت. **عبدالله بن مسعود** از کسانی است که به بهشت وعده داده شده و از قاریان و حافظان قرآن در زمان پیامبر ﷺ است. وی یکی از دوازده نفری است که به غیر قانونی بودن حکومت **ابوبکر** معتقد بود. از این‌رو، دربارهٔ غصب خلافت و نامشروع بودن سلطه‌اش بر سرنوشت مسلمانان در مسجد، در حضور مردم به انتقاد و اعتراض پرداخت. از تبار این صحابی رشید، عالمانی برخاستند که **علی بن حسین مسعودی** یکی از این چهره‌های درخشان است.

ولادت

تاریخ دقیق ولادت او معلوم نیست؛ اما مسلم است که وی در سال‌های نیمهٔ دوم قرن سوم هجری متولد شده است. از روی نشانه‌ها، چنین به دست می‌آید که سال تولد او قریب ۲۶۰ بوده است؛ زیرا وی در سال ۳۰۰ عازم سفری پژوهشی به بلاد اسلامی شد و بنا بر تصریح شرح حال‌نویسان، وی در

آن زمان مردی کامل بود. از سوی دیگر، در حدود همان سال، با برخی از بزرگان اسلام و اهل کتاب به مناظره و مباحثه علمی پرداخت و مسلم است که عزم سفری طولانی و پرجادنه و توانایی علمی جز از یک مرد کامل صورت نمی‌پذیرد. برای همین، حدس زده‌اند که او حدود سال ۲۶۰ متولد شده است.

تحصیلات

شرح حال‌نویسان درباره مکان، زمان و چگونگی تحصیلات مسعودی اطلاعاتی نگاشته‌اند که از لابه‌لای گفتار آنان درباره معرفی شخصیت علمی و آثار او و نیز تصریح و یا اشاره خود مسعودی در کتاب‌هایش به خوبی می‌توان به دست آورد که وی برای یادگیری علوم دینی در سال‌های نوجوانی راهی بغداد شده است. علت هجرت وی نیز این بود که بغداد در آن زمان، مرکز علم و فرهنگ به شمار می‌رفت و عالمان و فقیهان بزرگی در آن شهر سکونت داشتند و مسعودی برای دست‌یابی به علم و کمال به آن سامان شتافت. هوش سرشار، روحیه جست‌وجوگری فراوان، انگیزه قوی برای یادگیری و پشتکار، از پشتوانه‌های تحصیلی اوست. وی دست‌کم دو دهه از عمر خود را در شهر بغداد در پی یادگیری علوم اسلامی سپری کرد و با جدیت هرچه تمام‌تر، به پژوهش و تعمق در رشته‌های گوناگون، مثل ادبیات عرب، کلام، حدیث، فقه، اصول، فلسفه و تاریخ پرداخت. وی پس از سال‌ها تحصیل و تحقیق، به درجات عالی علمی نایل آمد. در شناخت اخبار و روایات به نحو چشم‌گیری تبخّر یافت، در فقه و اصول، به درجه اجتهاد نایل آمد و در کلام و فلسفه و از همه بیشتر، تاریخ به اطلاعاتی بسیار دست یافت، به گونه‌ای که اعجاب اندیشمندان عصر خود و آینده را برانگیخت.

سفرهای علمی

تحصیلات مسعودی را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: مرحله اول از ابتدای

نوجوانی تا قبل از سال ۳۰۰ که عمده تحصیلات او در شهر بغداد صورت گرفت؛ و مرحله دوم از سال ۳۰۰ تا سال ۳۳۲ که مدام در سیر و سیاحت بود. این مرحله به منزله تکمیل یافته‌ها و پژوهش بیشتر در علوم گوناگون به شمار می‌آید. وی در این سال‌ها، نه مکان خاصی را مرکز تحصیل خود قرار داد و نه استاد مشخصی داشت، بلکه به هر شهری از شهرهای جهان اسلام که وارد می‌شد، از شرق گرفته تا غرب آن، مثل عراق، ایران، هند و مصر، مدتی توقف می‌کرد و هر استاد و دانشمندی را می‌یافت از دانش او بهره می‌برد. ویژگی تحصیل مسعودی در این مرحله، کثرت استادان، تنوع دانش‌ها و جامعیت در آنهاست. او با بیشتر استادان و دانشمندان شیعی و سنی - با همه اختلاف‌نظرهایی که در مبانی اصل و فرع داشتند - ملاقات می‌کرد، سخنان آنان را می‌شنید، درباره صحت و سقم آراء آنان به تأمل می‌پرداخت و با آزاداندیشی، نظر صواب را می‌پذیرفت و آن را سرمایه خود قرار می‌داد.

از ویژگی‌های قرن سوم و چهارم هجری فراوانی سفرهای پژوهشی جویندگان علم و دانش به نقاط گوناگون و دوردست جهان اسلام بود که برای دست‌یابی به حقایق و معارف دینی و سایر علوم بشری صورت می‌گرفت. فنسار خلفا و حاکمان عباسی بر عالمان موجب شد تا بسیاری از دانشمندان و صاحبان علم و معرفت در شهرها و نقاط دور افتاده عزلت گزینند. جویندگان علم و کمال نیز برای دست‌یابی به علوم آنان، مجبور بودند مسافت‌های طولانی را درنوردند و مشقت‌های فراوان را به جان بخرند. علی بن حسین مسعودی از جمله آن جویندگان علم است که بغداد را به قصد ملاقات با دانشوران و عالمان و دریافت حقایق تاریخی ترک کرد و همانند بزرگان دیگری، مثل *واقفی*، *بلاذری*، *یعقوبی* و *ابوریحان بیرونی* عازم سفر شد.

مسعودی شور و شوق خود را برای سفر و دست‌یابی به واقعیات با تمسک به مضمون اشعاری از *ابوتمام*، از شاعران عرب، چنین بیان می‌نماید: «جانشین

خضر کسی است که در وطن و شهری اقامت دارد. وطن من پشت شتران است، قوم من در شام، عشقم به بغداد و خودم در دورقه و برادرانم در فسطاط هستند. چندان سوی غرب رفتم که شرق را از یاد بردم و چندان سوی شرق رفتم که مغرب را فراموش کردم و حادثه‌ها بودند که وقتی با آنها روبه‌رو شدم مرا زخم‌دار کردند؛ گویی با دسته‌های سپاه روبه‌رو می‌شدم.»

او دارای ثروت شخصی بسیاری بود و مخارج سفر را خود تأمین می‌کرد. علاوه بر سفر با چهارپایان، با کشتی نیز بسیار سفر کرد و معلوم است که اجرت کشتی در آن زمان بسیار گران بوده است. از سوی دیگر، هیچ فرینه‌ای وجود ندارد که نشان دهد وی از پادشاه یا حاکمی برای شروع با ادامه سفر خود، وجهی دریافت کرده باشد. همین مسئله اعتماد به گفته‌ها و گزارش‌های او را بیشتر می‌کند.

علی بن حسین مسعودی به شهرهای ایران مثل فارس، کرمان، قزوین و سواحل دریای خزر سفر کرد و سپس به آسیای مرکزی رفت و از آنجا عازم هند شد و از مناطق آنجا دیدن نمود. سپس از طریق دریا، به چین و کشورهای آسیای جنوبی و جنوب شرقی مثل سیلان - یعنی سریلانکای کنونی - و مالزی رفت و در بازگشت از راه دریا، به عمان و عربستان رسید. در ادامه، به ترکیه و سوریه سفر کرد. در نهایت، در سال ۳۳۲ به مصر رسید و همان‌جا ماندگار شد.

معلومات بسیار مسعودی مرهون دست‌یابی وی به منابع سه‌گانه دانشمندان، کتاب‌ها و آثار نوشتاری آنان و گذشتگان و نیز مطالعه میدانی در آثار تاریخی و طبیعی است.

استادان

وی، چه در بغداد و چه در هنگام سفر به شهرهای گوناگون، محضر دانشمندان بسیاری را درک کرد و از آنان بهره‌های فراوانی برد. وی نزد

بسیاری از استادان سنی مذهب نیز حاضر می‌شد و از دانششان توشه می‌گرفت. برخی از استادان وی عبارتند از:

عبدالله بن جعفر حمیری (م ۲۹۷)، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، حسن ابن محمد بن جمهور قمی، محمد بن جعفر اسدی رازی (م ۳۱۳)، محمد بن عمرو کاتب، عباس بن محمد بن حسین، حمزة بن نصر، محمد بن جریر طبری مورخ و مفسر، حسن بن موسی نوبختی، ابراهیم بن محمد بن نفلویه (م ۳۲۳)، ابوبکر محمد بن خلف بن وکیع، ابن درید (م ۳۲۱) نحوی و شاعر، ابوبکر انباری (م ۳۲۸) محدث، ابواسحاق زجاج لغوی، سنان بن ثابت بن قره فیلسوف و متکلم، محمد بن عبدالوهاب معروف به «ابوعلی جبائی» (م ۳۰۳) متکلم معتزلی، ابوالحسن بن ابی‌بشیر اشعری (م ۳۲۴) مؤسس مکتب اشعری، محمد بن زکریا رازی، ابوالقاسم بلخی متکلم معتزلی، ابواسحاق جهری و جعفر بن محمد بن الازهر (م ۳۷۹).

نظر دانشمندان

مقام بلند علمی و جامعیت مسعودی در علوم اسلامی و سایر رشته‌های رایج بشری بر دانشمندان علم رجال و شرح حال‌نگاران پوشیده نیست. وی در نظر دانشمندان، دارای جایگاه ویژه‌ای است. از این رو، آنها با اوصاف و عبارتهایی همچون دانشمند کامل، پژوهشگر ماهر، فیلسوف، متکلم، فقیه، اصولی، محدث، رجالی، منجم، مورخ و جغرافیدان، از مقام علمی او تجلیل کرده‌اند. مرحوم آیه‌الله العظمی مرعشی در تقریظ ترجمه کتاب *البات الوصیة لعلی بن ابی‌طالب*، که توسط محمدجواد نجفی نوشته شده است، در وصف مسعودی و کتابش می‌نویسد: «آن کتاب نوشته‌ی علّامه‌ی پیشوا، اقدم، نقه و امین شیخ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی هذلی متوفای ۳۴۶ است.»

شاگردان

بی گمان، وی در کنار تحصیل و تحقیق، به تدریس نیز اشتغال داشت. اما شرح حال نویسان تنها نام یکی از شاگردان او را ذکر کرده‌اند و او محمد بن عبدالله ابن مطّلب شیبانی، مکنّا به «ابوالمفضل»، نویسنده کتاب‌های *الولادات الطّیّبة* *الطّاهرة*، *الفرائض* و *المزار* است. او از راویان قرن چهارم هجری بود که در سال ۳۳۳ در مصر، به محضر مسعودی شرفیاب شد و در ضمن ملاقات با او، از وی اجازه روایت گرفت.

مسعودی در میان تاریخ‌نگاران مسلمان و غیرمسلمان، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ چون ضمن سفرهای گسترده‌ای که داشت، اطلاعات انبوهی به دست آورد که خود دائره‌المعارفی از انسان‌شناسی، طبیعت‌شناسی، حیوان‌شناسی، تاریخ‌شناسی، مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و امثال آن بود. از این‌رو، او را بسیار ستوده‌اند و «امام المورّخین» و «هرودت عرب» نامیده‌اند. گفته‌اند: همان‌گونه که هرودت بزرگ‌ترین تاریخ‌نگار یونان است، مسعودی بزرگ‌ترین تاریخ‌نگار مسلمان است.

وی بر بیشتر زبان‌های رایج آن زمان تسلط کامل داشت؛ فارسی، رومی، هندی، یونانی، سریانی و برخی از زبان‌های دیگر را نیک می‌دانست و این تسلط موجب می‌شد با مردم و عالمان هر نقطه و دیاری که بدان وارد می‌شد، ملاقات و مذاکره داشته باشد. او می‌گوید: در هر سرزمین، دیار و منطقه‌ای، شگفتی‌هایی وجود دارد که تنها مردم همان منطقه از آنها خبر دارند. بنابراین، کسی که در وطن خود بماند و به اطلاعاتی که در وطن خود کسب کرده است، بسنده کند، با کسی که عمر خود را در جهان‌گردی و سفر گذرانده و حقایق را از مردمان و سرزمین‌ها به دست آورده است، برابر نخواهد بود.

مسعودی، هم با افراد مطلع از اوضاع سیاسی، اجتماعی، تاریخی، مذهبی و جغرافیایی ملاقات داشت و هم از کتاب‌ها و نقشه‌ها و تصویرهایی که در اختیار داشت، استفاده می‌نمود. از این‌رو، در آثار او نام بسیاری از کتاب‌های گذشتگان، که حاوی حقایق مهم و دست اول بودند، ذکر شده است. خود در جای جای آثارش به این نکته اشاره دارد. او علاوه بر استفاده از کتاب‌های عالمان، با بسیاری از آنها از فرقه‌های گوناگون شیعه و سنی، حتی دانشمندان یهودی و مسیحی و زرتشتی به بحث و مناظره پرداخت و از این راه، به حقایق فراوانی دست یافت.

ویژگی تاریخ‌نگاری مسعودی در این است که او به خلاف تاریخ‌های سنی، مانند *تاریخ الطبری*، تنها به ذکر سرنوشت گذشتگان بسنده نکرده، بلکه در کنار آن، به بررسی شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اقوام و ملل، به ویژه جهان اسلام، پرداخته است. او به دلیل برخورداری از دقت و حسن انتقاد، از بیشتر تاریخ‌نگاران مسلمان ممتاز گشته است. وی بسیاری از اساطیر و داستان‌هایی را که مورخان دیگر در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند کنار زده و اطلاعات نسبتاً علمی را درباره تمدن‌های بیگانه و نیز تاریخ اسلام عرضه کرده است. شیوه تاریخ‌نگاری وی نو بود. ظاهراً او نخستین نویسنده‌ای است که تاریخ و جغرافیای علمی را به سبکی ممتاز، با هم درآمیخت. در آن زمان که یعقوبی کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی خود را جدا از هم می‌نگاشت، وی پیش از آنکه به شرح وقایع تاریخی بپردازد، به شرح و توصیف شکل زمین‌ها، شهرها، پدیده‌های جغرافیایی برجسته، اقیانوس‌ها، کوه‌ها، رودها، جزیره‌ها، دریاچه‌ها و برخی علل و عوامل حوادث و تغییر شکل‌های زمین و موضوعات دیگر مبادرت می‌ورزید. بدین دلیل، آثار وی از اطلاعات گسترده‌ای نسبت به مسائل جغرافیایی آکنده است.

تالیفات

علی بن حسین مسعودی نویسنده‌ای پرکار است و آثار بسیاری به جای گذاشته که شامل ده‌ها کتاب مهم می‌شود. او در *مروج الذهب و التنبیه و الاشراف*، نام بیش از ۳۰ اثر خود را می‌آورد. از بررسی فهرست آن آثار، به دست می‌آید که حوزه مورد علاقه او علم کلام و تاریخ بوده است. وی بیشتر آثار کلامی خود را پیش از سال ۳۳۲ و در دوره اول زندگی خود نوشته و در سال ۳۳۲، که در مصر اقامت داشته، بیشتر به تألیف کتاب‌های تاریخی روی آورده است. این آثار تاریخی نمره سال‌ها رنج و زحمت و تحمّل مشکلاتی بود که او در طول سفرهای طولانی به شهرهای گوناگون جهان اسلام و برخی کشورهای غیر مسلمان به دست آورده است. برخی از این آثار عبارتند از:

۱. *اخبار الزمان*: این کتاب در سی جلد تألیف شده و از مفصل‌ترین آثار تاریخی مسعودی به شمار می‌رود و در واقع دائرةالمعارف تاریخ جهان بوده که در آن، نه تنها تاریخ سیاسی، بلکه معارف بشری نیز به تفصیل بیان شده است. متأسفانه از این کتاب امروزه هیچ اثری در دست نیست. و آنچه عبدالله صاوی به نام *اخبار الزمان* چاپ کرده قطعاً همان تاریخ مسعودی نیست.

۲. *التنبیه و الاشراف*: این اثر را در سال ۳۴۵ در فسطاط مصر نگاشته است و همان‌گونه که خود مسعودی در مقدمه آن تذکر می‌دهد، در واقع خلاصه‌ای از *مروج الذهب* و سایر کتاب‌های تاریخی اوست.

۳. *مروج الذهب و معادن الجواهر*: این کتاب دربردارنده مطالب ذیل است: خبر آغاز جهان، آراء و نظرات اقوام گوناگون از طرفداران قدم و حدوث عالم و دلایل آنان، خبر پراکندگی مردم در سرزمین‌ها، شرایع پیامبران، سرگذشت و شیوه حکومت پادشاهان، عقاید، مذاهب، طبیعت، اخلاق، محل سکونت اقوام گوناگون از عرب، ایرانی، سریانی، یونانی، رومی، هندی، چینی و اقوام دیگر، هیئت، افلاک و نجوم و چگونگی تأثیر آنها بر کره زمین با وصف

مساحت و طول و عرض هفت اقلیم، خلیج‌ها، دریاها و تاریخ اسلام. این کتاب را در سال ۳۳۲ در مصر تألیف کرد و در سال ۳۳۶ آن را بازمینی و منتشر نمود. اهل فن این کتاب را شاه‌کار تاریخ‌نگاری دانسته‌اند. این کتاب توسط ابوالقاسم باینده ترجمه و بارها چاپ شده است.

از میان دیگر تألیفات او، می‌توان به *القضایا و التجارب*، *سِرّ الحیاة*، *طبّ النفوس*، *احوال الامامة و اثبات الوصیة لعلمی بن ابی طالب* اشاره کرد.

نویسنده کتاب *علم و تمدن در اسلام* درباره اهمیت آثار باقی‌مانده از مسعودی می‌نویسد:

گرچه بسیاری از آثار مسعودی از جمله تاریخ عمومی سسی جلدی او از یاد رفته است، ولی کتاب *مروج الذهب و معادن الجواهر* او، که بر جای مانده، مشتمل است بر تعداد فراوانی از موارد و اطلاعات درباره جغرافیا و زمین‌شناسی و تاریخ طبیعی، و نیز کتاب *التنبیه و الاشراف* که در آخر عمرش نوشته و خلاصه‌ای از آراء و نظرات فلسفی و کلامی خود را نیز در آن آورده، به طور کلی، از نظر اطلاعات و مسائل علمی، کتابی بسیار غنی و قابل توجه است.

وفات

سرانجام، روح بلند متکلم، فیلسوف، فقیه و مورخ بزرگ اسلامی، علی بن حسین مسعودی *هذلی*، پس از سال‌ها تحمل رنج و مشقت در راه تحصیل، تحقیق و کشف حقایق دینی و علمی، در سال ۳۴۶ در شهر «فسطاط»، قاهره قدیم مصر، به آسمان پر کشید و به ملکوت اعلا پیوست و پیکرش در قبرستان معروف آن شهر به خاک سپرده شد.

منابع

طبقات الشافعیة الکبری، ج ۳، ص ۴۵۶، ش ۲۲۵ / *فهرست ابن‌الندیم*، ص ۲۲۵ / *رجال النجاشی*، ص ۲۵۴، ش ۶۶۵ / *معجم الادباء*، ج ۱۳، ص ۹۰ / *رجال ابن‌داود*، ص ۲۴۱، ش

۱۰۱۸ / خلاصة الاقوال، ص ۱۰۰، ش ۴۰ / سیر اصحاب النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۶۹ ش ۳۴۳ / تاریخ الاسلام (حوادث ۳۵۰)، ص ۳۴۰، ۳۴۱، ش ۵۶۹ / التواریخ بالوفیات، ج ۲۱، ص ۵، ش ۳ / لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۲۴ / مجمع الرجال، ج ۴، ص ۱۸۵ / اسل الأصل، ج ۲، ص ۱۸۰، ش ۵۴۷ / وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۶۲، ش ۷۸۹ / الوجیزة، ص ۱۲۲ / ریاض العلماء، ج ۳، ص ۴۲۸ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸۲، ش ۸۲۴۳ / بهجة الأسما، ج ۵، ص ۴۰۷ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۸۲ / اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۲۲۰ / معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۳۹۵، ش ۸۰۷۱ / قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۶۹ / معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۸۰ / الاعلام، ج ۴، ص ۲۷۷ / گلشن ابرار، ج ۵، ص ۲۳.

علی بن حسین بن سفیان

ابوالحسن علی بن حسین بن سفیان بن یعقوب بن حارث (حرث) بن ابراهیم همدانی، از محدثان و استاد شیخ صدوق بود. استادان شیخ صدوق عموماً در دسته دانشمندان قرن چهارم قرار دارند. وی اصالتاً همدانی بود، اما ظاهراً در کوفه زندگی می کرده است؛ چنان که شیخ صدوق در کتاب *الخصال*، باب «ویزگی های چهارگانه»، در بیان این روایت، که تنها چهار گروه می توانند حامل حدیث اهل بیت علیهم السلام باشند، تصریح نموده که از وی در منزلش در کوفه روایت شنیده است.

علی بن حسین، خود شاگرد ابوعبدالله جعفر بن احمد بن یوسف اودی (ازدی) بود که کوفی و از راویان مورد اعتماد به شمار می آمد. از دیگر استادان او علی بن عباس بن ولید بجلي ابوالحسن مغانمی کوفی (م ۳۱۰) است. وی کتاب *فضل الشیعة* را تصنیف نموده است.

صاحب شرح حال احتمالاً همان علی بن حسین (حسن) بن شقیر است که شیخ صدوق از او نیز روایت نموده؛ چراکه ادامه نسب وی هر دو یکسان است و احتمالاً در ثبت یکی از دو نام، «شقیر» و «سفیان» خطای نوشتاری روی داده است.

منابع

الخصال، ص ۲۰۷ / رجال النجاشی، ص ۱۲۳، ش ۳۱۵ / طبقات اعلام الشیمة، ج ۱، ص ۱۸۲ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۳۵۷، ش ۱۸۰۱۴ ج ۱۲، ص ۳۹۰، ش ۸۰۵۸ و ۸۰۶۰ / موسوعة طبقات الفقهاء، ص ۲۸۹، ش ۱۴۹۲.

علی بن حسین بن شاذویه

علی بن حسین از راویان و از جمله استادان شیخ صدوق بود. برای وی لقب «مکتب» آمده که احتمالاً به دلیل اشتغال وی به حرفه نویسندگی و نسخه‌برداری است. نیز «مؤذّب» لقب دارد که به نقش وی در تربیت محدثان و راویان از جمله شیخ صدوق اشاره دارد. شیخ صدوق در مواردی از استادش همراه با طلب رضایت از خداوند برای او، روایت نموده است. وی گاهی از او با عنوان علی بن حسین مکتب روایت نقل کرده است.

پدرش ابو عبدالله، حسین بن شاذویه صفّار قمی نیز از محدثان مورد اعتماد است؛ اما در منابع روایی حاضر روایت‌چندانی که وی نقل نموده باشد در دست نیست. نام پدرش را علاوه بر «شاذویه»، «ماذویه» هم ثبت کرده‌اند که ناشی از خطای نویسندگان در ثبت همان شاذویه است. «شاذویه» یعنی: «شادان» و ریشه فارسی دارد؛ چون اینان قمی و بنابراین، فارس بوده‌اند.

علی بن حسین، خود شاگرد محمّد بن عبدالله بن جعفر حمیری، ابو جعفر قمی است. نجاشی او را در نقل روایات مورد اعتماد دانسته و با عبارت «کان ثقة وجهاً» ستوده است. حمیری از جمله کسانی است که به امام زمان علیه السلام نامه نوشت، از ایشان پرسش‌هایی نمود و پاسخ خود را دریافت کرد.

منابع

شیخ طوسی، الفهرست، ص ۸۱، ش ۲۱۹ / رجال النجاشی، ج ۱، ص ۱۸۴ / منتهی المقال، ج ۴، ص ۳۸۶، ش ۱۹۹۶ / خاتمة المستدرک، ج ۵، ص ۴۷۶ / طبقات اعلام الشیمة، ج ۱، ص ۱۸۲ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۳۹۱، ش ۸۰۵۹ و ج ۱۷، ص ۲۴۷، ش ۱۱۱۰۸.

علی بن حسین بن صلت

علی بن حسین از روایان و از جمله استادان شیخ صدوق بود. استادان شیخ صدوق معمولاً در شمار دانشمندان قرن چهارم قرار دارند.

شیخ صدوق در کتاب التوحید خود، در باب نفی مکان و زمان و سکون از خدای تعالی، روایتی از علی بن حسین نقل کرده است. شیخ صدوق برای استاد خود، از درگاه الهی طلب رضایت نموده است که اگر بر مورد اعتماد بودن او دلالت نکند، دست کم نشانه ستودگی بسیار و نیکویی وی از نظر شیخ صدوق است.

علی بن حسین از محمد بن احمد بن علی بن صلت روایت نقل کرده است. محمد بن احمد، استاد پدر شیخ صدوق بود. شیخ صدوق در مقدمه کتاب کمال‌الدین خود، گفته است: «پدرم از محمد بن احمد بن علی بن صلت قدس الله روحه- روایت می‌نمود و علم و عمل و زهد و فضل و عبادت او را توصیف می‌نمود.» صاحب شرح حال با عنوان علی بن حسین نیز در سند روایات آمده است.

منابع

التوحید، ص ۱۷۵ / کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳ / تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۳۱۶ / خانه المستدرک، ج ۵، ص ۴۷۶ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۸۲ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۳۹۱، ش ۸۰۶۲

علی بن حسین بن محمد ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴-۳۵۶)

حسب و نسب

ابوالفرج، ملقب به «مروانی»، «اموی»، «زیدی» و «قرشی»، محدث، مورخ،

ادیب، شاعر، نسب‌شناس، موسیقیدان و صاحب کتاب معروف *الانغانی* بود و در نجوم و طب و دام‌پزشکی نیز دستی داشت. گفته‌اند؛ دانش او در زمینه موسیقی صرفاً نظری بود، وگرنه وی نه آواز خوشی داشت و نه سازی می‌نواخت و اطلاعات نظری خود را از کتاب‌های متعددی که در اختیار داشت، به دست آورده بود.

کتاب *الانغانی* وی بسیار معروف است و دانشمندان سده چهارم، مثل صاحب بن عبّاد و عضدالدوله دیلمی به آن توجه بسیار داشتند. گفته‌اند؛ عضدالدوله این کتاب را در سفر و حضر از خود دور نمی‌داشت.

نسبش به مروان بن محمد (۷۲-۱۳۲) - ملقب به «حمار» یا «جعدی» یعنی منسوب به قبیله‌ای از نسل جعدة بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة که دانشمندانی از جمله نابغه جعدی از آنان است - آخرین خلیفه اموی، می‌رسد. خاندانش در بغداد و سامره می‌زیستند و بعضی از آنها محدث و عالم بودند.

نظر دانشمندان

دانشمندان همه دوران‌ها وی را به سبب توانایی‌های شگفت‌انگیزش در علوم گوناگون ستوده‌اند:

یاقوت حموی در ارشاد الاریب می‌گوید: «وی علّامه و نسب‌شناس و راوی اخبار و جامع بین وسعت روایت و دقت تحقیق بود و حافظه و هوشی فوق‌العاده داشت. هیچ مؤلفی را نمی‌شناسیم که آثارش در فنون ادب، نیکو و جامع‌تر از ابوالفرج باشد، و با این همه، شاعری شیرین گفتار بود.»

نعالی در *تیمة الدهر* او را از اعیان ادبای بغداد و از مصنفان کم‌نظیر خوانده است.

داود بن هیثم تنوخی می‌گوید: «از شیعی مذهبان، که با ایشان دیدار کردم، یکی هم ابوالفرج اصبهانی بود. هرگز کسی را ندیدم که به اندازه او اشعار و

اصوات و اخبار و احادیث مسند و انساب از بر داشته باشد. دانش‌های دیگری هم داشت که از آن جمله است؛ لغت و نحو و قصص و سیر و مغازی و آنچه از اسباب منادمت است؛ مانند علم جوارح و دامپزشکی و پاره‌ای معلومات طبّی و نجوم و اشربه و غیره. شاعر نیز بود و شعرش منانت و اتقان علما را با ملاحظت غزل‌سرایان نازک‌خیال جمع دارد.»

شیخ حرّ عاملی در *امل الآمل*، شرح حال وی را نگاشته و گفته است: وی از اعیان ادبا به شمار می‌رفت و مردی عالم بود. او از بیشتر علما، روایت نقل کرده، اما در نکوهش وی و مذهب و مرام و شیوهٔ گفتارش نیز سخن کم نیست. خواهد آمد که *ابوالفرج* سر و ظاهری آراسته نداشت و چندان پاکیزه سخن نمی‌گفت. برخی نوشته‌هایش از برهنه‌گویی و پرده‌داری خالی نیست. شعرش به هجو و رکاکت آلوده است. اینها به ضمیمهٔ حسادت‌ها و غرض ورزی‌ها، قضاوت‌ها را نسبت به جنبه‌های مثبت و قابلیت‌های سرشارش، کدر کرده است؛ از جمله صاحب کتاب *روضات الجنات* می‌گوید: «من کتاب *اللاغنی ابوالفرج* را بررسی کردم؛ غیر از موضوعات بیهوده و گم‌راهی و داستان‌های لهو و لعب چیزی ندیدم و آن کتاب را از علوم و دانش اهل بیت علیهم‌السلام برکنار یافتم.»

تولّد و خاندان

ابوالفرج در زمان خلافت *المعتضد* (۲۴۲ تا ۴۸۹) احتمالاً در اصفهان در خاندانی اهل ادب و موسیقی متولّد شد. از پدر او هیچ اطلاعی در دست نیست. شاید علت گم‌نامی پدرش مرگ زودرس او بوده باشد. اما عمویش حسن و نیز *عبدالعزیز* - عموی پدرش - هر دو از مشاهیر بودند. *عبدالعزیز* از نویسندگان بزرگ سامره بود و تا روزگار متوکّل می‌زیست. حسن از عمرین شبه و *ابوالفرج* از حسن روایت می‌کرد. حسن در مجالس شعر بزرگان نیز شرکت می‌جست و بعدها ماجراهایی را که در آن محافل نقل می‌شد، برای

برادرزاده خود حکایت کرد. محمد، جد ابوالفرج، نیز از ادیبان زمان بود و خود روایت کرده که در مجلس عبیدالله بن سلیمان حاضر می‌شده است. او بعدها با عبیدالله - که در سال ۲۷۹ وزیر المعتضد شد - دوستی استواری یافت. از سوی دیگر، او با بزرگان علوی و هاشمی بسیار نزدیک بود؛ چنان‌که خود گفته است: این بزرگان در منزل او گرد می‌آمدند. با این همه، در هیچ جا به نظر نرسید که از این خانواده، کسی جز ابوالفرج رسماً شیعه باشد. بعید نیست که سبب دوستی آنان با علویان آن روزگار، کینه مشترکی بوده باشد که از عباسیان در دل داشتند. ابوالفرج بارها از طریق عمویش حسن از نیایش محمد روایاتی نقل کرده است. علاوه بر این دو، از پسر عمویش احمد و از عموی پدرش عبدالعزیز نیز ده بار روایت کرده است. این روایت گاه از طریق عبدالعزیز به مشاهیری همچون ریاشی، ثعلب، احمد بن حارث خزاز و زید بن بکّار می‌رسد. به دلیل آنکه اینان همه در سامره می‌زیستند، حضور ابوالفرج در سامره محتمل‌تر به نظر می‌رسد تا اصفهان.

از طریق مادر، به خاندان بزرگ ابن ثوابه وابسته بود. او از نیای مادری‌اش - یعنی محمد بن ثوابه - بارها نام برده و نقل نموده است. این خاندان نیز گاه در سامره و گاه در بغداد می‌زیستند. به همین دلیل، برخی تولّد ابوالفرج را در اصفهان بعید دانسته‌اند، مگر آنکه پدر و مادرش چندی به اصفهان رفته باشند، او در آنجا متولّد شده باشد و سپس ایشان از آن دیار رفته باشند. وی هرگز از اصفهان به عنوان شهری که می‌شناخته یا رابطه‌ای با آن داشته سخن نگفته؛ اما به سفر یا اقامت در چند شهر دیگر، مثل کوفه تصریح کرده است. از زندگی خانوادگی وی و اینکه اصلاً زن و فرزندی داشته است یا نه، خبری نداریم.

زندگی و سفرها

به هر حال، حتی اگر تولّد ابوالفرج در اصفهان بوده باشد، وی در کودکی به بغداد رفته و در آنجا به تحصیل پرداخته است. مسلم است که وی از ۱۷

سالگی به بعد در بغداد می‌زیست. در آنجا در خانه‌ای ظاهراً بزرگ و برازنده بر کرانهٔ دجله، میان «درب سلیمان» و «درب دجله» - که به خانهٔ *ابوالفتح* بریدی متصل بود - زندگی می‌کرد. گویی از همان آغاز اقامت در بغداد، جز جمع‌آوری روایات کار دیگری نداشت. هیچ کس شغل خاصی به او نسبت نداده است.

ابوالفرج از عنفوان جوانی، به جمع کردن سرگذشت‌های ادیبان و موسیقیدانان و شنیدن حکایت‌های ناب تاریخی و ضبط احادیث و اشعار و ترانه‌ها علاقه داشت. نبوغ و پشتکار و قریحهٔ او سبب شد خیلی زود در جهان اسلام مشهور شود و مورد تشویق آل بویه در ری و بغداد و آل حمدان در شام و امویان در اندلس واقع شود. *رکن‌الدوله* او را به ری دعوت کرد و مدتی کاتب نامه‌های او و همکار *ابن عمید وزیر* (م ۳۵۹) بود. سپس *مهلبی*، *یحیی بن محمد* (م ۳۵۲) که وزیر *معزالدوله* (م ۳۵۶) بود، او را به بغداد خواند و مشاور و ندیم خاص او شد و تا آخر عمر آن وزیر، از وی جدا نگشت.

وی در زمانی که بر ما معلوم نیست، به انطاکیه رفت. دو بار در *الاغانی* تصریح می‌کند که در آنجا از *عبدالملک بن مسلمه* قرنسی و از *ابوالمعتصم* *عاصم* روایاتی شنیده است.

سفر دیگر او - احتمالاً در آخر عمر - به بصره بوده است. روایت این سفر در کتاب *ادب القریه* او آمده است. وی در این روایت می‌گوید که چندی پیش به بصره رفته و در کاروان‌سرای در کوی «قریش»، خانه‌ای یافته و غریبوار در آن مسکن گزیده است. پس از آن، آنجا را به قصد «حصن مهدی» - شهرکی در شمال بصره، نزدیک نهر «آبله» - ترک گفته و قطعه‌ای شامل هشت بیت بر دیوار خانه نوشته است. این روایت چند نکته را در زندگی او آشکار می‌کند: نخست آنکه در بصره کسی را نمی‌شناخته، و حال آنکه در شهرت او و کتابش *الاغانی* - داستان‌ها گفته‌اند. دیگر آنکه جز با

کسانی که نامشان را شنیده بوده، ملاقات نمی‌کرده و چندان غریب بوده که ناچار در کاروان‌سرای منزل گزیده است. شعری که *ابوالفرج* بر دیوار آن خانه نوشته، شعری دردناک است. در این قطعه، وی مردی تنگ‌دست و گم‌نام است که به یاد نعمت‌های گذشته و سرای زیبایش در بغداد اندوه می‌خورد و مردم بصره را به سبب بی‌مهری هجو می‌گوید.

وی مدنی در اهواز بود؛ زیرا یک بار می‌گوید که کتاب‌فروشی در آن شهر، برای او حکایتی نقل کرده است، و در جایی دیگر، شرح می‌دهد که در اهواز با جماعتی معاشر شده که یکی از آنان وی را به دیدن «شاذروان» - که احتمالاً همان سَدّ معروف عصر ساسانی است - دعوت می‌کند و او تحت تأثیر زیبایی مناظر آن قرار می‌گیرد.

از اهواز به شهرک «متّوٓث» می‌رود که در میان اهواز و «قرقوب» - جایی در چند کیلومتری غرب شوش - قرار داشته است و روی دیوارهای مسجد جامع آن، شعری یادگاری می‌یابد. در آثار او، می‌توان حکایاتی از سفرهای دیگر به نقاطی که عموماً از بغداد چندان دور نبوده است، یافت.

ابوالفرج در سال‌های آخر عمر، دچار فلج و اختلال حواس شد و سرانجام، در سال ۳۵۶ در بغداد در کنار دجله بین «درب سلیمان» و «درب دجله» زندگی را بدرود گفت. در آن سال، دو نفر عالم - یعنی *ابوعلی قالی* و صاحب *الاغانی* - از دنیا رفتند. نیز در آن سال، سه پادشاه، یعنی *معزالدوله*، *کافور* و *سیف‌الدوله* از دنیا رفتند.

استادان و دوستان

وی بسیاری از مشاهیر و دانشمندان زمان را ملاقات کرد و از آنان روایت شنید. معروف‌ترین استادان او عبارتند از: *محمد بن عبدالله حصرمی*، *محمد بن جعفر قنات*، *حسین بن عمر بن ابی‌احوص تقفی*، *علی بن عباس مقامی*، *علی بن*

اسحاق بن زاطیا، ابوخیب برنی، محمد بن عباس یزیدی، ابن درید (م ۳۲۱)، ابوبکر بن انباری (م ۳۲۸)، طبری، محمد بن خلف بن مرزبان، جعفر بن قدامه، نبطویه (م ۳۲۳)، یحیی بن منجم و از همه مهم‌تر، عمویس حسن و سرانجام، شاعر هرزه‌گوی جحظه.

راست است که ابوالفرج با مردانی بسیار جدی و دانشمند همچون طبری و صولی و ابن انباری آشنایی داشته و در کتاب معروفش، *مقاتل الطالبیین*، از محدثان و روایان بزرگ کوفی روایت کرده است؛ اما آنچه در روح او بیش از هر چیز اثر گذاشته، شخصیت استادانی همچون جحظه و نبطویه و فرزندان منجم است. ابوالفرج در مجلسی حضور داشت که در آن، مدرک بن محمد ابوالقاسم شبلی شاعر، جحظه را هجو گفت. چون خبر به او رسید، در دو بیت از ابوالفرج گله کرد که چرا بنا بر آیین دوستی، از او دفاع نکرده است. ابوالفرج در چهار بیت، به او اطمینان داد که از ارادتمندان وی است.

او دوستان و همنشینانی داشت که غالباً از بزرگان روزگار بودند. حسن بن محمد مهلبی، وزیر معزالدوله (وزارت از ۳۳۹ - ۳۵۲) از همه آنان مشهورتر است. وی وزیری زیرک، سختکوش، مقتدر و پرهیبت بود. اما همه اوقات فراغت خود را در محافل باده‌نوشی و نکته‌پردازی و شعرخوانی می‌گذراند و در این کار، زیاده‌روی می‌کرد. ابوالفرج تنها در مجالس خلوت مهلبی حضور داشت و به او سخت نزدیک بود و او را مدح بسیار می‌گفت. مهلبی گویا برای آنکه دوست دانشمندش پیوسته به کار روایت و شعر و موسیقی مشغول باشد، هرگز شغلی جدی به او محول نکرد. یکی دیگر از دوستان وی قاضی ابوعلی حسن بن سهل ایذجی است که با وی بسیار نزدیک بود. ابوالفرج در یک قطعه ده بیتی، قاضی دیگری - یعنی ابوالقاسم علی تنوخی - را، که از اعیان اهل علم بود، ستوده است. علاوه بر اینان، همسایه ابوالفرج، ابو عبد الله بریدی، که خلیفه راضی در سال ۳۲۷ او را بر ولایت بصره گمارده بود، نیز در

زندگی و شعر ابوالفرج حضور داشت، اگرچه به نظر می‌رسد ابوالفرج دل خوشی از او نداشته است.

شاگردان

ابوالفرج احتمالاً شاگردان پرشماری داشته، اما گویا تدریس پیشه‌اش نبوده است. با این همه، برخی در محضر او کتاب معینی را خوانده‌اند؛ مثلاً، شیخی اندلسی به نام ابوزکریا یحیی بن مالک بن عائذ، که برای کسب علم به شرق آمده و به ابوالفرج پیوسته بوده، خود گفته که همه کتاب الاغانی را نزد ابوالفرج آموخته است. تنوخی صاحب تشویر و الفرج بعد الشدة نیز از او اجازه روایت الاغانی را داشته است.

منش و شخصیت

در هر دو سوی ستایش و نکوهش ابوالفرج، که بی‌گمان از چهره‌های درخشان و از نوابغ تاریخ ادبیات عرب و شماری چند از دانش‌های دیگر است، سخن بسیار آمده. گاه منش او را نیکو شمرده و وی را مردی درویش‌صفت و بی‌تکلف و منبع‌الطبع دانسته‌اند؛ گاه او را سخت حساس و تند مزاج دانسته‌اند که عیب دیگر مردمان را به آسانی می‌دید و به راحتی آنان را به استهزا می‌گرفت؛ چنان‌که هجایش از شعرش بیشتر بود و مردم از زخم زبانش بیمناک بودند. به هر حال، توصیف‌های گاه متضاد ممکن است به دوران‌های مختلف زندگی این دانشمند یگانه مربوط باشد. اما به هر حال، ابوالفرجی که در الاغانی و کتاب‌های دیگر آن روزگار بازشناخته می‌شود، به هیچ روی، به آن جوان جدی مؤمن مبارزی که مقاتل الطالبیین را می‌نگاشت، شباهت ندارد.

نوشته‌اند: «او مردی ناهنجار و زنده‌پوش است، موزه یعنی یاپوش. خود را هرگز نو نمی‌کند، جامه‌اش را نمی‌شوید و به خوراک آزمند است.» او بی‌برده

و به سادگی تمام، مجالسی را که خود در آنها شرکت داشت، وصف می‌کند. در *ادب القریاء* حکایت می‌کند که در سال ۳۵۵ همراه کسی برای دیدن ترسایان و باده‌نوشی بر لب رود «یزدگرد»، که از «دیر ثعالبی» می‌گذشت، به آن دیر رفت. دختری زیبارو دوست و همراه او را به کنار دیواری خواند که بر آن ابیاتی در وصف زیبارویی نگاشته بودند. *ابوالفرج* که حدس می‌زد آن اشعار را باید همان دختر ترسا پرداخته و نوشته باشد، خود پنج بیت به همان مناسبت ساخت و برایش خواند. وی با نثری شفاف و بسی‌پیرایه به دور از هرگونه پرده‌پوشی، داستان را نقل می‌کند و از گوشه‌های زندگی و کزآیینی‌های آن روزگار پرده برمی‌دارد. نوشته‌اند، او و دوست و استادش *جحظه* به درجه‌ای از بی‌بند و باری رسیده بودند که چیزی را از کسی پنهان نمی‌کردند. اما به هر روی، وی احساسات خود را شفاف و با صداقتی کم‌نظیر عرضه کرده است.

دانش‌ها

شیخ *حرّ عاملی*، محدث نامدار سده یازدهم، صاحب کتاب مهم *وسائل الشیعه* - در *امل الامل* - گفته است: «او مردی شیعه بود. به سروده‌های خاص، آثار، احادیث مشهور، جنگ‌ها، علم اعضا و جوارح، دام‌پزشکی، طب، ستاره‌شناسی، اشربه و غیر آن خبیر و ماهر بود. او دارای تصنیفات ملیحی است. از جمله آنها، کتاب *الاغانی* است که آن را نزد *سیف‌الدوله* برد. وی مبلغ هزار دینار به او عطا کرده، از وی عذرخواهی نمود. صاحب *بن عتّاب* مدت سی سال تعداد سی کتاب را برای مطالعه در مسافرت با خود حمل می‌کرد. از زمانی که کتاب *الاغانی* را یافت، غیر از آن کتاب، کتاب دیگری همراه خود نمی‌برد.»

ریشه‌توانمندی‌های سرشار *ابوالفرج* در شعر و ادب این است که وی در ایام جوانی، بسیار به مشاهده مناظر طبیعی و لذت بردن از محاسن آفریده‌ها

می‌پرداخت و از این رهگذر، طبعش لطیف و روان و چون گوهری شفاف و سفته شد. وی حتی به تیمار و تربیت حیوانات علاقه نشان می‌داد و در احوال و صفات آنان دقیق می‌شد؛ چنان‌که شعری در وصف خروسی سرود که شیفته زیبایی‌اش بود و آن‌گاه که خروس مُرد، با قصیده‌ای طولانی وی را رثا گفت. گفته‌اند: این قصیده از مهم‌ترین اشعار عرب در رثای حیوانات است. پس از آن هرگاه بانگ خروسی می‌شنید، تلخ می‌گریست.

وی وارد بازار وراقان می‌شد و در دکان‌های ایشان می‌نشست و هر چه می‌دید، می‌خواند و هر چه می‌شنید، نقد می‌کرد. در روایات و نقل‌های موجود در آنها، دقت می‌نمود و آن‌گاه که به خانه برمی‌گشت، از برگزیده‌های آنها در تألیف کتاب‌هایش سود می‌جست. بعضی به خاطر این روش، بر وی خرده گرفته‌اند که وی مقدار فراوانی کتاب از بازار وراقان خرید و به خانه برد و همهٔ روایات خود را از آنها استفاده کرد، بدون اینکه برای گرفتن روایت، بین شهرها مسافرت کند.

عقاید

ابوالفرج - چنان‌که شیخ طوسی و پس از آن علامه حلی گفته‌اند - زیدی مذهب بود. او آیین زیدی را احتمالاً از خاندان مادری‌اش «آل ثوابه» - که به گمان قوی زیدی بوده‌اند - به ارث برده بود. بعید نیست که کینهٔ بنی عباس، دو خاندان اموی و شیعی ثوابیه را به هم نزدیک کرده باشد. او در *مقاتل الطالبیین* می‌نویسد: بزرگان علوی و هاشمی در منزل نیای او محمّد گرد می‌آمدند. علت دوستی و اقبال این مروانی سنتی‌مذهب بلندپایه با فرزندان ثوابه هر چه باشد، نتیجه‌اش آن شد که فرزندش از آن خاندان شیعی مذهب همسر اختیار کرد و نواده‌اش *ابوالفرج* به آیین مادر گروید. دوران کودکی و نوجوانی او نیز احتمالاً از برخی تعصبات و علایق مذهبی تهی نبوده است؛ زیرا

محیط سامره و کوفه از این گونه عواطف آکنده بود. خاندان *ابوالفرج* با اینکه مروانی نسب بودند، به مذهب تشیع و پیروان آن گرایش داشتند. او در آثار و اشعار خویش، اظهار تشیع نموده است. خطبه وی در مقدمه کوتاهی که بر کتاب *مقاتل الطالبيين* خود نگاشته، گواهی جدی بر تشیع اوست؛ چراکه علاوه بر درود فرستادن بر اهل بیت پیامبر علیهم السلام به روش شیعیان با صفت «الطيبین الطاهرين» و با عبارت «المصطفین من عترته» بر امامان معصوم علیهم السلام صلوات فرستاده است. نام او و نام پدرش نیز قرینه تشیع ایشان است؛ چون در بنی مروان این نامها معمول نبوده است. عناوین بعضی از کتابهای منسوب به او از جمله *ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین علی و اهل بیته* علیهم السلام و *کلام فاطمة فی قدک* نیز مؤید دیگری است. علمای رجال نیز به تشیع او تصریح نموده و بعضی از محدثان سنتی مثل *ابن تیمیه* و *ابن جوزی* به همین علت، احادیث *ابوالفرج* را ضعیف دانسته‌اند. علاقه آل بویه و آل حمدان و آل مهلب به او نیز ناشی از همین امر بود.

اعتبار و شهرت فراگیر *الاغانی* از یک سو، و شخصیت شگفت *ابوالفرج* و داستان‌ها و روایات متعددی که از عیاشی، باده‌نوشی و هرزه‌درایی مردان در سده‌های نخستین نقل کرده است از سوی دیگر، گویی مانع آن می‌شد که نویسندگان به تجزیه و تحلیل زندگی و آثار او بپردازند. اگرچه *محمد احمد خلف الله* در سال‌های اخیر در مصر و گروهی دیگر زندگانی و آثار وی را به دقت کاویده و به نظرات قابل اعتنایی درباره‌اش دست یافته‌اند. برخی دانشمندان اهل سنت از جمله ذهبی (م ۷۸۴) از اینکه او مروانی بود و اظهار تشیع می‌کرد، به شگفت آمده‌اند. مؤلفان شیعه نیز گویی نخواستند احوال او را با دیدی همه‌جانبه مورد تدقیق قرار دهند. نجاشی تنها سه یا چهار بار نام او را ذکر کرده است. شیخ طوسی دو کتاب شگفت و کاملاً شیعی به او نسبت داده است. *علم‌مه حلّی* و بعضی از دانشمندان امامیه او را شیعه زیدی

مذهب دانسته‌اند، نه اثناعشری. اما عالم شیعی مذهب، خوانساری، به صراحت، او را از جرگه تشیع بیرون رانده است. وی می‌گوید: «ابوالفرج نه زیدی است، نه شیعی! سخنانی که در مدح اهل بیت علیهم‌السلام گفته است هیچ یک صریح نیست. اگر هم باشد، باید بر آن حمل شود که می‌خواسته است به بارگاه شاهان آن زمان، که غالباً به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام اعتقاد داشتند، تقرّب جوید و از بخشش‌های کلان ایشان بهره برد.» آن‌گاه وی و الاغانی او را از این حیث که در تمام هشتاد هزار بیتش چیزی جز هزل و گم‌راهی و دوری از اهل بیت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست، سخت نکوهیده و افزوده است که او از شجره ملعونه - یعنی بنی‌امیه - بوده است. ریشه این حملات به ابوالفرج، که به نوعی دیگر آنها را در کلمات ابن جوزی سنتی مذهب می‌بینیم این است که وی در کتاب‌هایش، به چیزهایی تصریح می‌کند که موجب فسق است؛ شرب خمر را آسان می‌گیرد و... به هر حال، بیشتر شرح حال‌نویسان وی را زیدی می‌دانند.

آثار

تالیفات ابوالفرج را در تذکره‌ها، تا ۱۰۰ و بعضی ۱۰۸ و بعضی ۲۸ کتاب نام برده‌اند که از آن جمله، فقط سه اثر باقی مانده است. کتاب‌های او را می‌توان برحسب موضوع، چنین تقسیم‌بندی کرد:

الف. دربارهٔ سروده‌ها و ترانه‌ها و ترانه‌سرایان و اشعار اخبار مربوط به آنان، که از جمله این دسته است: *الاغانی*، *مجرد الاغانی*، *الامام الشعاع*، *کتاب الخمرین و الخمرات*، *ادب السماع*.

ب. آثاری در ادبیات که از آن جمله می‌توان به *ادباء القریاء* اشاره کرد.

ج. کتاب‌هایی که دربارهٔ اشخاص معین تألیف کرده است؛ از جمله *اخبار جحظة البرمکی* و *مناجیب التخصیان* دربارهٔ دو خواجه جوان متعلق به امیر مهتبی.

د. تبارنامه‌ها، از جمله آن‌هاست: *نسب بنی عبدشمس*، *نسب مهالبة*، *نسب*

بنی شیبان.

۵. اخبار و روایات مربوط به اعراب، از جمله *آیام العرب، التصدیل و الانتصاف فی آثار العرب و مثالبها*.

و. کتاب‌های مذهبی که از آن جمله است: *مقاتل الطالبیین، تفضیل ذی‌العجوة، ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علی و اهل‌بیته*، و *کلام فاطمة فی فدک* که دو تألیف اخیر را شیخ طوسی به وی نسبت داده است. بسیاری از آثار *ابوالفرج* تنها یک سده پس از مرگش از میان رفت؛ زیرا خطیب *بغدادی* می‌نویسد: او بخشی از تألیفات خود را به اندلس فرستاد که دیگر به دست ما - در عراق - بازنگشت. آثاری از وی که اکنون در دست است، عبارتند از:

۱. *اللاغانی* که معروف‌ترین کتاب وی است. این کتاب بزرگ‌ترین اثر در زمینهٔ ادب و موسیقی به شمار می‌آید و گاه مزایایی استثنایی دارد.

۲. *مقاتل الطالبیین و اخبارهم* که در سال ۳۱۳ در شرح احوال ۲۱۶ تن از اولاد *ابوطالب*، که به سبب سیاسی یا در میدان جنگ یا در زندان شهید شده و یا مخفی گشته‌اند، تألیف شده است. این کتاب را ظاهراً در دوران جوانی نوشته است. وی در آغاز کتاب اشاره می‌کند که هدفش از تألیف آن، فراهم آوردن شرحی کوتاه از چگونگی زندگی و مرگ ۲۱۶ تن از فرزندان *ابوطالب* از زمان پیامبریت تا زمان نگارش کتاب بوده است. این کتاب به دلیل بعضی ویژگی‌های فریدش، همواره محل مراجعهٔ محققان بوده است. از مهم‌ترین نکات در *مقاتل الطالبیین*، سندهای ارزشمندی است که غالباً به کسانی منتهی می‌شود که از نزدیک شاهد وقایع بوده‌اند. این کتاب مکرراً در نجف و مصر و ایران و لبنان چاپ شده است.

۳. *ادب الغریبه* که دربارهٔ آداب شاعران سایر شهرها یا غیر عرب است. این کتاب را در سال‌های آخر عمر تألیف نموده است. در این زمان، دوست و حامی قدرتمند او، وزیر مهلبی، در گذشته بود و او در غم تنهایی و تنگ‌دستی

می‌زیست. مقدمه کوتاه و غم‌انگیزی که در آغاز کتاب نگاشته است، بر این معنا دلالت دارد. این کتاب اثری کاملاً استثنایی و دلنشین است. نام دیگر کتاب، *ادب الغرباء من اهل الفضل و الادب* است و تا هزار سال پس از مرگ *ابوالفرج* - جز آن چند روایتی که *یاقوت حموی* آورده است - کسی از محتوای آن خبر نداده بود. اما نسخه‌ای از آن نزد *بدیع الزمان فروزانفر* بود که برای نشر به *صلاح‌الدین منجد* سپرد. این کتاب در سال ۱۹۷۲ میلادی در بیروت به وسیله دکتر *صلاح‌الدین منجد* چاپ شد.

ابوالفرج در این کتاب، با ذکر تاریخ، بارها از خود سخن گفته؛ چندان که یکی از مراجع عمده برای شرح احوال او شده است. موضوع و لحن گفتار کتاب، سراسر نشان از صمیمیت و یک‌رنگی روح مؤلف دارد. او به ویژه به دنبال غربت‌زدگانی که از سر اندوه یادگاری از خود به جای گذاشته‌اند، به هر سوی سر می‌کشید و در خانه‌ها، دکان‌های ویران، مساجد، باغ‌ها و حتی در کوه‌ها، نوشته‌های آنان را می‌یافت و در کتاب خود ضبط می‌کرد. روشن است که او از اخباری که دیگران نیز در همین باب برایش نقل می‌کردند، چشم نمی‌پوشید، اهمیت این کتاب برای روان‌شناسی اجتماعی آن روزگار، بسیار است.

منابع

- ادب الغرباء*، ص ۳۴ / *شیخ طوسی، الفهرست*، ص ۱۹۲ / *خلاصة الاقوال*، ج ۱۰، ص ۲۶۷ / *مقاتل الطائیین*، ص ۶۹۸ / *یتیمۃ السدر*، ج ۳، ص ۹۶ / *وفیات الاعیان*، ج ۱، ص ۳۳۴ / *تاریخ بغداد*، ج ۱۱، ص ۳۹۸ / *روضات الجنات*، ج سنگی، ص ۴۵۹ / *اصل الأصل*، ج ۲، ص ۱۸۱ / *الافغانی*، ترجمه، مقدمه و شرح مشایخ فریدنی، ج ۱ / *مشاهیر دانشمندان اسلام*، ج ۱، ص ۲۴۵ / *طبقات النسائیین*، ص ۸۵ / *معجم رجال‌الحديث*، ج ۱۲، ص ۳۹۷ / *ارشاد الاریب*، ج ۵، ص ۱۴۹ / *دائرةالمعارف نشیخ*، ج ۱، ص ۱۴۳ / *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۶، ص ۱۲۶ / *تاریخ ادبیات در ایران*، ص ۶۴ و ۲۷۲.

علی بن حسین بن محمد علوی عباسی طبری

ابوالحسین قاضی علی بن حسین بن محمد بن حسین بن حسن بن قاسم بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله قاضیان و راویان بود. او در طبرستان عهده‌دار منصب قضاوت بود. وی دو فرزند پسر از خود به جای گذاشت. قاضی ابوجعفر سمنانی یکی از آن دو را در بغداد دیده و گفته است: وی در نظر من، هیبت و شکوهی داشت.

او از ابومحمد حسن بن علی ناصر الحق (م ۳۰۴) روایت کرده است. علی ابن احمد بن موسی دقاق، از استادان شیخ صدوق، از وی روایت نموده است. وی حدیثی مسند از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در آن امام از به دار کشیده شدن زید در کوفه و اینکه وی پس از آن از قبرش خارج می‌شود و درهای آسمان برای روح وی گشوده می‌شود و اهل آسمان‌ها به خاطر وی شادمان می‌شوند خبر داده است.

عهده‌داری منصب قضاوت در طبرستان، که در آن دوران در اختیار زیدیه بود، شاگردی او نزد ناصر الحق، امام زیدیه، و نیز روایت ذکر شده، نشان از زیدی بودن او دارد.

منابع

شیخ صدوق، الامالی، ص ۴۱ / المجدی، ص ۲۳۶ / عمدة الطالب، ص ۳۵۸ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۸۲ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۸۲.

علی بن حسین بن موسی بن بابویه (... - ۳۲۹)

ابوالحسن، پدر شیخ صدوق، یکی از بزرگان شیعه و از محدثان و متکلمان مشهور بود. وی شیخ قمیان در عصر خود، فقیه و مورد اطمینان بود.

در سفری که به عراق داشت، با ابوالقاسم حسین بن روح ملاقات نمود و سؤالات خود را از او پرسید. پس از مدتی توسط علی بن جعفر بن اسود با او مکاتبه نمود و از وی خواست از جانب او رقعهای به امام زمان ع برساند و از ایشان برایش طلب فرزند کند. امام ع به او چنین جواب دادند: «همانا برای تو درباره این امر به درگاه خداوند دعا کردیم و به زودی دو فرزند پسر نیکوکار روزی تو خواهد شد.» چنین بود که ابوجعفر شیخ صدوق و ابوعبدالله از کنیزی متولد شدند.

ابوالحسن عباس بن عمر بن عباس بن محمد بن عبدالملک بن ابی مروان کلونانی گفته است: در سال ۳۲۸، که علی بن حسین به بغداد رفته، اجازه همه کتاب‌هایش را از او گرفته است. به گفته او، علی بن حسین سال ۳۲۹ از دنیا رفت. تابعبری نیز از دیگر کسانی است که کتاب‌های او را روایت کرده است. او از احمد بن ادريس اشعری، علی بن ابراهیم قمی، سعد بن عبدالله قمی، عبدالله بن جعفر حمیری، علی بن حسن بن علی کوفی، علی بن حسین سعدآبادی، علی بن موسی کمیدانی، محمد بن یحیی عطار، محمد بن احمد ابن علی بن صلت و علی بن سلیمان زراری روایت کرده است.

از عده‌ای نقل شده است که روزی در بغداد نزد ابوالحسن علی بن محمد سمری، آخرین نایب خاص امام زمان ع بودیم؛ ایشان فرمود: خداوند علی بن حسین بن بابویه را رحمت کند. گفته شد: او هنوز زنده است. در جواب گفت: او همین امروز از دنیا رفت. تاریخ آن روز نگاشته شد. پس از چندی که خیر وفات او به بغداد رسید، معلوم شد که همان روز در قم وفات کرده است.

او علاوه بر تألیف آثار فقهی گران‌قدر، به تبیین و تصحیح اعتقادات، همتی وافر داشت؛ از جمله *التبصرة فی العیرة* او به خاطر رفع حیرت از مردم در امر امامت و غیبت نگاشته شده است؛ زیرا در عصر غیبت صفرا، امر امامت بر مردم دشوار شده و عده‌ای از شیعیان خالص هم نسبت به این امر در حیرت افتاده بودند.

برخی از کتاب‌های وی، که گواه عمر یا برکت اویند، عبارتند از:
 التوحید، الوضوء، الصلاة، الجنائز، الامامة و التبصرة من الحيرة، اصلاح النوادر،
 المنطق الاخوان، النساء و الولدان، الشرائع - که رساله‌ای است به پسرش -
 التفسیر، النکاح، مناسک، الحج، قرب الاسناد، التسليم، الطب، الموارث، و
 المعراج.

منابع

فهرست ابن‌الندیم، ص ۲۹۱ / شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۱۹ / رجال الشیخ، ص ۴۳۲ /
 رجال النجاشی، ص ۲۶۱، ۲۶۲ و ۲۶۳ / معالم العلماء، ص ۶۵ / خلاصة الاقوال، ص ۹۴ /
 رجال ابن داود، ص ۱۳۷ / ریاض العلماء، ج ۲، ص ۵ / اللؤلؤة البحرین، ص ۳۸۱ / التکنی و
 الاقناب، ج ۱، ص ۲۲۲ / فوائد الرضویة، ص ۲۸۰ / تأسیس الشیعة، ص ۳۳۱ / طبقات اعلام
 الشیعة، ج ۱، ص ۱۸۵ / معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۳۴۸، ش ۸۰۶۲ / قاموس الرجال،
 ج ۶، ص ۴۷۱ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۸۳.

علی بن حمّاد بن عبیدالله عدوی (؟ - ح ۳۸۵)

ابوالحسن، معروف به «ابن حمّاد شاعر»، از بزرگان دانشمندان شیعه، محدّث،
 و شاعری مشهور بود که به نقل و گردآوری روایات بسیار علاقه‌مند بوده
 است. او عمدتاً در مباحث و مرانی و ذکر مشاهد اهل‌بیت^{علیهم‌السلام} شعر می‌سرود.
 وی را در شمار شاعران آشکارگوی اهل‌بیت^{علیهم‌السلام} نام برده‌اند.

او اهل بصره بود و لقب «عدوی» او به این دلیل است که از بنی عدی بن
 عبدمناف بن اذ بن طابخة بن الیاس بن مضر بن نزار است. اینان کسانی بودند
 که علیه عموزادگان‌شان پیمان بسته بودند و به آنان «عدی الرباب» می‌گفتند.
 ابن حمّاد از استادان فقیه جلیل شیخ ابوعبدالله غضائری (م ۴۱۱) بود که
 روایت تمامی کتاب‌های عبدالعزیز جلتودی (م ۳۳۲) را به وی اجازه داده بوده
 است. آثار عبدالعزیز جلتودی بسیار و در موضوعات سیره و اخبار و فقه و

حدیث است. از جمله کتب او در فقه، **کفایة علی**، **التجارات**، **الفراتس** و **العشق** و **التدبیر**، **المکاتبة عنه**، **الصلاة**، **الصیام** - که همگی از علی علیه السلام هستند - **المناسک**، و **النکاح** و **الطلاق** - همگی از ابن عباس - و **الفتیاء** و **الشهادات** و **الاقضية** و **الجهاد** و **العدة**، و **شرائع الاسلام** است.

قطعة ذیل از جمله مدایح وی برای امیر مؤمنان علیه السلام است:

یسوم «الفدیر» نأشرف الامام	و اجلسها قدراً علی الاسلام
یسوم اقسام الله فيه اماننا	أمنسى الوصى إمام كل إمام
قام النبى بدوح «خیم» رافعاً	كف الوصى يقول للاقوام،
من كنت مسواه فذا مولی له	بالوحي عن ذی العزّة العظام
هذا وزیرى فسی العیاسة علیکم	فاذا قضیت فذا یقوم مقامی
یارب، والى من أقر له الولاء	وانزل بمن عباداه سوء حمام
فتهاقت أیدی الرجال لیعبه	فیها كسسال السدین و الاتمام.

یعنی: روز غدیر برترین روزها و کرامت‌ترین آنها در اسلام است. روزی است که در آن امام ما - یعنی وصی پیامبر - را خداوند پیشوای هر امام گردانید. در آن روز، پیامبر در خم دست وصی را گرفت و به اقوام مردم اعلام کرد: «هر که من مولای اویم این علی از جانب خداوند - توسط وحی - ولی اوست. در زمان حیات من، او وزیر من بود و آن‌گاه که زمان حیاتم به پایان رسد، وی جانشین من خواهد بود. پروردگارا، هر که را به ولایت وی اقرار کند، باری کن و بر هر که با وی دشمنی کند مرگ فرستد» مردم برای بیعت وی دست به هم زدند؛ بیعتی که در آن کمال دین و نعمت بود.

تاریخ وفات **ابن حماد** را نمی‌دانیم، اما می‌دانیم با شیخ صدوق هم‌روزگار بوده است. نجاشی برای وی از درگاه الهی طلب رحمت نموده و گفته که وی را دیده است؛ اما با توجه به اینکه او در سال ۳۷۲ به دنیا آمده، قاعدتاً در زمان حیات **ابن حماد** و رؤیت وی، نجاشی کودک بوده است. پس نمی‌توانسته است از او روایت کند. به همین دلیل است که به واسطه استادش **ابن غضائری** از وی نقل می‌کند.

منابع

رجال نجاشی ج ۲، ص ۵۹ ش ۶۳۸ / مجمع الرجال، ج ۴، ص ۱۹۲ / اعیان الشیعة، ج ۸

ص ۲۲۹ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۸۵ / معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۹۶، ش
۸۰۹۲ / قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۸۱ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۸۵.

علی بن سعید بن رزام قاسانی

ابوالحسن از محدثان سده چهارم و از اهالی روستایی در اطراف کاشان بود. رجال نویسان حدیث وی را مورد اعتماد و او را در نقل روایات راستگو و امین دانسته‌اند.

وی نزد کسانی همچون احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین بن ابی‌خطّاب (م ۲۶۲) به فراگیری دانش حدیث پرداخت. علی بن سعید صاحب کتابی به نام الجفائز است که نجاشی آن را ستوده و کتابی نیکو و کافی دانسته.

منابع

رجال النجاشی، ص ۲۵۹، ش ۶۷۷ / رجال ابن داود، ص ۲۴۴، ش ۱۰۳۳ / خلاصة الاکوال، ص ۱۰۰، ش ۴۳ / ایشاح الاشتهار، ص ۲۲۰، ش ۳۹۸ / نقد الرجال، ص ۲۳۶، ش ۱۱۸ / معجم الرجال، ج ۴، ص ۱۹۸ / نقد الایشاح، ص ۲۲۲ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۸۳ / وسائل الشيعة، ج ۲۰، ص ۲۶۴، ش ۸۰۰ / الوجيزة، ص ۱۵۸ / بهجة الأمل، ج ۵، ص ۴۴۸ / تشييع المطال، ج ۲، ص ۲۱۹، ش ۸۳۰۲ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۸۶ / الدررقة الى تصانيف الشيعة، ج ۵، ص ۱۴۹، ش ۶۳۶ / اعيان الشيعة، ج ۲، ص ۳۳۰ / قاموس الرجال، ج ۲، ص ۷ / معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۴۳، ش ۸۱۷۱ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۳، ص ۳۹۵.

علی بن سلیمان رازی کوفی

از محدثان شیعه بوده که احتمالاً در سده چهارم می‌زیسته است. او استاد ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه قمی (م ۳۲۹) پدر شیخ صدوق بود که

شیخ صدوق هم از طریق پدرش از وی حدیث نقل کرده است. از این نظر و نیز به سبب لقب «رازی»، وی احتمالاً در ری ساکن بوده است. از جمله استادان او، می‌توان به محمد بن خالد طرابلسی اشاره کرد. محمد بن خالد - چنان که در کتاب الفهرست شیخ طوسی آمده - راوی از علاء بن رزین بوده است.

منابع

حائمه المستدرک، ج ۴، ص ۴۶۰ / تاریخ الفقهاء و الرواة (المنتخب)، ج ۳۰، ص ۷۴ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۸۶.

علی بن سلیمان بن جهم بن بکیر بن اعین زراری (زنده در ۳۰۰)

ابوالحسن، فقیهی ثقه و از عالمان باورعی بود که نزد شیعیان قدر و منزلتی والا داشت. بر او هیچ طعنی وارد نشده است. وی با امام زمان ع در ارتباط بود و از ایشان توقیعاتی دریافت می‌کرد. وی عموی پدر ابوغالب زراری احمد بن محمد بن ابی‌طاهر محمد بن سلیمان، محدث بزرگ شیعه در قرن چهارم، بود. از ابوغالب نقل شده که تا محرم سال ۳۰۰، که جدش ابوطاهر، محمد بن سلیمان از دنیا رفت، بر او قرائت می‌کرد. پس از آن، بر گروه دیگری از جمله عموی پدرش علی بن سلیمان قرائت می‌نمود. بنابراین، علی بن سلیمان پس از برادرش زنده بوده و قرن چهارم را درک کرده است.

بنا بر خبر عبدالله بن ساذان از علی بن حاتم، او صاحب کتاب النوادر است. محمد بن خالد و محمد بن حسین ابوالخطّاب از استادان او بودند. علی بن حاتم و احمد بن محمد نزد او شاگردی می‌کردند. ابوغالب نیز کتاب‌های جمعی از بزرگان را از او روایت کرده است؛ از جمله کتاب عبدالرحمان بن حجاج، کتاب معاویه بن وهب بجلی، و کتاب جامع پزنطی.

منابع

رساله ابی‌غالب زراری، ص ۱۱۸ / رجال النجاشی، ص ۲۷، ۲۶۰ و ۳۲۸ / خلاصه الاسواق، ص ۱۰۰، ش ۴۶ / ایضاح الاشتیاء، ص ۲۲۰، ش ۳۹۹ / نقد الايضاح، ص ۲۲۲ / نقد الرجال، ص ۲۳۶، ش ۱۲۱ / مجمع الرجال، ج ۴، ص ۱۹۸ / جامع السراوة، ج ۱، ص ۵۸۳ / وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۶۴، ش ۸۰۱ / الوجیزة، ص ۱۵۸ / بهجة الآمال، ج ۵، ص ۴۴۸ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۹۱، ش ۸۳۰۷ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۸۶ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۴۲، ش ۸۱۷۱، ۸۱۷۶ و ۸۱۷۷ / قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۸۷.

علی بن سلیمان بن مبارک قمی

از محدثان و استادان حدیث بود که به دیگران اجازه نقل روایات می‌داد. وی استاد ابوغالب احمد بن محمد زراری (م ۳۶۸) بود. ابوغالب از دانشمندان عالی‌قدر و محدثان مشهور و بزرگوار نیمه اول سده چهارم هجری و بازمانده بزرگ‌ترین خاندان علمی و دینی شیعه امامیه بود. وی رساله‌ای دارد که به نام خود او مشهور است و یکی از منابع رجالی به شمار می‌رود. این کتاب را، که اثری کم‌حجم، سودمند و نفیس است، ابوغالب برای نوه‌اش ابوظاهر محمد ابن عبدالله بن احمد نوشته و مشتمل بر ترجمه اجمالی استاد و رجال خاندانش و نیز زندگی خود اوست. علی بن سلیمان - صاحب شرح حال - از جمله استادان این دانشمند بزرگ است که عموی پدرش نیز بوده است. ابوغالب در رساله خود به اینکه علی بن سلیمان استادش بوده و از وی اجازه داشته، تصریح نموده است.

منابع

رساله ابی‌غالب زراری، ص ۱۸۰ / طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۸۷ / مفاتیح اسلام، ج ۳، ص ۱۱۸.

علی بن عباس بن اسماعیل نوبختی (۲۴۴-۳۲۹)

ابوالحسن شاعر و ادیبی مشهور و از استادان نگارش بود. او از نوبختیان شیعی ایرانی بود که در بغداد زندگی می‌کردند و از میان آنها، علما، حکما و متکلمان نام‌آوری برخاستند و خدمات گران‌قدری به مذهب تشیع نمودند، به گونه‌ای که می‌توان گفت: در محیط بغداد و پایگاه خلافت بنی عباس، این خاندان نوبختی بودند که در سایه علم و دانش وسیع و نفوذ سیاسی خود، مدافعان شاخص و صمیمی و سرشناس شیعه و مسئله امامت و غیبت آخرین امام معصوم، که تازه از نظرها غائب شده بود، به شمار می‌رفتند. اینان از جمله خاندان اصیل ایرانی بودند که با قبول آیین اسلام، به خدمت خلفای عباسی و امرای مسلمان درآمدند و از راه نشر علم و حکمت و آداب و اداره برخی مشاغل دیوانی، یادی نیک از خود در تاریخ بر جای نهادند. اعضای این سلاله بزرگ - چنان‌که از اشارات موزخان و شعرا و ادبا برمی‌آید- از نیمه قرن دوم تا اوایل قرن پنجم هجری، بیشتر در دارالخلافه بغداد مصدر کارهای کشوری، و یا در یکی از شعب علوم و ادبیات، شاخص و مورد توجه بودند، به ویژه چند تن از ایشان از پیشوایان جلیل‌القدر فرقه امامیه اثناعشری به شمار آمده‌اند.

برخی از افراد این خاندان در جمع اخبار و اشعار سه تن از بزرگ‌ترین شعرای تازی زبان، یعنی *ابونواس حسن بن هانی* (۱۴۱-۱۹۹)، *ابوعبّاده ولید ابن عبید بختری* (۲۰۶-۲۸۳)، و *علی بن عباس رومی*، رنج‌ها برده و یادگارهای فکر و ذوق این سه سراینده استاد را جاودان ساخته‌اند. جدّ اعلای این خانواده، یعنی «نوبخت» و پسر او *ابوسهل* - که غیر از *ابوسهل* دانشمند معروف عصر غیبت صغراست - و چند تن از پسران این *ابوسهل* از مترجمان زبان فارسی پهلوی به عربی و از منجمان و ستاره‌شناسان زردشتی عهد

ساسانی بودند و به وسیله ترجمه کتبی چند از زبان اجداد خود به نازی، خدمتی به نشر این علم در میان مسلمانان کرده و بسیاری از آداب و معلومات ایرانیان را در باب زیچیه و علم احکام نجوم و غیر آن به مسلمانان عرب زمان آموخته‌اند. شماری از نوادگان *ابوسهل بن نوبخت* با قبول مذهب جعفری، از مدافعان جدی این آیین شدند و در راه تثبیت میانی مذهب و ردّ آراء مخالفان، فداکاری‌ها کردند و با تألیف کتاب‌ها و رساله‌های بسیار، اصول عقاید امامیه را در میان مردم منتشر ساختند. این عده را باید از اولین پیش‌گامان متکلمان امامیه و از بزرگ‌ترین استادان علم کلام این فرقه محسوب کرد. مهم‌ترین ایشان *ابوسهل*، *اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابوسهل* (۲۳۷-۳۱۱) و خواهرزاده او *ابومحمد حسن بن موسی* (م ۳۰۰-۳۱۰) مؤلف کتاب *فرق الشیعه* و کتاب *الآراء والدیانات* است؛ از اولین کسانی که درباره ملل و نحل به تألیف پرداخته‌اند. نیز شیخ *ابواسحاق ابراهیم نوبختی*، که از متکلمان اواسط قرن چهارم است و کتاب عقایدش *یاقوت* نام دارد؛ چند تن دیگر از خاندان نوبختی، مثل *ابویعقوب اسحاق بن ابی‌سهل اسماعیل* (م ۳۲۲) و پسرش *ابوالفضل یعقوب* و *ابوطالب نوبختی* و *ابوالحسن علی بن عباس ابن اسماعیل بن ابی‌سهل بن نوبخت* (۲۴۴-۳۲۴) و پسرش *ابوعبدالله حسین* (م ۳۲۶)، که از کاتبان و منشیان خلفای عباسی و امرای ایشان بود، و چند تن دیگر مانند *ابوالحسن موسی بن کبریا* و *ابومحمد حسن پسر ابوعبدالله حسین* (۳۲۰-۴۰۲)، از مشاهیر علمای اخبار شیعه‌اند. حسین بن روح، نایب سوم امام زمان و وکیل خاص آن حضرت علیه السلام از این خاندان بود.

علی بن عباس در بغداد می‌زیست و به شعر و ادب و مروّت شهرت داشت. *یاقوت حموی* در *معجم الادباء* گفته است: از اخبار بختری و ابن رومی،

قطعه شعری نیکو از وی نقل شده که برای عموزاده خود *اسماعیل بن علی نوبختی* سروده است.

منابع

اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۹۴ و ج ۸، ص ۲۵۰ / *مفاخر اسلام*، ج ۲، ص ۲۴۷-۲۵۰.

علی بن عباس بن ولید بجللی مقانعی (معانی) کوفی (۲-۳۶۰)

ابوالحسن از محدثان و مورخان بود. ذهبی، رجال‌نویس سنّی (م ۷۸۴)، در *سیر اعلام النبلاء*، او را به «الشیخ المصدق الصدوق» ستوده است.

وی دو کتاب *الزکاة و الطهور بکسار بن احمد* و نیز نسخه *ابومقدم*، ثابت بن هرمز را - که روایت او از امام زین‌العابدین علیه السلام است - روایت نموده.

علی بن عباس از طریق ابوکریب و عبّاد بن یعقوب اسدی روایت کرده است. از میان شاگردان و کسانی که از او روایت نموده‌اند، می‌توان به علی بن حسین بن سفیان، محمد بن محمد، علی بن محمد بن زبیر، پسر برادرش یحیی ابن زید بن عباس - از استادان شیخ صدوق - محمد بن عباس بن ماهیار معروف به «ابن حجام» در کتاب *تأویل ما نزل من القرآن*، احمد بن محمد، معروف به «خلیلی» در کتابش - که درباره فضایل امام علی علیه السلام است - و نیز ابوالفرج اصفهانی اشاره نمود.

شیخ طوسی کتاب *فضل الشیعة* را از او می‌داند. سال وفات او را ۳۶۰ گزارش کرده‌اند.

منابع

شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۹۶ و ۲۸۸ / *رجال النجاشی*، ص ۱۱۶، ۱۱۷ و ۱۸۵ / *الاستب*، ج ۵، ص ۲۶۱ / *اللباب فی تهذیب الاستب*، ج ۳، ص ۲۴۵ / *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۴،

ص ۳۴۰، ش ۲۳۶ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۸۸ / تفسیر المصالح، ج ۲، ص ۲۹۴،
ش ۸۲۴۰ / مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۵، ص ۳۹۳، ش ۱۰۱۱۸ و ۱۰۱۲۱ / معجم
رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۶۸، ش ۸۲۲۵ / قاموس الرجال، ج ۷، ص ۱۲ / موسوعة طبقات
الاشعفاء، ج ۴، ص ۲۸۹.



فهرست منابع

۱. *الاختصاص*، شیخ مفید (محمّد بن محمّد بن نعمان)، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
۲. *ادب المرء*، ابوالفرج اصفهانی، به کوشش صلاح‌الدین منجد، بیروت، ۱۹۷۲.
۳. *الارشاد اخبار حجاج*، لوثی ماسینیون، تحقیق حمید طبیبیان، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۷.
۴. *ارشاد الارب الی معرفة الادیب*، یاقوت رومی، تصحیح د. س. مرجلیوت، مصر، هندی بالموسکی، ۱۹۲۸، ج دوم.
۵. *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، شیخ مفید (محمّد بن محمّد بن نعمان)، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
۶. *اعلام النساء المؤمنات*، محمّد الحسون و أمّ علی مشکور، اسوه، ج اول.
۷. *الاعلام*، عمیرالدین زرکلی، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۰، ج پنجم.
۸. *المعجم الشیعی*، سیدمحسن امین عاملی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶.
۹. *الاقبال بالأعمال الحسنة*، سید بن طاووس (علی بن موسی بن جعفر)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷، ج دوم.
۱۰. *الامالی*، شیخ صدوق (محمّد بن علی بن موسی بن بابویه قتی)، ترجمه آیت‌الله کمرهای، کتاب‌خانه اسلامی، ۱۳۶۲، ج چهارم.
۱۱. *الامالی*، شیخ طوسی (محمّد بن حسن)، قم، دارالتقافة، ۱۴۱۴.
۱۲. *املی الامالی*، شیخ حرّ عاملی (محمّد بن حسن)، بغداد، مکتبه الاندلس، ۱۳۸۵ ق.
۱۳. *انباه الرواة علی انباه النحاة*، علی بن یوسف فطّی، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، الهیئة المصریة العامة للكتاب، ۱۴۰۱، ج دوم.
۱۴. *الانساب*، عبدالکریم بن محمّد منصور سمعانی، دارالجنان، ۱۴۰۸.
۱۵. *اوصاف الاشراف*، خواجه نصیرالدین طوسی، تصحیح سیدمهدهدی شمس‌الدین، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹.
۱۶. *ایضاح الاشباه*، حسن بن یوسف حلّی، قم، مؤسسه النشر اسلامی، ۱۴۱۵.
۱۷. *ایضاح المکتون فی الدلیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب والافنون*، اسماعیل بانّا بغدادی، تصحیح رفعت بیلگه الکلیسی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۸. *بحار الانوار لدرر اخبار الائمة الاطهار*، محمّدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴.

۱۹. بعوث فی شرح هرودوتی، سید محمّدباقر صدر، قم، مجمع الشهد آیةالله الصدر الاعلی، ۱۴۰۸، ج دوم.
۲۰. البداية و النهاية، ابن کثیر (اسماعیل بن عمر دمشقی)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷.
۲۱. بشارة المصطفی لشبهة المرثی، محمّد بن محمّد بن علی طبری، نجف الاشرف، مكتبة الحیدریة، ۱۳۸۳، ق، ج دوم.
۲۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد، محمّد بن حسن صفّار قمی، تصحیح و تعلیقه حاج میرزا محسن کوچه باغی تبریزی، قم، کتابخانه آیتالله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۴، ج دوم.
۲۳. بهجة الآمال فی شرح زبدة العقال، ملّا علی علیاری تبریزی، تصحیح حاج سید هدایتالله مسترحمی، تهران، بنیاد فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۳.
۲۴. تاج المروس من جواهر القاموس، محبّ الدین ابوفیض سید محمّد مرتضی حسینی واسطی زبیدی حنفی، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴.
۲۵. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، تهران، فردوس، ۱۳۷۸، ج پانزدهم.
۲۶. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، شمس الدین محمّد بن احمد ذهبی، تحقیق عمر عبدالسلام تدمیری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳، ج دوم.
۲۷. تاریخ التراث العربی، فؤاد سزگین، قم، کتابخانه آیتالله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۲، ج دوم.
۲۸. تاریخ بغداد او مدينة السلام، خطیب بغدادی (ابوبکر احمد بن علی)، دراسة و تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷.
۲۹. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا توسط قرن پنجم ذبیح الله صفا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱.
۳۰. تاریخ مدينة دمشق، ابن عساکر (علی بن حسن بن هبةالله)، دراسة و تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵.
۳۱. تأسیس الشیعة، سید حسن صدر، اعلی.
۳۲. تأویل آیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، سید شرف الدین علی حسینی استرآبادی شروی، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۹.
۳۳. تبصرة العوام فی معرفة العقائد الاثنام (منسوب به) سید مرتضی بن داعی حسینی رازی، تصحیح عباس اقبال، اساطیر، ج دوم.

۳۴. *اندوین فی اخبار قزوین*. عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی. تحقیق عزیزالله عطاردی. بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸.
۳۵. *تذکره العسکرة*. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۶. *تفسیر الفقی*. ابوالحسن علی بن ابراهیم ققی، قم، مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴، ج سوم.
۳۷. *تفسیر فرات الکوفی*. فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۲۰.
۳۸. *تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*. شیخ حرّ عاملی (محمد بن حسن)، قم، مؤسسه آل‌البتیة لاحیاء التراث، ۱۴۰۹.
۳۹. *تفہیم المقال فی علم الرجال*. مامقانی. نهران، جهان.
۴۰. *تہذیب الاحکام فی شرح المنہج للشیخ المفید رضوان‌الله علیہ*. شیخ طوسی (محمد بن حسن)، تحقیق سید حسن موسوی خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵، ج چهارم.
۴۱. *تہذیب المقال فی تفہیم کتاب الرجال للشیخ الجلیل ابرہیم بن علی النجاشی*. سید محمد علی موحد ابطی اصفهانی، نجف اشرف، مطبعة الآداب، ۱۳۹۰ ق.
۴۲. *التوحید*. شیخ صدوق (محمد بن علی بن موسی بن بابویه ققی)، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۹۸ ق، ج دوم.
۴۳. *ثلاث رسائل*. ابوحنّان توحیدی، تحقیق ابراهیم کیلانی، دمشق، معهد الفرنسي.
۴۴. *نواب الاعمال و عقاب الاعمال*. شیخ صدوق (محمد بن علی بن موسی بن بابویه ققی)، قم، شریف رضی، ۱۳۶۴، ج دوم.
۴۵. *جامع الرواة وازاحة الاشتباہات*. محمدعلی اردبیلی، مکتبة المحمّدی.
۴۶. *الجامع فی الرجال*. موسی زنجانی، قم، چاپ‌خانه پیروز، ۱۳۹۴ ق.
۴۷. *الجواهر المصفیة فی طبقات الحلیفہ*. محیی‌الدین ابومحمّد عبدالقادر ابوالوفاء فرشی حنفی مصری، هند، حیدرآباد دکن.
۴۸. *چهار مقاله*. احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، تصحیح محمد معین، تهران، کتاب‌فروشی زوآر، ۱۳۳۳.
۴۹. *خاتمة المستدرک*. میرزا حسین نوری، قم، مؤسسه آل‌البتیة.
۵۰. *خاندان نوبختی*. عباس اقبال آشتیانی، تهران، کتاب‌خانه طه‌وری، ۱۳۵۷، ج سوم.
۵۱. *التعاریف و الجرائح*. قطب‌الدین راوندی، قم، مؤسسه امام مهدی، ۱۴۰۹.
۵۲. *النصائح*. شیخ صدوق (محمد بن علی بن موسی بن بابویه ققی)، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۳، ج دوم.

۵۳. خلاصة الاقوال فی معرفة احوال الرجال، علّامه حلّی (حسن بن یوسف)، قم، دارالذخائر للطبوعات، ۱۴۱۱.
۵۴. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳.
۵۵. دائرةالمعارف تشییح احمد صدر حاج سید جوادی، تهران، نشر شهید سید محتی، ۱۳۸۱.
۵۶. دائرةالمعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۳، ج چهارم.
۵۷. دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۹.
۵۸. دروس فی معرفة العولت والقبلة، حسن حسن زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۶، ج چهارم.
۵۹. الدرر المعانی، سید بن طاووس (علی بن موسی بن جعفر)، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۴.
۶۰. دلائل الامامة، محمّد بن جریر بن رستم طبری، قم، دارالذخائر للطبوعات.
۶۱. دول الاسلام، شمس‌الدین محمّد بن احمد ذهبی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للطبوعات، ۱۴۰۵.
۶۲. الدرر المعانی تصانیف المشیخه، آغا بزرگ طهرانی، قم، اسماعیلیان / تهران، کتابخانه اسلامی، ۱۴۰۸.
۶۳. رجال ابن داود، حسن بن علی بن علی داود حلّی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۶۴. رجال ابن فضال، ابن فضال بن غضائری (احمد بن ابوعبدالله)، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۶، ج دوم.
۶۵. رجال السید بحر العلوم المعروف بالفوائد الرجالیة، تهران، مکتبه الصادق، ۱۳۶۳.
۶۶. رجال الشیخ (الایوب)، شیخ طوسی (محمّد بن حسن)، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۵.
۶۷. رجال الشیخ (الایوب)، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۵.
۶۸. رجال النجاشی (فهرست اسماة مصنفی الشیخه)، تصحیح سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۷.
۶۹. رجال برقی، احمد بن محمّد بن خالد برقی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، ق.
۷۰. رجال کشی (اختیار معرفة الرجال)، محمّد بن عمر بن عبدالعزیز، تحقیق و تصحیح حسن مصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد.

۷۱. رسال فی حدیث رد الشمس، محمّدباقر محمودی، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۹.
۷۲. رساله ابن غالب زراری الی ابن ابنه، ابو غالب زراری، مرکز البحوث و التحقیقات الاسلامیة ولیسته به دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۱۱.
۷۳. روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، محمّدباقر موسوی خوانساری، قم، مکتبه اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ق.
۷۴. ریاحین الشریعة در ترجمه بانوان دانشمند شیعه، ذبیح الله محلّاتی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۳، ج ششم.
۷۵. ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی تبریزی، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۱.
۷۶. ریحانة الادب، میرزا محمّدعلی مدرّس، تبریز، چاپخانه شفق، ج سوم.
۷۷. الزهد، حسین بن سعید کوفی اهوازی، تحقیق میرزا غلامرضا عرفانیان، سید ابوالفضل حسینیان، ۱۴۰۲، ج دوم.
۷۸. سر السلسلة العلویة، ابونصر بخاری، تحقیق سید محمّدصادق بحر العلوم، قم، شریف الرضی، ۱۴۱۳.
۷۹. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین محمّد بن احمد ذهبی، تحقیق ابراهیم زیبق، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳، ج نهم.
۸۰. شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۹ ق.
۸۱. شرح شافية ابن العجايب، رضی الدین محمّد بن حسن استرآبادی نحوی، تحقیق و ضبط و شرح محمّد نورالحسن، محمّد زفراف و محمّد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۳۹۵.
۸۲. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۴، ج دوم.
۸۳. شعب النقی فی درجات الرجال، میرزا ابوالقاسم بن محمّد بن احمد نراقی، تحقیق محسن احمدی.
۸۴. الصراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، تصحیح و تعلیق محمّد باقر بهبودی، مکتبه المرتضویة لاحیاء التراث الجعفریة.
۸۵. صوان الحکمة، ابوسلیمان منطقی سجستانی، تحقیق عبدالرحمان بدوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۹۷۴.

٨٦. *طب الاثني عشر*، عبدالله و الحسين ابنا بسطان، قم، شريف رضى، ١٤١١، ج دوم.
٨٧. *طبقات اعلام الشيعه*، آغا بزرگ طهرانى، قم، مؤسسه اسماعيليان، ج دوم.
٨٨. *طبقات المحققين*، جلال الدين عبدالرحمان سيوطى، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٣.
٨٩. *طبقات الشافعيه*، سبكي (تاج الدين ابونصر عبدالوهاب بن عبدالكافي)، قاهره، دار احياء الكتب العربيه.
٩٠. *طبقات الشافعيه*، عبدالرحيم اسنوى، لبنان، دارالكتب العلميه، ١٤٠٧.
٩١. *طبقات النسايبين*، بكر ابوزيد، رياض، دارالارشاد.
٩٢. *المعبره*، ابراهيم بن علي الوزير، مؤسسه الدراسات التاريخيه، ١٣٩٧ ق.
٩٣. *علل الشرائع*، شيخ صدوق (محمّد بن علي بن موسى بن بابويه قمى)، قم، مكتبه الداوى.
٩٤. *صمده الطالب في انساب آل ابي طالب*، ابن عنبه (جمال الدين احمد بن علي حسيني)، تصحيح محمد حسن آل طالقاني، نجف اشرف، منشورات المطبعه الحيدريه، ١٣٨٠ ق، ج دوم / قم، مؤسسه انصاريان، ١٤١٧.
٩٥. *ميون اخبار الرضا*، شيخ صدوق (محمّد بن علي بن موسى بن بابويه قمى)، تصحيح سيد مهدى حسيني لاجوردى، تهران، جهان، ١٣٧٨ ق.
٩٦. *الفهارات لو الاستفاد و الفهارات*، ابن هلال تقي (ابواسحاق ابراهيم بن محمّد بن سعيد)، تحقيق سيد عبدالزهرا حسيني، مؤسسه دارالكتاب الاسلامى، ١٤١٠.
٩٧. *غايه النهايه في طبقات القراء*، ابن جزرى (شمس الدين ابوالخير محمّد بن محمّد)، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٢، ج سوم.
٩٨. *الفدير في الكتاب و السنه و الادب*، عبدالحسين احمد امينى نجفى، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٣٩٧ ق، ج چهارم.
٩٩. *الغيبه*، محمّد بن ابراهيم نعمانى، تهران، مكتبه الصدوق، ١٣٩٧ ق.
١٠٠. *فرج المهموم في تاريخ علماء النجوم*، سيد بن طاووس (علي بن موسى بن جعفر)، قم، دارالذخائر للمطبوعات.
١٠١. *فرحة القرى بصرحة القرى*، نقيب غياث الدين سيد عبدالكريم بن طاووس، قم، رضى.
١٠٢. *فضائل الصوفيه*، آقا محمّد جعفر بن آقا محمّد علي (آل آقا)، قم، انصاريان، ١٤١٣.
١٠٣. *فضائل الاشهر الثلاثة*، شيخ صدوق (محمّد بن علي بن موسى بن بابويه قمى)، تحقيق ميرزا غلامرضا عرفانيان، نجف اشرف، مطبعه الآداب، ١٣٩٧ ق، ج دوم.
١٠٤. *فلاح السائل و نجاح المسائل*، سيد بن طاووس (علي بن موسى بن جعفر) قم، دفتر تبليغات اسلامى.

۱۰۵. *الفلاکة والمنفلوکین*. احمد بن علی دعلجی، الشعب، ۱۳۲۲ ق.
۱۰۶. *فهرس التواتر*، سید محمّد حسین حسینی جلالی، قم، دلیل ما، ۱۴۲۲.
۱۰۷. *الفهرست (فهرست ابن ندیم)*، ابن ندیم (ابوالفرج محمّد بن اسحاق)، تحقیق محمّد رضا تجدد، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۶.
۱۰۸. *فهرست منتجب‌الدین*، منتجب‌الدین علی بن بابویه رازی، تحقیق سید جلال‌الدین محدّث ارموی، قم، کتاب‌خانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۶۶.
۱۰۹. *الفهرست*، شیخ طوسی (محمّد بن حسن)، نجف اشرف، مکتبه الرضویة.
۱۱۰. *فوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة*، شیخ عباس فتی.
۱۱۱. *فیلسوف ری محمّد بن زکریای رازی*، مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
۱۱۲. *قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشیعة و محدّثیهم*، شیخ محمّد تقی تستری، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۷۹ ق.
۱۱۳. *قصص الابهاء قطب‌الدین سعید بن هبة‌الله راوندی*، تحقیق غلامرضا عرفانیان یزدی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۹.
۱۱۴. *قوس زندگی حلاج*، لویی ماسینیون، ترجمه روان فرهادی، تهران، منوچهری، ۱۳۸۰.
- چ ششم
۱۱۵. *کامل الزیارات*، جعفر بن محمد بن قولویه، نجف اشرف، مرتضویه، ۱۳۵۶.
۱۱۶. *الکامل فی التاریخ*، ابن اثیر (عزالدین علی بن محمّد شیبانی)، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۹.
۱۱۷. *کتاب الفیة للحجة*، شیخ طوسی (محمد بن حسن)، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱.
۱۱۸. *کشف الحجب و الاستار عن اسماء الکتب و الاسفار*، سید اعجاز حسین نیشابوری کنتوری، قم، کتاب‌خانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۹، ج دوم.
۱۱۹. *کشف الخفون*، حاج خلیفه مصطفی بن عبدالله، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰.
۱۲۰. *کتابه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر*، علی بن محمّد بن علی خزرکاز قسی رازی، سید عبداللطیف حسینی کوه کمرهای، قم، بیدار، ۱۴۰۱.
۱۲۱. *کلیات فی علم الرجال*، جعفر سبحانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵، ج دوم.
۱۲۲. *کمال‌الدین و تمام‌النعمه*، شیخ صدوق (محمّد بن علی بن موسی بن بابویه فتی)، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵، ج دوم.

١٢٣. *كنز العمال*. حسام الدين متقى هندی، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٥.
١٢٤. *الكنى واللقاب*. شيخ عباس قمي، طهران، مكتبة الصدر، ١٣٩٧، ج چهارم.
١٢٥. *گلشن ابرار*. پژوهشکده باقرالعلوم، قم، نورالسجاد، ١٣٨٤.
١٢٦. *لزلة البحرین*. يوسف بحرانی، نجف اشرف، ١٣٨٦ ق.
١٢٧. *اللیاب فی تهذیب الاسباب*. عزالدین بن اثیر جزری، بیروت، دار صادر.
١٢٨. *لسان المیزان*. ابن حجر العسقلانی (احمد بن علی)، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
١٢٩. *لغتنامه*. علی اکبر دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ١٣٧٣.
١٣٠. *المجدی فی انساب الطالبین*. ابوالحسن علی بن محمد علوی عمري نسابه، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، قم، کتابخانه آیتالله العظمی مرعشی نجفی، ١٤٠٩.
١٣١. *مجمع الرجال*. عنایتالله بن علی قهبائی، تصحیح و تعلیق سید ضیاءالدین علمامه، اصفهان، کتابفروشی نفی، ١٣٨٧ ق.
١٣٢. *مختصر تاریخ دمشق*. ابن منظور (محمد بن مکرم)، تحقیق احمد راتب حموش و محمد نساجی العمر، دمشق، دارالفکر، ١٤٠٥.
١٣٣. *مدینه للمعجز الائمة الاتنی عشر و دلائل الحجج علی البشر*. سید هاشم بحرانی، قم، مؤسسة معارف اسلامی، ١٤١٤.
١٣٤. *مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة ما یثیر من حوادث الزمان*. ابومحمد عبدالله بن اسعد یافعی یمنی مکتبی، بیروت، مؤسسه اعلمی، ١٣٩٠، ج دوم.
١٣٥. *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*. میرزا حسین نوری، قم، مؤسسة آلالبیت، ١٤٠٨.
١٣٦. *مستدرکات اعیان الشیعة*. سیدحسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤٠٨.
١٣٧. *مستدرکات علم رجال الحدیث*. علی نمازی شاهرودی، تهران، ابن المؤلف، ١٤١٤.
١٣٨. *مشاهیر دانشمندان اسلام (ترجمه الکنی و اللقب، شیخ عباس قمی)*. محمدجواد نجفی، تهران، کتابفروشی اسلامی، ١٣٥٠.
١٣٩. *مشاهیر شعراء الشیعه*. عبدالحسین شیبستری، قم، ستاره، ١٤٢١.
١٤٠. *مصادر الفقه الاسلامی و منابه*. جعفر سبحانی، بیروت، دارالاضواء، ١٤١٩.
١٤١. *معالم العلماء*. ابن شهر آشوب (محمد بن علی)، نجف اشرف، منشورات مطبعة الحیدریة، ١٣٨٠ ق.
١٤٢. *معجم الادبایه*. یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی، بیروت، دارالفکر الاسلامی، ١٤١٢.

۱۴۳. *معجم البلدان*، یاقوت بن عبدالله حموی روی بغدادی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹.
۱۴۴. *معجم المؤلفین*، عمر رضا کخالة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۶ ق.
۱۴۵. *معجم المفسرین من صدر الاسلام حتى عصر الحاضر*، عادل نویهض، قم، مؤسسه نویهض الثقافیه، ۱۴۰۹، ج سوم.
۱۴۶. *معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة*، سید ابوالقاسم موسوی خوئی، ۱۴۱۳، ج پنجم.
۱۴۷. *معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة*، سید ابوالقاسم موسوی خوئی، قم، مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰.
۱۴۸. *مفاخر اسلام*، علی دوانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۴۹. *مقاتل الطالبین و اعیانهم*، ابوالفرج اصفهانی، به کوشش احمد صقر، قاهره، ۱۳۶۸ ق.
۱۵۰. *منهاج آل ابی طالب*، ابن شهر آشوب (محمد بن علی)، سید هاشم رسولی محلاتی، قم، علمامه، ۱۳۷۹ ق.
۱۵۱. *منهاج الاخیار فی شرح الاستبصار*، میر سیداحمد بن زین العابدین علوی عاملی، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۱۵۲. *منتخب الانوار المصیفة*، سید بهاء الدین علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید نبلی نجفی، تحقیق گروه تحقیق مؤسسه امام هادی ع، قم، مؤسسه امام هادی ع، ۱۴۲۰.
۱۵۳. *المنتظم*، ابن جوزی (عبدالرحمان بن علی بغدادی)، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲.
۱۵۴. *منتهی الآمال*، شیخ عباس قتی، قم، هجرت، ۱۳۷۸، ج سیزدهم.
۱۵۵. *منتهی المقال فی احوال الرجال*، محمد بن اسماعیل حائری مازندرانی، قم، مؤسسه آل‌البيت ع، ۱۴۱۶.
۱۵۶. *موسوعة طبقات الفقهاء*، جعفر سبحانی، قم، مؤسسه امام صادق ع، ۱۴۱۸.
۱۵۷. *میزان الاعتدال*، شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی، بیروت، دارالمعرفة.
۱۵۸. *النجوم الزاهرة*، ابوالمحاسن یوسف بن تفری یردی اتابکی، مصر، المؤسسة المصرية، ۱۳۸۳ ق.
۱۵۹. *نقد الايضاح*، مولی محسن فیض کاشانی، تصحیح الویس اسپرنگر التیرولی و مولوی عبدالحق و مولوی غلام قادر.
۱۶۰. *نقد الرجال*، سید مصطفی بن حسین حسینی نغری، قم، مؤسسه آل‌البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۸.

۱۶۱. نقد الرجال. سید مصطفی حسینی نقرشی، قم، الرسول المصطفی، ۱۳۱۸ ق.
۱۶۲. تکت الهمیان فی تکتب العمیان. صلاح‌الدین خلیل بن ابیک صفدی، مصر، جمالیة، ۱۳۲۹ ق.
۱۶۳. نوادر المعجزات، محمد بن جریر طبری شیعی، تحقیق مؤسسه امام مهدی علیه السلام، قم، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۱۰.
۱۶۴. هدایة المحذکین الی طریقة المحذکین، محمد امین بن محمد علی کاظمی، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۵.
۱۶۵. الهدایة فی الاصول والفروع، شیخ صدوق (محمد بن علی بن موسی بن بابویه قتی)، قم، مؤسسه امام هادی علیه السلام، ۱۴۱۸.
۱۶۶. هدیه العارفين اسماء المؤلفين وآثار المصنفين، اسماعیل پاشا بغدادی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۱۶۷. اللؤلؤ بالولیات، خلیل بن ابیک صفدی، تحقیق احمد الارناؤوط و ترکی مصطفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰.
۱۶۸. الوجیزة فی الرجال، محمدباقر مجلسی، تصحیح و تحقیق محمدکاظم رحمان ستایش، نهران، همایش بزرگداشت علّامه مجلسی، دبیرخانه بخش انتشارات / سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۶۹. وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، احمد بن محمد بن خلکان، تحقیق احسان عباس، لبنان، دارالنفیة.
۱۷۰. پنّمة الدهر فی معاسن اهل العصر، ابومنصور عبدالملک نعلابی نيسابوری، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۳.
۱۷۱. الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام بامرّة المؤمنین، سید بن طاووس (علی بن موسی بن جعفر)، قم، مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۱۳.

نمایه اعلام

..... ابن بابویه، ۲۷، ۶۲، ۹۴، ۹۵، ۱۲۹	۱
..... ابن بقیه، ۲۳	ابراهیم اینال، ۲۲۵
..... ابن بنت الباس، ۸۶	ابراهیم بن احمد، ۱۳، ۱۶۱، ۲۰۱، ۲۲۴
..... ابن نَسَاج، ۲۰۷	ابراهیم بن اسماعیل، ۵۵
..... ابن جبلة، ۱۹۳	ابراهیم بن النضر، ۲۱۸
..... ابن جرmoz، ۲۳۵	ابراهیم بن حجاج، ۲۰۹
..... ابن جنسی، ۱۶، ۱۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹	ابراهیم بن حسن، ۲۵۳، ۵۵
..... ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵	ابراهیم بن عاصم، ۱۴۱
..... ابن جوزی، ۲۶، ۳۱۸، ۳۱۹	ابراهیم بن علی، ۱۱۶، ۱۱۷
..... ابن حاتک، ۴۱	ابراهیم بن محمّد، ۴۷، ۷۹، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۲۲
..... ابن حبان، ۱۲۷، ۲۲۳، ۲۸۴، ۳۰۱
..... ابن حکام، ۳۳۱	ابراهیم بن مهزیار، ۲۲۱
..... ابن حجر، ۳۹، ۴۵، ۶۳، ۶۷، ۷۰، ۷۹، ۹۴	ابراهیم بن نصر الدوله، ۲۵۹
..... ۱۲۳	ابراهیم بن هاشم، ۱۱۶، ۲۶۶
..... ابن حماد، ۳۲۴، ۳۲۵	ابراهیم زبیرقان، ۲۰۷
..... ابن خالویه، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲	آبله، ۵۸
..... ابن خلکان، ۲۲، ۱۰۸	ابن ابی زینب، ۱۱۳
..... ابن داود، ۸۱، ۱۷۴، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۴۵	ابن اثیر، ۶۶، ۱۶۵
..... ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۴	ابن اخی الکوکب، ۵۹
..... ۲۹۵، ۳۲۶	ابن اخی طاهر، ۱۸۷
..... ابن درید، ۳۷، ۱۷۰، ۳۰۱، ۳۱۴	ابن اشعث، ۱۷۵
..... ابن رائق، ۷۰	ابن الفریسون، ۲۲۵
..... ابن زولاق، ۱۰۸	ابن التاجر، ۱۸۴
..... ابن زینب، ۲۰۸	ابن العاشر، ۲۱۳
..... ابن سکره، ۲۲، ۲۷، ۳۲	ابن السقاء، ۲۸۵
..... ابن شاهی، ۱۴۳	ابن العاجز، ۱۸۴
..... ابن طبّال، ۲۹۱	ابن العیّاس، ۱۰۰
..... ابن طبالیسی، ۲۷۵	ابن المعنز، ۶۶
..... ابن عبدون، ۲۱۳، ۲۴۶، ۲۴۷	ابن انباری، ۳۸، ۲۵۳، ۳۱۴

ابن عقده، ٨٨، ١١٨، ٢٠١، ٢١٤.....	ابوالجیش، ١٨٥.....
ابن عمید، ٢٠، ٢٥، ٣١٢.....	ابوالحارث، ٢٢٢.....
ابن عباس، ٦٨، ١٢٥، ٢١٩، ٢٢٧.....	ابوالحبیش، ١٨٥.....
ابن غضائری، ٧٧، ٩٨، ١٠٠، ١١٢، ١٤٢، ١٧٢.....	ابوالحرش، ٢١٢.....
١٨٩، ٢٠١، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٤، ٣٢٥.....	ابوالحسن، ١٧، ٣٥، ٣٦، ٣٥، ٣٧، ٣٨، ٥٤، ٧٨.....
ابن قولویه، ٨٧، ١٤٢، ٢٣٤، ٢٥٥، ٢٩٦.....	٧٩، ٩٥، ١٠٧، ١١٨، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤.....
ابن مبارک، ١٦١.....	١٥٣، ١٦٢، ١٧١، ١٧٦.....
ابن مجاهد، ٣٧، ١٩٤.....	١٨٧، ١٨٩، ١٩٢، ١٩٦.....
ابن مقله، ٧٥.....	٢٢٩، ٢٤٠، ٢٤٢، ٢٥٧، ٢٥٨.....
ابن مهیار، ١٦٧.....	٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤.....
ابن نجار، ٢٤٧.....	٢٨٢، ٢٨٥، ٢٨٧، ٢٨٩.....
ابن ندیم، ٣٩، ١٣٨، ١٤٠، ١٦٢، ١٦٨، ١٧٦.....	٢٩٥، ٢٩٢، ٢٩٠.....
١٧٧، ٢٠٢، ٢٨٣.....	٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٢، ٣٢٣.....
ابن نما، ١١٢.....	٣٢٩، ٣٣٠.....
ابن نوبخت، ١٣٩.....	ابوالحسن، ٣٨، ٦٢، ٦٨.....
ابن نوح، ٥٤، ٥٥، ٧٢، ٩٥، ١٠٠، ١٢١، ١٩٩.....	١٥٨، ١٦١، ١٧٦.....
ابن هلال، ٧٩.....	٢٣٢، ٢٦٠، ٢٩٣.....
ابن همام، ١٧٢، ٢٢٩.....	٢٠٦.....
ابن وحشی، ٢٥٧.....	ابوالسرایا، ٩١.....
ابن وکیع، ٢٥٨.....	ابوالصلته، ٢١٨.....
ابن ولید، ١٩، ٦٣، ٢٢٦.....	ابوالطیب، ٢١٢.....
ابهری، ١٢٢، ٢٠٩، ٢٣٠.....	ابوالعباس، ١٥، ٥٤، ٧٣.....
ابواحمد، ٣٨، ١٢٢، ١٥١، ٢١٠، ٢١٥، ٢٥٧.....	١٩٣، ١٥٣، ١٩٢.....
٢٧٣.....	١٩٩، ٢١٥، ٢١٧، ٢٢٧.....
ابواحوص، ١٥٥.....	٢٧٩، ٢٧١.....
ابواسحاق، ٢١، ١٦١، ١٨٠، ٢٠٦، ٢٢٢، ٣٠١.....	ابوالعشار، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣.....
٣٣٠.....	ابوالعطاف، ٩١.....
ابوالاخر، ٩١.....	ابوالعلاء، ٣٨، ٩١، ١٧٥.....
ابوالبختری، ١٨٧.....	ابوالفطریف، ٩١.....
ابوالبناء، ٢٤٢.....	ابوالفتح، ٢٥، ١١٥، ٢٥٥، ٣١٢.....
ابوالجارود، ١١٧، ٢٦٧.....	ابوالفرج، ٢٢، ١١٧، ١٧٠.....
	٢٧٤، ٢٩٠، ٣٠٨، ٣٠٩.....
	٣١٢، ٣١١، ٣١٠.....
	٣١٣، ٣١٤، ٣١٦، ٣١٧.....

.....۳۳۲.۳۲۲.۳۰۷.۳۰۱.۲۷۹.۲۷۷۳۳۱.۳۲۱.۳۲۰
.....ابوجهم، ۲۵۰ابوالفضائل، ۱۱۷
.....۲۳۳.۱۸۰.۱۷۸.۱۲۷ابوالفضل، ۲۳. ۶۰. ۱۷۳. ۱۹۴. ۱۹۵. ۱۹۶
.....ابوحسین، ۱۱۸. ۶۵۲۱۹. ۲۲۶. ۲۳۰. ۲۳۰
.....ابوحض، ۱۶۱ابوالقوارس، ۲۴۷
.....ابوحمز، ۲۵۰ابوالقاسم، ۱۷. ۵۴. ۵۶. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۳. ۶۴. ۶۹
.....ابوحمز، ثمالی، ۱۴۶۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۸. ۹۶. ۱۰۸. ۱۰۹. ۱۱۰
.....ابوحنیفه، ۱۰۸. ۱۰۸. ۲۶۱۱۱۵. ۱۱۶. ۱۱۹. ۱۲۱. ۱۲۲. ۱۲۵. ۱۴۹
.....ابوحیان، ۱۷۷. ۳۲۱۵۱. ۱۵۲. ۱۵۵. ۱۶۱. ۱۶۶. ۱۷۵. ۱۷۹
.....ابوخالد، ۲۰۷۱۸۲. ۱۸۶. ۱۸۸. ۱۹۰. ۱۹۵. ۱۹۸. ۲۰۵
.....ابوعیوب، ۳۱۴۲۰۶. ۲۰۷. ۲۱۵. ۲۲۵. ۲۲۲. ۲۲۸. ۲۴۰
.....ابوخطاب، ۱۹۵۲۴۵. ۲۴۷. ۲۵۷. ۲۶۵. ۲۷۱. ۲۷۹. ۲۸۰
.....ابوخلیفه، ۱۹۱۲۸۱. ۲۸۶. ۲۸۸. ۲۹۱. ۲۹۲. ۳۰۱. ۳۰۵
.....ابودلف عجلی، ۲۰۲۳۱۴. ۳۲۲
.....ابوذر، ۲۷۱. ۴۶ابوالمرجی، ۹۱
.....ابوریحان، ۲۹۹. ۱۷۷ابوالمعالی، ۹۱
.....ابوزرع، ۱۹۴ابوالمتصم، ۳۱۲
.....ابوزکریا، ۳۱۵. ۲۱۸ابوالفضل، ۵۱. ۹۸. ۱۴۷. ۱۴۸. ۱۵۱. ۱۵۹
.....ابوزید، ۱۷۹. ۱۷۷. ۱۷۶۳۰۲
.....ابوسعید، ۱۸۴. ۱۵۳. ۱۱۵. ۹۸. ۶۵. ۶۱. ۳۷ابوالهثم، ۱۸۰
.....ابوسلیمان، ۱۷۸. ۱۵۶ابوالهیجاء، ۱۵۳. ۹۱. ۷۵
.....ابوسهل، ۳۲۹. ۱۸۲. ۱۷۷. ۱۳۷. ۱۱۵. ۷۲ابوبحر، ۶۹
.....ابوشجاع، ۲۸۵ابوهبیر، ۱۹۷. ۲۳۴
.....ابوشکو، ۱۸۰ابوبکر، ۳۱. ۳۷. ۳۸. ۴۰. ۵۱. ۷۴. ۷۶. ۸۸
.....ابوصالح، ۲۶۸. ۱۵۲۱۱۵. ۱۲۷. ۱۳۳. ۱۶۳. ۱۷۲. ۱۷۵. ۱۹۱
.....ابوطالب، ۱۱۸. ۱۱۳. ۱۱۲. ۱۱۱. ۵۱. ۴۹۲۰۶. ۲۰۹. ۲۱۴. ۲۳۴. ۲۳۶. ۲۳۸. ۲۴۲
.....۱۲۹. ۱۴۷. ۱۸۷. ۲۲۴. ۲۲۲. ۲۲۲. ۲۴۲. ۲۴۵۲۵۳. ۲۹۷. ۳۰۱
.....۲۳۰. ۳۲۰. ۳۲۳. ۲۷۲. ۲۷۱. ۲۶۸. ۲۶۷. ۲۴۶ابونعمان، ۲۹۹
.....ابوطاهر، ۲۳۰. ۲۵۹. ۲۵۲. ۲۱۶. ۲۱۴. ۲۳ابونور، ۱۵۰
.....۳۲۸. ۳۲۷ابوجعفر، ۷۲. ۷۶. ۸۲. ۹۶. ۹۷. ۱۰۱. ۱۴۱
.....ابوطیب، ۲۵۷. ۱۲۹. ۹۱. ۵۲۱۴۶. ۱۵۰. ۱۷۱. ۲۰۵. ۲۱۲. ۲۱۳. ۲۲۹

..... ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۵۵، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۳ ۲۲۰، ۱۶۹، ۹۷، ۴۷، ۴۷	ابوعباس،
..... ۳۲۰، ۳۲۲ ۵۵، ۵۳، ۴۴، ۴۲، ۳۶، ۲۰، ۱۸، ۱۷	ابوعبدالله،
..... ۱۲۷ ۸۲، ۷۹، ۷۷، ۷۲، ۷۰، ۶۵، ۶۴، ۶۲، ۶۰، ۵۹	ابومشعر،
..... ۳۳۱ ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۷، ۹۶، ۹۳، ۸۷، ۸۵، ۸۳	ابومقدام،
..... ۱۸۸ ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳	ابومنصور،
..... ۲۹۰، ۲۹۲ ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۳	ابونصر،
..... ۲۷۸، ۱۹۷ ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۵	ابونعیم،
..... ۲۲۹، ۲۹ ۲۰۷، ۲۰۱، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۷۸	ابونواس،
..... ۲۷۸، ۴۶ ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۲۷، ۲۱۸، ۲۱۱، ۲۰۹، ۲۰۸	ابوهاشم،
..... ۶۸ ۳۰۷، ۳۰۶، ۲۸۵، ۲۶۹، ۲۵۷، ۲۴۱، ۲۴۰	ابوهیثم،
..... ۲۰۰ ۳۳۰، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۱۴	ابویزید،
..... ۳۳۰، ۱۳۲ ۱۳۳	ابوعبیده،
..... ۲۰۹، ۱۴۴، ۱۱۶ ۲۱۸، ۲۱۶	ابوعتاب،
..... ۲۲۷ ۲۶۴، ۲۵۵، ۱۶۸، ۱۶۳	ابوعثمان،
..... ۱۲۷ ۹۱	ابوعذنان،
..... ۸۳ ۱۲۷	ابوعروبه،
..... ۴۷ ۲۱۲	ابوعلاء،
..... ۵۵ ۴۹، ۴۷، ۴۱، ۳۰، ۳۸، ۱۹، ۱۶، ۱۵، ۱۴	ابوعلی،
..... ۱۸۱، ۷۲، ۶۹، ۱۳ ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۹۴، ۷۲، ۵۹، ۵۴، ۵۰
..... ۲۷۷ ۲۰۴، ۲۰۰، ۱۹۵، ۱۷۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۱۸
..... ۲۸۵، ۱۵۷، ۱۰۲، ۱۹، ۱۸ ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۳، ۲۲۸
..... ۳۲۳ ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۰۱، ۲۸۴، ۲۶۴، ۲۶۲
..... ۲۲۱، ۱۲۲ ۸۴، ۵۶، ۴۵، ۳۷	ابوعمر،
..... ۵۹ ۱۷۰	ابوفتح،
..... ۸۲ ۱۵۳، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰	ابوفراس،
..... ۲۸۵ ۲۸۸	ابوقناده،
..... ۱۴۸ ۱۲۰	ابوقریاط،
..... ۱۴۷، ۱۰۱ ۳۳۱	ابوکریم،
..... ۳۱۱ ۱۵۰، ۱۲۵، ۱۰۸، ۱۰۱، ۸۲، ۵۳، ۱۳	ابومحمّد،
..... ۲۰۶، ۱۹۴ ۱۹۳، ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۶۳، ۱۶۱
..... ۲۵۷، ۲۳۵، ۱۹۳، ۱۵۴ ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۲۴، ۲۰۱، ۲۰۰

..... احمد بن هشام. ۱۳. ۱۲۴ ۲۸۲
..... احمد بن هلال. ۵۰. ۱۵۸. ۲۲۸. ۲۲۹ احمد بن حجاج. ۲۱۲
..... احمد بن هود. ۱۰۲ احمد بن حمزه. ۲۲۱
..... احمد بن ولید. ۱۵۱ احمد بن حموک. ۱۲۵
..... احمد بن یحیی. ۱۴. ۱۴۸. ۲۲۳. ۲۴۳. ۲۶۵ احمد بن داود. ۱۲۴. ۱۷۲
..... ۲۷۹ احمد بن زیاد. ۲۶۶
..... احمد بن یوسف. ۲۰۴ احمد بن سداد. ۱۸۸
..... احمد بن یونس. ۱۹۴ احمد بن عباس. ۲۷۵
..... احمدیون. ۵۷ احمد بن عبدالواحد. ۱۰۲. ۱۷۲. ۱۷۵. ۲۱۲
..... احمدی. ۱۸۹ ۲۴۷
..... احول. ۱۲۵ احمد بن عبدون. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۸۴. ۱۰۰. ۱۰۲
..... اخباری. ۸۱. ۱۶۷. ۳۲۱ ۱۰۲. ۱۰۴. ۲۱۳. ۲۸۵. ۲۸۶
..... اخفش. ۲۵۶. ۲۶۵ احمد بن عبید. ۱۶۲. ۱۷۷. ۲۰۷
..... ادبیات. ۱۰۷. ۱۱۵. ۲۵۰. ۲۵۷. ۲۶۳. ۲۹۸ احمد بن عبدالله. ۲۰۷
..... ۳۱۵. ۳۱۹. ۳۲۹ احمد بن علی. ۴۵. ۴۷. ۵۴. ۸۴. ۱۰۲. ۱۰۴
..... ادریس. ۱۸. ۹۷. ۱۵۱. ۲۲۸ ۱۷۲. ۱۹۹. ۲۲۰. ۲۲۲. ۲۲۳. ۲۲۶. ۲۵۴
..... آدمی. ۱۵۳. ۲۰۷. ۲۲۸ ۲۷۵. ۲۷۶. ۲۸۳. ۳۰۸
..... ادیب. ۲۰. ۳۶. ۸۳. ۱۱۴. ۱۷۶. ۲۴۳. ۲۴۶ احمد بن عمر. ۱۷۵
..... ۲۴۸. ۲۵۰. ۲۵۲. ۲۵۸. ۲۸۹. ۳۰۹ احمد بن عیسی. ۱۵. ۲۱۲
..... آذربایجانی. ۲۲۱ احمد بن فضل. ۱۱۵. ۲۳۶
..... ارتفاع. ۲۴۴ احمد بن کامل. ۱۱۵
..... ارزنی. ۱۷۱ احمد بن لؤلؤ. ۷۹
..... ارفط. ۵۸ احمد بن محبت. ۱۶. ۶۷. ۸۴. ۹۰. ۹۱. ۹۷
..... ازدی. ۱۶۸. ۱۹۳. ۲۱۰. ۲۱۸. ۲۵۵. ۲۵۹ ۱۱۵. ۱۱۸. ۱۲۲. ۱۴۶. ۱۵۱. ۱۵۶. ۱۵۷
..... ۲۶۹. ۲۸۲. ۲۸۳. ۳۰۶ ۱۶۷. ۱۸۲. ۲۰۷. ۲۰۸. ۲۱۰. ۲۲۱. ۲۲۲
..... ازهری. ۱۷۵ ۲۳۱. ۲۳۳. ۲۳۶. ۲۴۴. ۲۴۶. ۲۵۰. ۲۵۶
..... استرآبادی. ۲۳۹ ۲۶۶. ۲۶۹. ۲۷۶. ۲۷۷. ۲۷۹. ۲۸۱. ۲۸۵
..... اسحاق بن ابراهیم. ۵۵. ۱۸۹. ۲۱۸. ۲۶۶ ۲۹۶. ۳۲۶. ۳۲۷. ۳۲۸. ۳۳۱
..... اسحاق بن جعفر الملک. ۲۷۳ احمد بن مغلس. ۲۴۳
..... اسد بن اعتر. ۱۵۵ احمد بن موسی. ۱۶۲. ۱۶۶. ۲۷۹
..... اسد بن عبدالله. ۱۹۱ احمد بن نصر. ۱۰۲

..... ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۴۹	آل اعین ۲۹۵، ۲۷۹، ۱۹۵، ۱۶۰، ۱۱۸، ۶۹، ۱۶	لسدی
..... ۳۱۸، ۳۱۲، ۱۸۹	آل بویه ۳۳۱، ۳۰۱
..... ۳۱۷	آل نوابه ۱۷۳، ۷۲	اسکافی
..... ۳۱۸، ۳۱۲	آل حمدان ۲۵۵، ۸۷	اسلمی
..... ۲۰۵	آل طولون ۱۶۱	اسماعیل ابوالقاسم
..... ۲۶۸	آل مرتضیٰ ۵۵	اسماعیل بن ابراهیم
..... ۳۱۸	آل مہلب ۲۲۰، ۱۹۰	اسماعیل بن عیاد
..... ۱۳۲	آل الحسن ۱۶۹	اسماعیل بن عبداللہ
..... ۲۳۵، ۲۳۴	آل داود ۲۸۷	اسماعیل بن عدی
..... ۲۲۳	آل سلمہ ۳۳۱، ۳۳۰، ۲۸۳	اسماعیل بن علی
..... ۱۰۷	امام الفقہاء ۲۷۸	اسماعیل بن محمد
..... ۳۰۲	امام المورخین ۱۲۷	اسماعیل بن موسیٰ
..... ۲۵۳	امام کبیر ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۰۸، ۵۱	اسماعیلی
..... ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۲، ۸۲، ۶۰، ۳۹، ۲۰	امامی ۴۰، ۳۸	اسنوی
..... ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۳، ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۵۴، ۱۴۶ ۳۲۳، ۹۷، ۹۶، ۷۲	اسود
..... ۲۷۱، ۲۶۶، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۱۴ ۲۸۹	اشرف بن علی
..... ۱۲۴، ۴۹	آمدی ۲۵۴	اشعر
..... ۲۹، ۲۰	امرولقیس ۱۹۸، ۱۵۷، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۰۲، ۶۱، ۱۹	اشعری
..... ۲۷۳	آملی ۳۲۳، ۳۰۱، ۲۸۵، ۲۳۱
..... ۳۱۷، ۳۰۹، ۳۰۸	اموی ۳۰۹، ۲۳۶	اصہانی
..... ۲۰۲	امیر بکر بن عبدالعزیز ۱۸۳، ۱۶۸، ۱۴۷، ۶۴، ۶۳، ۶۱، ۳۵، ۱۵	اصل
..... ۳۲۶، ۳۰۱، ۲۱۸، ۱۸۹، ۱۷۱، ۱۵۹	امین ۲۶۵، ۲۶۱، ۲۵۳، ۲۳۳، ۲۰۹، ۲۰۷، ۱۹۲
..... ۱۴۷، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۵۱، ۴۹، ۳۸	انیاری ۲۹۹، ۲۸۹
..... ۳۱۴، ۳۰۱، ۲۷۸، ۲۵۳، ۲۴۸، ۲۴۵، ۲۴۳، ۱۵۸ ۱۲۸	اطرف
..... ۱۷۶	انیانی ۲۸۹	اطروش
..... ۳۱۰، ۱۹۷، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۳۶، ۶۷، ۴۶	انساب ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۰۰، ۱۶۴	اعتزال
..... ۲۷۸، ۲۲۰، ۱۹۷، ۱۸۹، ۱۲۷	انصاری ۱۸۶، ۴۷	اھرج
..... ۵۱، ۱۶	انطاکی ۱۵۵	اعفر
..... ۳۱۸، ۱۰۰، ۵۴	اھوازی ۲۴۹	اھین بن سُنَّش
..... ۳۰۶، ۲۱۸	اودی ۸۳	افطس
..... ۳۱۴	اھذھی ۲۷	افندی

..... ۵۱. بشر بن هلال. ۳۰۴. ۲۵۰. ۱۸۳. ۱۸۰. ۱۷۶. ۶۹. ۶۰. ایرانی.
..... ۶۵. تَشْنُوی. ۳۲۹
..... ۲۰۹. ۱۹۸. ۱۵۵. ۱۲۲. ۱۱۳. ۴۲. ۱۵. بصری. ۱۲۷. آیوب بن محمّد.
..... ۲۸۳. ۲۵۷. ۲۲۱. ۲۱۰. ۲۲۱. ۱۲۲. آیوب بن نوح.
..... ۲۰۴. ۲۰۳. بطلمیوس. ب
..... ۱۱۱. ۱۱۰. ۱۰۹. ۸۸. ۵۱. ۳۰. ۲۰. بغدادی. ۱۴. بابانه.
..... ۱۳۳. ۱۳۰. ۱۲۷. ۱۱۵. ۱۱۴. ۱۱۳. ۱۱۲. ۲۴۵. بابوشیه.
..... ۲۴۴. ۲۳۸. ۲۳۴. ۲۲۷. ۱۹۱. ۱۷۴. ۱۶۵. ۹۶. ۹۴. ۶۳. ۱۵. بابویه.
..... ۳۲۰. ۲۸۳. ۲۸۰. ۲۵۷. ۲۵۴. ۱۸۸. بادرانی.
..... ۲۰۷. بقّال. ۱۸۸. بادریانی.
..... ۳۳۱. ۷۸. بکّار. ۱۴۱. بجلّی.
..... ۵۰. بکر بن وائل. ۲۳۸. بجلیه.
..... ۲۹۱. ۲۳۸. ۱۷۵. بکری. ۲۷۵. جبیره بن اسامه.
..... ۲۵۱. بکیر بن اعین. ۳۳۰. ۳۲۹. بختری.
..... ۲۵۱. بکیری. ۹۴. بخرانی.
..... ۲۹۹. بلاذری. ۲۵. ۲۴. ۲۳. بختیار.
..... ۳۰۱. ۱۸۵. ۱۸۰. ۱۷۹. ۱۷۷. ۱۷۶. بلخی. ۱۱۷. بدر لؤلؤ.
..... ۱۳۳. بن اشنانی. ۲۸۳. بربری.
..... ۱۷۵. ۳۷. بن انباری. ۳۱۴. برنی.
..... ۷۰. ۶۳. ۶۲. ۵۱. ۵۰. ۴۹. ۱۹. ۱۵. بن بابویه. ۴۵. برسی.
..... ۱۷۲. ۱۶۰. ۱۳۷. ۱۲۲. ۱۲۱. ۹۷. ۹۵. ۹۳. ۲۹۶. ۲۷۷. ۲۷۶. ۲۶۶. ۱۹۷. ۱۸۲. ۶۰. برقی.
..... ۳۲۶. ۳۲۳. ۳۲۲. ۲۷۴. ۲۷۳. ۱۴۵. برمکی.
..... ۶۲. ۶۰. ۵۱. بن بندار. ۳۳۸. بُزید.
..... ۲۲۹. بن جندی. ۳۱۴. ۳۱۲. بریدی.
..... ۳۲۷. ۲۸۷. ۲۰. بن حجاج. ۲۱۳. ۱۶۷. ۱۳۰. ۱۲۵. ۱۰۲. ۸۰. ۷۹. بزرگ.
..... ۱۷۰. ۱۶۹. ۳۶. بن خالویه. ۲۶۹. بزرج.
..... ۱۷۵. ۱۶۹. بن درید. ۳۲۷. ۲۰۸. بزطی.
..... ۵۱. بن سهم. ۱۰۴. ۱۰۲. ۱۰۱. ۱۰۰. ۱۹. بزوفری.
..... ۵۱. بن سهیل. ۲۳۷. ۲۱۸. ۲۱۷. ۶۸. بسطام.
..... ۳۲۲. ۱۴۴. بن عبّاس بن علی. ۱۹۱. بسطامی.
..... ۲۶۹. ۲۱۷. ۵۱. بن عقده. ۱۷. بشار.

بن عمید، ۲۵	بویهی، ۲۰، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۳۰، ۲۷۰، ۲۷۳
بن عیاش، ۲۱۸	بیرونی، ۱۷۷، ۲۹۹
بن قولویه، ۵۴، ۷۸، ۸۷، ۱۲۳، ۱۵۱، ۴۱۱	پ
۲۹۶، ۲۸۳	پاینده، ۳۰۵
بن مغیره، ۵۳، ۱۱۵، ۲۳۶	پزوهشگر، ۳۰۱
بن نوح، ۵۴، ۷۳، ۹۷، ۱۹۹، ۲۸۳	پهلوی، ۳۲۹
بن ولید، ۶۲، ۱۲۳، ۲۲۶، ۳۰۶، ۳۳۱	پیامبر هرزگی، ۲۷
بن یطین، ۵۰	ت
بنادرة الحدیث، ۶۱، ۱۸۳	تاتانه، ۱۴
بنان، ۱۴۶	تاجر، ۱۸۴
بنت الیاس، ۸۵	تاریخ بغداد، ۱۱۴، ۱۶۵، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۷۸
بندار، ۶۰، ۶۱، ۱۸۲، ۱۸۳	تاریخ نگار، ۱۱۶
بندیجی، ۲۷۰	تخمیس، ۲۷۱
بندیخی، ۲۷۰	تسیری، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۹۹
بندلیجی، ۲۷۰	تغلب، ۶۴
بندیجی، ۲۶۹، ۲۷۰	تغلی، ۹۰، ۱۵۳
بنی نمیم، ۲۳۷	تقیه، ۷۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۱، ۱۶۳
بنی حزمه، ۶۷	تلکبری، ۱۸، ۱۹، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۴، ۵۶، ۵۹
بنی حمدان، ۹۰، ۹۲، ۱۵۳	۸۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۴۸
بنی شیبان، ۲۵۰	۱۵۰، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۰۸
بنی صرم، ۶۷	۲۱۲، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۸۳
بنی عباس، ۷۰، ۳۱۷، ۳۲۹	۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۳
بنی عدی، ۹۰، ۹۸، ۳۲۴	تمیم بن احمد، ۲۱۸
بنی قُشَیر، ۲۹۱	تمیم بن عیسی، ۵۴
بنی مالک بن حبیب، ۴۹	تمیمی، ۸۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۸، ۱۷۵، ۲۰۹، ۲۱۰
بنی نوفل، ۶۸	۲۱۴، ۲۱۸، ۲۳۷
بنی هانم، ۵۵	تناسخ، ۶۴
بنی هذیل، ۲۹۷	توغی، ۱۷۵، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵
بهاء الدوله، ۲۵۸	نوحیدی، ۱۷۷
بهبهانی، ۴۴، ۴۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۰	توفیق، ۷۳
بوشنجی، ۵۳	ث
	ثابت بن دینار، ۱۴۶

..... جعفر بن مبارک، ۱۶۱
 جعفر بن متیل، ۷۱
 جعفر بن محمد، ۵۴، ۷۷، ۷۸، ۸۷، ۱۰۲، ۱۲۰،
 ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۷۸، ۱۹۲، ۱۹۴،
 ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۵،
 ۲۹۶، ۳۰۱
 جعفری، ۱۱۶، ۲۷۸، ۲۹۰، ۳۳۰
 جعفی، ۶۴، ۶۹، ۹۱، ۱۲۵، ۱۴۴
 جغرافیا، ۱۱۵، ۳۰۵
 جغرافیدان، ۲۹۶، ۳۰۱
 جلالی، ۲۸۲
 جلودی، ۱۵، ۱۱۸، ۲۱۰، ۳۲۴

..... جمعی، ۱۷۵
 جانانز، ۱۸۹
 جندی، ۱۸۲
 جنسی، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰،
 ۲۶۱، ۲۶۲
 جنید بغدادی، ۱۳۲
 جهری، ۳۰۱
 جهم بن بکیر، ۳۲۷
 جهودانکی، ۱۷۶
 جوانی، ۲۲، ۲۷، ۴۷، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۵۶، ۲۶۱،
 ۲۷۰، ۲۷۷، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۰
 جوانی، ۴۸
 جوقی، ۲۹۳
 جونان، ۲۵۶
 جوهری، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۷۵، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹،
 ۲۲۷، ۲۷۰، ۲۷۱
 جیهانی، ۱۷۸

ج

..... چغانیان، ۱۷۶
 چینی، ۱۶۵، ۳۰۴

..... ثابت بن محمد، ۲۵۷
 ثابت بن هرمز، ۳۳۱
 ثالانہ، ۱۴
 ثعلابی، ۳۰، ۳۱، ۳۱، ۹۳، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۹۰،
 ۱۹۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۸۱، ۳۰۹
 ثعلب، ۲۴۳، ۲۶۵، ۳۱۱
 ثعلبہ بن میمون، ۸۶
 ثقیب، ۲۲۵
 ثقفی، ۲۱، ۷۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۸۶، ۳۱۳
 ثلاج، ۵۳، ۵۶، ۱۶۱
 ثمانینی، ۲۵۷، ۲۶۵
 ثولیبہ، ۳۱۷

ج

..... جابر بن عبدالله، ۲۰۰
 جابر بن یزید، ۶۹، ۱۴۴
 جادو، ۱۳۴
 جبانی، ۱۵۵، ۱۷۲، ۲۰۰، ۳۰۱
 جحظة، ۳۱۴، ۳۱۶
 جدلی، ۱۲۸
 جراح، ۱۲۳، ۲۷۸
 جرجانی، ۱۰۱، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۷۰
 جردقه، ۲۵۳
 جزائری، ۲۶۷
 جزی، ۱۲۶
 جعلی، ۸۸، ۲۱۴، ۲۳۸
 جعدی، ۳۰۹
 جعفر الحجبة، ۱۸۶
 جعفر بن احمد، ۵۸، ۷۱، ۷۲، ۱۶۲، ۱۸۴، ۱۸۵،
 ۳۰۶
 جعفر بن حسین، ۸۰، ۱۵۱
 جعفر بن علی، ۶۲، ۶۳
 جعفر بن قدامه، ۳۱۴

ح	
..... ۱۸۹	حسن بن ثوبہ، ۱۸۹
..... ۲۵۱	حسن بن جہم، ۲۵۱
..... ۶۰ ۵۶	حسن بن حسن، ۵۶ ۶۰
..... ۲۶۶	حسن بن حمزہ، ۲۶۶
..... ۱۱۰	حسن بن راشد، ۱۱۰
..... ۳۱۴ ۱۹۷	حسن بن سہل، ۱۹۷ ۳۱۴
..... ۱۵۳	حسن بن طلحہ، ۱۵۳
..... ۲۲۱ ۸۴	حسن بن ظریف، ۸۴ ۲۲۱
..... ۳۲۲ ۲۵۳ ۱۴۴	حسن بن عبیداللہ، ۱۴۴ ۲۵۳ ۳۲۲
..... ۱۱۹ ۱۰۱ ۸۶ ۷۹ ۵۵ ۲۷	حسن بن علی، ۲۷ ۵۵ ۷۹ ۸۶ ۱۰۱ ۱۱۹
..... ۲۰۷ ۱۹۳ ۱۷۵ ۱۶۲ ۱۶۰ ۱۵۳ ۱۲۵	حسن بن علی، ۱۲۵ ۱۵۳ ۱۶۰ ۱۶۲ ۱۷۵ ۱۹۳ ۲۰۷
..... ۳۲۲ ۲۸۹ ۲۸۶ ۲۷۴ ۲۲۱	حسن بن علی، ۲۲۱ ۲۷۴ ۲۸۶ ۲۸۹ ۳۲۲
..... ۳۲۲	حسن بن فاسم، ۳۲۲
..... ۱۴۵	حسن بن متیل، ۱۴۵
..... ۱۹۳ ۱۵۶	حسن بن محبوب، ۱۵۶ ۱۹۳
..... ۱۴۷ ۱۴۶ ۱۲۴ ۹۷ ۹۵ ۶۰	حسن بن محمد، ۶۰ ۹۵ ۹۷ ۱۲۴ ۱۴۶ ۱۴۷
..... ۲۱۴ ۳۰۱ ۲۹۳ ۲۷۸ ۲۴۶ ۲۲۶ ۱۸۷	حسن بن محمد، ۱۸۷ ۲۲۶ ۲۴۶ ۲۷۸ ۲۹۳ ۳۰۱ ۲۱۴
..... ۳۰۱ ۲۶۶ ۱۵۵ ۱۴۶ ۸۴	حسن بن موسیٰ، ۸۴ ۱۴۶ ۱۵۵ ۲۶۶ ۳۰۱
..... ۳۳۰	حسن بن موسیٰ، ۳۳۰
..... ۳۲۹	حسن بن ہانی، ۳۲۹
..... ۱۷۲	حسن بن ولید، ۱۷۲
..... ۵۷ ۵۶	حسن منشی، ۵۶ ۵۷
..... ۲۰۹ ۲۰۷ ۲۰۵ ۵۵	حسنی، ۵۵ ۲۰۵ ۲۰۷ ۲۰۹
..... ۱۴۴ ۷۲ ۱۵ ۱۴ ۱۳	حسین بن ابراہیم، ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۷۲ ۱۴۴
..... ۱۲۸	حسین بن ابوطوب، ۱۲۸
..... ۱۹۴	حسین بن ابی خطاب، ۱۹۴
..... ۳۶ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۳	حسین بن احمد، ۱۳ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۳۶
..... ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴	حسین بن احمد، ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۲ ۵۳ ۵۴
..... ۲۵۷ ۱۷۰ ۱۶۹ ۱۶۱ ۱۵۱ ۱۲۵ ۹۷ ۵۵	حسین بن احمد، ۵۵ ۹۷ ۱۲۵ ۱۵۱ ۱۶۱ ۱۶۹ ۱۷۰ ۲۵۷
..... ۲۶۴	حسین بن احمد، ۲۶۴
..... ۵۷ ۵۶	حسین بن ادريس، ۵۶ ۵۷
..... ۹۴	حائری، ۹۴
..... ۱۷۲	حاجی، ۱۷۲
..... ۲۷۵	حارث بن ثعلبہ، ۲۷۵
..... ۲۸۸	حارث بن ربیع، ۲۸۸
..... ۱۵۳	حارث بن سعید، ۱۵۳
..... ۹۲	حارث بن نعمان، ۹۲
..... ۲۵۰ ۱۸۳ ۱۲۷ ۸۸ ۶۱ ۵۱ ۳۸	حافظ، ۳۸ ۵۱ ۶۱ ۸۸ ۱۲۷ ۱۸۳ ۲۵۰
..... ۱۰۶	الحاکم بامر اللہ، ۱۰۶
..... ۱۹۹ ۱۶۳ ۱۲۷ ۱۰۹ ۱۰۶ ۵۵ ۱۶	حاکم، ۱۶ ۵۵ ۱۰۶ ۱۰۹ ۱۲۷ ۱۶۳ ۱۹۹
..... ۲۸۹	حاکم، ۲۸۹
..... ۱۳۴ ۷۵	حامد بن عباس، ۷۵ ۱۳۴
..... ۵۱	حامد بن یحییٰ، ۵۱
..... ۱۵۴	حامد بن یحییٰ، ۱۵۴
..... ۱۶۲	حباب بن صالح، ۱۶۲
..... ۲۹۳ ۲۸۲ ۱۶۲	حجری، ۱۶۲ ۲۸۲ ۲۹۳
..... ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰	حجاج، ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹
..... ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰	حجاج، ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱
..... ۹۰	حجّال، ۹۰
..... ۱۸۶	حجّۃ اللہ، ۱۸۶
..... ۳۱۶ ۳۱۰ ۲۷۲ ۱۱۶ ۸۵ ۲۱	حزّ عاملی، ۲۱ ۸۵ ۱۱۶ ۲۷۲ ۳۱۰ ۳۱۶
..... ۱۲۶	حزّانی، ۱۲۶
..... ۸۲	حزنی، ۸۲
..... ۱۷۴	حزیر، ۱۷۴
..... ۴۷	حزیق، ۴۷
..... ۶۷	حزیمی، ۶۷
..... ۲۱۸	حزیر بن احمد، ۲۱۸
..... ۳۱	حسبہ، ۳۱
..... ۹۵	حسنگا، ۹۵
..... ۲۹۰ ۱۰۸	حسن بن ابراہیم، ۱۰۸ ۲۹۰
..... ۲۸۹ ۲۵۶ ۵۳ ۵۰	حسن بن احمد، ۵۰ ۵۳ ۲۵۶ ۲۸۹

.....	حسين بن بسطام، ۲۱۸، ۲۱۶
.....	حسين بن جعفر، ۵۸
.....	حسين بن حسن، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۹۵، ۹۶، ۲۲۶
.....	حسين بن حسين، ۶۲، ۶۸
.....	حسين بن حصون، ۶۹
.....	حسين بن حكيم، ۲۹۲، ۲۸۲، ۱۶۲
.....	حسين بن حمدان، ۶۴، ۹۰
.....	حسين بن خالدويه، ۱۵۴، ۱۷۰
.....	حسين بن داود، ۶۵، ۶۶
.....	حسين بن روح، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶
.....	۹۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۴، ۲۷۸، ۳۲۳
.....	۳۳۰
.....	حسين بن زيدان، ۶۷
.....	حسين بن سعيد، ۵۴، ۹۱، ۱۰۰، ۱۳۰، ۲۸۵
.....	حسين بن شاذويه، ۷۷، ۲۰۷
.....	حسين بن عبدالصمد، ۵۲
.....	حسين بن عبدالكريم، ۷۸
.....	حسين بن عبدالله، ۵۹، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳
.....	۸۴
.....	حسين بن عبدالله، ۸۳، ۸۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۲
.....	۱۷۵، ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۱۱، ۲۴۵
.....	حسين بن علوان، ۲۰۷
.....	حسين بن علي، ۱۹، ۴۴، ۴۸، ۵۸، ۶۳، ۷۰، ۷۲
.....	۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۷
.....	۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
.....	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۷، ۲۲۱، ۲۷۵
.....	۲۸۹، ۲۹۲
.....	حسين بن عمر، ۳۱۳
.....	حسين بن قاسم، ۵۵، ۱۱۱، ۱۱۲
.....	حسين بن مالك، ۲۲۰، ۲۲۱
.....	حسين بن محمّد، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
.....	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶
.....	۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۶۱
.....	حسين بن منصور، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵
.....	۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹
.....	حسين بن موسى، ۶۲، ۹۳، ۱۲۱، ۲۷۳
.....	حسين بن نوح، ۷۲، ۷۳
.....	حسين بن يحيى، ۱۴۱
.....	حسين بن يزيد، ۱۳۰
.....	حسيني، ۵۸، ۱۴۶، ۲۰۶، ۲۷۸، ۲۸۲
.....	حضرى، ۳۱۳
.....	حُظَيْنى، ۲۱۲
.....	حفص، ۲۱۷
.....	حكيم، ۷۶، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۶۹، ۱۹۵، ۲۴۴
.....	۲۷۳، ۲۹۲
.....	حكيم بن حكيم، ۱۴۲
.....	حكيم بن دلود، ۱۴۲
.....	حلاج، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶
.....	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰
.....	حليى، ۱۶، ۳۶، ۳۵۵، ۲۶۴
.....	حلوانى، ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۲۵
.....	حماد بن عيسى، ۴۵
.....	حمار، ۱۶۲، ۳۰۹
.....	حماني، ۲۴۳
.....	حمدان، ۶۴، ۹۲، ۹۲، ۱۲۲، ۱۵۳، ۱۷۰، ۱۹۴
.....	۲۲۰
.....	حمداني، ۱۶، ۴۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۸، ۱۷۰
.....	حمدون، ۶۴، ۹۲، ۱۵۳
.....	حمدويه، ۱۴۳
.....	حمزة بن قاسم، ۱۷، ۴۵، ۸۶، ۱۰۵، ۱۴۴، ۱۴۵
.....	۲۳۳، ۲۷۹
.....	حمزة بن نصر، ۳۰۱

.....۶۴ خصیبی،۲۹۲ حمصی،
.....۳۰۰، ۲۱۶، خضر،۱۵۰، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۲۴، حمید بن زیاد،
.....۶۴ خصیبی،۲۸۵، ۲۶۹، ۲۴۶، ۲۴۴،
.....۱۷۶ عطاطی،۸۱ حمیر بن سیا،
.....۱۵۳، ۱۵۲، خلف بن حماد،۱۶۷، ۱۰۵، ۸۱، ۸۰، ۷۷، ۵۵، ۵۴، حمیری،
.....۲۶۵، ۲۶۳، خلول بن احمد،۳۲۳، ۳۰۷، ۳۰۱، ۲۸۵، ۲۲۱، ۱۹۵، ۱۸۲، ۱۶۸،
.....۳۳۱، غلیلی،حناط، ۲۶۹،
.....۵۴ خمری،حنظله بن خالد، ۱۴۸،
.....۱۶۰، ۲۸، خوئی،حنظله بن زکریا، ۲۲۶،
.....۱۲۵، عواجه نصیرالدین،۲۷۹، حنظلی،
.....۳۸، عوارزمی،حیدر بن شعیب، ۱۴۹، ۱۵۰،
.....۳۱۹، خوانساری،حیدر بن محمد، ۱۹، ۵۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲،
.....۱۵۳، خوله بنت عبدالله،ح
.....دغازن، ۲۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۳۰،
.....۱۶۱، دارقطنی،خاصی، ۸۱، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۳۹،
.....۳۰۰، ۲۸۸، ۱۱۱، داری،۲۵۴، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۱۲،
.....۱۰۷، داعی الدعاة،۱۶۸، ۱۶۳، خالدی،
.....۳۸، دانی،۱۱۴، خالغ،
.....۵۶، داود بن احمد،۲۰۵، خنعمی،
.....۱۵۵، داود بن اسد،۵۸، خذافع،
.....۱۵۸، داود بن قاسم،۱۸۷، خدیجه،
.....۱۵۷، داود بن کوره،۱۸۷، ۱۱۲، خراسانی،
.....۳۰۹، داود بن هبثم،۲۷۴، خراش،
.....۱۶۲، داود بن یحیی،۱۸۴، خراسی،
.....۱۱۷، ۴۰، ۲۸، داوری،۳۲۷، خرقانی،
.....۲۸۴، داین،۸۲، خرفی،
.....۱۰۱، دعای ندبه،۲۱۷، خزگر،
.....۳۲۲، ۲۷۹، ۱۴۴، دقاق،۲۸۳، ۱۱۸، خزاعی،
.....۳۸، دلجی،۸۵، خزفروش،
.....۱۶۲، ۱۴۵، دهقان،۲۷۵، خزیمه بن مدرکه،
.....۲۷۵، دودان ابن اسد،۲۶۶، ۱۴۶، ۱۴۳، ۸۴، خشاب،

..... ۲۸۴، ۱۷۵، ۱۷۴	دیباچی،
..... ۲۶۵، ۲۵۸، ۲۳۰، ۲۰۴، ۲۰۳، ۱۸۹، ۹۶	دیلمی،
..... ۳۰۹	
..... ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰	دینوری،
..... ۵	
..... ۳۳۱، ۳۱۸، ۱۲۷، ۳۸، ۳۴	ذهبی،
..... ۳۶	ذوالنونین،
..... ۶	
..... ۲۸۴	رائق،
..... ۱۴۳، ۱۳۹، ۱۳۸، ۹۵، ۹۴، ۵۲، ۵۲، ۵۱	رازلی،
..... ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۵۳، ۱۴۵	
..... ۳۰۱، ۲۸۸، ۲۷۹، ۲۳۳، ۲۲۶، ۲۱۷، ۲۰۶	
..... ۳۲۷، ۳۲۶	
..... ۱۹۳	رأس المذری،
..... ۲۲۷	رائع بن عبدالله،
..... ۱۲۷، ۱۱۴	رائفی،
..... ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۵۲، ۵۰، ۴۴، ۴۲، ۳۶، ۳۶، ۳۰، ۲۰، ۱۱۸، ۱۰۵، ۱۰۵، ۹۰	راوی،
..... ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۳۰، ۲۲۰، ۲۱۵، ۲۰۸، ۱۹۷	
..... ۳۲۷، ۳۰۹، ۲۹۵، ۲۹۲، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۴۳	
..... ۲۴۴، ۱۴۶	ریاح،
..... ۹۴	ریانی،
..... ۲۸۳	ریعی،
..... ۱۵۸	رجاء بن یحیی،
..... ۲۴۰، ۱۵۸	رجاء،
..... ۲۷۷	رجال برقی،
..... ۷۷، ۷۵، ۶۹، ۶۳، ۶۱، ۶۹، ۶۶، ۳۸، ۱۳، ۱۳	رجال،
..... ۱۰۹، ۱۰۵، ۹۸، ۹۵، ۹۴، ۸۸، ۸۴، ۸۱، ۷۹	
..... ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۵، ۱۱۲	
..... ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۳، ۱۳۰	
..... ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۱، ۱۸۸، ۱۸۴، ۱۷۴، ۱۶۰	
..... ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱	رکن الدولة،
..... ۳۱۲	رکن الدولة،
..... ۱۸۵، ۱۶۳، ۹۹	رتانی،
..... ۲۰۷	رمیح،
..... ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸	رودکی،
..... ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۰۴، ۳۰۲، ۳۵۵، ۲۲	رومی،
..... ۳۱۱	ریاشی،
..... ۱۸۷، ۱۱۵، ۹۴، ۴۸، ۳۷	زاهد،
..... ۲۸۱، ۲۸۰	زاهلی،
..... ۶۸	زبید،
..... ۳۳۱، ۱۳۳	زهیر،
..... ۳۰۱	زجاج،
..... ۲۴۸	زرارة بن اعین،
..... ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۵، ۲۴۴، ۱۶۷، ۵۴	زراری،
..... ۳۲۳، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۵۱، ۲۴۹	
..... ۳۲۸، ۳۲۷	
..... ۳۲۹	زردشتی،
..... ۳۲۲، ۹۰، ۵۴، ۱۵	زردگری،
..... ۲۱۸	زرین،

..... سرری بن احمد، ۱۶۲ زعفرانی، ۷۸، ۷۹، ۸۷، ۲۸۶
..... سررانی، ۱۴۱، ۳۰۲، ۳۰۴ زکار بن حسن، ۱۶۰، ۱۶۱
..... سعد بن جناح، ۱۶۵، ۱۶۶ زکریا، ۱۴، ۹۸، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۲۱
..... سعد بن صباح، ۱۶۶ ۲۳۳، ۲۷۹
..... سعد بن عبدالله، ۶۱، ۶۲، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۹۸ زنجویه، ۱۷
..... ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۲ زینت، ۱۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۶، ۲۱۸
..... سعد بن محمّد، ۲۵۹ زیاد، ۱۴، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۸
..... سعد، ۶۱، ۶۲، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶ ۱۴۵، ۱۵۳، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۸۶
..... ۱۶۸، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۵۹، ۳۲۳ زبیدی، ۱۷۵
..... سعدآبادی، ۲۹۵، ۳۲۳ زید بن بکّار، ۳۱۱
..... سعدان بن مسلم، ۱۶۸ زید بن جعفر، ۲۹۳
..... سعدی، ۵۹، ۸۳ زید بن علی، ۱۸۶، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۷۷، ۲۸۲
..... سعید بن بزّام، ۳۲۶ زید بن محمّد، ۱۶۱
..... سعید بن سعید، ۳۸ زیدان، ۶۷
..... سعید بن عده، ۹۰ زیدی، ۲۰۷، ۲۷۵، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۲
..... سعید بن عمرو، ۱۶۷ ز
..... سعید بن محمّد، ۲۵۵ زبیر لازار، ۱۷۹
..... سعید بن هاشم، ۱۶۸، ۱۶۹ س
..... سفّاح، ۱۸۶ ساسانی، ۲۲۵، ۲۴۳، ۳۱۳، ۳۳۰
..... سفیان، ۴۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۴۷، ۲۱۲، ۳۰۶ سالار، ۹۵، ۲۵۸
..... ۳۳۱ سامانی، ۱۷۸
..... سفیر، ۷۲، ۷۶، ۱۰۲، ۲۷۱ سبکی، ۳۹، ۳۰۳
..... سَنَکَری، ۲۹۱ سبویه، ۱۲۲
..... سَنَکونی، ۸۸ سجزی، ۲۳۵، ۲۴۶
..... سلّار، ۲۵۸ سجستانی، ۱۷۸، ۲۴۶
..... سلّام، ۱۷۱ سحر، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۴۸
..... سلامه، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲ سُکّی، ۱۲۷
..... سلجوقی، ۲۲۵ شدید الدین، ۱۲۵
..... سلمان فارسی، ۲۷۱ سراد، ۱۵۶
..... سلمان، ۵۹ سروانی، ۱۱۸
..... سلمه بن خطاب، ۱۴۲، ۲۶۶ سری الرفاه، ۱۶۸

..... سیاری، ۱۲۲، ۲۲۱ سلما بن کھیل، ۱۶۵
..... سیویہ، ۲۶۳، ۲۶۵ سلمسینی، ۱۲۷
..... سید بن طاووس، ۳۹، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۸۰، ۱۰۴ سلمیٰ، ۱۲۷، ۲۹۴
..... ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۶۶، ۱۹۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۶۸ سلولی، ۸۸
..... سید رضی، ۲۸، ۳۵، ۹۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰ سلیمان بن احمد، ۱۱۵
..... ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۸۹ سلیمان بن حسن، ۲۵۱، ۲۸۶
..... سید محسن امین، ۲۱۸، ۲۶۸ سلیمان بن سماعہ، ۱۴۲
..... سید مرتضیٰ، ۲۰، ۸۲، ۹۵، ۹۷، ۱۱۲، ۱۳۸ سلیمان بن فہد، ۲۵۵
..... ۱۲۹، ۱۷۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۸۹ سلیمان بن مبارک، ۳۲۸
..... سید مہنا، ۱۸۷ سلیمان بن محمد، ۱۷۳
..... سیرانی، ۳۷، ۴۱، ۵۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۵ سلیمان جعفری، ۴۷
..... ۲۱۸، ۲۹۳ سماع، ۱۳۸
..... سیمتانی، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹ سمرقندی، ۱۹، ۵۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۸۴
..... سیوطی، ۴۳، ۶۱، ۱۸۳ ۲۲۵، ۲۹۴
..... ش سمری، ۱۸۱، ۳۲۳
..... شادان، ۷۷، ۳۰۷ سمسوی، ۲۵۷
..... شاذویہ، ۷۷ سمعان بن ہبیرہ، ۲۷۵
..... شاذویہ، ۷۷، ۳۰۷ سمعانی، ۱۳۶
..... شاعر، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۲ سمنانی، ۳۲۲
..... ۳۶، ۳۲، ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۵۳ سنان بن ثابت، ۳۰۱
..... ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰ سنایی، ۱۸۰
..... ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۰۱ سنجر، ۲۳۶
..... ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۲۴، ۳۲۹ سہل بن احمد، ۱۷۶، ۲۱۷، ۲۸۴
..... شافعی، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۱۵۰، ۲۷۲ سہل بن اسماعیل، ۱۳۷
..... شیاب، ۵۰ سہل بن بشر، ۲۴
..... شجاعی، ۱۸۵ سہل بن زیاد، ۶۱، ۱۵۳، ۲۲۸
..... شجری، ۲۰۷، ۲۳۶ سہل بن سعد، ۴۵
..... شریف احمد بن علی، ۱۷ سہل بن عبداللہ، ۱۲۲، ۱۹۹
..... شریف حسین بن حسن، ۵۹ سہل دیباجی، ۱۷۴
..... شریف رضی، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۵، ۱۷۵ سوراتی، ۱۱۸، ۱۲۹
..... ۲۵۸ سوراتی، ۱۲۹، ۱۳۰

..... ۳۱۶، ۳۰۹، ۲۷۰، ۲۵۹، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۰۲	شعبان، ۴۳، ۵۱، ۵۸، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۶۹
..... صاحب ثعلب، ۱۱۵ ۲۸۹، ۲۸۲، ۲۴۲، ۲۰۴
..... صاحب مصر، ۲۵	شعبده باز، ۱۳۸
..... صالح بن جعفر، ۳۸	شعر، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰
..... صالح بن حسین، ۶۸ ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۷
..... صالح بن سندی، ۲۶۶ ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۵۴، ۱۵۴، ۱۶۸، ۱۷۷
..... صالح بن شعیب، ۱۸۱ ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۱۸، ۲۵۴، ۲۵۴، ۲۵۵
..... صالح بن عبدالله، ۱۲۸ ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰
..... صالح بن محمد، ۱۸۱ ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۳۰
..... صالحی، ۱۷۷، ۲۷۴	شهر، ۳۰۶
..... صباح، ۶۳	شلمغانی، ۷۶
..... صفای، ۷۷	شمون کاتب، ۱۱۱
..... صدقة بن بندار، ۱۸۲، ۱۸۳	شهید، ۵۲، ۵۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۲۴
..... صدوق: موارد متعدد ۳۲۰
..... صرامی، ۱۸۱	شوشتری، ۲۴، ۳۱، ۴۴، ۱۳۶
..... صرّای، ۱۸۲	شونیزی، ۵۱
..... صرمی، ۱۸۲، ۶۷	شیبان، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۵۰، ۲۵۵
..... صفار، ۳۷، ۸۶، ۹۷، ۳۰۷ ۲۸۵
..... صفدی، ۳۱، ۱۷۷	شیبانی، ۵۱، ۹۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۹، ۲۴۹
..... صفوان، ۱۹۳ ۳۰۲، ۳۱۴
..... صمصام الدوله، ۲۵۸	شیخ آقا بزرگ، ۱۷۰، ۲۱۸
..... صفهانی، ۲۲۱	شیخ العربیه، ۳۸
..... صنوبر، ۱۶	شیخ بهائی، ۲۹۰
..... صوفی، ۱۰۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۷۹	شیخ شرف، ۴۷
..... صوفی، ۳۷، ۷۶، ۱۷۵، ۲۱۰، ۳۱۶	شیرازی، ۲۳، ۹۲، ۲۵۶، ۲۶۵
..... صیانه الله، ۱۰۱	شیطان الطاق، ۲۵۴
..... صیرفی، ۵۰، ۱۷۵	ص
ض	صانع، ۱۵، ۵۴، ۸۹، ۲۳۲، ۲۶۴
..... ضبه، ۱۶	صابر بن حسین، ۲۸۵
..... ضبی، ۱۶، ۱۶۲، ۲۷۱	صابی، ۲۱، ۲۵۹
	صاحب بن عباد، ۲۰، ۳۱، ۹۷، ۱۹۰، ۱۹۱

.....	ضحاک، ۱۵۲
.....	ضریب، ۲۰۱، ۲۰۱، ۲۶۵
.....	ضمیری، ۲۷۱
.....	ط
.....	طائی، ۲۵۴، ۲۷۹، ۲۸۳
.....	طابغة بن الیاس، ۹۰، ۹۸، ۳۲۴
.....	طاری، ۲۷۹
.....	طالبیان، ۲۷۳
.....	طائفانی، ۱۴۹، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۱۱، ۲۱۵
.....	طاهر بن ابوحسین، ۱۸۶
.....	طاهر بن عباس، ۵۴
.....	طاهر بن عیسی، ۱۸۴، ۱۸۵
.....	طاهر بن یحیی، ۱۸۶
.....	طبرانی، ۱۱۵، ۲۲۷
.....	طبرستانی، ۲۵۸
.....	طبری، ۶۵، ۸۰، ۸۲، ۹۹، ۱۶۱، ۱۹۸، ۲۱۲
.....	۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۷۳، ۲۹۱، ۲۹۵
.....	۳۰۱، ۳۱۴، ۳۲۲
.....	طرابلسی، ۲۵۵
.....	طرازى، ۱۹۸
.....	طستى، ۵۱
.....	طلحه، ۱۳۳، ۱۵۳
.....	طهرانی، ۲۱۸
.....	طوسی: موارد متعدد
.....	طوماری، ۱۱۵
.....	طیالسی، ۳۲۷
.....	ظ
.....	ظفر بن حمدون، ۱۸۸
.....	ع
.....	عابد بن علی، ۴۸
.....	عارف، ۴۰، ۱۳۰
.....	عاشورا، ۹۸
.....	عاصم، ۶۱، ۱۴۲، ۱۸۳، ۳۱۲
.....	عالی، ۸۱، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۹۸
.....	عامر بن سيار، ۵۱
.....	عامر بن صعصعة، ۲۹۱، ۳۰۹
.....	عامر بن عمران، ۱۲۱
.....	عامر بن عیسی، ۲۹۳
.....	عامری، ۱۶۱، ۲۷۶
.....	عایشه، ۳۳
.....	عباد بن عباس، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱
.....	عباد بن یعقوب، ۳۳۱
.....	عباس بن اسماعیل، ۳۳۰
.....	عباس بن عبدالله شهید، ۸۳
.....	عباس بن علی، ۱۹۲، ۱۹۳
.....	عباس بن عمر، ۳۲۳
.....	عباس بن فضل، ۱۹۳، ۲۸۳
.....	عباس بن محمد، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۶۷، ۲۷۵
.....	۳۰۱، ۳۲۳
.....	عباس بن هلال، ۱۴
.....	عباسی، ۲۰، ۲۹، ۳۰، ۴۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۴
.....	۲۰۲، ۲۴۳، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۹۹، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۰
.....	عبدالباقی بن یزید، ۱۹۸، ۲۳۱
.....	عبدالجتار، ۱۲۷، ۱۹۸، ۱۹۹
.....	عبدالحمید بن عبدالرحمان، ۱۹۹
.....	عبدالرحمان بن احمد، ۲۰۰
.....	عبدالرحمان بن جوزی، ۱۱۷
.....	عبدالرحمان بن حسن، ۲۰۱
.....	عبدالرحمان بن عمر، ۵۶، ۲۰۳
.....	عبدالرحمان بن عوف، ۱۳۲
.....	عبدالرحمان بن عیسی، ۲۰۲
.....	عبدالرحمان بن محمد، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۷۷

عبدالرحیم بن احمد، ۲۸۵.....	عبدالله بن علی، ۵۸.....
عبدالسلام بن صالح، ۲۲۰.....	عبدالله بن مبارک، ۱۸۶.....
عبدالصمد بن علی، ۵۱.....	عبدالله بن محمد، ۱۴۶، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۳۰.....
عبدالعزیز بن براج، ۹۵.....	عبدالله بن محمد، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۵، ۲۸۵.....
عبدالعزیز بن محمد، ۱۰۶، ۱۰۹.....	عبدالله بن مسعود، ۲۹۷.....
عبدالعزیز بن اسحاق، ۲۰۷.....	عبدالله بن مفضل، ۲۸۴.....
عبدالعزیز بن عبدالله، ۲۰۸.....	عبدالله بن موسی، ۵۶، ۲۹۳.....
عبدالعزیز بن یحیی، ۱۵، ۱۱۸، ۲۱۰، ۲۱۱.....	عبدالله بن نصر، ۲۱۳.....
عبدالفشار بن عبدالله، ۲۱۲.....	عبدالله بن هلال، ۱۳۸.....
عبدالقوس، ۱۶۸.....	عبدالله بن وهب، ۴۹.....
عبدالکریم، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۸۶.....	عبدالله بن یزید، ۲۳۸، ۲۳۹.....
عبدالله بن ابراهیم، ۷۲، ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۷۵.....	عبدالله محض، ۵۶، ۵۷.....
عبدالله بن احمد، ۱۱۳، ۱۶۶، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۷۷.....	عبدالملک بن احمد، ۲۳۹، ۲۴۰.....
عبدالله بن بسطام، ۲۱۸، ۲۱۶.....	عبدالمنعم بن غلیون، ۳۸.....
عبدالله بن تعیم، ۲۱۹.....	عبدالواحد بن عبدالله، ۲۴۰، ۲۸۳.....
عبدالله بن جعفر، ۱۷، ۸۰، ۸۱، ۱۰۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۰۱، ۳۲۳.....	عبدالوهاب بن ضحاک، ۵۱.....
عبدالله بن حسن، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶.....	عبدالوهاب بن عیسی، ۲۰۷.....
عبدالله بن حسین، ۱۷۵، ۲۲۴.....	عبدی، ۴۵، ۱۶۸، ۱۷۵.....
عبدالله بن حنّاد، ۱۸۹.....	عبرثانی، ۵۰، ۲۲۹.....
عبدالله بن حمدان، ۱۵۳.....	عبید بن زراره، ۲۵۱.....
عبدالله بن حمزه، ۲۳۶.....	عبید بن هشام، ۵۱.....
عبدالله بن طاهر، ۲۲۵.....	عبیدالله بن احمد، ۱۷۵، ۲۳۴، ۲۴۸.....
عبدالله بن طاووس، ۵۰.....	عبیدالله بن حنّاد، ۲۱۱.....
عبدالله بن عامر، ۱۲۲.....	عبیدالله بن سعید، ۲۵۵.....
عبدالله بن عباس، ۲۲۶.....	عبیدالله بن سلیمان، ۳۱۱.....
عبدالله بن عبدالملک، ۲۲۷.....	عبیدالله بن عباس، ۲۵۳.....
عبدالله بن عبدالوهاب، ۲۳۵.....	عبیدالله بن علی، ۲۵۳، ۲۵۴.....
عبدالله بن عثمان، ۲۸۵.....	عبیدالله بن فضل، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۸۴.....
عبدالله بن عدی، ۳۸.....	عبیدالله بن محمد، ۲۰۰، ۲۳۴.....
عبدالله بن علاء، ۲۲۸، ۲۲۹.....	عبیدالله بن موسی، ۲۷۰.....
	عبیدی، ۴۷.....

..... علوم زبانی، ۳۸.	عبس بن هشام، ۱۹۳.
..... علوی، ۱۷، ۴۵، ۴۸، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۱۴۴.	عتیه بن عبدالله، ۲۹۳.
..... ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۷.	عتیقی، ۱۷۵.
..... ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۷۰.	عثمان بن جنس، ۱۷۰، ۲۵۵.
..... ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۸، ۳۱۱.	عثمان بن سعید، ۹۶، ۲۲۱.
..... ۳۱۷، ۳۲۲.	عجلی، ۹۷.
..... علی ادیب، ۲۸۹.	عجمی، ۱۶۹، ۱۷۰.
..... علی النساب، ۴۷.	عدوی، ۹۰، ۹۸، ۱۵۳، ۲۱۱، ۳۲۴.
..... علی بن ابراهیم، ۱۴، ۱۵، ۴۶، ۴۸، ۸۵، ۹۹.	عدی الرباب، ۹۸، ۳۲۴.
..... ۱۱۷، ۱۵۷، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۷، ۲۵۳، ۲۶۶.	عرب، ۱۶، ۲۰، ۳۲، ۴۰، ۶۰، ۸۱، ۹۱، ۱۰۷، ۱۲۹، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۲۵.
..... ۳۲۳، ۳۶۷. ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۸۳، ۲۹۷، ۲۹۸.
..... علی بن احمد، ۱۷، ۹۷، ۹۹، ۱۴۴، ۲۳۰، ۲۶۹. ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۳۰.
..... ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷.	عسقلانی، ۳۹، ۴۵، ۶۳، ۶۷، ۷۰، ۷۹، ۹۶، ۱۲۳.
..... ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۲۲.	عسکر بن حسن، ۲۸۹.
..... علی بن اسباط، ۱۲۴، ۲۹۱.	عسکری، ۱۹، ۵۰، ۵۴، ۶۰، ۷۰، ۷۱، ۱۵۹.
..... علی بن اسحاق، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۱۴. ۱۷۱، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۴۰، ۲۵۱.
..... علی بن بابویه، ۵۰، ۸۱، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۳۷.	عطّار، ۳۷، ۸۶، ۱۵۶، ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۱.
..... ۲۹۶. ۲۳۱، ۲۴۱.
..... علی بن بزیع، ۱۲۵.	غبر، ۱۵۵.
..... علی بن بلال، ۲۸۲، ۲۸۳.	عقروقی، ۱۴.
..... علی بن جعفر، ۹۶، ۲۳۱، ۲۸۴، ۳۲۴.	عطیقی، ۲۷۸.
..... علی بن جنید، ۱۴۵.	عکبری، ۱۶۲.
..... علی بن حاتم، ۱۹، ۴۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۹۷.	عکرمی، ۱۲۵.
..... ۲۳۲، ۲۸۵، ۳۲۷.	علاء، ۱۲۷، ۲۵۸، ۳۲۷.
..... علی بن حبیب، ۱۹۵، ۲۸۶.	علّامه امینی، ۲۲.
..... علی بن حسن، ۱۶۶، ۱۷۵، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸.	علّامه حلی، ۳۹، ۸۱، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۶.
..... ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۲۳. ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۴۵، ۲۷۱، ۲۷۸، ۳۱۷، ۳۱۸.
..... علی بن حسنویه، ۲۹۴.	علّامه مجلسی، ۱۸، ۴۶، ۵۲، ۸۰، ۸۵، ۱۰۲.
..... علی بن حسین، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۹۵. ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۸۱، ۲۹۳.
..... ۹۷، ۱۲۳، ۱۶۰، ۱۷۲، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۷۷. ۱۲۴، ۱۴۷.
..... ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹.	

..... علی بن نعمان، ۱۰۷ ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸
..... علی بن یقطين، ۵۱ ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۱
..... عتار، ۵۱، ۲۴۰، ۲۷۱ علی بن حنّاد، ۳۲۶
..... عمر بن ثابت، ۲۶۵، ۲۵۷ علی بن حمد، ۱۶۲، ۲۴۴
..... عمر بن سالم، ۲۱۴ علی بن حمدون، ۱۶۲
..... عمر بن علی، ۲۷۳، ۱۲۷ علی بن حمزة، ۱۴۴
..... عمر سعد، ۶۱ علی بن داود، ۱۷۲
..... عمرو بن أمّیه، ۲۷۱ علی بن ریان، ۲۲۱
..... عمرو مکتّی، ۱۴۴، ۱۳۲ علی بن زکریّا، ۲۲۴، ۹۹
..... عمری، ۲۲، ۷۱، ۷۲، ۱۵۹، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۶۳ علی بن زید، ۲۵۷
..... ۲۷۳، ۲۷۲ علی بن سعد، ۲۱۵
..... عمی، ۲۴۶، ۶۹ علی بن شیبلی، ۱۸۸، ۱۸۹
..... عنبسه حداد، ۵۴ علی بن صلّٰت، ۳۰۸، ۳۲۳
..... عنبسه، ۱۵، ۵۴ علی بن عبّاس، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۲۹، ۳۳۰
..... عوفی، ۱۷۹ ۳۳۱
..... عبّاشی، ۱۹، ۳۳، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۸۴، ۲۳۵، ۲۹۴ علی بن عبدالله، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۵۳، ۱۷۵، ۱۹۹
..... ۳۱۸، ۲۹۵ ۲۸۳، ۲۷۲
غ علی بن عبدالواحد، ۲۳۱، ۲۵۵
..... غالی، ۷۷، ۱۰۶، ۱۵۸، ۲۷۱ علی بن عبدالله، ۹۶، ۲۵۷، ۲۷۵
..... غدیر، ۳۲۵ علی بن عروة، ۲۱۸
..... غزّاد، ۱۶۶ علی بن عمر، ۱۶۱، ۱۷۲، ۲۵۷، ۲۸۹
..... غزنوی، ۱۷۵ علی بن عیسی، ۱۶۳، ۱۸۵، ۲۷۸
..... غضائری، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۷۳، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۳۵ علی بن فرات، ۱۹۴
..... ۳۲۶ علی بن محمّد، ۱۵، ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۸، ۶۲
..... غضرائی، ۲۳۳ ۶۳، ۷۹، ۹۸، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۳، ۱۴۴
..... غضنفر، ۹۱، ۱۰۰ ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۵
..... غفیر، ۱۵۵ ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۸
..... غلبّی، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۱ ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۳۱
..... غلام ابوالحبیب، ۱۸۵ علی بن معقر، ۴۷
..... غلام ثعلب، ۳۷، ۱۱۵ علی بن مهزیار، ۱۷۲
..... ضندر، ۱۲۷ علی بن موسی، ۷۰، ۹۹، ۱۲۵، ۱۵۷، ۲۱۱، ۳۲۳

۲۰۷، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۸
 ۲۷۳، ۲۸۶، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۲۲، ۳۲۴
 فیروزان قسی، ۱۴۳
 فیلسوف، ۱۳۵، ۱۷۶، ۲۰۳، ۳۰۱، ۳۰۵

ق

قاری، ۳۷، ۱۹۳
 قاسانی، ۱۵۵، ۳۲۶
 قاسم بن حمزه، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۶۷
 قاسم بن محمد، ۲۴۷، ۲۸۵
 قاشانی، ۲۵۷
 قاضی القضاة، ۱۰۶، ۱۰۷

قاضی کبیر، ۲۷۲
 قاضی، ۳۸، ۴۷، ۸۸، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸،
 ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸،
 ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۷،
 ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۳،
 ۳۱۴، ۳۲۲
 قالی، ۳۱۳
 قباد، ۲۲۵
 قنات، ۳۱۳

قتیل احجار الزیت، ۵۷
 قنبل باغمیری، ۵۷
 قحط، ۵۲
 قرشی، ۱۶۱، ۲۱۹، ۲۳۵، ۲۸۴، ۳۰۸، ۳۱۲
 قزوینی، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۴۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۷،
 ۱۴۸، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۵۷، ۲۸۵
 قشیری، ۲۹۱
 قصبانی، ۲۳۴
 قصرائی، ۲۳۳
 قصبی، ۶۸
 قطآن، ۱۴، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۶۱، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۳۳،

ف

فانندی، ۳۵، ۸۴، ۱۰۳
 فاتیبه، ۲۷، ۳۲
 فارابی، ۱۵۴
 فارسی اسلام، ۱۵۴
 فارسی بن محمد، ۲۲۵
 فارسی، ۲۱، ۲۹، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۴۶، ۴۷،
 ۱۱۴، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۲۴،
 ۲۳۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۹، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۲۹
 فارقی، ۳۸

فاضل، ۲۰، ۵۵، ۵۸، ۸۳، ۱۰۷، ۱۵۱، ۱۵۴،
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۵۳، ۲۵۵
 فاطمه، ۲۸، ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۶۵، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۴
 ۲۸۴، ۲۸۹
 فاطمی، ۱۰۷، ۱۰۹
 فخر الدوله، ۲۰۴، ۲۳۰
 فرزند، ۲۰۶
 فرات، ۲۴، ۷۵، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۹۵
 ۲۰۵، ۲۴۳

فرخی، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹
 فرزاق، ۱۲۵
 فرزاری، ۴۵، ۹۷، ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۴۵، ۲۹۵
 فسانجس، ۲۳
 فسوی، ۲۱۰
 فضالة بن آیوب، ۱۳۰
 فضل بن حباب، ۱۷۵، ۱۹۱
 فضل بن شاذان، ۵۴، ۱۵۰، ۱۶۵، ۱۹۳، ۲۲۰
 فضل بن مالک، ۲۸۵
 فطیه، ۵۱، ۵۵، ۶۲، ۶۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲،
 ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۶۷، ۱۹۳

..... کلیبی، ۲۰۷ ۲۷۹
..... کلودانی، ۳۳۳	قطب راوندی، ۱۰۵
..... کلیبی، ۴۷، ۸۱، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۵، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۹۶، ۳۰۱ ۲۴۴
..... کهندانی، ۱۵۷ ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۲۲
..... کندی، ۲۵۵ لقی، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۳۲، ۴۳، ۵۱، ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۵، ۹۶
..... کوزی، ۱۴۲ ۱۲۰، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۲، ۹۹، ۸۷
..... کولی، ۱۴، ۱۶، ۴۷، ۵۵، ۶۴، ۸۸، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۱ ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸
..... کوهی، ۵۹ قناتی، ۲۷۴
..... کیمیا، ۱۳۰، ۱۳۸ قولویه، ۷۷، ۸۷، ۱۴۲
..... گ قتیب، ۱۴۲
..... گرگانی، ۱۸۰، ۲۱۸	
..... گنابوس، ۲۵۵	ک
..... گنتی، ۲۵۵ کاتب، ۱۳، ۲۰، ۳۸، ۷۲، ۷۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۶، ۱۶۸، ۱۵۸، ۲۰۵، ۲۲۹، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۷۴، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۰۱
..... ل کاشانی، ۲۰۱، ۲۵۷
..... لزولی، ۵۲، ۲۲۱ کالور، ۳۱۳
..... لغوی، ۲۰، ۳۶، ۱۶۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۳۰۱ کالی الکفاه، ۱۹۰
..... لینی، ۲۴۲ کتابت، ۲۱، ۴۴، ۲۴۹، ۲۸۶
..... م کرخی، ۱۵۵، ۲۴۶، ۲۹۰، ۲۹۱
..... مؤتب، ۱۳، ۶۳، ۱۴۴، ۱۷۲، ۲۲۲، ۲۹۵، ۳۰۷ کردی، ۶۵، ۱۱۰، ۱۳۷، ۱۸۸
..... مؤمن، ۱۵۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۳۸، ۳۱۵ کرمانی، ۲۳۴، ۲۹۴
..... ماجیلویه، ۵۲، ۶۰، ۶۲، ۱۸۲ کتبی، ۵۳، ۶۲، ۶۷، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۴، ۱۹۷، ۲۴۲
..... ماذرائی، ۲۳۵ کعب بن ربیع، ۲۹۱، ۳۰۹
 کعبه جود، ۱۵۴
 کعبی، ۱۷۹

..... ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۰۸، ۳۲۳ ۳۰۷، ۷۷، ۷۷
..... محمد بن اسعد، ۴۷ مالکي، ۴۹، ۵۰، ۱۰۸، ۱۲۵، ۲۰۹
..... محمد بن اسماعيل، ۵۸، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۷۱، ۲۱۸ مامقاني، ۱۸۳، ۶۱
..... محمد بن لسيد، ۲۰۷ مأمون، ۱۶، ۵۲، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۴۲
..... محمد بن اشعث، ۱۷۵ ميرزا، ۱۷۵
..... محمد بن اورمه، ۲۵۴ مناجهر، ۲۸
..... محمد بن ايوب، ۱۱۱، ۱۴۶ منكلسم، ۶۹، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۵۵
..... محمد بن ينار، ۲۵۲ ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۵۰، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۵
..... محمد بن بكيار، ۱۷۵ منتبي، ۲۲، ۴۰، ۹۱، ۹۲، ۱۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸
..... محمد بن بلال، ۲۶۷ ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴
..... محمد بن نواب، ۲۳۹، ۳۱۱ منيل، ۷۱
..... محمد بن جرير، ۸۰، ۸۲، ۱۷۵، ۱۹۸، ۲۱۳ شجون، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲
..... ۲۱۴، ۲۹۱، ۳۰۱ محتسب، ۲۰، ۲۳، ۲۷، ۲۸
..... محمد بن جزك، ۲۲۱ محدث، ۱۲، ۲۱، ۲۷، ۳۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۹
..... محمد بن جعفر، ۱۴، ۵۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷ ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۸، ۸۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۲۲
..... ۱۷۲، ۱۹۵، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۹۵ ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۷، ۱۷۱
..... ۳۱۳، ۳۰۱ ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۲۵
..... محمد بن حاتم، ۲۴۴ ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۵
..... محمد بن حارث، ۱۲۷ ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶
..... محمد بن حسن، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۶۲، ۶۶، ۸۸ ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۷
..... ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۲ محرر، ۸۴
..... ۱۷۵، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۷۹، ۲۹۰، ۲۹۱ محقق، ۲۸، ۴۳، ۱۶۰
..... محمد بن حسين، ۱۰۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۹۴ محمد احمد خلف الله، ۳۱۸
..... ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۲۲ محمد الاكبر، ۱۸۷
..... ۳۲۶، ۳۲۷ محمد بن ابراهيم، ۱۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۹۴، ۳۰۸
..... محمد بن حنص، ۲۰۵ ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۶۹
..... محمد بن حمدون، ۳۱ محمد بن ابوالحسن، ۱۹
..... محمد بن حميد، ۵۱، ۱۹۴ محمد بن ابوالقاسم، ۲۴۰
..... محمد بن خالد، ۱۹۷، ۲۲۱، ۲۷۷، ۲۹۶، ۳۲۷ محمد بن ابي عمير، ۱۹۶، ۲۶۷
..... محمد بن خلف، ۲۱۷، ۳۰۱، ۳۱۴ محمد بن احمد، ۴۲، ۶۲، ۶۳، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۲۲
..... محمد بن داود، ۲۴۶، ۲۸۵ ۱۲۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۷

..... ۲۸۵، ۲۸۱، ۲۷۷، ۲۷۴ ۲۱۸
..... محمد بن عمارہ، ۱۴۱ محمد بن رمیح، ۲۱۰
..... محمد بن عمر، ۸۷، ۸۸، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۸، محمد بن زکریا، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۱،
..... ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۸۶، ۲۱۴، ۲۳۸، ۲۷۳، ۳۰۱
..... ۲۷۹، ۳۰۱ محمد بن زیاد، ۷۰
..... محمد بن عمران، ۱۱۲، ۱۲۲، ۲۷۹ محمد بن سالم، ۸۸
..... محمد بن عمرو، ۸۷، ۱۵۲، ۳۰۱ محمد بن سرو، ۲۲۱
..... محمد بن عمیرہ، ۲۵۵ محمد بن سعید، ۵۱، ۱۲۷، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۸۸
..... محمد بن عیاش، ۲۹۴ محمد بن سلیمان، ۱۶۷، ۲۵۱، ۳۲۷
..... محمد بن عیسیٰ، ۵۰، ۵۶، ۱۴۳، ۱۵۷، ۲۰۹، محمد بن سنان، ۲۳۴
..... ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۶۶ محمد بن سهل، ۲۰۷
..... محمد بن فرج، ۵۱ محمد بن صالح، ۲۰۹
..... محمد بن فضل، ۴۷، ۷۳ محمد بن صدق، ۹۹، ۲۷۴
..... محمد بن فیروزان، ۱۶۶ محمد بن صدقہ، ۹۹
..... محمد بن قاسم، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۹۷، ۲۳۹، ۲۵۲ محمد بن طریفہ، ۲۳۹
..... محمد بن لسم، ۲۴۰ محمد بن عباس، ۵۰، ۵۶، ۹۹، ۱۷۵، ۱۹۵،
..... محمد بن فوس، ۱۹۵ ۳۱۴، ۳۳۱
..... محمد بن منثی، ۲۲۷ محمد بن عبدالحمید، ۲۲۱
..... محمد بن محمد، ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۶۱، ۱۷۵ محمد بن عبدالرحمان، ۵۱، ۲۰۶
..... ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۸۴، ۳۳۱ محمد بن عبداللہ، ۶۰، ۷۷، ۹۹، ۱۲۵، ۱۶۲،
..... محمد بن مغلذہ، ۳۷ ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۹
..... محمد بن مسعود، ۴۵، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۸۴، ۲۲۵، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۴
..... ۲۹۴، ۲۹۵ ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۱۳
..... محمد بن مظفر، ۱۲۷، ۱۶۱ محمد بن عبدالوہاب، ۳۳۵، ۳۰۱
..... محمد بن معروف، ۲۹۲ محمد بن عبدوس، ۲۴۱، ۲۴۲
..... محمد بن مندہ، ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۴ محمد بن عبداللہ، ۳۲۸
..... محمد بن منصور، ۵۴ محمد بن عثمان، ۷۱، ۷۲، ۲۲۱، ۲۲۲
..... محمد بن موسیٰ، ۶۲، ۹۵، ۱۷۹، ۲۶۶، ۲۷۹ محمد بن عقدہ، ۲۱۴
..... ۲۹۶ محمد بن علی، ۱۷، ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۷۶، ۹۶،
..... محمد بن نعیم، ۱۵۰، ۱۵۱ ۹۷، ۹۹، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۹۴
..... محمد بن نفیس، ۷۳ ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۴۰

..... مسور، ۵۷ محمّد بن هارون، ۱۵، ۲۷۹
..... مسیب بن واضح، ۵۱، ۱۲۷ محمّد بن هاشم، ۱۶۸
..... مسیحی، ۲۵۰، ۳۰۳ محمّد بن هلال، ۲۵۴، ۲۸۲
..... مشعل، ۱۹۵ محمّد بن همام، ۵۰، ۵۱، ۷۲، ۱۱۸، ۱۴۷، ۱۹۵
..... مصری، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۵۵، ۲۰۴، ۲۳۲ ۲۲۸
..... مضر بن نزار، ۹۰، ۹۸، ۲۲۴ محمّد بن ولید، ۵۰
..... مظفّر بن احمد، ۱۷، ۱۹۷ محمّد بن وهب، ۵۱، ۱۲۷، ۱۹۸
..... مظفّر بن محمّد، ۱۸۵ محمّد بن یحیی، ۷۶، ۸۴، ۱۵۷، ۱۷۵، ۲۲۱
..... معالی بن زکریّا، ۳۸ ۲۲۳، ۲۳۱
..... معانی، ۱۷، ۲۹، ۳۰، ۸۸، ۹۵، ۱۴۱، ۲۰۰، ۲۲۳ محمّد بن یعقوب، ۱۲۲، ۱۶۵، ۲۲۴، ۲۶۶، ۲۷۹
..... ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۷، ۳۳۱ ۳۰۱، ۳۹۶
..... معاویه، ۱۱۴، ۱۴۱، ۳۲۷ محمّد بن یوسف، ۱۵، ۳۶
..... معزلی، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵ محمّد حنفیه، ۱۷، ۱۹۲
..... ۳۰۱ محمّد مصری، ۱۱۵
..... المعتضد، ۳۱۰ محمّدی، ۱۷، ۸۲، ۱۹۲
..... مصراع، ۲۲۷ محمود بن یعرب، ۶۵
..... معری، ۳۸ مختار بن محمّد، ۲۶۶
..... معزگدوله، ۲۲، ۱۶۳ مخزومی، ۲۷۸
..... المعطین، ۱۸۷ مغلّد بن مالک، ۱۲۷
..... معلّم، ۱۹، ۲۹۵ مدنی، ۲۰۶
..... معلّی، ۵۱، ۶۹، ۱۲۲ مدینی، ۲۰۷
..... ملجع، ۴۲ ملاری، ۲۲۸
..... مفیشر، ۳۶، ۱۵۱، ۱۹۳، ۲۲۵، ۲۴۰، ۳۰۱ مرزبان، ۱۱۲، ۲۱۷
..... مفضل بن عبدالعزیز، ۲۴۶ مرعشی، ۱۹۷، ۳۰۱
..... مفید، ۵۳، ۸۸، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳ مروانی، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۱۸
..... ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۸۵ مروزی، ۱۵۳، ۲۰۷
..... ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۸۲ مزاحم بن عبدالوارث، ۲۸۳
..... ۲۸۸، ۲۸۲ مزنی، ۳۷، ۴۰، ۲۰۰، ۲۴۷، ۲۷۲
..... مقانی، ۷۸، ۲۰۷، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۳۱ مسرف بن عبید، ۱۹۲
..... المقنن، ۶۴، ۷۴، ۷۵، ۱۳۴ مسعودی، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱
..... مقنن، ۲۰۶، ۲۷۱ ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵

مقرب، ۱۹۲، ۳۶	موسی بن کبریٰ، ۳۳۰
مکتبہ، ۱۳، ۲۰، ۲۸، ۲۶۲، ۳۰۱	موسیقیدانان، ۳۰۹
مکتب، ۳۰۷	موصلی، ۷۳، ۱۷۰، ۲۰۸، ۲۴۰، ۲۵۵، ۲۵۶
مکتی، ۱۴۲، ۲۳۸	۲۶۴، ۲۷۴
ملیہ، ۶۲	میانجی، ۵۱
مناطق، ۱۲۸، ۱۲۹	میرزای نوری، ۲۷۰، ۲۷۲
ملک رحیم، ۱۱۷	میسور، ۱۵
ملک عبدالرحیم بدرالدین، ۱۱۷	میکال الملک، ۱۶۹
ملینہ، ۶۲	میکالی، ۱۶۹
مناجات شعبانیہ، ۴۳	ن
منتجب، ۵۵	نایبہ جمعی، ۳۰۹
منتخب، ۱۵۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۱۴	ناتانہ، ۱۴
منشی، ۱۳۸	ناشری، ۱۹۵
منصور، ۱۵، ۵۷، ۱۰۸، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۹۴، ۲۳۶	ناصیی، ۶۶، ۱۴۹
منطقی، ۱۷۸، ۲۶۲	ناصر الکبیر، ۲۸۹
منوچہری، ۱۷۸	ناصر للحق، ۲۸۹
منیری، ۱۷۶	ناصرالدولہ، ۱۵۳، ۲۶۰
مہجویر، ۳۶	ناووسیہ، ۲۴۵
مہدویت، ۱۴۰	نبدیخی، ۲۷۰
المہدی پالہ، ۱۰۷	نہانی، ۲۵۴، ۲۸۳
مہلتی، ۲۸۰	نہار، ۲۰۶
مهندس، ۲۰۵	نہانی، مولد متعدد
مودود، ۱۲۶، ۱۲۷	نہلی، ۳۰۱
موزخ، ۶۶، ۱۲۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۲۲۲، ۲۸۰، ۲۹۶	نحو، ۱۶، ۳۷، ۳۸، ۱۱۴، ۱۳۷، ۲۵۵، ۲۵۶
۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۸	۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۸، ۳۱۰
موسوی، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲	نخاس، ۱۲۵
موسی الجون، ۵۷	نخعی، ۱۴۳
موسی بن اسماعیل، ۱۷۵، ۲۸۴	نزل بن معد، ۲۷۵
موسی بن جعفر، ۱۵۹، ۱۷۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۱	نسابہ عقیقی، ۱۸۷
۲۴۴، ۲۶۷، ۲۸۴	نصوی، ۲۰۷
موسی بن عمر، ۲۲۱	نصر بن احمد، ۱۷۸

.....	نصر بن طالب، ۲۴۲
..... ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲	نصر بن عبدالوهاب، ۲۲۵
..... نیلی، ۲۰	نصر بن قعبن، ۲۷۵
..... نینوایی، ۱۴۵، ۲۴۶	نصر بن مزاحم، ۲۰۷
..... ه	نصیبی، ۳۸، ۷۲، ۸۷
..... الهادی الی الحق، ۵۵	نصیری، ۶۵
..... هارون الرشید، ۱۸۷	نضر بن سیمان، ۲۳۷
..... هارون بن احمد، ۱۵	نعالی، ۲۳۲
..... هارون بن مسلم، ۱۵۸	نعمان بن احمد، ۲۸۳
..... هارون بن موسی، ۱۸، ۴۵، ۵۲، ۸۲، ۱۲۵، ۱۲۸،	نعمان بن محمد، ۱۰۸، ۱۰۹
..... ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۹۳، ۲۰۷،	نعمان، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۶۱،
..... ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳ ۲۵۶، ۲۸۳
..... هاشم عثمان، ۶۵	نعمانی، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۰۸، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۱
..... هاشمی، ۱۵، ۴۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۴، ۱۷۵، ۲۰۰، ۲۷۰، ۲۶۹
..... ۳۱۱، ۳۱۷	نفس زکیه، ۵۷، ۱۶۶
..... هذلی، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۵	نفظویه، ۳۰۱، ۳۱۴
..... هرودت، ۳۰۲	نقیاب، ۲۲۵
..... هروی، ۲۱۸، ۲۲۰	نقاد، ۸۸، ۲۲۵
..... هسنام، ۵۱	نقار، ۲۲۵
..... هلالی، ۲۹۲	نقاش، ۱۲۵، ۱۹۴
..... همام، ۱۴، ۱۷	نقرس، ۱۰۶
..... همدانی، ۳۶، ۶۵، ۱۷۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۷،	نقیب، ۸۲، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۷۳
..... ۲۶۶، ۳۰۶	نهلوند، ۱۸۹
..... هندی، ۳۰۲، ۳۰۴	نهدی، ۶۸، ۱۲۲، ۲۲۳، ۲۳۱
..... هولار، ۱۴۵	نهر بطئی، ۱۹۹
..... هیئت، ۲۰۴، ۳۰۴	نهروانی، ۳۸، ۱۰۲
..... هیشم بن عبدالله، ۹۹	نهیجی، ۱۴۶
..... و	نویخت، ۷۲، ۳۲۹
..... واسطی، ۱۶۰، ۱۷۵، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۴۵	نوفلی، ۶۸، ۲۳۴
..... ۲۴۷، ۲۸۳	نویسندگی، ۱۳، ۱۱۲، ۱۸۴، ۳۰۷
..... واقفی، ۱۸۶، ۳۹۹	نویسنده، ۳۱، ۸۳، ۱۲۶، ۱۳۰

واقفہ، ۲۴۴.....	یحییٰ بن حسن، ۱۸۶.....
واقفی، ۱۴۶، ۱۵۸، ۲۴۴.....	یحییٰ بن زید، ۳۳۱.....
وحید، ۴۴، ۲۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۰، ۲۵۹.....	یحییٰ بن سامان، ۱۵۸.....
وداعی، ۲۰۵.....	یحییٰ بن ضریح، ۱۴۱.....
وزراق، ۱۶۶، ۱۸۲.....	یحییٰ بن مالک، ۳۱۵.....
وزکان، ۱۲۷.....	یحییٰ بن محمد، ۱۲۵، ۳۱۲.....
وسفندی، ۲۲۳.....	یحییٰ بن منجم، ۳۱۴.....
وشاء، ۱۶۱.....	یزید، ۱۹، ۵۹، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۶، ۱۹۲، ۲۳۸، ۲۳۹.....
وقف، ۳۵، ۱۵۸، ۲۴۴.....	یساری، ۱۱۳.....
وکیل، ۷۱، ۷۲، ۱۱۰، ۲۹۵، ۳۳۰.....	یشکری، ۲۹۱.....
ولید بن سلمہ، ۲۲۷.....	یعقوب الاطع، ۱۳۲.....
ولید بن عبید، ۳۲۹.....	یعقوب بن حارث، ۳۰۶.....
وہب بن وہب، ۱۸۷.....	یعقوب بن سکیت، ۱۵۸.....
وہوردی، ۵۴.....	یعقوب بن یزید، ۱۴۴، ۱۵۸، ۲۲۱.....
ی	یعقوبی، ۲۹۹، ۳۰۳.....
الیاس بن مضر، ۲۷۵.....	یموت بن مززع، ۱۷۵.....
یاقوت حموی، ۱۶۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۳۳، ۳۰۹.....	یوسف بن عمر، ۲۷۷.....
۳۲۱، ۳۳۰.....	یوسف بن یعقوب، ۲۴۶.....
یحییٰ بن آدم، ۲۱۸.....	یونانی، ۳۰۲، ۳۰۴.....
یحییٰ بن اکثم، ۵۱.....	

نمایه اماکن

ت	
..... ۵۷. باغمیری. ۳۱۲. آبله.
..... ۱۸۸. بادریا. ۱۹۳. ابن حبه.
..... ۲۸۴. بحرین. ۲۰۹. ابهر رود.
..... ۱۸۴. ۱۶۵. ۱۱۰. ۱۰۹. ۹۹. بخارا. ۲۳۰. ۲۰۹. ۱۹۰. ابهر.
..... ۳۷۷. برق رود. ۲۳۷. آذربایجان.
..... ۱۶۱. بزازین. ۲۲۷. اردن.
..... ۳۲۷. ۲۰۸. بزندی. ۱۷۱. ارزن.
..... ۱۰۰. بزوقر. ۱۷۱. ۱۵۴. ارمنیه.
..... ۶۵. پشتویه. ۲۸۰. ازله.
..... ۲۰۹. ۱۹۲. ۱۷۳. ۱۳۴. ۱۳۳. ۱۲۹. ۳۸. بصره. ۱۳۱. استخر.
..... ۲۸۲. ۲۶۲. ۲۴۲. ۲۲۸. ۲۱۵. ۲۱۲. ۲۱۰. ۲۳۷. استرآباد.
..... ۳۲۴. ۳۱۴. ۳۱۲. ۱۹۰. اسطخر.
..... ۱۹۸. بط. ۱۷۳. اسکاف.
..... ۲۶۸. بعلبک. ۱۰۸. اسکندریه.
..... بغداد. موارد متعدد. ۱۵۲. آسیای میانه.
..... ۱۸۶. بقیع. ۲۳۶. ۲۰۹. ۱۹۱. ۱۸۹. ۱۸۳. ۸۸. ۶۱. اصفهان.
..... ۲۰۲. ۱۶۸. ۶۶. ۵۰. بکر. ۳۱۱. ۳۱۰. ۲۷۱.
..... ۲۷۰. بندنجهن. ۲۳۶. ۱۳۴. افغانستان.
..... ۵۳. بوشنج. ۲۴۳. ۲۴۱. انبار.
..... ۳۲۱. ۲۰۲. ۶۵. بیروت. ۲۴۱. اندر.
..... ۱۳۱. بیضاء. ۳۱۲. ۹۲. انطاکیه.
ت ۲۷۵. ۱۹۹. ۱۳۴. ۱۲۱. ۱۲۰. ۱۰۱. ۷۳. اهواز.
..... ۲۳۷. تبریز. ۳۱۳.
..... ۱۳۴. ترکستان. ۳۲۰. ۳۰۰. ۲۹۹. ۲۳۶. ۲۲۴. ۱۳۸. ابران.
..... ۲۰۰. ۹۲. ترکیه. ۲۹۱. ایلاق.
..... ۲۱۳. ظلیس.	ب
..... ۲۱۳. تنیس. ۲۱۳. باب کوفه.
..... ۲۰۹. تهران. ۲۹۶. باب.

..... ۲۳۷. حَرْقَان.	ج
..... ۱۹۹. حَطَّأ.	جرجان، ۶۱، ۱۸۳، ۲۷۰.
د	الجزیره، ۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴.
..... ۷۲. دارالنیابه.	جطا، ۱۹۹.
..... ۲۶۸. دانشگاه تهران.	جلود، ۲۱۰.
..... ۱۰۶. دانشگاه همره.	جناز، ۱۸۹.
..... ۵۰، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۹۲، ۳۱۲، ۳۱۳.	جَنَبَلَاء، ۶۴.
..... ۳۱۳، ۳۱۲. درب دجله.	جهودانک، ۱۷۶.
..... ۱۷۴. درب زعفرانی.	چَوَانِیَه، ۴۸، ۴۷.
..... ۴۱۳. درب سلسله.	جوقه بنی معاویه، ۲۹۳.
..... ۳۱۳، ۳۱۲. درب سلیمان.	ح
..... ۴۱۹. دریاچه نجف.	چین، ۲۱، ۱۳۴، ۳۰۰.
..... ۳۰۰. دریای خزر.	ح
..... ۱۶، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۸۸، ۱۲۷، ۲۶۵، ۲۶۸.	حالر، ۱۲۱، ۱۴۶، ۱۵۵.
..... ۲۳۷. ده نخیرجان.	حران، ۱۲۷.
..... ۵۰. دیار بکر.	حزّه، ۱۹۲.
..... ۴۱۶. دیر لعابی.	حصن مهدی، ۳۱۲.
..... ۹۶، ۱۳۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۰.	حلب، ۱۶، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۹۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۲۷.
..... ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۸۹، ۳۰۹.	حلب، ۲۵۰، ۲۵۷.
..... ۱۶۰، ۸۸. دینور.	حلبه، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۹۶، ۲۹۷.
ذ	حلوان، ۲۲۵.
..... ۳۳۱، ۳۱۸، ۱۲۷، ۳۸، ۳۴. ذهبی.	حمص، ۴۱.
ر	حمیر، ۸۱.
..... ۱۲۷، ۱۱۴. رافق.	الحی، ۲۱۲.
..... ۲۷۷. رجال برقی.	حیره، ۲۱۹.
..... ۱۱۴. رقته.	ح
..... ۲۵۰، ۹۰، ۹۳، ۹۹، ۱۵۳، ۲۵۰.	خالدیه، ۱۶۸.
..... ۱۳، ۵۲، ۸۷، ۹۵، ۹۶، ۱۵۲، ۱۸۹.	ختای، ۹۲.
..... ۳۲۷، ۳۱۲، ۲۸۸، ۲۷۹، ۲۳۳، ۲۰۳، ۱۹۴، ۱۹۱.	خراسان، ۴۸، ۱۳۳، ۱۹۰، ۲۹۱.
ز	خررود، ۲۰۹.
..... ۲۸۰. زاد.	خرقان، ۲۳۷.

ط	زنجان، ۱۹۰، ۲۰۹
طالقان، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۹۰	س
طبرستان، ۲۸۹، ۳۲۲	سامرا، ۱۵۸، ۲۲۶، ۲۹۰
طبریه، ۲۲۷	سجستان، ۲۳۶
ع	سرپل بغداد، ۱۳۵
عبدالله بن حمزه، ۲۳۶	سرپل ذهاب، ۲۲۵
عبرنا، ۱۵۸	سقیفة جواد، ۲۸۴
عراق، ۴۶، ۵۳، ۵۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۶، ۲۰۸	سگزی، ۲۳۶
۲۱۲، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۷۰	سمرقند، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۲، ۲۲۵
۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۲۲، ۳۲۳	۲۲۷، ۲۹۵
عربستان، ۲۹۷، ۳۰۰	سمری، ۱۸۱، ۳۲۳
عقیقی، ۲۷۸	سهل بن زیاد، ۶۱، ۱۵۳، ۲۲۸
علفمه، ۱۴۶	سوراه، ۱۴۶
علی بن حبشی، ۱۹۵، ۲۸۶	سوریه، ۳۰۰
همان، ۱۰۷، ۳۰۰	سوق العطش، ۱۶۳
غ	سوق یحیی، ۲۰
غرب، ۱۰۰، ۱۷۶، ۲۴۳، ۲۶۶، ۲۹۹، ۳۰۰	سیستان، ۲۳۶
۳۱۳	سیلان، ۳۰۰
ف	ش
فارس، ۲۱، ۴۲، ۷۷، ۱۳۱، ۱۵۴، ۱۹۰، ۲۲۵	شاذروان، ۳۱۳
۲۷۳، ۳۰۰، ۳۰۷	شام، ۱۶، ۴۱، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۷۲، ۲۱۰، ۲۲۷
فسا، ۲۷۲	۲۵۷، ۲۸۰، ۳۰۰، ۳۱۳
فسطاط، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵	شهر سبز، ۱۶۵، ۱۸۶
ق	شوش، ۱۳۲، ۳۱۳
قبة سفید، ۳۵	شوشتر، ۱۲۲، ۱۳۴
قرقوب، ۳۱۳	شویبزی، ۲۶۴
قریش، ۶۸، ۳۱۳	شیراز، ۲۲۷، ۲۵۹، ۲۷۲
قزوین، ۱۰۳، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۹	ص
۲۱۷، ۲۳۷، ۳۰۰	صاحب مصر، ۲۵
قطیعة الربیع، ۲۸۰	ض
قلعه، ۶۶، ۲۹۲	ضیاء آباد، ۲۰۹

..... مالزی، ۳۰۰ قه، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۶۰، ۷۰
..... مشوت، ۳۱۳ ۷۷، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۹
..... مدائن، ۸۳ ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۵۶، ۱۵۷
..... مدینه، ۲۷، ۴۸، ۵۷، ۵۸، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۳۵ ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۲۱، ۲۶۶، ۲۷۷، ۳۳۳
..... ۲۹۷، ۲۵۲ فوسان، ۱۰۰
..... مزار، ۱۹۲، ۲۲۸ ک
..... مرعش، ۹۲ کاظمین، ۱۷۲، ۲۶۴
..... مرو، ۱۵۲ کتاب خانه سماوی، ۳۵
..... مروروف، ۱۹۰ کتاب خانه هامبورگ، ۶۵
..... مریدیه، ۱۴۵ کرپلا، ۱۲۱، ۱۴۶، ۱۵۵
..... مزار، ۲۵، ۵۲، ۱۲۱، ۲۴۸، ۲۸۹ کرخ باجد، ۲۹۰
..... مزیدیه، ۱۴۵ کرخ بغداد، ۲۹۰
..... مستجار، ۱۹۷ کرخ، ۲۳، ۱۵۸، ۲۹۰
..... مسجد جامع، ۲۸۷، ۳۱۳ کرمان، ۳۰۰
..... مسجدالحرام، ۱۳۲، ۱۹۷، ۲۵۱ کرمانشاه، ۱۶۰
..... مصر، ۳۱، ۵۸، ۸۸، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۲۹ کریم، ۲۷۲
..... ۱۵۵، ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۵۳ کش، ۳۱، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۴
..... ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۰ کشور، ۱۳۴
..... ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۲۰ کعبه، ۱۳۴
..... للمعلین، ۱۸۷ کوفه، ۳۸، ۴۸، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۴، ۶۷، ۱۱۹
..... مقابر قریش، ۱۷۲، ۲۸۰ ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۶۲، ۲۰۵، ۲۰۷
..... مکتبه الهدی، ۲۶۷ ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱
..... مکتبه، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۸۷، ۲۹۲ ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۱
..... منطقه البروج، ۲۰۳ ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۲۲
..... مهدیه، ۱۰۶ گرجستان، ۱۳۴
..... موصل، ۸۸، ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۸ کرگان، ۳۱، ۲۷۰
..... ۲۳۸، ۲۵۶، ۲۵۷ ل
..... موقتی، ۱۰۰ لبنان، ۲۲۴، ۳۲۰
..... موفارقین، ۴۱ م
..... میسان، ۱۹۲ مؤسسه الاعلمی، ۶۵
..... ن مؤسسه البلاغ، ۶۵

..... هندوستان، ۱۴۴ نجف، ۳۵، ۹۵، ۱۷۰، ۲۱۹، ۲۲۴، ۳۲۰
..... د نهبوند، ۱۸۹
..... واسط الحجاج، ۲۱۲ نهروان، ۱۵۸، ۱۷۳
..... واسط، ۵۷، ۶۴، ۱۰۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۶۱ نيشابور، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۱۶۹، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۳۶
..... وسقند، ۲۳۳ ۲۴۲، ۲۷۱، ۲۸۰
..... ه نيل، ۱۶، ۲۰، ۲۴، ۲۵
..... بزدگرد، ۳۱۶ نينوا، ۱۴۶
..... يمن، ۴۱، ۵۵، ۸۱ ه
..... يونان، ۳۰۲ هاشم عثمان، ۶۵
 هرات، ۵۳
 همدان، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۳۷
 هند، ۱۳۳، ۲۹۹، ۳۰۰

نمايه كتب

اسماء الحية. ٤٣.....	١
اسماء الله الحسنى. ٤٣.....	الابانة عن اختلاف الناس في الامامة. ٢٤٨.....
اسماء لعمير المؤمنين، ع. ٧٨، ١١٢، ٢٤٧.....	ابى جبلة. ١٩١.....
اسماء ساعات الليل. ٤٣.....	احكام العبيد. ١٠٢.....
اشتقاق الشهور و الايام. ٤٢.....	احكام القرآن. ١٩١.....
الاشتقاق. ٤٣.....	احوال الامامة. ٣٠٥.....
اشعلياته. ١٧٤، ١٧٥، ٢٨٤.....	اخبار الزمان. ٣٠٤.....
اصول. ١٤٦، ١٤٧، ١٩٥، ٢٤٢، ٢٤٥، ٢٨٤.....	اخبار الزينيات. ١٨٧.....
٢٩٨، ٣٣٠.....	اخبار السيد بن محمد. ١٨٢.....
اطرغش في اللغة. ٤٣.....	اخبار القرآن و رواياته. ٢٤٧.....
اعراب آيات من القرآن العظيم. ٤٣.....	اخبار المحدثين. ٢١١.....
الاعمال. ١٠٢.....	اخبار الموصل. ١٦٩.....
اعيان الشيعة. موارد متعدد	اخبار جحظة اليرمكي. ٣١٩.....
الاغاني. ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٥، ٣١٦.....	اخبار جعفر بن ابي. ٢١١.....
٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠.....	الاخبار في الرياض. ٤٣.....
الافق. ٤٣.....	اخبار لقمان الحكيم. ٢١١.....
الاقبال بالاعمال الحسنة. ٤٣، ١٩٨، ٢٢٢.....	اختيار شعر ابن الرومي. ١٦٩.....
الآل. ٤٣، ١٧٠.....	اختيار شعر البحتري. ١٦٩.....
الالفاظ الكتابية. ٢٠٢.....	اختيار شعر مسلم بن الوليد و اخباره. ١٦٩.....
الالفاظ المهموزة و عقود الهمز. ٢٦٥.....	اخذ النار. ١١٢.....
الالفاظ. ٢٠٢، ٢٦٥.....	الاخوان. ٦٥.....
الالفاظ. ٤٣.....	ادب السماع. ٣١٩.....
الاماء الشعاع. ٣١٩.....	ادب القرباء. ٣١٢، ٣١٦، ٣٢٠.....
الامالي. ١٤، ٨٦، ٨٨، ٩٠، ١٠٥، ١٢٠، ١٢٧.....	آراء العرب و لديانها. ١١٥.....
١٢٨، ١٤١، ١٥٩، ١٩٤، ١٩٥، ٢٠٦، ٢١٠.....	الآراء و الديانات. ٣٣٠.....
٢٢٣، ٢٣٠، ٢٣٤، ٢٤٠، ٢٨٧، ٣٢٢.....	ارشاد الازيب. ٣٠٩.....
الامامة و التبصرة من الحيرة. ٣٢٤.....	الارواح. ٢٢٢.....
الامامة. ٤٣، ٨٢، ٨٥، ٢٢٢، ٣٢٤.....	الاستبصار. ١٠٢.....
الامان. ٢٦٨.....	الاستغاثة في بدع الثلاثة. ٢٧٢.....

..... ١٢٣.٩٥ تاريخ قم امتال العامة. ١١٥
..... ٥٨ تاريخ مدينة دمشق ٣١٤. ٣١٠. ١١٦ امل الآمل
..... ٣٣١ تأويل ما نزل من القرآن ٣٢٤ املاء النوادر
..... ١٣٨ تبصرة العوام في معرفة مقالات الانام ٢٦٧ الانبياء
..... ٢٢٢ التبصرة في الحيرة انتصار ابن خالويه لتعلب. ٤٢
..... ٣٢٥ التجارات الانتصار للشيخ من اهل البدع. ٢٤٨
..... ٢٥٤. ١٨٣. ٢٥٤ التجمل و المروءة الانتصار. ٢٤٨
..... ١١٥ تفتيلات العرب انس الوحيد. ٢٢٤
..... ٢٢ تصنيف في الفراسة الاوائل. ١١٣
..... ٢٤٨ التطهير الاودية و الجبال و الرمال. ١١٥
..... ٣٢٠ التعديل و الانتصاف في مآثر العرب و مثالبها الاوراق. ٧٤
..... ٢٥٢ تفسير القرآن ايام العرب. ٣٢٠
..... ٢٦٧. ١٩٦. ١١٦ تفسير الفتي ايمان ابوطالب. ١٧٢
..... ٢٩٢. ٢٨٢. ٢٩٢ تفسير جبري ب
..... ١٩٥. ١٢٥. ١٩٥ تفسير فرائد الكوفي بحار الانوار. ٢٤. ٥٢. ٥٣. ٨٠. ٨٥. ٩٤
..... ٢٦٥ تفسير مازني البخل و الشح. ٢١١
..... ٢٥٩ تفسير مرآتي الثلاثة الهداء. ٢٢٢
..... ٣٢٤. ٢٦٧. ٢١١. ٣٢٤ التفسير البدع المحدثه. ٢٧٢
..... ٣٢٠ تفصيل ذي الحجة البديع في الفراءات. ٤٢
..... ١٧٨ تفصيل لذات النفس براهين الاثمة. ١٦٦
..... ٢٤٨ التفضيل بزلفي. ٢٠٨. ٣٢٧
..... ١٠١. ٧٦. ٣٤ تكليف البشري و الظفر. ٢٥٨
..... ٢٤٤ التلقين البيان عن حقيقة الانسان. ٢٤٨
..... ٢٦٥ التمام في تفسير اشعار هذيل مآ اظفه ابوسعيد البيان عن غيرة الرحمن. ٢٨٢
..... ٣٠٥. ٣٠٤. ٣٠٥ التنبية و الاشراف البيوع و التجارات. ٢١١
..... ٢١١ التنزيل ت
..... ٢٤٥. ١٤٣. ١٠٢. ٧٠. ٥١ تهذيب الاحكام النادي. ٧٠
..... ٣٠٨. ٢٨٧. ٢٨٦. ٣٠٨ تاريخ الرجال تاريخ الاثمة. ١٨٢
..... ٢٦٧. ٢٦٧. ٢٦٧ التوحيد و الشرك تاريخ الجزيرة. ١٢٧
 تاريخ الرجال. ٢٧٨
 تاريخ الطبري. ٢٠٣

..... ٢٦٧ الحيفض.	التوحيد، ١٤، ٨٥، ٩٧، ١٠٠، ١١٢، ١٤٠، ١٤١،
..... ٢٢٢، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٣٧، ٢٩٦، ٣٠٨، ٣٢٢ ٢٠٠، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٣٧، ٢٩٦، ٣٠٨، ٣٢٢
..... ٢٧٧، ٢٧٦، ٢٧٢، ٢٧٠،	التوقيعات الصادرة من الناحية المقدسة، ٨٢.....
..... ٣٠٨، ٢٨٥	ث
..... ٢٦٥ العاطريات، ٢٦٥ ثلاث رسائل،
..... ٣٣ الخراج و الجرائح، ٢٧٧، ٢٧٣، ١٢٠، ١٠٢، ٨٦ نواب الاعمال،
..... ٢٦٥، ٢٦٢، ٢٦٠ الخصائص، ١١٣ نواب القرآن،
..... ٢٦٢ خصائص العربية،	ج
..... ٣٠٧، ٣٠٦، ٣٢٨، ٢٣٦، ١٥٩، ١٢٦ ١٢٧ الجامع في انواع الشرائع،
..... ٢٢٧ الخط و القلم، ٢٩٣، ٢٨٢، ١٢٧، ٧٩ الجامع،
..... ٢٧٠، ٢٦٩، ١٨٥، ١٦٦، ١٣٦، ٢٢٦ ٢٥٢ جعفریات،
..... ٣٢٦، ٢٨٧، ٢٨٦، ٢٨٢، ٢٧٢ ٢٨٢ الجعفریات،
..... ٢٥٢ الشمس، ٢٥٢ جمل البلاغة،
د ٤٣ الجمل في النحو،
..... ١١٥ الداراء، ٢١١، ٢٣ الجمل،
..... ٢٧ الدرالنضيد، ٣٧ جمهرة،
..... ١٠٢ الدرود الوافية، ٣٢٦، ٣٢٢، ١٢٦ الجنائز،
..... ١٠٧، ١٠٦ دعائم الاسلام، ١٨٩ جناز،
..... ٣٣١، ٣١٤، ١٩٨، ١٩٥، ٨٢، ٨٠ دلائل الامامة، ٢٢٢ الجنة و النار،
..... ٢٩١، ٢٣٢ ٣٥ جواهرالكلام،
..... ٢٢٢ الدلائل،	ح
..... ١٨٩ دواجن، ١٧٢ الحج عملا،
..... ١٩٥ الديات، ٣٢٢، ١٧٢، الحج،
..... ١٦٢ الذبيرة، ٤٢ الحجة في الفرائض السبع،
..... ٣٥، ٢٦ ديوان شريف رضى، ٢٢٢ الحدیثین المختلفین،
..... ٦٥ الديوان، ٤٣ حسن في اللغة،
ذ ٣٥ الحسن من شعر الحسين،
..... ٣٣١، ٣١٨، ١٧٧، ٣٨، ٣٣ ذمى، ٢٥٨ حقائق التأويل،
ر ١٦٩ حماسة الخالدين،
..... ٢١١ الرؤيا، ١٦٩ حماسة المحذكين،
..... ١٨٨، ١٨٢ رجال الطوسي، ٢٥٢ حمد البلاغة،

.....	رجال النجاشي، ٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٦، ٢٨٣، ٢٨٤،
.....	٢٩٦، ٣٠٧، ٣٢٤
.....	رجال برفي، ٢٧٧
.....	رجال عطيفي، ٢٧٨
.....	الرد على الضلاد، ٢٥٤
.....	الرد على الواقفة، ٩٧
.....	الرد على شهيد في لفظ المعاد، ١٧٧
.....	الرد على محمّد بن جعفر الاسدي، ١٤٥
.....	رسالة العباد، ١٧٧
.....	رسالة الصوفي في الكواكب، ٢٠٤
.....	رسالة الفرغان، ٣٨
.....	رسالة اهلوازية، ٢٧٥
.....	رسالة في اسماء الريح، ٤٢
.....	رسالة في آل اعين، ٢٥١
.....	رسالة في الهمزات التي في الاسماء و الافعال و
.....	الحروف، ٤٢
.....	رسالة في ما جاء منثنى، ٤٣
.....	الرشد و البيان، ٢٨٣
.....	روضات الجنات، ٣١٠
ز	
.....	الزكاة، ٢٥٤، ٣٣١
.....	الزهد، ٢٥٤، ٢٨٤
.....	زهرالرياض، ٢٥٤
.....	زيارات في الزيارات، ٢٨٧
.....	الزيارات و المناسك، ١٤٥
.....	الزيارات، ٨٤، ١٢٢، ١٤٥
ص	
.....	السحاب و الرعد و البرق، ٢١١
.....	السحر، ٢١١
.....	السفاه و التكرم، ٢١١
.....	سز العباد، ٣٠٥
.....	سر الصناعة، ٢٦٣، ٢٦٤
.....	السر و المكاسب، ٢٩٦
.....	صمري، ١٨١، ٣٢٢
.....	السنن و الاحكام و القضايا، ١٦٢
.....	سهل بن زياد، ٦١، ١٥٣، ٢٢٨
.....	سير اعلام النبلاء، ٣٣١
ش	
.....	الشافي في علم الدين، ٢٢٨
.....	شرائع الاسلام، ٣٢٥
.....	شرح المفصورة الدرديية، ١٦٩، ١٧٠
.....	شرح ديوان ابن فراس الحمداني، ٤٢
.....	شرح ديوان منثنى، ٢٦٤
.....	شرح صغير، ٢٥٩
.....	شرح فصيح ثعلب، ٢٤٥
.....	شرح كبير، ٢٥٨
.....	شرح مفصورة ابن دريد، ٤٢
.....	شواذ، ٢٦١، ٢٤٥
ص	
.....	صاحب التوقيعات الصادرة من ناحية الطفلة،
.....	١٤٧
.....	صاحب مصر، ٢٥
.....	صفو الراح من مختار الصحاح، ٢٠٢
.....	صفتين، ٢١١
.....	الصلاة و الاعمال، ٧٧
.....	الصلاة، ٧٧، ٧٨، ١٧٢، ٢٥٤، ٣٢٤، ٣٢٥
.....	صناعة الشعر، ١١٥
.....	صنعة، ١١٥
.....	صوان الحكمة، ١٧٨
.....	صور الكواكب، ٢٠٢، ٢٠٤
.....	الصيام، ٢٥٤، ٣٢٥
ط	
.....	طاسين الازله، ١٤٠

طبّ النفوس، ٣٠٥.....	غ
طبّ أهل البيت، ١٢٣.....	الغارات، ٧٩.....
طبقات الحفّاظ، ١٨٣، ٦١.....	الغدير، ٢٨٣، ٣٢٥.....
طبقات الشافعية، ٣٩.....	الغرر و الدرر، ١١٢.....
طبقات العرب و الشعراء، ٢١١.....	غيبات نعماني، ١١٣، ٢٢٧، ٢٦٩.....
طبقات: موارد متعدد.....	الغيبية و الحيرة، ٢٢٢.....
طرق حديث الرابة، ٢٤٨.....	الغيبية، ٧٠، ٩٣، ١٠١، ١٢١، ١٣٦، ١٤٩، ١٧٢.....
طرق حديث الطائر، ٢٤٨.....	١٩٧، ٢٠٨، ٢٢٢، ٢٢٦، ٢٢٦، ٢٤١.....
طرق حديث الغدير، ٢٤٨.....	٢٦٩، ٢٧٠، ٢٨٣.....
طرق حديث انت مني بمنزلة هارون من موسى، ٢٤٨.....	ف
طرق لسيم النار، ٢٤٨.....	الفتح الوهي على مشكلات المنتهي، ٢٥٨.....
الطلاق، ١٥٠، ٢١١، ٣٢٥.....	الفتيا و الشهادات و الاقضية و الجهاد و العدة، ٣٢٥.....
الطهور، ٣٣١.....	فذك، ٢٤٨، ٣١٨.....
ع	الفرائض الاوسط، ١٥٠.....
عبدالله بن حمزة، ٢٣٦.....	الفرائض الصغير، ١٥٠.....
العشرات، ٤٢.....	الفرائض الكبير، ١٥٠.....
العظمة و التوحيد، ٢٢٢.....	الفرائض و العتق و التدبير، ٣٢٥.....
عقود الهمز و خواص امثلة الفعل، ٢٦٥.....	الفرائض، ١٥٠، ٢١١، ٢٥٤، ٣٠٢، ٣٢٥.....
عقبتى، ٢٧٨.....	الفرج بعد الشدة، ٣١٥.....
علل الشرائع، ٥٢، ١٠٥، ١٢٠، ١٤١، ٢٨٦، ٢٨٧.....	فرق الشيعة، ٢٤٨، ٣٣٠.....
هل الشريعة، ١٠٤.....	الفسر، ٢٥٨.....
علم و تمدن در اسلام، ٣٠٥.....	الفصحى فى اللغة، ٢٦٥.....
علويات، ١٧٥.....	فضائل الشيعة، ١٢٦.....
العلويون بين الاسطورة و الحقيفة، ٦٥.....	الفضائل، ١٦٠، ١٦٢.....
علي بن حبشى، ١٩٥، ٢٨٦.....	فضل الشيعة، ٣٣١.....
علي سهيل الهلخى فى تثبيت المعاد، ١٧٧.....	فضل العرب، ٢٢٢.....
عدد الطالبه ٨٣، ٢٢٢.....	فضل الكوفة على البصرة، ٢٥٢.....
عيون اخبار الرضا، ١٤، ٥٢، ٨٨، ١٢٠، ٢٢٠.....	فلاح السائل و نجاح المسائل، ٤٨.....
٢٤٢.....	فهرست ابن التديب، ٢٤٥، ٢٨٣.....
عيون المعجزات، ٢٧١.....	فهرست اسماء مصنّفى الشيعة، ٢٧٥.....

.....	الفهرست، ۸۶، ۱۰۲، ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۴۵، ۲۷۲،
.....	۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۲۷
.....	فی اسماء الأسد، ۴۳
.....	فیما جرى بينه و بين شهيد البلخي فی اللذة
.....	۱۷۷
ق	
.....	قاموس الرجال، ۶۶، ۱۰۲، ۲۸۳، ۲۹۶، ۳۲۶
.....	القراءات، ۴۳، ۱۱۳، ۲۱۱
.....	قرآن القرآن، ۱۴۰
.....	قرب الاستاد فی الرضا، ۲۲۲
.....	قرب الاستاد، ۸۱، ۱۶۷، ۲۲۲، ۲۶۷، ۳۲۴
.....	فصوص الانبياء، ۱۰۵
.....	القصيدة الرائية لشريف الرضى، ۲۵۹
.....	القصيدة الفلكية، ۲۰۳
.....	القضايا و التجارب، ۳۰۵
.....	القضايا، ۱۹۵، ۳۰۵
.....	القوافي، ۲۶۵
.....	القياس، ۲۲۲
ک	
.....	الكافي فی شرح القوافي، ۲۶۵
.....	الكافي، ۱۵۷، ۲۱۳، ۲۶۵
.....	کامل الزيارات، ۵۴، ۸۷، ۱۴۲
.....	کامل فی الامامة، ۲۰۱
.....	کبريت الاحمر، ۱۴۰
.....	کتاب الاظلة، ۲۶۹
.....	کتاب الافاق، ۴۲
.....	کتاب الاوصياء، ۲۷۲
.....	کتاب الابداء و الضئيفة، ۲۶۹
.....	کتاب الثلاث و الاربع، ۱۴۷، ۲۶۹
.....	کتاب الثمرة، ۲۰۴
.....	کتاب الجميل، ۶۹
.....	کتاب الجنة و النار، ۲۶۹
.....	کتاب الحج، ۷۹، ۱۰۲، ۲۷۵
.....	کتاب الحکمايين و الضحارات، ۳۱۹
.....	کتاب الخمس، ۱۴۷
.....	کتاب الدعاء، ۱۶۷، ۱۹۸
.....	کتاب الدلائل، ۱۲۴، ۱۴۷
.....	کتاب الديباج، ۱۵۰
.....	کتاب الرجال، ۱۴۷
.....	کتاب الرحمة، ۱۵۶
.....	کتاب الرد على الواقة، ۱۰۲
.....	کتاب السمري و جوابه، ۱۴۰
.....	کتاب الشعراء، ۱۱۲
.....	کتاب الفرائض، ۱۴۷
.....	کتاب المبعث، ۲۶۸
.....	کتاب المدينة، ۲۷۸
.....	کتاب المسجد، ۲۷۸
.....	کتاب الملاحم، ۲۶۹
.....	کتاب النسب کتاب الرجال، ۲۷۸
.....	کتاب النهروان، ۶۹
.....	کتاب النوادر، ۱۴۷، ۲۶۹، ۲۸۶، ۳۲۷
.....	کتاب بين المسجدین، ۲۷۸
.....	کتاب تنبيه عالم قطله علمه الذى معه، ۱۵۱
.....	کتاب ثواب انا اتزناه، ۲۶۹
.....	کتاب ذم من خالف الحق و اعله، ۱۴۷
.....	کتاب صفتين، ۶۹
.....	کتاب فضل العلم و العلماء، ۱۴۷
.....	کتاب فى الامامة، ۲۴۸
.....	کتاب لاکيف، ۱۴۰
.....	کتاب ما نزل فيه من القرآن، ۲۱۱
.....	کتاب ما بين هشام بن الحکم و هشام بن سالم،
.....	۲۲۲

.....	كتاب مقتل الحسين، ٤٩
.....	كتاب مقتل امير المؤمنين، ٤٩
.....	كتاب من روى عن الصادق، ١٢٧
.....	كتاب هو، ١٢٠
.....	كشف العير، ١٧٢
.....	كشف الظنون، ١١٢
.....	كايه الاثر، ٤٦، ٩٨، ١١٨، ١١٩، ٢٨١، ٢٨٢
.....، ٢٩٢، ٢٩٣
.....	كلام فاطمة، في فدا، ٣١٨، ٣٢٠
.....	كلام في فدا، ١٨٥
.....	كلمه بن معاوية بن جبلة سيداوى اسدى، ١٢٢
.....	كمال الدين، ١٥، ١٨١، ١٩٧، ٢١٥، ٢٢١، ٢٢٦
.....، ٢٣٢، ٢٣٥
.....	الكنى والالاف، ٢٧، ٣٢، ١٩٩
.....	ل
.....	لباب الالاف، ١٧٩
.....	لسان الميزان، ٢٥، ٧٩
.....	اللمع، ٢٦٥
.....	ليس في كلام العرب، ٤٢
.....	م
.....	المؤمن والمسلم، ٨٥
.....	ما روى في الشريعة، ٢١١
.....	ما يحتاج اليه الكاتب، ٢٦٥
.....	المأثور من العمل في الشهور، ٢٢١
.....	مآكل، ١٨٩
.....	المبسوط، ٥٨
.....	منعة النساء ومنعة الحج، ١٥٠
.....	المنفعة، ٥٩، ٨٤، ٨٥، ١٩٣، ٢٨٣
.....	المنال، ٢٥٤
.....	المجدى في انساب الطالبين، ٥٨
.....	مجرد الاغانى، ٣١٩
.....	المجسطى، ٢٠٣
.....	مجموع الفقهي، ٢٠٧
.....	المجموع في الحديث، ٤٢
.....	المحاسن والطبقات، ٢٧٧
.....	المحاسن، ٢٧٧، ٢٩٦
.....	المحبّ و المحبوب و المشوم و المشروب، ١٦٤
.....	المحتسب، ٢٦٥
.....	مختصر في شواذ الفرائد من كتاب الهدى، ٢٣
.....	مختصر، ٣٧، ٤٣، ١٧٨، ٢٢٢
.....	المدلراء، ١١٥
.....	مداواة الجسد لحياة الابد، ٢٩٥
.....	مدينة المعاجز، ٨٢
.....	مرج الفقهاء، ٢١١
.....	مروج الذهب، ٢٠٤، ٣٠٥
.....	المزار، ٨٥، ٢٤٨، ٣٠٢
.....	مسائل المدنات، ١٨٧
.....	المسائل المفردة و الدلائل المجردة في التوحيد و
.....	العدل و الامامة، ٢٢٨
.....	المسائل الناصرية، ٢٨٩
.....	المسائل، ٦٥، ٢٤٨، ٢٨٩
.....	المستدرک، ٢٧٢
.....	المسح على الغضين، ٢٨٣
.....	المسح على الرجلين، ٢٨٣
.....	مسند لو، ٢١١
.....	مسند خلفاء بنى العباس، ٢٢٨
.....	مشيخه، ١٥٤
.....	المطالب الفاسفية، ٢٢٨
.....	معالم العلماء، ٢٧، ٤٦، ١٠٩، ١٤٢، ١٧٠، ٢٧٢
.....، ٢٨١، ٢٩٥
.....	معاني الاخبار، ١٧، ٨٨، ١٤١، ٢٠٠، ٢٢٣، ٢٧٧
.....	معاني ديوان، ٢٥٨

.....	معجم الادياء، ٤١، ١١٤، ١١٥، ١٧٧، ٣٣٠.....
.....	معجم البلدان، ٢٢٢.....
.....	معجم المفترين، ٢٤٧.....
.....	معجم رجال الحديث، ١٤، ٢٨، ٣٩، ٤٤، ٤٤، ٢٧٢، ٢٧٠، ٢٦٩، ٢٢٢، ١٨٥، ١٧٢، ١٥٠، ٩٩.....
.....	٢٧٦، ٢٧٧، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٧، ٢٩١، ٢٩٤.....
.....	٢٩٥، ٢٩٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٢٦.....
.....	المعرفة، ٧٩، ٢٢٢، ٢٨٦.....
.....	المعنيين، ١٨٧.....
.....	المغازي، ٢٤٧.....
.....	مفاتيح الجنان، ٤٢.....
.....	المفصل، ١١٢.....
.....	مقاتل الطالبين، ٢٢٤، ٣١٢، ٣١٥، ٣١٧، ٣٢٠.....
.....	المقت والتوبيخ، ١٩، ٨٥.....
.....	مقتضب الاثر، ٦٨.....
.....	المقتضب في كلام العرب، ٢٦٥.....
.....	المقتضب، ٢٦٥.....
.....	مقصد الرافع، ١١٦، ١١٧.....
.....	المقنع في الفقه، ١٧٢.....
.....	المقنعة في ابواب الشريعة، ١٥٨.....
.....	المكاسب، ٢٥٤.....
.....	الملاحم، ١٢٧.....
.....	من لا يحضره الفقيه، ٩٥.....
.....	مناجيب العصفان، ٣١٩.....
.....	المناقب، ٢٥٤.....
.....	مناقب، ٢٧، ٢٨، ٣١، ٣٣، ٣٦، ١٦٩، ٢٧١، ٢٨٠.....
.....	المنتخبات، ١٢٥.....
.....	المنظوم، ٢٦.....
.....	منتهى الآمال، ١٨٧.....
.....	المنسك، ٥٩.....
.....	المنصف، ٢٦٥.....
.....	المنطق الاخوان، ٣٢٤.....
.....	موشح، ٢٥٢.....
ن	
.....	الناسخ و المنسوخ، ٢١١، ٢٦٧.....
.....	النحو، ٢١١.....
.....	نزهة الناظر و تنبيه الخواطر، ١١٦، ١١٧.....
.....	النساء و الولدان، ٣٢٤.....
.....	نسب بنى شيبان، ٣١٩.....
.....	نسب مهالبة، ٣١٩.....
.....	النسب، ٥٨، ١٥٤.....
.....	نشوار، ٣١٥.....
.....	النظيف من السخيف، ٣٥.....
.....	النفي و التثنية، ٩٧.....
.....	النقض على ابن وكيع في شعر المتنبي، ٢٥٨.....
.....	نكت الهميان، ١٧٧.....
.....	نهج الحياة، ١١٧.....
.....	نوادير ابو عصام، ١٢٦.....
.....	نوادير، ١٩، ٤٧، ١٠٣، ١٢٣، ١٢٦، ١٥٦، ١٨٩.....
.....	النوادر، ٨٥، ١١٣، ٢٢٩، ٢٩١.....
.....	النور لمن تدبره، ١٥١.....
هـ	
.....	هاشم عثمان، ٦٥.....
.....	الهدايا، ٢٨٦.....
.....	الهداية الكبرى، ٦٥.....
و	
.....	وسائل الشريعة، ٨٥، ٢٧٢، ٣١٦، ٣٢٦.....

..... ۲۲۹	الوصایا، ۲۲۹
..... ۲۲۴، ۲۵۴	الوضوء، ۲۲۴، ۲۵۴
..... ۱-۸	وفیات الاعیان، ۱-۸
..... ۳۰۲	الولادات الطہیة الطاهرة، ۳۰۲
..... ۲۲۹	یوم و ليلة، ۲۲۹
..... ۳۲۱، ۳۰۹، ۳۳۳، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۶۴	یاقوت، ۱۶۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۳۳۳، ۳۰۹، ۳۲۱
..... ۳۳۰	یتیمہ الدهر، ۳۰، ۴۲، ۹۳، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۹۰
..... ۳۰۹، ۲۸۱	الیقین، ۸۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۲۴۷

